

زنان پیرامون پیامبر ﷺ

و نقد و بررسی ادعاهای خاورشناسان

مؤلفان:

محمود مهدی استانبولی

مصطفی ابوالنصر الشلبی

مترجم:

دکتر شهربانو دلبری

(عضو هیئت علمی دانشگاه)



رد شبهات ملحدین



no-atheism.net



islamway1434



no_atheism



no_atheism



asteira

تقدیم به:

فرزندانم، «دانیال» و «دادبه»
و خانواده مهربانم که مرا یاری رساندند.

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

فهرست مطالب	أ.....
مقدمه مترجم	۱
تقديم	۳
مقدمه كتاب	۵
پيشگفتار	۱۳
زن از دیدگاه ملل گوناگ	۱۵
زن از نظر يونانيان	۱۵
زن از نظر روميان	۱۶
زن در ميان ايرانيان باستان	۱۷
زن در چين	۱۷
زن در هند	۱۸
زن از نظر يهوديان	۱۸
زن از نظر مسيحيان	۱۹
زن در عصر جاهلی	۲۰
مادران مؤمنان	۲۵
خديجه دختر خويلد <small>عليها السلام</small>	۲۵
بانوی پاکدامن قریش	۲۵
سوده دختر زمعه <small>عليها السلام</small>	۳۱
زنی از مهاجران که بیوهٔ مردی مهاجر بود	۳۱

- عایشه دختر ابوبکر رضی الله عنها ۳۴
- حفصه دختر عمر رضی الله عنها ۳۹
- نگاهبان قرآن ۳۹
- ام سلمه رضی الله عنها ۴۲
- نخستین زن مهاجر ۴۲
- ام حبیبه رمله دختر ابوسفیان رضی الله عنها ۴۷
- زینب دختر جحش رضی الله عنها ۵۱
- بهترین سفیر ۵۱
- صفیه دختر حُیی رضی الله عنها ۵۴
- دانای بنی نضیر ۵۴
- جویریہ دختر حارث رضی الله عنها ۵۸
- زنی بابرکت ۵۸
- میمونه دختر حارث رضی الله عنها ۶۰
- آخرین زن پیامبر ﷺ ۶۰
- همسرداری رسول خدا ﷺ** ۶۵
- پیامبر ﷺ، شوهری خوش اخلاق ۶۶
- پیامبر ﷺ، همسری دوراندیش و باتدبیر ۶۸
- اینک تفصیل ماجرا ۶۸
- پیامبر ﷺ همسری وفادار ۷۰
- دختران پیامبر ﷺ** ۷۳
- زینب کبری رضی الله عنها ۷۳
- رقیه رضی الله عنها ۷۸
- زنی با دو هجرت ۷۸
- فاطمه زهراء رضی الله عنها ۸۲
- ام ایبها رضی الله عنها ۸۲
- فاطمه زهراء ۹۲

۹۲.....	ام کلثوم <small>علیها السلام</small> دختر رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small>
۹۲	زندانی شعبِ ابی طالب
۹۷	پیامبر پدري بانشاط و بامحبت
۱۰۲.....	پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> پدري دورانديش و باتدبير
۱۰۷	زنان فاضل صحابی تربيت يافته گان مکتب نبوت
۱۰۷.....	اسماء دختر ابوبکر <small>رضی الله عنه</small>
۱۱۱.....	فاطمه دختر خطاب <small>رضی الله عنه</small>
۱۱۵.....	ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب <small>رضی الله عنه</small>
۱۱۶.....	صفیه <small>رضی الله عنه</small> دختر عبدالمطلب
۱۱۶	عمه رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۲۰	سمیه دختر خیاط <small>رضی الله عنه</small>
۱۲۰	نخستین زن شهید در اسلام
۱۲۲.....	اسماء دختر یزید بن سکن <small>رضی الله عنه</small>
۱۲۲	بانوی سخنور
۱۲۵.....	ام سلیم دختر ملحان <small>رضی الله عنه</small>
۱۲۵	زن مبلغ
۱۳۲.....	ام حرام دختر ملحان <small>رضی الله عنه</small>
۱۳۲	شهیده دریا
۱۳۴.....	ام ورقه <small>رضی الله عنه</small> بانوی شهید
۱۳۶.....	اسماء بنت عُمیس <small>رضی الله عنه</small>
۱۳۶	بانویی که دو هجرت کرد
۱۴۴.....	شفاء دختر حارث <small>رضی الله عنه</small>
۱۴۴	نخستین زن معلم در اسلام
۱۴۶.....	ام حکیم دختر حارث <small>رضی الله عنه</small>
۱۴۶	همسر عکرمه بن ابی جهل <small>رضی الله عنه</small>
۱۴۹.....	ام اَیمن <small>رضی الله عنه</small>

- کنیز پیامبر ﷺ و دایه ایشان ۱۴۹
- هند دختر عتبه رحمته الله علیها ۱۵۱
- زنی باجرات در دوران جاهلیت و اسلام ۱۵۱
- ام شریک قریشی رحمته الله علیها ۱۵۸
- زن مبلغ ۱۵۸
- ام فضل رحمته الله علیها ۱۶۰
- همسر عباس عموی پیامبر ﷺ ۱۶۰
- زُبَیْع دختر مَعُوذ رحمته الله علیها ۱۶۴
- بیعت کننده زیر درخت ۱۶۴
- حَنَسَاء رحمته الله علیها ۱۶۶
- مادر شهیدان ۱۶۶
- خوله دختر ثعلبه رحمته الله علیها ۱۷۰
- زنی که پروردگار متعال ناله‌اش را از فراز هفت آسمان شنید ۱۷۰
- ام رومان رحمته الله علیها ۱۷۴
- همسر صدیق و مادر صدیقه رحمته الله علیها ۱۷۴
- ام عماره رحمته الله علیها ۱۷۸
- بانویی مؤمن و ایثارگر ۱۷۸
- ام محجن رحمته الله علیها ۱۸۱
- درسی فراموش نشدنی برای همه مادران و زنان در طول تاریخ ۱۸۱

بیعت زنان ۱۸۵

- رکن نخست: چیزی را شریک خدا مگیرند ۱۸۶
- رکن دوم: دزدی نکنند ۱۸۹
- رکن سوم از بندهای این بیعت فرخنده: زنا نکنند ۱۹۸
- رکن چهارم از ارکان بیعت النساء: فرزندان‌تان را نکشید ۲۰۴
- رکن پنجم: و بر کس افترا و بهتان میان دست و پای خود نبندند: ۲۰۶
- اما رکن آخر در این بیعت فرخنده گفتار خدای متعال است: «در هیچ کار نیکی تو را نافرمانی نکنند» ۲۰۷

نقد و بررسی ادعاهای خاورشناسان	۲۱۱
درآمد	۲۱۱
تعدد زوجات (چندهمسری) در اسلام	۲۱۲
در دین یهود:	۲۱۳
در دین مسیح:	۲۱۴
تعدد زوجات (چندهمسری) در اسلام	۲۱۶
پیامبر خدا ﷺ و تعدد زوجات	۲۲۵
پیامبران پیشین و تعدد زوجات	۲۲۶
حکمت تعدد زوجات پیامبر ﷺ	۲۳۱
طلاق در اسلام	۲۵۷
حملهٔ احمقانه سازمان ملل به اسلام	۲۶۲
نتیجه‌گیری	۲۶۷
و اکنون ای خواهر مسلمان!	۲۶۷
منابع	۲۶۹
نوشته‌ی روی جلد کتاب	۲۷۲

مقدمه مترجم

کتاب حاضر ترجمه کتاب عربی با عنوان «نساء حول الرسول والرد علی مفتریات المستشرقین» تألیف محمود مهدی استانبولی و مصطفی ابوالنصر الشلبی می باشد. تاکنون درباره شخصیت مرد درجه اول جهان اسلام، نبی اکرم ﷺ تألیف های بسیاری به رشته تحریر درآمده است و زوایای مختلفی از سیره نبوی مورد بحث و تحقیق مسلمانان و غیر مسلمانان قرار گرفته است. اما چگونگی نگرش به این موضوع متفاوت بوده و اظهارنظرهای مختلفی در این باره صورت گرفته است. کتاب فوق از دیدگاه دو تن از نویسندگان اهل سنت تألیف یافته است. نویسندگان کتاب در موضوعات مختلف این نوشتار از منابع اصلی مانند سیره ابن هشام، طبقات ابن سعد، الاستیعاب و غیره استفاده کرده اند. خواننده گرامی باید در نظر داشته باشد که آنچه در این کتاب ذکر شده است صرفاً مورد تأیید و هم عقیده مترجم نمی باشد، اما در راستای انتقال ترجمه می بایست اصل امانت را در نظر داشت، که در نتیجه نظرات و نوشته های مؤلفان عیناً ترجمه شده است و مترجم دخل و تصرفی را در این مورد اعمال نکرده است. اگر برای برخی کلمات و یا جملات خاصی در متن توضیحی ضروری به نظر می رسیده است «در میان دو قلاب یا با حرف اختصاری «م» بیان گردیده است.

و اما دلایلی که باعث ترجمه این کتاب گردید عبارتند از:

- ۱- جنبه مبارزات ضد استعماری و غربی کتاب.
- ۲- عدم برخوردهای یک طرفه در طرح شماری از وقایع تاریخی.
- ۳- ضدیت با صهیونیزم.
- ۴- سودبردن از منابع اصلی تاریخ اسلام چون سیره ابن هشام، تاریخ طبری و...
- ۵- چاپ های متعدد کتاب (هفتمین چاپ) نشانگر موفقیت نویسندگان و جذب مخاطبان بسیار، به این تألیف می باشد. این در حالی است که در میان نویسندگان عرب کتاب های بسیاری در این زمینه به چاپ رسیده است.

۶- کتاب‌های متعددی در این زمینه به زبان عربی منتشر شده است. مانند، نساء النبی (عایشه بنت الشاطی) اعلام النساء (عمر رضا کحالة) و... اما تاکنون کتابی با این عنوان و مباحث به زبان فارسی به چاپ نرسیده بود و مخصوصاً برای کسانی که مشتاق به دانستن مطالب این چنین (به زبان فارسی) بودند این امکان فراهم نبود.

۷- آشنایی خوانندگان با فرازهایی از زندگی نبی اکرم ﷺ که شاید نویسندگان متقدم و متأخر به طور اخص کمتر به آن توجه داشته‌اند، به خصوص درباره مسئله زنان هم‌عصر نبی اکرم ﷺ.

۸- تحلیل، نقد و ارزیابی سازمان‌هایی چون ملل و جریان‌هایی چون مستشرقان، که شاید بسیاری از نویسندگان عرب در نوشتارهای خود آن چندان توجهی به آن‌ها نداشته‌اند و حتی این قسمت از کتاب نکات جالب توجهی را ارایه داده است، که در نهایت باعث شده تا بر ارزش کتاب افزوده گردد. بدین منظور سعی نویسندگان کتاب بر آن بوده تا در کنار مطرح ساختن بخشی از سیره نبوی به بازگویی تهمت‌ها و افتراهایی که به شخص رسول خدا ﷺ زده‌اند نیز پاسخ داده شود.

۹- مجمل و مختصر مطرح‌شدن بسیاری از موضوعات در این کتاب به علاقه بیشتر خواننده گرامی، برای مطالعه مطالب آن می‌افزاید، چرا که بسیاری از افراد وقت و حوصله زیادی برای مطالعه گسترده این مباحث ندارند و در نتیجه چاپ و انتشار کتبی از این دست، بسیار راهگشا می‌باشد.

۲۸ صفر ۱۴۱۹ هـ ق رحلت نبی اکرم ﷺ

شهریانو دلبری

بهار ۱۳۸۲

تقدیم

به تمام جوانانی که در وادی اندیشه و سلوک راه می‌سپرند و در جستجوی الگوهایی نیکو هستند و دوست دارند در ساختن بنای جامعه اسلامی مشارکت ورزند... و به تمام مادران و مربیان کوشایی که کودکان‌شان را از پستان شجاعت و صداقت شیر می‌دهند و همه توان خود را در پرورش نسلی مؤمن، به کار می‌گیرند...

زنان مشهور در عصر پیامبر ﷺ را به همه شما ای خواهران و مادران تقدیم می‌کنیم؛ زنان پاکی که در پی‌ریزی این بنای عظیم اسلامی مشارکت ورزیده‌اند. امیدوارم، که از زندگانی این زنان درس بگیریم و روش زندگی آنان را برای به وجود آوردن نسل مسلمان دنبال کنیم، که آن‌ها سیره نخستین اسلامی را احیاء می‌کنند، و مردم را از عبادت بندگان به عبادت خدای واحد و از ظلم‌ها به عدل اسلام و از دنیای بسته به دنیای باز می‌آورند.

مقدمه کتاب

حمد و سپاس تنها خداوند را سزااست، او را سپاس می‌گذاریم و از او یاری می‌جوییم و از درگاه او آمرزش می‌طلبیم، از پلیدی‌های هوای نفس و زشتی‌های کردارمان به خداوند پناه می‌بریم که هرکس را او ره نمایاند، گمراه‌کننده‌ای ندارد و هرکه را او راه راست نشان نداد، هدایت‌کننده‌ای ندارد.

گواهی می‌دهیم معبودی جز الله نیست؛ یگانه است و انبازی ندارد و شهادت می‌دهم که محمد ﷺ بنده و فرستاده اوست.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۲].

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ [النساء: ۱].

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَفُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ [الأحزاب: ۷۰-۷۱].

اما بعد:

همانا کتاب خداوند، راست‌ترین گفتار و بهترین هدایت، هدایت محمد ﷺ است و بدترین امور بدعت‌هاست و هر بدعتی، عین گمراهی است و هر گمراهی رو به آتش دوزخ دارد.

و بعد:

بر هیچ انسان باانصاف و راست‌کرداری پوشیده نیست، تا چه حد امت مسلمان به مقام رفیعی دست یافته است؛ امتی که پرورش‌یافته براساس مکارم اخلاق پیامبر ﷺ و کردار والا و با مجد و عظمت اوست؛ همو که شرق را بیدار کرد و غرب را لرزاند و آمد،

تا بشر را از بت‌پرستی و سرگردانی و انحطاط رها سازد و مردان و زنان مؤمن را در مسیر عزت و عظمت ره‌نماید.

از اهداف آن بزرگوار این بود که:

مردم را از پرستش بندگان به سوی پرستش پروردگار یگانه، و از ظلم‌ها به عدل اسلام، و از دنیای بسته به دنیای باز رهنمون گردد^(۱).

این موارد، جملگی با سرعتی عجیب به انجام رسید... تا آنجا که دانشمندان و اندیشمندان مغرب زمین را در دوران مختلف به وحشت افکند! آن‌ها بر این پدیده شگفت، نام معجزه اسلامی نهادند. زیرا عقل بشری حتی به مخیله‌اش نمی‌رسید چنین اصلاح سریع و بزرگی در ملتی روی بدهد، که در بی‌ثباتی عصر جاهلیت و بت‌پرستی و تاریکی زندگی می‌کردند، و همین افراد به بهترین امتی بدل شدند که خداوند برای مردم آفریده است.

و چه نکوست - ما به عنوان مردان و زنان مسلمان - در عصری که ارزش‌ها رو به تباهی دارند و درون افراد فاسد گشته، از بزرگانی سخن بگوییم که توانستند به امید عبرت‌آموزی و خیزش، این عظمت ماندگار را با خاطره‌ای درخشنده و تاریخی زلال و شفاف پی‌ریزی کنند.

و اگر مردان اسوه و الگو بیارند، زنان اسوه و الگو از حیث کیفیت کم‌اهمیت‌تر از آنان نیستند. زن مسلمان در صدر اسلام در ثبات و استواری عقیده از مردان کم‌تر نبود و از نظر فداکاری و کوشش در راه عقیده‌اش از هیچ چیز فروگذار نکرد؛ تا حدی که ضرب المثل عشق و زیبایی، در این عرصه گشت. این زنان مسلمان در راه اسلام‌شان، همه وجود خود را در طبق اخلاص نهادند و در راه اعتقادات راستین خود، هرگونه خواری و ستم و آزار و مرگی را آسان می‌شمردند.

این از جهت کیفیت، و اما از جهت کمیت، روشن است که زنان از حیث شمار، نیمی از جمعیت اجتماع را تشکیل می‌دهند. اگر این را در نظر داشته باشیم که آن‌ها

۱- این سخنان را سرباز سپاه اسلام ربیع بن عامر رضی الله عنه به رستم فرمانده سپاه ایران گفت. چه گفتار درست و بلیغی است! در این گفتار اشاره‌ای است روشنگرانه بر این حقیقت که هدف اصلی از کشورگشایی‌ها در اسلام به بندگی‌کشاندن ملت‌ها نیست، آنچنانکه استعمار غرب و غیره اکنون چنین هستند، بلکه هدف اسلام رهایی بشر از گمراهی‌ها و بت‌پرستی‌ها و رهنمودن او به سوی بالاترین مدارج عظمت و فضیلت است.

نیمی دیگر از جمعیت را نیز به وجود آورده‌اند، به اهمیت بیشتر آن‌ها و نقش عظیم ایشان، در ساختن اجتماع پی می‌بریم، زن در اجتماع چنان شمشیری است که هم در راه صلاح و نیکی و هم در راه فساد و زشتی می‌توان از آن بهره برد. زن نیز اگر به راه صلاح درآید و به انجام وظیفه واقعی و هدف ترسیم شده‌اش بپردازد، سنگ بنای بایسته‌ای خواهد بود، برای ساختن جامعه‌ای اسلامی و منسجم با اخلاق قوی و پایه‌های استوار.

لذا اسلام اهتمام بسیاری به زن دارد و همچنین درباره تربیت و پاسداشت او، تأکید کرده است و حقوقی را از نظر شرعی برای زنان قرار داده است، که با سرشت و فطرت او سازگار است؛ به گونه‌ای که این حقوق در هیچ امتی از امت‌های پیشین هرگز سابقه ندارد.

اسلام در سایه این عنایت و توجه بسیار، زن مسلمانی را به اجتماع بشری معرفی کرد که از نسل وی مردانی به وجود آمدند، که زمین را با دانش و عدل پر کردند و این مردان پرچم‌های سرافرازی خویش را در قلب آسیا و شمال آفریقا و مرزهای اروپا برافراشتند؛ و باعث شدند تا ساکنان این مناطق، دین و شریعت و زبان و فرهنگ و ادب خود را رها کرده و در عوض قلوب‌شان را متدین سازند و جان‌ها را آسایش بخشند^(۱) که از قدیم گفته‌اند: «پشت هر مرد بزرگی، زنی بزرگ وجود دارد».

شاعر چه نیکو سروده است:

الأم مدرسة إذا أعددتها	أعددت شعباً طيب الأعراق
الأم رَوْضٌ إنَّ تعهد الحیا	بالري أورك أیما إیراق
الأم أستاذة الأساتذة الأولى	شغلت مآثرهم مدى الأفاق ^(۲)

۱- برای اطلاع بیشتر، رک. عودة الحجاب (جلد دوم)، از: فاضل محمد احمد اسماعیل مقدم، از ص ۱۳۵ تا ص ۱۴۷ که در این صفحات کتاب فوق سخنان با ارزش و مفیدی به خواست خداوند وجود دارد.

۲- مادر، مدرسه‌ای است که هرگاه او را آماده‌سازی ملتی با اصلاتی نیکو را آماده ساخته‌ای.

- مادر چون بوستانی است که اگر او را آبیاری نمایی، گل و برگ خواهد، چه گل و برگی.

- مادر استاد استادان نخستین است. استادانی که آثارشان اُفق‌ها را در نور دیده است.

اما هنگامی که زن از وظیفه اصلیش، هدفی که اسلام برای او ترسیم کرده منحرف شود و بدی‌هایش را آشکار سازد، نشانه‌های خیر و نیکی‌های وجودش محو گردد و در نتیجه به جنگ‌افزاری بیرحم بدل می‌شود برای نابود ساختن و هلاکت امت‌ها و گسستن پیوندهای آنان^(۱).

به همین دلیل است که می‌بینیم اولین رهبر و معلم امت اسلام حضرت رسول ﷺ امتش را از خطر زن و انحراف او، آگاه ساخته است؛ همانطور که آن‌ها را از خطر دشمنی، به خاطر دنیا برحذر داشتند. ابوسعید خُدَری رضی الله عنه از پیامبر خدا ﷺ نقل کرده که ایشان فرمود: «دنیا شیرین وتر و تازه است و خداوند شما را در دنیا جانشین خود قرار داده است، بنگرید که چه می‌کنید؟ از دنیا و زنان پرهیزید و در روایتی دیگر آمده است که «همانا نخستین فتنه بنی اسرائیل در میان زنان بود»^(۲). و از اسامه بن زید رضی الله عنه روایت شده که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «بعد از من فتنه‌ای بدتر از زنان، برای مردان به جای نمانده است»^(۳). و حافظ ابونعیم رحمته الله در حلیه الاولیاء به سندش از حسان بن عطیه رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: «هرگز امتی نیامده است مگر از جانب زنان‌شان»^(۴). و دشمنان اسلام دریافته بودند که نقش زن مسلمان در بنای اسلام از زمان پیامبر ﷺ تا به امروز چه بوده است. اسلام به آن‌ها عزتی داد که علمای عامل و مجاهدان راستین به امت اسلام بخشیدند، کسانی چون عمر بن خطاب و خالد بن ولید و صلاح الدین ایوبی و... و عایشه دختر ابوبکر صدیق و اسماء و ام عماره و خنساء رضی الله عنهن و.... دشمنان اسلام بهترین وسیله برای نابودی اسلام را، داوری بر سر عقیده زن مسلمان یافته‌اند؛ در نتیجه از روی خباثت و پستی دست به توطئه‌هایی زدند تا زن را از وظیفه اصلی‌اش باز دارند و آن بیعت بزرگ را [که با پیامبر ﷺ انجام داده اند] را از

۱- بی‌شک آنان که به بررسی تاریخ ادیان می‌پردازند، از یاد نمی‌برند که انحراف زن، نخستین علت در نابودی تمدن‌های قدیم و افتراق و پاره پاره شدن و باعث نزول عذاب الهی بر تمام اهالی آن و باعث رسیدن امراض مهلکی، به آن ملت‌ها شده است؛ همانگونه که برای ممالک یونان و روم و ایران و هند و بابل و غیره رخ داده است.

۲- این مطلب را مسلم رحمته الله روایت کرده است. باب: اکثر اهل الجنة الفقراء، به شماره ۲۷۴۲.

۳- جزئی از حدیث طولانی که مسلم و ترمذی و ابن ماجه آن را آورده‌اند. رک. جامع الاصول (۵۰۴/۴).

۴- حلیه الاولیاء، ۶ / ۷۶.

دستش بگیرند و تحت عناوین پرزرق و برقی چون آزادی، مساوات، پیشرفت علم‌آموزی، انقلاب، شکستن غل و زنجیرها، نوآوری، تجدیدطلبی و شعارها و عناوین گمراه‌کننده او را به پرتگاه پستی و بیهودگی بیندازند.

این است که ما از یکی از سردمداران استعمارگر می‌شنویم که جام شراب و زن خُنی‌اگر در از میان‌بردن ملل مسلمان، بیش از هزار توپ جنگی کارگر است و آن ملت را در گرداب عشق به مادیات و شهوات غرق می‌سازند. و یکی از فراماسونران بزرگ گفته است: (ما باید زن را به دست آوریم، هر روزی که به سمت ما کشیده شود به حرام موفق می‌شویم تا سپاه پیروز دین را متلاشی سازیم).

در پرو تکول‌های دانشمندان صهیونیست، چنین آمده است: (لازم است که همواره بنای اخلاقیات را در همه جا ویران سازیم تا به آسانی بر همگان سلطه یابیم. فروید، که از ما است روابط جنسی را در برابر پرتو نور خورشید نمایان ساخت، تا این که در نظر جوان چیز مقدس و محترمی باقی نماند و تمام همت او این باشد که غریزه جنسی‌اش را ارضاء کند و در چنین زمانی است که اخلاقش را از دست می‌دهد)^(۱).

در برابر این خطری که جمعیت زنان مسلمان ما را محاصره کرده است برای این که در راه یاری‌رساندن به حقیقت، برخی از تکالیفی که بر گردن ماست را به انجام رسانیم و در راه بیدارگری زن مسلمان، برای این که بتواند نقش طبیعی و مهم خود را یعنی ساختن امت ایفا کند، به تألیف کتاب زنان مشهور در عصر پیامبر ﷺ اقدام کردیم. این کتاب در بردارنده اهداف بسیاری است از جمله:

۱- ستایش عظمت حضرت رسول ﷺ و تبیین استحکام مبانی و اصول مکتب اسلام که این زنان سرآمد و شایسته و مربیان کوشا را پرورش داده است. زنانی که وظیفه پرورش نسلی مسلمان را به خوبی انجام داده‌اند و این نسل مسلمان، سردمداران غرب را به وحشت افکنده‌اند؛ تا جایی که بیسمارک (صدر اعظم مشهور آلمان) می‌گوید: به من ده هزار مسلمان بدهید تا به وسیله آنان همه جهان را فتح کنم.

۱- این گفته‌ها را دکتر عبدالله ناصح علوان در کتاب ارزشمندش «تربیه الأولاد فی الاسلام» (۱ / ۲۸۶ و ۲۸۷) ذکر کرده است و محمد احمد اسماعیل در کتابش عودة الحجاب، ص ۱۱ - ۱۷، تحت عنوان «المرأة سلاح ذو حدين» از ایشان نقل کرده است در این کتاب مطالب ارزشمند و مفیدی وجود دارد.

۲- درس‌ها و عبرت‌هایی برای همهٔ همسران از خلال بررسی سیرهٔ رسول اکرم ﷺ و رفتار ایشان با همسران و دختران‌شان.

۳- توصیف زنان فاضل صحابی رسول خدا ﷺ که اینان با رضایت و رفتار نیکو در مقابل هووهایشان تعدد زوجات را می‌پذیرفتند.

بر هیچ شخص بانصاف و خردمداری، محاسن نظام تعدد زوجات در فزون‌سازی نیروی مسلمانان و تأثیر شگرف آن بر فتوحات و حکمرانی گسترده آنان پوشیده نیست. در تأیید این مطلب همسر یکی از فرماندهان هیتلر می‌گوید: همانا نظام تعدد زوجات از بزرگترین اسباب پیروزی محمد پیامبر بود و بدون شک من پس از پایان جنگ، فوهرر (نام همسرش) را قانع می‌کنم که نظام تعدد زوجات را در میان ملت آلمان لازم الاجرا سازد، تا بتوانیم جای خالی میلیون‌ها تن از مردانی که در جریان جنگ‌هایی که رخ داد و قربانی شدند را پر کنیم.

خاورشناسان و پیروان آن‌ها، از روی نادانی و تعصب، فضیلت‌ها را به صورت رذیلت‌ها و زشتی‌ها به تصویر می‌کشند. آن‌ها خودشان به خاطر عدم پذیرش نظام تعدد زوجات، بدترین دوران عمر را سپری می‌کنند ولی با این حال داشتن معشوقه‌های بسیار را مباح و جایز می‌شماردند...!!

۴- ارایه نمونه‌هایی از زنانی مسلمان که در کمال عفت، ساده‌زیستی، میانه‌روی و تعادل بر سختی زندگی با شوهران‌شان شکیبایی ورزیدند، با این هدف که زنان در همه عصرها از آنان درس بگیرند و آنان را الگو قرار دهند و از مدپرستی رها شوند و ثروت‌های جامعه را از تلف‌شدن در امور بیهوده و بی‌ارزش حفظ کنند. اسلام امر بیهوده‌ای نیست بلکه نیرویی است که می‌تواند جهان را بسازد.

۵- از اهداف این کتاب یادآوری اسلام ناب و صحیح، به زنان مسلمان است که آن از طریق الگوبرداری از سیرهٔ پیامبر ﷺ، زندگی همسران ایشان (امهات مؤمنین) و دختران پاک‌دامنش و همچنین از طریق سیرهٔ زنان پیکارگر و یاور پیامبر ﷺ که هیچگاه از فرمان ایشان سرپیچی نورزیدند و حتی در اطاعت امر ایشان بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند، امکان‌پذیر است و همین زنان به سبب دارابودن این خصلت‌های نیک، یکی از دلایل پیروزی ارتش اسلام شدند.

در پایان بر این امر تأکید می‌کنیم که ما در تألیف این کتاب بر استفاده از تجربه ناموران علم و ادب (چه زن و چه مرد) اعتماد کرده‌ایم و از آرا و دیدگاه‌های آنان و

روش‌های نیکویشان سود برده‌ایم تا از یک سو (چه زن و چه مرد) تشویق شده و رغبتی به مطالعه و پژوهش در این باره پیدا کنند و از سوی دیگر با بهره‌گیری از اسلوبی منحصر به فرد، به بیدارگری ملت‌ها بپردازند.

و سرانجام از خداوند سبحان مسألت داریم این عمل را خالصانه تنها برای خود قرار دهد و امیدواریم که خداوند جل شأنه، این پژوهش را به عنوان وسیله‌ای برای برانگیختن روح همت و حماسه در میان زنان و دختران ما قرار دهد و در نتیجه آن‌ها را بیشتر به سمت تمسک به اسلام سوق بدهد، تا در شمار همسران و مادران شایسته قرار بگیرند و بتوانند نسلی مسلمان و شایسته و مجاهد را پرورش دهند، تا برای رهایی جهان از دست جاهلیت جدیدی که در آن زندگی می‌کنند به پا خیزند. امیدواریم که مسلمانان به مقام‌های بالایی که پیشتر داشتند دست یابند؛ همانگونه که پیشتر قافله اسلام را به سوی مجد و عظمت عالی و قله تمدن حقیقی رهبری می‌کردند.

حمد و سپاس در همه زمان‌ها تنها خداوند را سزااست و صلوات و درود خداوند بر پیامبر آن، محمد ﷺ.

محمود مهدی استانبولی مصطفی ابوالنصر الشلبی

شهر جده

بیست و ششم ذوالقعدة سال هزار و چهار صد و هشت قمری
برابر با دهم جولای سال هزار و نهصد و هشتاد و هشت میلادی

پیشگفتار

پیش از شروع بحث و بررسی دربارهٔ زنان پرورش‌یافته در مکتب نبوت، که اسلام آنان را به عنوان زنان نامور و راهنمای الگوی بشریت قرار داده، ناگزیریم که اشاره‌ای داشته باشیم به وضعیت زن در قرون پیشین؛ تا از آن، تحولاتی تاریخی را که بر زن در طول سالیان پی در پی گذشته، روشن سازیم. این که چگونه انسان کوتاه فکر کوشید، برای زن راهی را ترسیم نماید تا در آن گام بردارد و از روش او پیروی کند و نتیجهٔ آن همه کوشش‌های مهم‌ل چه بوده که حقوق زن را تباه کرده و او را چونان انسان سردرگمی قرار داده است که نمی‌داند راه حل چیست؟ چون در برابرش از خط سیر تاریخی پیش از اسلام، جز راه‌هایی که با قید و بندهای ستم و گمراهی محاصره شده بود، وجود نداشت.

و اسلام چگونه آمد و چرا تنها راه حلی بود که او را از بیابان گمراهی نجات داد؟ چگونه اسلام با نظم ساختاری و الهی‌اش تنها راه حلی بود که برای زن، مسیری مشخص و روشی صحیح ترسیم کرد.

اسلام نقش زن را در زندگی مشخص کرد و گسترهٔ مسؤولیت‌ها و تکالیف زن را در جامعه معین کرد.

اسلام به زن حقوق و جایگاه والایی را اعطا کرد که هرگز مانند آن در هیچیک از امت‌ها و ملت‌های دیگر سابقه نداشته است.

اکنون به بررسی وضعیت زن در میان ملت‌های دیگر می‌پردازیم تا از هرگذر آن، زنان مسلمان دریابند که نعمت اسلام چه جایگاهی والا و شان و منزلتی رفیع را به آنان هدیه داد و چه توهین‌ها و ستم‌هایی را که از ساحت آنان دور ساخت. از قدیم گفته‌اند: «چیزها با ضدشان شناخته می‌شوند».

زن از دیدگاه ملل گوناگ

زن از نظر یونانیان

سرزمین یونان در میان امت‌های پیشین از جمله پیشرفته‌ترین امت‌ها از حیث فرهنگ و تمدن بوده است. با نگاهی دقیق به عصر یونانیان نخستین، درمی‌یابیم زن در تمام عرصه‌های زندگی در غایت انحطاط بود و در جامعه آن روزگار، هیچ منزلتی یا مقام ارزشمندی نداشت، بلکه به نظر آنان زن، باعث تمام دردهای انسانی و مصیبت‌های آدمی است و از نظر آفرینش در پست‌ترین جایگاه‌ها قرار دارد. به همین دلیل زن، در نهایت بردگی و ذلت و نابودی کرامتش بود؛ به حدی که زنان را بر سر سفره‌های غذا راه نمی‌دادند به ویژه، هرگاه که میهمان غریبه داشتند. شان و منزلت وی، همانندشان و منزلت یک کنیز و خدمتگار بود.

سپس معیارها نزد یونانیان تغییر یافت، موج‌های سهمگین شهوات و غرائز حیوانی و هواهای نفسانی چون سیل بنیان‌کنی، آن‌ها را در بر گرفت و در حد بهره‌برداری جنسی به او آزادی دادند، تنها به زن آنقدر آزادی دادند تا او را به شخصی فاسق و بدکاره تبدیل کردند. از همین روی بود که برای زنان فاسق و روسپی مکان‌های عالی می‌ساختند. تا این که این زنان محوریت و مرکزیت یافتند و برگرد آن‌ها امور مردم یونان می‌گشت و برای آن‌ها افسانه‌ها و اسطوره‌هایی ساخته و پرداخته شد.

به همین جهت یونانیان الهه کیوبید (KUPI D) را به عنوان الهه عشق و دوستی برگزیدند و او خود ثمره و نتیجهٔ افروdit بود که با سه الههٔ مرد رابطه داشت، در حالی که او با یک الههٔ مرد پیمان زناشویی بسته بود. افروdit، سپس با مردی از جماعت آدمی ارتباط برقرار کرد و کیوبید (الهه عشق و دوستی) در نتیجهٔ این ارتباط به دنیا آمد.

غالب یونانیان در آن روزگار به پیمان زناشویی هیچ احترامی نمی‌گذاشتند؛ چرا که زن چونان کالایی شد ارزان و در دسترس همگان و هر مرد تا اراده می‌کرد می‌توانست، آشکارا و بی‌هیچ عقد رسمی و پیمان زناشویی با او ارتباط برقرار کند. به گواهی تاریخ، یونانیان عظمت و مجد خود را به خاطر این انحطاط از دست دادند و هرگز پس از آن نتوانستند روی پای خود بایستند.

زن از نظر رومیان

رومی‌ها از جمله کسانی بودند، که پس از یونانیان به بالاترین درجهٔ عظمت و مجد قابل تصور رسیدند. در میان این ملت، قوانین و نظام‌هایی را می‌بینیم که به ظلم و رنج و آزاررساندن به مقام زن، گرایش داشت. و از شعارهای آن‌ها دربارهٔ زنان این بود که «زن را در بند بکشید تا فاسد نشود، و او را ناسزا گوئید تا طلاق نخواهد» و در جامعه روم باستان، مرد نسبت به خانواده‌اش حقوق کاملی داشت؛ درست مانند حقوق پادشاه بر رعایایش. مرد می‌توانست هرگاه بخواهد با میل و هوس خود نسبت به همسرش رفتار کند. حتی سلطهٔ مرد بر زنش به جایی می‌رسید که در برخی مواقع اجازهٔ کشتن زنش را هم داشت.

هنگامی که رومیان متمدن و شهرنشین شدند، قوانین وحشیانهٔ خود را در رفتار با زنان تعدیل کردند؛ اما دیدگاه تحقیرآمیز آنان با زن که چون یک کنیز با او رفتار می‌کردند، همچنان استوار مانده بود، زن خود را در این گرداب انحطاط چنان دید که در میان موج‌های بنیان‌کن فساد و فحشا غوطه‌ور است و مردان نیز با دیدی استثمارگرانه و آلتی برای ارضای تمایلات مادی و شهوترانی‌های حیوانی خود، به او می‌نگریستند.

به سبب این موارد، روسپی‌گری چونان یک پیشه رواج یافت؛ تا حدی که تئاتر (فلورا) جایگاهی والا در میان رومیان داشت، در آنجا زنان عریان و مشهور خود را به نمایش می‌گذاشتند. همچنین عادت استحمام زنان و مردان در یک مکان، آن هم در معرض دید همگان، رواج یافت. در اینجا دیگر از رمان‌های زشت و بی‌شرمانه و ادبیات وقیحانه‌ای که امروزه از آن با نام «ادبیات بی‌پروا» و یا به «نوآوری و تجدیدطلبی» تعبیر می‌شود، سخن نمی‌گوییم.

رومی‌ها امر طلاق را بسیار آسان کرده بودند و طلاق آن چنان رواج یافت، که گاه برخی زنان به اندازهٔ شمار سال‌های عمرشان، شوهر داشتند. و بدون هیچ شرم و حیایی به این امر اعتراف می‌کردند عجیب‌تر از این امر، سخن قدیس گروم (۳۴۰-۴۲۰ م) دربارهٔ زنی است، که وقتی با بیست و سومین مرد زندگیش ازدواج کرد، خودش بیست و یکمین زن آن مرد بود. نتیجهٔ آن شد که بنیان‌های دولت روم از هم گسست، درست همانطور که پیش از آن‌ها حکومت یونان از هم پاشیده شده بود.

تمام این‌ها به این امر برمی‌گردد که آن‌ها در گرداب شهوات پست فرو رفتند، که حتی درشان حیوان نیست، چه برسد به آدم.

زن در میان ایرانیان باستان

ایرانیان! و تو چه می‌دانی ایرانیان کیستند؟!!!

ایرانیان باستان کسانی بودند، که بر سرزمین‌های بسیاری حکم می‌راندند و تسلط خود را بر آن‌ها ضروری تلقی می‌کردند و قوانین و نظام‌هایی را وضع کرده بودند. با تمام این‌ها، قوانین و نظام‌های حکمرانان ایران باستان در حق زن بسیار ستمگرانه و جائزانه بود و در برابر کمترین خطاهای او سخت‌ترین عقوبت‌ها را اعمال می‌کردند؛ زمانی که مرد در آزادی مطلق و بی‌حد و حسابی زندگی می‌کرد. این رنج‌ها و عقاب‌ها تنها برای زنان بود و آنگاه که خطاهای او فزونی می‌یافت، چاره‌ای جز خودکشی نداشت.

زن در ایران باستان در تنگنا، قرار داشت و تنها باید با مردی زرتشتی ازدواج می‌کرد؛ اما مرد آزادی داشت، تا به هر صورت که می‌خواهد از هوشش پیروی کند، چرا که او مالک زن محسوب می‌گشت.

اما زن در دوران حیض (عادت ماهیانه) به جایی بیرون شهر برده می‌شد و ارتباط داشتن با او، تنها برای خدمتکاران جایز بود که برای او غذا می‌بردند.

زن در چین

مردم چین باستان، به طور کلی در حالت بی‌نظمی و هرج و مرج به سر می‌بردند و به جامعه وحشی بیشتر نزدیک بودند تا به یک جامعه انسانی. بدون هیچ شرم و حیائی ازدواج می‌کردند؛ به طوری که بچه‌ها تنها مادران‌شان را می‌شناختند و نمی‌دانستند که پدران‌شان چه کسانی هستند. زن در جامعه چین می‌بایست، که او امر و دستورات مردم را بدون هیچ اعتراضی اطاعت کند.

چین باستان دارای تمدنی ریشه‌دار بود، پدر می‌بایست به همان شیوه عام محروم کردن از ارث، با زن رفتار می‌کرد. دختر نمی‌بایست از پدرش چیزی درخواست کند تا زمانی که دختر باشد. آن‌ها زن را به آب نفرین شده‌ای تشبیه می‌کردند که خوشبختی و ثروت را می‌شوید و از بین می‌برد.

زن در هند

وضعیت زن در هند بهتر از یونان یا روم نبود؛ با وجود آن که این کشور از قدیم به علم و تمدن شهره بود. زن نزد آن‌ها مانند کنیزی بود و مردان صاحب اختیار و ارباب او به شمار می‌آمدند. سرنوشت محتوم او این بود که برده‌ای بیش نباشد؛ چه در دوره دوشیزگی برای پدرش و چه پس از ازدواج برای همسر و فرزندان. عموم مردم هند اعتقاد داشتند، زن عنصری پلید است و باعث انحطاط روحی و اخلاقی می‌شود، به همین دلیل زن را از تمام حقوق مالکیت و ارث محروم کرده بودند.

زن حتی پس از مرگ شوهر نیز، حق زندگی نداشت، مرگ او می‌باید همزمان با مرگ شویش در یک روز واقع شود و در نتیجه وی را زنده همراه با همسرش، در یک آتش می‌سوزاندند^(۱). این رسم در هند جاری بود، تا آن که نور اسلام در ایام پادشاه صالح اورنگ زیب، بر هند تابیدن گرفت. اسلام، زنان را از آن سرنوشت سیاه، عظمت بخشید و آن زندگی فلاکت‌بار را پایان داد.

زن از نظر یهودیان

زن نزد یهودیان خوار و بی‌ارزش بود! زن از نظر آنان مانند کلایی بود که در بازارها خرید و فروش می‌شد. حقوقش را از او گرفته بودند، از حق ارث محروم بود، و از نظر مالی اگر پدرش، اموال غیر منقولی از خود به جای می‌گذاشت فقط از آن، به زن ارث می‌رسید. اما اگر زن ارثیه‌ای را دریافت می‌داشت دیگر هیچ چیز از نفقه و مهریه حتی اگر مقدار پول و مال زیادی هم می‌بود، به او نمی‌دادند. و هرگاه پدر می‌مرد و به خاطر نبودن برادری، ارث به دختر می‌رسید، او جایز نبود که با فردی از خاندان دیگر ازدواج کند، و حق نداشت که میراثی که به او رسیده به غیر طایفه خویش منتقل سازد.

در نظر یهودیان زن برای مرد، دری از درهای جهنم بود، به این دلیل که زن سرچشمه تحریک مردم و روی آوردن او به گناهان بود. و از زن است که چشمه‌های بدبختی‌ها بر انسان‌ها جاری می‌گردد. یهودیان معتقد بودند که زن مورد لعنت قرار گرفته است؛ زیرا او باعث فریب خوردن «آدم» شد. زمانی که زن در حالت حیض بود، نه با او همنشین می‌شدند و نه با او غذا می‌خوردند؛ زن نیز حق نداشت در حالت

۱- برای اطلاع بیشتر از این موضوع ر.ک: حضرات الهند، نوشته گوستاولوبون، (ص ۶۴۴ - ۶۴۶) و همچنین بنگرید به کتاب ارزشمند المرأة والقانون نوشته دکتر مصطفی سباعی رحمته الله.

حیض، ظرفی را لمس کند؛ زیرا می‌پنداشتند که آن ظرف نجس شده است و برای همین، زن را در چادری می‌کردند و نزد وی آب و نانی می‌گذاشتند. او آنقدر در این چادر می‌ماند تا از حیض پاک گردد.

در میان یهود فحشاء و گناه رواج یافته بود. بدکاره‌بودن زن را نوعی آزادی به شمار می‌آوردند و به زنان فاحشه انواع قداست‌ها داده می‌شد؛ او را وارد معبد می‌کردند و زنا را صفت تقرب به خدایان می‌دانستند. راهبان یهودی، زناکاری را به گونه‌ای تصویر می‌کردند که ارتکاب زنا برای آن‌ها توجیه می‌شد. در کتاب‌های تحریف شده آنان آمده است: خداوند بر یهود ارتکاب فحشاء با نزدیکانش را حرام کرده است؛ اما این عمل با زنان بیگانه برای مرد یهودی رواست.

زن همچنان بی‌ارزش و در ذلت بود و از اینجا است که ما و مادران، زنان و دخترانمان باید قدر نعمت بزرگ اسلام و رحمت گسترده آن را بیشتر بدانیم و عقیده خود را با صدایی رسا چنین بیان کنیم، که «ای زن مسلمان این نعمت خدا را به ناسپاسی بَدَل نکن».

زن از نظر مسیحیان

مسیحیت به اروپا آمد و تلاش کرد، تا نابسامانی اخلاقی جامعه غربی و زشتی‌هایی که پست‌ترین حیوانات از آن دور بودند را بزداید. نظریه‌پردازان آنان در تحقیقات خود به این نتیجه رسیدند، که زن برای بیماری‌های اخلاقی جامعه چونان مرهمی شفادهنده است. نظریه‌های اربابان کلیسا هرچند تنها واکنشی افراطی در برابر این واقعیت دردناک بود، ولی از سوی دیگر جنگ علیه فطرت بشری به شمار می‌آمد.

یکی از نظریات آن‌ها در این باره این است که ایشان چنین می‌پنداشتند، زن سرچشمه گناهان است و اصل و ریشه همه بدی‌ها و کژی‌ها است. به نظر آنان زن برای مرد دری از درهای جهنم است. او سرچشمه تحریک و کشاندن مرد به سوی گناه است. «ترتولیان» یکی از پیشوایان مسیحیت می‌گوید: «زن جایگاه ورود شیطان به نفس انسان است و او بود که باعث شد مرد به درخت ممنوع نزدیک شود، قانون خدا را نقض کند و چهره مرد را زشت گرداند».

کرائی سوستام ملقب به قدیس می‌گوید: «زن مایه شر است و شرارت در ذات او نهاده شده است. او بلایی است که مردان به سوی او کشش دارند و استحکام بنیان خانه و خانواده را به خطر می‌اندازد. زن، عشوه‌گری است خونریز و مصیبتی است بزرگ. این از یک جهت، و از سوی دیگر می‌گویند اساساً رابطه جنسی میان زن و مرد بذاته نجس و پلید است و مرد باید از اینگونه رابطه‌ها پرهیزد، هرچند از راه درست و رسمی باشد. این امر تا حدی بود که حتی زندگی به حالت تجرد و عدم اختیارکردن همسر (زندگی راهبانه) در نظر آنان ملاکی برای رفعت مقام اخلاقی به شمار می‌آمد. بدین ترتیب می‌بینیم که قوانین جهان غرب، متأثر از دین تحریف‌شده مسیحیت است و این قوانین در انحطاط منزلت زن در تمام جوانب زندگی تأثیرگذار بوده است؛ زن در مسائل اقتصادی مانند ارث محدودیت داشت و به او اجازه نمی‌دادند که از دست‌رنج خویش روزی‌اش را تأمین کند. برای اثبات این مدعا کافی است بدانید، که خانم نویسنده فرانسوی (آرماندین لوسیل آوروو) اجازه نداشت تألیفاتش را منتشر سازد؛ تا این که به ناچار برای خود، نام مردی را به نام جورج ساند - برگزید. این امر بین سال‌های ۱۸۱۴ - ۱۸۷۶ م روی داد. این مطلب، بر حقارت زن و عدم توانایی عقلی و تفکر او مانند مردان، دلالت دارد.

وقیحانه‌تر از این امر، مسئله طلاق و جدایی میان زن و شوهر در نزد مسیحیان است، آنان طلاق را به هیچ روی جایز نمی‌دانند؛ هرچند که عدم تفاهم زن و شوهر به مرحله نفرت و کینه از هم برسد و زندگی میان آنان مانند جهنم شود که تاب و توان را از آنان بگیرد. این مطلب از خطرناکترین عوامل جدایی خانواده‌ها (شکستن حرمت خانواده) و خیانت‌کاری‌های همسران نسبت به یکدیگر است.

زن در عصر جاهلی

اکنون می‌خواهیم نگاهی گذرا به احوال زن نزد اعراب پیش از اسلام، چگونگی رفتار با او، و جایگاه اجتماعی وی، در آن دوره داشته باشیم.

زن نزد عرب پیش از اسلام تحقیر می‌شد؛ تا آن که به درجه‌ای از پستی و حقارت رسید که اعراب جاهلیت، برای زن مرتبه‌ای از انسانیت هم قائل نمی‌شدند، زن از تمام حقوق حتی اظهارنظر ساده‌ای درباره وضعیت وسائل زندگی‌اش محروم بود. به زن ارث نمی‌رسید، زیرا که این عادت در میان عرب مرسوم بود؛ «تنها کسی ارث می‌برد که

بتواند شمشیر به دست گیرد و از کیان خود دفاع کند». زن حق اعتراض یا مشورت درباره ازدواجش را نداشت، این کار بر عهده سرپرست او بود؛ حتی فرزند شوهر این زن، او را از ازدواج منع می‌کرد، مگر این که همه آنچه را که از پدرش گرفته بود از او بگیرد. او می‌گفت: زنی که از پدرم باقی مانده مانند مالی است که از پدرم به جا مانده است و آن پسر اجازه داشت که بدون مهریه با زن پدر خود ازدواج کند، یا او را به ازدواج کسی دیگر درآورد و مهریه آن زن را از شوهرش بگیرد. از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که «هرگاه مردی پدرش یا عمویش بمیرد پسرش به زن آن متوفی بیشتر از همه حق دارد. اگر بخواهد می‌تواند آن زن را برای خود نگاه دارد یا زندانی کند یا مهریه‌اش را بهای آزادیش قرار بدهد، یا اگر بمیرد، مال آن زن را مرد می‌برد»^(۱).

ازدواج نزد عرب جاهلی محدود نبود و آنان برای طلاق هیچ ارزشی قائل نبودند، همانطور که در صحیح بخاری و دیگر کتابهای حدیثی اهل سنت آمده، چهار نوع ازدواج میان آن‌ها رایج بود. از عایشه رضی الله عنها نقل شده است که گفت: «ازدواج در جاهلیت بر چهار روش بود. یک نوع ازدواج مردم امروز بود که مردی از مرد دیگر، خویشاوندش یا دخترش را خواستگاری می‌کرد، برای او مهری معین می‌کرد و سپس با او ازدواج می‌نمود.

ازدواج دیگر آن بود که مرد به زنش می‌گفت: هرگاه پاک شدی از حیض، نزد فلانی برو تا جزء مال التجارة او قرار بگیری. و مرد به او اصلاً نزدیک نمی‌شد تا زمانی که بچه آن مردی را که زن جزء مال التجارة او قرار گرفته بود، به دنیا آورد. چون فرزند به دنیا می‌آمد شوهر اصلی‌اش که این کار را برای پاک‌ماندن نسل خود انجام می‌داد، اگر می‌خواست به او مراجعه می‌کرد. اینگونه ازدواج را، ازدواج استبضاع می‌نامیدند.

نوع دیگر از ازدواج این بود که حدود ۱۰ نفر از مردان قبیله جمع می‌شدند و سپس همگی‌شان با زنی همبستر می‌شدند و چون زن وضع حمل می‌کرد، پس از چند روز، کسی را نزد آن‌ها می‌فرستاد تا جمع شوند و هیچکدام از آن‌ها نمی‌توانست از آمدن امتناع کند و زن به آن‌ها می‌گفت: دانستید که این فرزند از کدامیک شماست. او فرزند تو است ای فلانی و آن زن نام کسی را می‌برد که دوستش داشت. در نتیجه فرزندش را به او منتسب می‌کرد و آن مرد نمی‌توانست از پذیرش این فرزند امتناع کند.

(۱) - رک. جامع البیان فی تفسیر القرآن، طبری، (۴ / ۳۰۷).

و ازدواج چهارم اینگونه بود که افراد بسیاری جمع می‌شدند و با زنی همبستر می‌شدند و زن از وارد شدن هیچ مردی جلوگیری نمی‌کرد... این زنان، روسپی بودند و برای مشخص ساختن این امر بر در خانه‌هایشان پرچم‌هایی را نصب کرده بودند. هرکس که با آنان همبستر می‌شد، موقع وضع حمل آن زن، باید کنار او حاضر می‌گشت و پس از جمع شدن مردان، از طریق قیافه‌شناسی ثابت می‌گشت که فرزند متعلق به کدام مرد است. منتسب می‌ساختند و آن مرد، نوزاد را فرزند خود می‌خواند و از آن کار ممانعت به عمل نمی‌آورد»^(۱).

این گزارش در دلالت بر سقوط اندیشه بشری به مرحله پست حیوانیت کافی است. این تصور درباره یک مرد کافی می‌باشد این تصور که مردی زنش را برای همبستر شدن به خانه مردی دیگر بفرستد، تا از این طریق برای او فرزندی نجیب‌زاده به دنیا آورد، درست مانند کسی است که چهارپای ماده خود را با چهارپای نر و اصیلی درهم اندازد، تا از این رهگذر چهارپایی اصیل به دنیا آید.

و همچنین حتی امروزه تصورش برای ما بسیار زشت است که گروهی از مردان با زنی همبستر شوند و پس از آن یکی از این مردان فرزندی را که نتیجه این همبستری است به خود منتسب سازد.

عرب جاهلی هنگامی که به وی گفته می‌شد، همسرش برای او دختری زاییده است، دچار غم و اندوه فراوان شده و از شدت خشم و اندوه، غضبناک می‌گشت؛ زیرا این را مصیبتی ناگوار برای خود به شمار می‌آورد. قرآن کریم از این عمل زشت جاهلی که نزد عرب وجود داشته چنین حکایت کرده است:

﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ﴿٥٨﴾ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِن سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ ۚ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ ۗ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٥٩﴾﴾ [النحل: ۵۸-۵۹].

ترجمه: «و چون یکی از آنان را به دختر مژده دهند رویش سیاه گردد (از خشم بر زن خود که چرا دختر زاده است) و خشم خود فرو می‌خورد * از بدی و اندوه آنچه به او مژده

۱- بخاری در نکاح باب، «نکاح تنها با اجازه ولی انجام می‌شود»، این روایت را آورده است، ۶ / ۱۳۲ و ۱۳۳ و ابوداود در طلاق باب «انواع ازدواجی که در جاهلیت بود» به شماره ۱۲۷۲ آورده است غیر از آن که ابوداود نکاح نوع چهارم را نکاح اول آورده است.

داده‌اند از مردم پنهان می‌شود. آیا با خواری و سرافکندگی نگاهش دارد یا در خاک پنهانش کند؟ آگاه باشید که بد است آن داوری که می‌کنند».

و از دیگر عادات بسیار بد عرب جاهلی زنده به گورکردن دختران بود که دلالت بر نهایت قساوت قلب و جفاکاری آنان است. خداوند متعال در قرآن کریم چنین می‌فرماید:

﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾ [التکویر: ۸-۹].

ترجمه: «و آنگاه که از دختر زنده به گور شده پرسند * به کدامین گناه کشته شده است». قبایل عرب در مسأله زنده به گورکردن دختران، روش‌های مختلفی داشتند. برخی از آن‌ها دختران‌شان را از روی تعصب به کناری می‌بردند و زنده به گور می‌کردند، و از ننگ بدنامی می‌ترسیدند؛ زیرا که مردان جاهلیت اهل حمله و جنگ بودند، ولی در جنگ دختران اسیر می‌شدند و یا دختران‌شان را به اسارت نزد دشمنان می‌بردند و این مسأله نهایت ذلت و ننگ برای آن‌ها بوده است. بنی تمیم و کنده از مشهورترین قبایل بودند، که دختران‌شان را به خاطر ترس از ننگ، زنده به گور می‌کردند.

برخی گزارش‌های رسیده، قبیله ربیعیه را نخستین قبیله عرب می‌دانند که دختران را زنده به گور می‌کردند، که خود داستانی دارد بدین قرار، که قومی از اعراب، قبیله ربیعیه را غارت کردند و دختری را از قبیله ربیعیه برای امیرشان به اسارت گرفتند، سپس بعد از صلح خواستند دختر را برگردانند، او را مخیر کردند بین برگشتن نزد پدرش یا ماندن نزد دشمنانش، اما آن دختر نزد آن‌ها ماند و امیر را بر پدرش ترجیح داد؛ سپس امیر قبیله ربیعیه خشمگین شد و برای قومش قانون زنده به گورکردن دختران را وضع کرد. برخی از اعراب از روی غیرت‌ورزی و از بیم این که چنین ماجرای تکرار شود، دختران‌شان را زنده به گور می‌کردند^(۱). و برخی از اعراب جاهلی دختران خود را به خاطر قحط‌سالی‌ها از سختی زندگی و وضعیت فقر، زنده به گور می‌کردند و با این زنده به گورکردن خود را از سختی فقر می‌رهاندند. در این باره خداوند متعال در قرآن کریم چنین فرموده است:

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِمَّنْ إِمْلَاقِ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ﴾ [الأنعام: ۱۵۱].

ترجمه: «و فرزندان خود را از بیم تنگدستی مکشید؛ ما شما و آنان را روزی می‌دهیم».

۱- رک. تفسیر روح المعانی، (۳۰ / ۶۷) و کتاب تاریخ عرب قبل از اسلام، دکتر جوادعلی، (۵ / ۸۷).

و همچنین می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطَاً كَبِيراً﴾ [الإساءة: ۳۱].

ترجمه: «و فرزندان خود را از بیم تنگدستی مکشید؛ ما آن‌ها و شما را روزی می‌دهیم. به راستی کشتن آنان خطا و گناهی بزرگ است».

برخی از قبایل عرب دختران را نه به خاطر تعصب یا ترس از ننگ، بلکه تنها به این دلیل که آن دختر شاید در آینده فاسق و بدکاره شود، زنده به گور می‌کردند و یا به خاطر اسارت یا زمین‌گیر شدن و... و این زنده به گورکردن را برخی از آن‌ها با قساوت قلب کم‌نظیری انجام می‌دادند که قلب را اندوهگین می‌سازد و اشک را از دیدگان جاری می‌گرداند.

این ظلم جانفرسا پیوسته به شکل قانونی بر زن اعمال می‌شد و فجایعی را بر او روا می‌داشت؛ به این دلیل که او گناهی جز ضعف و ناتوانی نداشت. این عادات تا زمانی که اسلام آمد و این اعمال را حرام اعلام کرد و برایش مجازات قرار داد، رواج داشت. از مطالب یادشده به اختصار دریافتیم که زن در دوران گذشته و تقریباً در همه جوامع اولیه، در وضعیتی توأم با ستم و ذلت و خواری به سر می‌برد. آوردیم که زن در نظر اعراب جاهلی چونان کالایی بود که خرید و فروش می‌شد و به او هیچ حقی داده نمی‌شد که در برابر این وضعیت زندگی پست خود، اعتراضی کند.

اکنون به پرتو نورانی شریعت اسلام می‌نگریم تا بنگریم که چگونه زن در پرتو تعالیم عالیه این شریعت به درجه‌الایی از صیانت ذات و حکومت بر خود رسید. اسلام اعلام کرد که انسانیت زن، کامل است و او شایستگی به دست‌آوردن تمام حقوقش را دارد. اسلام زن را از بهره‌برداری‌های پست جنسی و حیوانی حفظ کرد و او را به عنوان عنصری پویا و فعال در بیدارساختن و پاسداشت جوامع انسانی قرار داد؛ چرا که وظیفه اصلی‌اش به دنیاآوردن و تربیت مردانی بود که به شیران روز و پارسایان شب شهرت دارند.

مادران مؤمنان

خدیجه دختر خویلد رضی الله عنها

بانوی پاکدامن قریش

او بانوی زنان جهان به روزگار خویش است، خدیجه رضی الله عنها بنت خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی بن کلاب، از قبیله قریش و تیره بنی اسد ملقب به «طاهرة» (پاکدامن) و بزرگ زنان قریش در خاندانی والا متولد شد. پیش از عام الفیل ۱۵ سال سن داشت و در میان خاندانی برجسته و بزرگوار پرورش یافت و به زنی خردمند و بزرگوار بدل گشت و به دوراندیشی و عقل و ادب والا شهرت یافت؛ به همین دلیل در نظر مردان بزرگ قومه، دارای منزلتی رفیع بود.

حاصل ازدواج او با ابوهاله بن زراره تیمی دو فرزند، به نام هاله و هند بود. زمانی که ابوهاله مرد، با عتیق بن عائد بن عبدالله مخزومی ازدواج کرد و پس از مدتی که با او زندگی کرد، از وی جدا شد.

پس از آن بسیاری از بزرگان قریش به خواستگاری او آمدند؛ اما وی نمی‌پذیرفت، چون می‌خواست به تربیت فرزندان و به اداره امور تجارتش بپردازد. او مال و ثروت بسیار داشت و مردانی را اجیر می‌کرد تا برایش تجارت کنند و از مال خود به آنها با عنوان مضاربه، مبالغی می‌داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله که پیش از بعثت، متصف به راستگویی و امانت و اخلاق نیک و پسندیده بود، زمانی که خبر او به خدیجه رضی الله عنها رسید، پیکی را به سوی ایشان فرستاد تا سرپرستی اموالش را برای سفر تجارتی شام بر عهده گیرد و غلام خود میسره را همراه او کرد و شرط نمود که بیشتر از دیگران به او بدهد.

و محمد صلی الله علیه و آله امین و راستگو پذیرفت و به همراه غلام خدیجه، به این سفر تجاری رفت و خداوند او را در این تجارت موفق گرداند و سود بسیاری نصیب او کرد. خدیجه رضی الله عنها بسیار خوشحال شد، که این سود به دست محمد صلی الله علیه و آله به دست آمد؛ اما شگفتی بیش از حد خدیجه رضی الله عنها در برابر شخصیت محمد صلی الله علیه و آله بود.

کم کم خیالاتی همراه با احساساتی شورانگیز که برایش سابقه نداشت در ذهن او شکل می گرفت و با خود می گفت: «این مرد مانند دیگر مردان نیست».

آیا جوانی امین و راستگو می پذیرد که با زنی چهل ساله ازدواج کند؟ این را چگونه به خانواده اش بگوید، در حالی که بزرگان قریش را که به خواستگاریش آمده بودند، از در خانه اش برگردانده بود!

خدیجه رضی الله عنها در حیرت و تشویش غوطه ور بود که دوستش نفیسه، دختر منبه بر او وارد شد. آن دو باهم شروع به سخن گفتن کردند که نفیسه دریافت، خدیجه رضی الله عنها می خواهد رازی را به او بگوید، و از دقت ذکاوت خود فهمید که این راز چیست؟

نفیسه به خدیجه رضی الله عنها آرامش خاطر داد و به او یادآوری کرد که دارای حسب و نسبی اصیل و از مال و جمال بهره فراوان دارد و بر درستی این گفتارش، فزونی خواستگاران خدیجه رضی الله عنها را که از بزرگان قریش بودند، یادآور شد.

هنگامی که نفیسه از پیش دوستش خدیجه رضی الله عنها رفت، به نزد محمد امین رضی الله عنه شتافت و پیشدستی کرد و با ذکاوتی آشکار از او پرسید: چرا ازدواج نمی کنی؟

[محمد صلی الله علیه و آله] گفت: چیزی در بساط ندارم که ازدواج کنم.

[نفیسه] با خنده ای زیر لب گفت: اگر زنی که از مال و جمال بهره فراوان دارد و حسب و نسب او اصیل است، تو را بخواهد به او پاسخ مثبت می دهی؟

[محمد صلی الله علیه و آله] پرسید: چه کسی؟

[نفیسه] بی درنگ گفت: خدیجه دختر خویلد.

[محمد صلی الله علیه و آله] گفت: اگر او موافقت کند من هم می پذیرم.

نفیسه با سرعت برای مزده دادن سوی خدیجه رضی الله عنها رفت، محمد صلی الله علیه و آله هم عموهایش را با خبر ساخت که می خواهد با خدیجه پیمان زناشویی ببندد. آنگاه ابوطالب و حمزه رضی الله عنهما و دیگر عموهای محمد صلی الله علیه و آله نزد عموی خدیجه رضی الله عنها، عمرو بن اسد رفتند و از او دختر برادرش را خواستگاری کردند و مهریه را پیش او نهادند.

هنگامی که مراسم عقدکنان تمام شد، خدیجه رضی الله عنها چندین گوسفند ذبح کرد و میان فقیران تقسیم نمود و خانه خدیجه بر روی اهالی و خویشاوندان گشوده شد. در این هنگام حلیمه سعدیه آمد تا عروس فرزندش را که به او شیر داده بود ببیند، و

هنگامی که به نزد خانواده‌اش بازگشت، خدیجه علیها السلام ۴۰ رأس گوسفند به عنوان هدیه همراهش کرد، چرا که او، محمد صلی الله علیه و آله را در خردسالی شیر داده بود.

بدین ترتیب [خدیجه] پاکدامن، بانوی قریش، همسر محمد امین صلی الله علیه و آله شد و در عشق و وفاداری به همسرش محمد صلی الله علیه و آله نمونه و ضرب المثل گشت.

هنگامی که خدیجه علیها السلام متوجه شد محمد صلی الله علیه و آله غلام او زید بن حارثه رضی الله عنه را دوست دارد، آن غلام را به او بخشید و هنگامی که تمایل همسرش را در سرپرستی یکی از پسران عمویش ابوطالب دید، از این امر استقبال کرد و مجالی گسترده برای علی رضی الله عنه فراهم ساخت تا از مکارم اخلاق همسرش محمد صلی الله علیه و آله بهره‌ها اندوزد.

خداوند، پس از آن به این خانواده سعادتمند، نعمت‌های فراوان خود را یکی پس از دیگری ارزانی می‌داشت. خداوند به آنان پسران و دختران عطا کرد به نام‌های قاسم، عبدالله، زینب، رقیه، ام کلثوم و فاطمه ^(۱).

خداوند متعال عشق به گوشه‌گیری و خلوت‌گزینی را در قلب محمد صلی الله علیه و آله افکنده بود و هیچ چیز نزد محمد صلی الله علیه و آله دوست‌داشتنی‌تر از این نبود، که تنها در جایی با خدای خویش خلوت کند؛ به همین منظور گاهی یک ماه کامل در هر سال، در غار حراء به عبادت می‌پرداخت و شب‌های متوالی را با زاد و توشه‌ای اندک، به دور از پوچی و لہو و لعب‌های اهای مکه و بت‌پرستی آن‌ها در این مکان اقامت می‌گزید.

خدیجه علیها السلام، بانوی پاکدامن قریش، از گوشه‌گیری‌های همسرش و از این که گاهی محمد صلی الله علیه و آله از او دور می‌گشت، ناراحت نمی‌شد و مهربانی‌ها و نیکی‌هایش را با قیل و قال کردن مکدر نمی‌کرد؛ بلکه او نهایت سعی و کوشش خود را می‌کرد تا هنگامی که محمد صلی الله علیه و آله در خانه است از او پذیرایی کند و به او آرامش خاطر دهد و هرگاه محمد صلی الله علیه و آله به غار می‌رفت، خدیجه علیها السلام او را مشایعت می‌نمود و با چشمانش از پشت سر، او را بدرقه می‌کرد ^(۲).

با این حال، این گوشه‌گیری‌ها و دوری‌های محمد صلی الله علیه و آله از او، برایش دشوار بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله مدتی را بر همین حال بود. یکبار که به غار حراء رفته بود، جبرئیل علیه السلام

۱- رک. سیره ابن هشام، (۱ / ۲۰۲ و بعد از آن).

۲- سیره، (۱ / ۲۴۹ به بعد).

نزد او آمد و کرامت و وحی خداوند را به او ارزانی داشت و این واقعه در ماه رمضان بود^(۱). سپس محمد ﷺ تا نزدیک صبح حالتی ترسان و رنگ پریده داشت و اعضای بدنش می لرزید، به نزد خدیجه رضی الله عنها بازگشت در این حالت فرمود: «بیوشانید مرا، بیوشانید مرا، جامه ای به من بپوشانید، جامه ای به من بپوشانید». پس از این که از آن حالت خارج شد، به خدیجه گفت: ای خدیجه بر جانم ترسیدم و همسر مهربان و عاقل و باکمالش، با اطمینان و یقین و با صدائی رسا گفت: «ای ابوالقاسم! خداوند ما را حفظ می کند، ای پسر عمو^(۲) ثابت قدم باش، قسم به کسی، که جان خدیجه در دست اوست، من امیدوارم که تو پیامبر این امت باشی؛ به خدا سوگند که او هرگز تو را خوار نکند؛ زیرا که تو به خویشانت رسیدگی می کنی، راستگو هستی و سختی ها را تحمل می کنی، یار بینوایانی و همراه حقیقت جویان»^(۳). قلب پیامبر ﷺ آرامش یافت، با ایمان آوردن خدیجه رضی الله عنها به وی و تصدیق گفتارش، دوباره اطمینان، به پیامبر ﷺ بازگشت.

ولی این زن عاقل و دانا به این سخنان کفایت نکرد و شتابان نزد پسر عمویش (ورقه بن نوفل) رفت و ماجرا را برای او تعریف کرد و مطالبی را درباره محمد ﷺ برای او بازگو کرد، ورقه آهی کشید و گفت: (قدوس... قدوس، قسم به کسی جان ورقه در دست اوست. ای خدیجه! اگر راست گفته باشی، ناموس اکبر که به نزد موسی و عیسی علیهما السلام آمده بود، بر محمد ﷺ فرود آمده و این که او پیامبر این امت است، از قول من به او بگو ثابت قدم باشد)^(۴).

خدیجه رضی الله عنها به سرعت نزد محبوبش بازگشت تا به او تبریک بگوید و از محمد ﷺ خواست که خود نزد ورقه بیاید و آنچه پسر عمویش به وی گفته، با گوش خود بشنود.

۱- رک. سیره، (۱ / ۲۵۰).

۲- دلیل آن که حضرت خدیجه رضی الله عنها، پیامبر ﷺ را با لفظ پسر عمو خطاب کرده آن است که حضرت خدیجه در نسب با پیامبر جد مشترکی داشتند خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی بود. (م).

۳- رک. سیره، (۱ / ۲۵۳) و تاریخ طبری، (۲ / ۲۰۵ به بعد) و اصابه، (۸ / ۲۰۰).

۴- سیره ابن هشام، (۱ / ۲۵۴)، تاریخ طبری، (۲ / ۲۰۶) و این مطلب را در حدیثی از عایشه رضی الله عنها در صحیح مسلم و بخاری آمده است. بخاری این مطلب را در ابتدای کتاب الوحی نقل کرد، (۱ / ۳) و مسلم در ایمان باب شروع وحی آورده است، (۱ / ۱۳۹).

چنین شد و مطالبی میان ورقه و محمد ﷺ رد و بدل گشت که خدیجه نشنید، سپس ورقه به محمد ﷺ گفت: (قسم به کسی که جانم در دست اوست، تو پیامبر این امت هستی و آن‌ها تو را تکذیب می‌کنند و مورد اذیت قرار خواهند داد، تو را از دیارت بیرون می‌کنند و با تو خواهند جنگید و اگر که من آن روز زنده باشم، به خدا قسم تو را به هرگونه که بتوانم یاری می‌دهم، سپس سرش را در برابر محمد ﷺ برای احترام پایین انداخت. محمد ﷺ گفت: «آیا مرا از دیارم بیرون می‌کنند؟».

ورقه جواب داد: آری، هرگز مردی نیامده مانند تو، مگر آن که پس از اعلان دعوتش تنها شود، ای کاش من نوجوانی بودم... ای کاش در آن هنگام زنده بودم. پس از آن چیزی نگذشت که ورقه وفات یافت^(۱).

محمد ﷺ به آنچه که شنید شاد گشت و دانست که در راه رسالتش، باید خود را آماده هر گونه سختی و رنج بکند و البته این سنت الهی است، در مورد همه انبیاء و رسولانش و آنان را در راه این دعوت خالصانه، با آزار و اذیت مشرکان مواجه خواهد کرد.

و خدیجه رضی الله عنها نخستین کسی بود که به خدا و رسولش ایمان آورد و به شریعت اسلام درآمد^(۲). و این همسر مهربان و مؤمن به خاطر علاقه فراوانش به پیامبر ﷺ، ایشان را یاری کرد و به تشویق و تقویت او پرداخت. به او یاری رساند و در تحمل سخت‌ترین ضربات و انواع اذیت‌ها و آزارها همیشه یار و همراه او بود. خداوند به برکت خدیجه از سختی‌های پیامبر ﷺ کاست؛ برای همین بود که رسول خدا ﷺ در برابر کسانی که او را ناخوش می‌داشتند و به رد و تکذیب گفته‌هایش می‌پرداختند، هرگز ناراحت و دلگیر نمی‌شد. خدیجه رضی الله عنها به تأیید و تصدیق پرداخت و بار اندوه و ناملایمات او را می‌کاست، و مشکلاتش را آسان می‌کرد. آیات قرآن این حقیقت را چنین بیان می‌دارد:

﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ۝ قُمْ فَأَنْذِرْ ۝ وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ ۝ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ ۝ وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ۝ وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ ۝ وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ ۝﴾ [المدثر: ۱-۷].

(۱)- پیشین.

(۲)- سیره ابن هشام، (۱ / ۲۵۷).

ترجمه: «ای جامه به خود پیچیده * برخیز و بیم ده * و پروردگارت را به بزرگی یاد کن * و جامه خویش را پاک ساز * و از پلیدی [یا از بت پرستی] دوری گزین * و چیزی به کسی مده که بیشتر بستانی * و برای پروردگارت شکیبایی ورز».

از این پس بود که رسول خدا ﷺ زندگی جدیدی را که همراه بود با انواع سختی‌ها و مصیبت‌ها آغاز کرد و به همسر باایمانش خبر داد، که زمان آسایش به سر آمده است. خدیجه علیها السلام با گفتار و عمل خود دیگران را به اسلام فرا می‌خواند و غلام و چهار دخترش نخستین کسانی بودند که تحت تأثیر خدیجه علیها السلام به شریعت اسلام درآمدند. در این هنگام بود که زمان امتحان‌های سخت الهی فرا رسید و خدیجه علیها السلام در برابر آن‌ها مانند کوهی استوار و ثابت و پایدار، پابرجا ماند. قرآن کریم این حقیقت را چنین گزارش کرده است: ﴿أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ [العنکبوت: ۲] «آیا مردم می‌پندارند همین که گفتند: «ایمان آوردیم» رها می‌گردند و آزمایش نمی‌شوند؟». خداوند به محمد ﷺ و خدیجه علیها السلام دو پسر به نام‌های قاسم و عبدالله داد، که در خور دسالی مردند و داغ فراقشان را صبورانه تحمل می‌کرد؛ چرا که او، سمیه علیها السلام اولین شهید زن اسلام را دیده بود، که چگونه در برابر شکنجه‌های مشرکان و ستمگران، شکیبایی می‌ورزد و سرانجام در برابر این شکنجه‌ها به فوز عظیم شهادت نائل آمد.

همو که با دختر و پاره جگرش رقیه علیها السلام - همسر عثمان بن عفان رضی الله عنه - وداع کرد، زیرا به خاطر دینش و از ترس آزار مشرکان، مجبور بود به حبشه هجرت کند. دوره‌ای که خدیجه علیها السلام در آن می‌زیست، پر از دلهره‌ها، عصبیت‌ها، ترس و وحشت و مبارزه بود، اما هیچگاه در قلب این زن مجاهد ناامیدی راه نیافت. او در تمام لحظات این آیات را نصب العین خود قرار داده بود:

﴿لَتَبْلُوَنَّ فِيْ أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيْرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ [آل عمران: ۱۸۶].

ترجمه: «هرآینه شما در مال‌ها و جان‌هایتان امتحان خواهید شد و از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و از کسانی که شرک ورزیده‌اند آزار و زخم زبان بسیار خواهید

شنید و اگر شکیبایی و پرهیزگاری پیشه سازید، همانا این از استوارترین کارهاست».

خدیجه علیها السلام می‌دید که همسر امین و صادقش، در برابر سختی‌ها و بلاها چه مقاومت‌هایی از خود نشان می‌دهد و هرچه مصائبش بیشتر می‌شد، بر صبر و استقامت او افزوده می‌گشت. او، این همه آزار را بر جان می‌خرد و بر عقیده‌اش پایداری می‌کرد. محمد صلی الله علیه و آله در موقعیتی بر عقیده‌اش سوگند یاد کرد و بر حق و حقیقت پافشاری می‌نمود، که هرگز در میان بشریت نظیر ندارد و به اندازه بند انگشتی از حق، گامی پس ننهاد^(۱).

و به همین دلیل رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود: «برترین زنان مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد هستند»^(۲).

خداوندا! از خدیجه خویلد علیها السلام بانوی پاکدامن قریش، همسر وفادار و راست‌کردار محمد صلی الله علیه و آله و زنی با ایمان و مجاهد در راه خدا خشنود باش؛ چرا که در راه دینش هرآن چه از مال دنیا در اختیار داشت به کار گرفت، و خداوند به خاطر اسلام و مسلمین، به او بهترین پاداش‌ها را ارزانی دارد.

سوده دختر زمعه علیها السلام

زنی از مهاجران که بیوهٔ مردی مهاجر بود

سوده علیها السلام دختر زمعه بن قیس بن عبد شمس بن عبدود، از قبیله قریشی و تیرهٔ عامری و مادرش شמוש دختر قیس بن زید بن عمر و از بنی غار می‌باشد. شیرزنی بزرگوار و بافضیلت، که ابتدا با سکران بن عمرو، برادر سهیل بن عمرو عامری ازدواج کرد. همراه او هشت نفر از بنی عامر از دیارشان و اموالشان مهاجرت کردند و با ترس از راه دریا به حبشه رفتند و این در حالی بود که آنان به بدترین مرگ‌ها در راه دین‌شان راضی بودند، زیرا مشرکان بر آن‌ها عذاب و تنگی بسیاری

۱- نگاه کنید به حدیث در صحیح بخاری در فضائل اصحاب نبی باب ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با خدیجه علیها السلام و فضیلت او (۴ / ۲۳۱) و مسلم در فضائل صحابه، باب برتری خدیجه ام المؤمنین علیها السلام به شماره ۲۴۳۲.

۲- بخاری در فضائل اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله باب ازدواج نبی صلی الله علیه و آله با خدیجه علیها السلام و برتری او (۴ / ۲۳۰) و مسلم در فضائل صحابه باب فضائل خدیجه ام المؤمنین علیها السلام به شماره ۲۴۳۰.

گرفتند، تا آن‌ها را به گمراهی و شرک بازگردانند، او به رنج غربت در سرزمین حبشه صبر می‌کرد، که مشقت بیوه‌شدن نیز پس از فوت همسرش افزوده گشت.

پیامبر ﷺ از اندوه این زن مهاجر بیوه، شدیداً متأثر گشت. به همین دلیل خوله دختر حکیم سلمیه از سوده رضی الله عنها نزد حضرت رسول ﷺ یاد کرد تا سوده که اکنون پا به سن گذاشته بود، از لطف پیامبر ﷺ بهره‌مند گردد. سوده رضی الله عنها در زندگیش مشکلات فراوان داشت و نیاز به کسی داشت که از او نگهداری کند و تکیه‌گاهش باشد. در کتب سیره روایت شده است که پس از رحلت خدیجه رضی الله عنها هیچیک از صحابه جرأت نمی‌کرد دربارهٔ موضوع ازدواج با رسول خدا ﷺ سخنی بگوید. همان زنی، که وقتی همه کفر می‌ورزیدند، ایمان آورد و هنگامی که پیامبر ﷺ را تحریم کردند، او با ثروتش پیامبر ﷺ را یاری می‌رساند و خداوند از او فرزندان به حضرت رسول ﷺ ارزانی داشته بود.

پیامبر ﷺ مدتی را با اندوه خدیجه رضی الله عنها سپری کرد، تا آن که خوله رضی الله عنها دختر حکیم، با تلاشی که از روی محبت و مهربانی از خود نشان داد به پیامبر ﷺ گفت: ای رسول خدا! آیا قصد ازدواج نداری؟ پیامبر ﷺ با صدای بلند و پر از اندوه و غم پاسخ داد: «پس از خدیجه با چه کسی، ای خوله؟!».

خوله رضی الله عنها گفت: اگر بخواهی دختر و اگر بخواهی بیوه.

پس فرمود: آن دختر کیست؟

خوله عرضه داشت: عایشه دختر ابوبکر.

و پس از لحظه‌ای سکوت، پیامبر ﷺ فرمود:

و آن بیوه کیست؟

خوله رضی الله عنها گفت: او سوده دختر زمعه است که به تو ایمان آورد و از تو پیروی کرد.

و پیامبر ﷺ عایشه را عقد کرد و با سوده ازدواج نمود، که سه سال یا بیشتر با پیامبر ﷺ

زندگی کرد و آنگاه پیامبر ﷺ با عایشه رضی الله عنها ازدواج نمود. مردم که از ازدواج پیامبر ﷺ

با سوده دختر زمعه شگفت‌زده شدند و با شک و تردید می‌گفتند: زن بیوه‌ای که پا به

سن گذاشته و از جمال نیز بهره‌ای ندارد، جانشین بانویی شده که سرور زنان قریش

بود و بزرگان قریش، خواستگارانیش بودند.

اما واقعیت چیز دیگری است، سوده رضی الله عنها یا غیر او هرگز جای خدیجه رضی الله عنها را برای پیامبر صلی الله علیه و آله پر نکردند، اما تا اندازه‌ای توانستند با اخلاق نیک و رفتار مهرآمیز خود، به پیامبر صلی الله علیه و آله تسلی خاطر دهند.

و سوده رضی الله عنها این توانایی را داشت که خانهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله را اداره کند و به خدمتگذاری دختران پیامبر صلی الله علیه و آله بپردازد. او توانست شادی و سرور را به قلب مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله بازگرداند، با این که خود اندوه فراق شوهر نخستینش را هنوز در سینه داشت. عایشه رضی الله عنها پس از سه سال به خانهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله آمد. بعد از او همسران دیگری نیز مانند حفصه و زینب و ام سلمه رضی الله عنهن و... به خانهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند.

سوده رضی الله عنها می‌دانست که پس از وفات همسرش پیامبر صلی الله علیه و آله، تنها از روی دلسوزی با او ازدواج کرده است. این موضوع وقتی برایش روشن‌تر شد، که پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت او را به نیکی طلاق دهد؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌خواست با بچه‌دار شدن او نمکی بر زخم‌هایش بیاشد و قلبش را بیشتر جریحه‌دار کند. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیمش را با او در میان گذاشت، سوده رضی الله عنها با حالتی سرشار از شرم و با فروتنی آهسته گفت: «ای رسول خدا! مرا پیش خود نگه دار به خدا سوگند، من هرگز به همسران دیگر حسودی نمی‌کنم، ولی آرزو دارم خداوند مرا در روز رستاخیز در شمار همسران تو مبعوث فرماید»^(۱).

بدین ترتیب سوده رضی الله عنها خشنودی همسر بزرگوارش را ترجیح داد و شب نوبت خود را برای رعایت حال پیامبر صلی الله علیه و آله به عایشه بخشید و دیگر با پیامبر صلی الله علیه و آله همبستر نمی‌شد^(۲). و رسول خدا صلی الله علیه و آله درخواست این زن با شعور و بزرگواری پذیرفت و خداوند متعال در قرآن در این باره می‌فرماید: ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ﴾ [النساء: ۱۲۸]. «... باکی بر آن دو [زن و شوهر] نیست که میان خود به گونه‌ای آشتی و سازش کنند و آشتی و سازش بهتر است».

۱- الاصابة، (۸ / ۱۱۷) و استيعاب (۴ / ۱۸۶۷) و حديث را مسلم در رضاء باب جواز بخشیدن نوبت‌های هووها به هم شماره / ۱۴۶۳ آورده است.

۲- بخاری در نکاح آورده است باب المرأة زنی که روزش را با رضایت به شوهرش می‌بخشید، (۶ / ۱۵۴) و مسلم مانند آن را آورده همانطور که در حديث سابق گذشت.

سوده رضی الله عنه در خانه پیامبر ﷺ با رضایت و اطمینان خاطر ماندگار شد و از این که خداوند راه حلی موفقیت‌آمیز را به پیامبرش ﷺ الهام کرد که او در دنیا همراه بهترین آفریده خدا و مادر مؤمنان باشد و همسری برای او در بهشت، خدا را سپاسگزار بود. سوده رضی الله عنها سرانجام در دوره خلافت عمر بن خطاب رضی الله عنه وفات یافت^(۱).

ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها نیز از خوبی‌ها و کردار نیک سوده رضی الله عنها با نهایت وفاداری یاد کرده است، و می‌گفت: نزد من زنی عزیزتر از سوده نیست، که به شیوه او باشم، او چون پا به سن گذاشت به پیامبر ﷺ گفت: ای رسول خدا! شبی را که سهم من است به عایشه بخشیدم. البته او کمی تندخو بود، اما بر این کار استوار ماند^(۲).

عایشه دختر ابوبکر رضی الله عنها

او آموزگار مردان، صدیقه دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنه، جانشین رسول خدا ﷺ است. ابوبکر عبدالله بن ابی قحافه عثمان بن عامر، از قبیله قریش و تیره از مردم مکه، ام المؤمنین، همسر بهترین فرزند آدم، و محبوب‌ترین زنان رسول ﷺ و دختر محبوب‌ترین مردان او^(۳).

در طول چهارده قرن در جهان ثابت شده است که این امکان وجود دارد، زن از مردان داناتر باشد و به سیاست و امور نظامی پردازد.

این زن، از هیچ دانشگاهی فارغ التحصیل نشده و در محضر خاورپژوهان و غرب‌شناسان دانش نیندوخته و تنها در مدرسه نبوت شاگردی کرده و فارغ التحصیل شده است؛ مدرسه ایمان و شجاعت، سرپرستی او را در کودکی شیخ مسلمانان و سرور آن‌ها پدرش ابوبکر رضی الله عنه به عهده گرفت و در دوران جوانی‌اش هم پیامبر و معلم انسانیت و برترین خلق خدا شوهرش رسول خدا ﷺ سرپرستی او را عهده‌دار شد و

۱- الاصابة (۸ / ۱۱۷)، استیعاب (۴ / ۱۸۶۷).

۲- مسلم در رضاع باب جواز بخشش نوبت به هوهوهای دیگر آورده است، شماره / ۱۴۶۳.

۳- بخاری و مسلم در صحیح خود از عمرو بن عاص رضی الله عنه روایت کرده‌اند که او از پیامبر ﷺ پرسید: کدامیک از مردم نزد شما محبوبتر است ای رسول خدا؟ فرمود: عایشه، گفت: از مردان کدامیک؟ گفت: پدرش، رک. بخاری رحمه الله در فضایل یاران نبی ﷺ، باب قول نبی ﷺ لو كنت متخذاً خليلاً، (۷ /

۱۹) و مسلم رحمه الله در فضائل صحابه، باب فضائل ابی بکر رضی الله عنه، شماره / ۲۳۸۴.

آنچنانکه علم و فضل هردو باهم در او جمع شد که در طول تاریخ کم سابقه بود. آثار بر جای مانده از او در دانشکده‌های ادبیات در کنار بالاترین متن‌های ادبی تدریس می‌گردد و نظرات عالمانه او در دانشکده‌های الهیات خوانده می‌شود و اعمال و رفتارش برای هر مدرس تاریخ عرب و مسلمانان، جای بحث و بررسی داد.

پیامبر ﷺ به امر خداوند ﷻ^(۱) پس از فوت خدیجه، با عایشه رضی الله عنها ازدواج کرد، درست در همان زمانی که با سوده دختر زمعه عقد زناشویی بسته بود، و اما عایشه رضی الله عنها بر سر سوده رضی الله عنها آمد، و او سه سال از پیامبر ﷺ جدا بود تا این که پیامبر ﷺ عایشه را به خانه آورد. و ماه شوال پس از جنگ بدر، عروس نوجوان را به خانه نبوت، خانه تازه‌اش، منتقل ساختند؛ خانه‌ای که با سنگ و آجر و چوب درخت خرما، در اطراف مسجد پیامبر ﷺ ساخته شد و آنجا را با پوست کم‌ارزش و خشنی فرش کردند. تنها بر روی زمین حصیری فرش کردند، و بر در خانه پرده‌ای از مو آویختند.

در این خانه ساده و بی‌آلایش، عایشه رضی الله عنها زندگی جدید خود را در کنار همسرش آغاز کرد، که در تاریخ ماندگار شد. همسر داری اولین کار یک زن است و از بزرگترین آرزوهای یک زن این است، که همسر و مادری شایسته باشد. زن از ازدواج کردن بی‌نیاز نیست، اگرچه دارای مجد و عظمتی باشد که آسمان‌ها را در نوردد و در علم و ریاست یک سر و گردن، از دیگران بالاتر باشد. تا دیگران را از هستی ساقط کند. او با همه این‌ها باید ازدواج کند و نمی‌تواند بر این تمایل فطری خود سرپوش بگذارد و چگونه کسی با انحراف از سرنوشت غریزی‌اش که به آن آفریده شده، سعادت‌مند می‌گردد؟!.

زندگی زناشویی عایشه رضی الله عنها برای هر زنی در جهان و در طول تاریخ آموزنده است. او بهترین همسر و همدم شوهرش بود و به قلب پیامبر ﷺ شادی می‌آورد و ناملایمات

۱- بخاری و مسلم در صحاح خود از عایشه رضی الله عنها، روایت کرده‌اند که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: سه شب پیاپی خواب دیدم که فرشته‌ای لباسی از حریر برایم آورده، می‌گفت: این همسر توست. پس از روی صورتت پارچه را برداشتم تو را دیدم، گفتم: این برای تو از جانب خدا می‌باشد. رک. بخاری (۷/ ۱۷۵) در مناقب الانصار باب ازدواج پیامبر ﷺ با عایشه و در تعبیر باب کشف المرأة فی المنام و باب ثياب الحریر فی المنام و رک. مسلم، در فضائل صحابه، باب فضائل عایشه، شماره ۲۴۳۸ /

خارج از خانه را که پیامبر ﷺ به خاطر دعوت خدا با آن دست و پنجه نرم می کرد، از او برطرف می ساخت.

او در کرامت نفس، از برترین زنان بود و دستی بخشنده داشت. همراه رسول خدا ﷺ بر فقر گرسنگی صبر می کرد تا جایی که روزهای طولانی می گذشت و در خانه رسول خدا ﷺ آتشی برای نان پختن و غذا درست کردن افروخته نمی گشت، و آن دو تنها با خوردن خرما و آب، روزگار می گذراندند.

زمانی که مسلمانان به رفاه مادی رسیدند، روزی صد هزار درهم برای عایشه رضی الله عنها آوردند، او که روزه دار بود، همه آن مال را میان فقیران پخش کرد، در حالی که در خانه اش چیزی نداشت. کنیزش به او گفت: آیا نمی خواستی با چند درهم از آن گوشتی بخری و روزهات را بگشایی؟ [عایشه رضی الله عنها] گفت: اگر به من یادآور می شدی چنین می کردم^(۱).

هرگز فقر، او را بی تاب نکرد و ثروت، او را به خود غره نساخت. عزت نفس خویش را حفظ می کرد، دنیا برای او بی اهمیت بود و روی آوردن و پشت کردن دنیا، هرگز گرفتارش نساخت. او بهترین همسری بود که به درس آموختن از رسول خدا ﷺ اهمیت می داد. و به درجه ای از علم و بلاغت رسید که معلمی برای مردان شد. و در حدیث و سنت و فقه مرجعی برای همگان گردید. زهری رحمه الله می گوید: اگر دانش عایشه در یک طرف و علم تمام زنان سوی دیگری جمع شوند، هرآینه دانش عایشه برتری دارد^(۲).

و هشام بن عروه رحمه الله از پدرش روایت کرده است که گفت: من مدتی مصاحب عایشه بودم و او را در دانش های قرآنی داناترین فرد یافتم و در واجبات و مستحبات، دانش شعر، فزونی روایت از پیامبر ﷺ، آشنایی با جنگ های عرب در صدر اسلام، علم انساب، قضاوت، علم طب و... نیز او چنین بود.

به او گفتیم: ای خاله، علم طب را از کجا فرا گرفته ای؟ او گفت: مریض بودم پس پیامبر ﷺ دارویی را برایم تجویز نمود و مریضی مرا با دارویی که برایم تجویز کرد، مداوا کرد

۱- رک. حاکم در مستدرک (۴ / ۱۳)، ابونعیم در حلیة الأولیاء، (۲ / ۴۷) و ابن سعد در طبقات (۸ / ۶۷) و رجال سند آن ثقة هستند.

۲- بنگرید به مستدرک از حاکم در شناخت صحابه، (۴ / ۱۱) و هیشمی در مجمع الزوائد، (۹ / ۲۴۵) و رجال حدیث ثقة هستند.

و نیز آنچه را که شنیدم مردم به عنوان دارو تجویز می کنند، همه را به خاطر سپردم^(۱).
از اعمش رحمته روایت شده است که از ابوضحی، از مسروق شنید که می گفت: به او گفتم: آیا عایشه به نیکویی واجبات را رعایت می کرد، گفت: به خدا قسم، دیدم که بزرگترین صحابه محمد صلی الله علیه و آله درباره واجبات از عایشه سؤال می کردند^(۲). و [عایشه رضی الله عنها] زنی غیرتمند بود و از همه زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به ایشان بیشتر غیرت می ورزید و این از طبیعت زن است، اما این غیرت مورد قبول و پاک او هرگز به اندازه ای نمی رسید که نسبت به هووهایش آزار برساند.

و از مهمترین مسائل در زندگی ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها تهمت زشتی است که به او زده شد (حادثه افک)^(۳). عایشه رضی الله عنها از زمین تا آسمان از آن مبرا بود، آسمانی که از آن حکم به برائت عایشه رضی الله عنها نازل شد، آیاتی که به آن ها تا روز قیامت اعتقاد داریم، و این مصیبت درباره برترین زنان بود و درسی برای زن های دیگر، مبنی بر این که هیچ زنی در دنیا از تهمت مبری نیست.

زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام بازگشت از حجة الوداع بیمار شد، احساس کرد هنگام رحلتش رسیده است. امانت ها را پرداخت و رسالتش را به انجام رساند. حضرت صلی الله علیه و آله میان زنان این پرسش را مطرح می نمود که من فردا کجا هستم؟... من پس فردا کجا هستم؟ و برای روزی که نوبت عایشه رضی الله عنها بود انتظار می کشید. دیگر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله شاد می شدند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله هرجا که بیشتر دوست دارد پرستاری شود و همگی گفتند: ای رسول خدا! ما سهم شب های خود را به عایشه بخشیدیم^(۴).

رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه محبوبش عایشه رضی الله عنها رفت و عایشه برای پرستاری از حضرتش شب ها را بیدار می ماند و عشق محمد صلی الله علیه و آله در دلش چنان ریشه دوانده بود که حتی جان خود را در این راه می داد. و دوست داشت جانش و جان پدر و مادرش را فدای

۱- رک. حلیة الاولیاء، (۲ / ۴۹) و راویانش از ثقات هستند.

۲- دارمی در سنن خود آورده است (۲ / ۳۴۲) و ابن سعد در طبقات، (۸ / ۶۶) و حاکم در مستدرک (۴ / ۱۱).

۳- سخنانی درباره مصیبت افک، مفصل در بخشی مستقل هنگام رد نظر خاورشناسان خواهد آمد.

۴- رک. صحیح مسلم کتاب فضائل صحابه، باب فضائل عایشه رضی الله عنها، به شماره / ۲۴۴۳.

رسول خدا ﷺ نماید، او می‌گفت: جان خود و پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا ﷺ... و آنگاه که هنگام رحلت پیامبر ﷺ رسید، سر پیامبر ﷺ در دامان عایشه رضی الله عنها بود.

عایشه رضی الله عنها آن لحظه وحشتناک را چنین توصیف می‌کند: رسول خدا ﷺ در خانه من رحلت کرد و این امر در روز و شبی که نوبت من بود، واقع گشت. در این حال عبدالرحمن بن ابی بکر وارد شد و مسواکی از خرما در دست داشت به او نگریست، بطوری که گمان کردم او قصد محمد ﷺ را دارد، مسواک را از او گرفتم و پس از، این که آن را قدری جویدم تکانش داده و پاکش کردم و به محمد ﷺ دادم. پیامبر ﷺ آنچنان مسواک زد که هرگز ندیده بودم کسی چنین مسواک زده باشد، پس از آن دستش را به طرف من بالا آورد، اما فرو افتاد، سپس برای پیامبر ﷺ به نحوی که جبرئیل علیه السلام برای ایشان دعا نموده بود، دعا کردم، و این دعایی بود که هرگاه پیامبر ﷺ مریض می‌شد، می‌گفت، اما در این بیماری‌اش پیامبر ﷺ آن دعا را نخواند، سپس چشمانش را سوی آسمان کرد و گفت: به «سوی رفیق اعلی» و روحش پرواز کرد، سپاس خدایی را که در آخرین روز از دنیا، آب دهان من و آب دهان او را یکی کرد^(۱).

رسول خدا ﷺ پس از رحلت در منزلش به خاک سپرده شد و عایشه رضی الله عنها پس از آن زندگی را با تعلیم مردان و زنان سپری کرد و در ساختن تاریخ اسلام مشارکت نمود و در نهایت، در سال ۵۷ هجری در سن ۶۶ سالگی در شب سه شنبه هفدهم ماه رمضان وفات یافت^(۲).

پس از او نسل‌هایی که آمدند به دقت نکات زندگی او را بررسی کردند، او از هنگامی که شش ساله بود، چنان پرورش یافته بود که در طول ۱۴ قرن در دنیا بی‌نظیر بود.

۱- رک. احمد در مسند ۶ / ۴۸، حاکم در شناخت صحابه ۷ / ۴ و گفت که این حدیث صحیح است بر شرط شیخین و ذهبی هم با آن موافقت دارد.

۲- استیعاب، (۴ / ۱۸۸۵) و تاریخ طبری حوادث سال ۵۸ هجری.

حفصه دختر عمر رضی الله عنه

نگاهبان قرآن

او حفصه دختر عمر بن خطاب رضی الله عنه است؛ آن صحابی بزرگواری که خداوند به وسیله او اسلام را عزیز گرداند. حفصه رضی الله عنه در جوانی هم از زیبایی ظاهری و هم از زیبایی باطنی (تقوا) بهره فراوانی داشت.

او با یکی از یاران بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله به نام خنیس بن حذافه بن قیس سهمی قریشی مشهور به صاحب الهجرتین ازدواج کرد، همسرش در بدر و احد، حضور داشت و پس از آن در دارالهجرة به دنبال زخمی که در احد برداشته بود، وفات یافت. پس از آن، زن بیوه بسیار پرهیزگارش، حفصه رضی الله عنه باقی ماند که در آن موقع هجده ساله بود.

عمر رضی الله عنه که دخترش در جوانی بیوه شده بود، دلتنگ گشت و به خاطر این مصیبتی که به شوهر مجاهد وی رسیده بود، اندوهگین بود و هرگاه که داخل خانه‌اش می‌شد و دخترش را اندوهگین می‌دید، غمگین می‌گشت. او پس از اندیشه‌ای طولانی به این نتیجه رسید که باید برای حفصه همسری را انتخاب کند تا با او الفت بگیرد، حدود هفت ماه یا بیشتر تقاضای کسانی که خواستار ازدواج با او بودند را رد می‌کرد.

او ابوبکر رضی الله عنه را برای این امر انتخاب کرد، که محبوب‌ترین افراد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و ابوبکر رضی الله عنه نیز به شدت غیرت و شجاعت ذاتی که حفصه از عمر رضی الله عنه به ارث داشت، آگاه بود.

عمر رضی الله عنه شتابان نزد ابی بکر رضی الله عنه رفت و درباره حفصه با او سخن گفت که خداوند او را چگونه با بیوه‌شدن مورد امتحان قرار داده است. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خاطر دلجویی و کمک به سخنان او گوش داد. و عمر رضی الله عنه از او خواست که با حفصه ازدواج کند و یقین داشت که ابوبکر رضی الله عنه این دختر جوان باتقوی را که پدرش مردی است که اسلام به واسطه او عزت یافت، قبول خواهد کرد؛ اما ابوبکر رضی الله عنه به او پاسخی نداد. عمر رضی الله عنه در حالی که قلبش شکسته بود و صدقه می‌داد بازگشت. در بین راه به خانه عثمان بن عفان رضی الله عنه رفت که همسرش رقیه رضی الله عنه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اثر بیماری حصبه مرده بود.

و عمر رضی الله عنه با عثمان رضی الله عنه صحبت کرد و مسئله ازدواج حفصه را با او در میان گذاشت ولی عثمان رضی الله عنه نیز به عمر رضی الله عنه گفت: اکنون قصد ازدواج کردن ندارم.

اندوه و غم عمر رضی الله عنه با این جواب رد عثمان پس از ابی بکر رضی الله عنه، دوچندان گشت، او از این دو دوست خود، که منزلت والای او را به خوبی می‌شناختند، بسیار دلگیر شد و به سوی پیامبر ﷺ رفت و از حال خود و آنچه میان او و ابی بکر و عثمان بن عفان گذشته بود، گلایه کرد.

پیامبر ﷺ تبسم فرمود و گفت:

«حفصه را با بهتر از عثمان تزویج کن، و عثمان هم با کسی بهتر از حفصه ازدواج می‌کند»^(۱).

و چهره عمر رضی الله عنه از این شرف عظیمی که در خیال هم نمی‌توانست به آن برسد، از شادی برق زد و به این وسیله غم از چهره او زایل شد. شتابان رفت تا این مژده سربلندی را به حفصه بدهد، ابوبکر رضی الله عنه نخستین کسی بود که عمر رضی الله عنه با او ملاقات کرد و همینکه صدیق رضی الله عنه به او نگریست، به سرعت به شادی و خوشحالی در چهره عمر رضی الله عنه پی برد و دستش را برای تبریک گفتن به او دراز کرد و در حالی که عذر می‌خواست گفت: «از من دلگیر مباش ای عمر، زیرا که رسول خدا ﷺ حفصه را در نظر داشت، و من هرگز نمی‌خواستم که راز رسول خدا ﷺ را فاش کنم و اگر او رهایش کند، من با او ازدواج خواهم کرد»^(۲).

مدینه، شادی ازدواج پیامبر ﷺ با حفصه دختر عمر رضی الله عنه را در شعبان سال سوم هجرت جشن گرفت. و این شهر، از ازدواج عثمان بن عفان رضی الله عنه با ام کلثوم رضی الله عنها دختر محمد ﷺ در جمادی الاخر سال سوم هجرت، متبرک گشت.

حفصه رضی الله عنها نیز به همسران رسول ﷺ و امهات مؤمنین پاک، پیوست «سوده» و «عایشه رضی الله عنها» در خانه پیامبر ﷺ بودند. این هووها باهم بودند و حفصه از عایشه

۱- بخاری در نکاح آن را روایت کرده است، باب عرضه کردن انسان دخترش یا خواهرش را بر افراد خوب (۶ / ۱۳۰) و نسائی در نکاح باب آن که فردی دختر بزرگش را شوهر بدهد، (۶ / ۸۳) و ابن سعد در طبقات (۸ / ۸۲) و الاصابه (۸ / ۵۱) و الاستیعاب، (۴ / ۱۸۱۸).

۲- بخاری در نکاح این مطلب را آورده است، باب آن که انسان دخترش یا خواهرش را بر نیکان عرضه کند (۶ / ۱۳۰) و رک. طبقات (۸ / ۸۲) و الاصابه، (۸ / ۵۱) و الاستیعاب، (۴ / ۱۸۱۱).

جانبداری می‌کرد؛ زیرا که او را نزدیک‌ترین هووها به خویش می‌دید و عایشه رضی الله عنها را شایسته‌تر از همه می‌دانست و دائماً این گفتار پدرش را برای او مثال می‌آورد، که «تو کجا و عایشه کجا و پدر تو کجا و پدر عایشه کجا؟».

حفصه و عایشه رضی الله عنهما هردو باهم، مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله همدست شدند، و خداوند درباره آن دو، این آیه را نازل فرمود: ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ﴾ [التحریم: ۴]. «[شما ای دو همسر پیامبر] اگر به درگاه خداوند توبه کنید، بی‌گمان دل‌هایتان به حق گرایش یافته است، و اگر با هم علیه رسول الله صلی الله علیه و آله متفق شوید، در حقیقت خدا یاور اوست، و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح، و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان او هستند».

نقل است که پیامبر صلی الله علیه و آله حفصه را طلاق داد، زمانی که مسئله پشتیبانی حفصه و عایشه رضی الله عنهما باهم بر علیه پیامبر صلی الله علیه و آله پیش آمد، ولی به امر جبرئیل علیه السلام دوباره با او ازدواج کرد و فرمود: «او روزه‌دار و نمازگزار و همسر تو در بهشت می‌باشد»^(۱). و هنگامی که این راز فاش شد، حفصه رضی الله عنها دلیل غم و اندوه همسر بزرگوارش را دانست. پس از آن، امنیت و آرامش و اطمینان به حفصه بازگشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بخشید و او نیز با بهترین رفتار نیکویی که یک زن می‌تواند با شوهرش داشته باشد، با پیامبر صلی الله علیه و آله زندگی کرد.

هنگامی که رسول بزرگوار صلی الله علیه و آله رحلت فرمود، و ابوبکر رضی الله عنه به جانشینی ایشان انتخاب شد، حفصه رضی الله عنها از میان تمام امهات مؤمنین از جمله عایشه رضی الله عنها - برگزیده شد تا مصحف خطی قرآن کریم نزد او حفظ گردد. حفصه رضی الله عنها در طول عمرش، همواره عابد و پرهیزگار، روزه‌دار و نمازخوان بود. او تنها زنی است که فضیلت نگاهداری و حفاظت از قرآن کریم یعنی قانون اساسی و معجزه جاویدان پیامبر صلی الله علیه و آله و سرچشمه اعتقادات مسلمان، نصیب او شد.

۱- این حدیث صحیح را ابوداود در نکاح آورده است، باب رجوع بعد از طلاق شماره (۲۲۸۳) / و ابن ماجه به شماره / ۲۰۱۶ و هردو نفر آن‌ها به سخن عمر رضی الله عنه اتکا نموده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله حفصه را طلاق گفت و سپس به او مراجعت کرد، و نسائی در باب طلاق این روایت را آورده است، باب الرجفة از حدیث ابن عمر رضی الله عنهما با سند صحیح (۶ / ۲۱۲).

و زمانی که پدرش عمر رضی الله عنه، به سبب زخم نیزه‌ای که از ابولؤلؤ خورده بود، در ذی الحجه سال ۲۳ هجری، مرگ خویش را نزدیک دید، به حفصه دربارهٔ ما تَرکی که از او باقی ماند، وصیت کرد.

حفصه رضی الله عنها در روزگار معاویه بن ابی سفیان، پس از آن که به برادرش عبدالله دربارهٔ وصیت‌های پدرش سفارش کرد، از دنیا رفت. خداوند خشنود باشد از این بانو، که محافظ قرآن کریم بود و جبرئیل علیه السلام دربارهٔ او گفته بود: روزه‌دار نمازگزار است و همسر پیامبر صلی الله علیه و آله در بهشت.

۱۸ سلمه رضی الله عنها

نخستین زن مهاجر

او هند دختر ابی امیه، پسر مغیره مخزومی قریشی است. پدرش یکی از معدود فرزندان قریش و در بخشنده‌گی و گشاده‌دستی بسیار مشهور بود و ملقب بود به (زاد راه کاروان)، زیرا هرگاه با کسی مسافرت می‌کرد، همراهش لازم نبود با خود توشه بردارد. مادرش هم عاتکه دختر عامر پسر ربیعہ کنانیه از بزرگان بنی فراس بود.

از نظر نسب اصیل، و با ابوسلمه رضی الله عنه عبدالله بن عبدالاسد مخزومی صحابی جلیل‌القدری که دو بار هجرت کرد، ازدواج نمود، او همسری باوفا و فرمانبر بود و تکالیف یک زن را در برابر شوهرش به نیکی انجام می‌داد.

او فضای منزل را برای استراحت و آسودن همسرش مهیا می‌کرد و همواره طرف همسرش را می‌گرفت و همراه او تمام سختی‌ها و مشکلات را تحمل می‌کرد. وی همراه شوهرش به علت اعتقاد به اسلام، به حبشه مهاجرت کرد و گریخت. اموالش را رها ساخت و به خاطر ظلمی که بر سر آنها بود، از خانواده و میهن خود، دست کشید.

پسرش سلمه در مهاجرت به دنیا آمد. و پس از این که عهدنامهٔ قطع روابط، [پس از شعب ابی طالب] پاره شد و حمزه بن عبدالمطلب، و عمر بن خطاب رضی الله عنه، اسلام آوردند، این دو زن و شوهر، با افراد دیگر به مکه بازگشتند. در این هنگام پس از بیعت عقبهٔ بزرگ، پیامبر صلی الله علیه و آله به یارانش اجازه هجرت به مدینه را داد و ابوسلمه رضی الله عنها شوهر ام سلمه هم با خانواده‌اش، آمادهٔ هجرت شد. داستان هجرت او غمناک و غریبانه است؛ بهتر است سخن را از زبان خود ام سلمه رضی الله عنها بشنویم:

ام سلمه رضی الله عنها می گوید:

هنگامی که شوهرم ابوسلمه مصمم به رفتن، سوی مدینه شد، مرا سوار شتر کرد. در کجاوه همراه من پسر م سلمه نیز بود؛ خودش هم که لگام شتر را در دست داشت، بیرون شدیم. هنگامی که مردان بنی مغیره او را دیدند، گفتند: این تو هستی که بر ما پیروزی یافتی؟ آیا رفقای ما را دیده‌ای؟ برای چه تو را رها کنیم تا در شهرها گردش کنی؟ [ام سلمه رضی الله عنها] می افزاید: پس افسار شتر را از دست او کشیدند و مرا گرفتند، در این هنگام، فرزندان عبدالاسد خشمگین شدند و به سوی فرزند ما سلمه اشاره کردند و رو به قبیله همسر م کرده و گفتند:

- به خدا سوگند، ما پسرمان را نزد او [ام سلمه] نمی گذاریم بماند، که او را از قوم ما جدا کند. پس از آن پسر م، سلمه را آنچنان سوی خودشان کشیدند، که نزدیک بود دستش کنده شود. پسر م سلمه را به قبیله پدرش سپردند و مرا بنی مغیره [طایفه ام سلمه] نزد خودشان زندانی کردند.

و ابوسلمه شوهر م به خاطر حفظ دین و جانش فرار کرد و خود را به مدینه رساند... در آن هنگام پریشان خاطر شدم و خود را تک و تنها یافتم؛ چرا که میان من و همسر و پسر م جدایی افتاده است.

از آن روز، هر بامداد به سوی وادی ابطح می رفتم و در جایی می نشستم که شاهد آن حادثه دردناکم بودم و لحظاتی را مرور می کردم که میان من و همسر م و فرزند م جدایی افتاده بود، آنقدر می گریستم تا شب فرا می رسید.

بدین منوال، یک سال یا نزدیک یک سال آنجا ماندم، تا این که یکی از پسر عموهایم دلش به حال م سوخت و به رحم آمد و به اقوام م گفتند: چرا این زن بینوا را رها نمی کنید که میان او و همسرش جدایی انداخته اید. بدین وسیله دل های آن ها را نرم ساخت تا این که خویشان م به من گفتند: اگر می خواهی به همسر ت بپیوند.

در این هنگام بنی عبدالاسد پسر م را باز گرداندند، پس مرکب م را آماده ساختم و پسر م را در آغوش گرفتم و پس از آن تک و تنها به سوی همسر م به مدینه رفتم. هنگامی که در «تنعیم»^(۱) بودم عثمان بن طلحه^(۱) را دیدم، گفت: ای دختر «زاد و توشه دار کاروان» کجا می روی؟

۱- تنعیم: مکانی در سه میلی مکه.

گفتم: می‌خواهم به مدینه نزد شوهرم بروم.

گفت: آیا همراه تو کسی نیست؟

گفتم: نه به خدا قسم جز خدا و این پسر.

گفت: به خدا قسم من تو را رها نمی‌کنم.

افسار شتر را گرفت و در جلوی من به راه افتاد، به خدا قسم مردی از عرب را ندیدم که کریم‌تر و شریف‌تر از او باشد. در این سفر هرگاه به منزلی می‌رسیدیم پیاده می‌شدیم. او به سوی درختی می‌رفت و در زیر آن به پلهو دراز می‌کشید و هرگاه که وقت استراحت کردن تمام می‌شد او برمی‌خواست، به من می‌گفت: سوار شو. و سوار که می‌شدم، افسار شتر را می‌گرفت. پیوسته چنین می‌کرد تا این که به مدینه رسیدیم، در این هنگام به روستای بنی عمرو بن عوف در قبا نگریست، که در آنجا منزل ابی سلمه رضی الله عنه که مهاجرت کرده بود قرار داشت، گفت: همسرت در این روستا است. به لطف خدا مرا وارد مدینه کرد و خودش به مکه بازگشت و بدین ترتیب ام سلمه رضی الله عنها اول زنی است که مهاجرت کرد و داخل مدینه شد، همانطور که او از اولین مهاجران به حبشه نیز بود.

و در مدینه مشغول تربیت کودکانش شد، که این وظیفه، مهم‌ترین تکلیف اوست و فضای مناسبی را آماده کرد تا شوهرش با آسایش به جهاد بپردازد و پرچم اسلام را ا فراشته دارد. شوهرش در جنگ‌های بدر و احد حضور داشت و به خوبی از پس این امتحان برآمد. اما به بازویش تیری اصابت کرد و پس از مداوای طولانی گمان می‌رفت جراحتش خوب شده است.

دو ماه پس از جنگ احد، به پیامبر ﷺ خبر رسید که بنی اسد آماده هجوم به مدینه شده‌اند، پس ابوسلمه را خواند و برایش پرچم بست و او را با یکصد و پنجاه مرد، به

۱- عثمان بن طلحه رضی الله عنه: پرده‌دار خانه خدا در جاهلیت بود. هنگام ملاقات او با ام سلمه رضی الله عنها وی مشرک بود. هنگام صلح حدیبیه اسلام آورد و قبل از فتح مکه با خالد بن ولید رضی الله عنه مهاجرت کرد، زمانی که مکه فتح شد، پیامبر ﷺ کلیدهای کعبه را به عثمان بن طلحه رضی الله عنه داد و سپس به پسرش، شبیه بن عثمان بن ابی طلحه، و عثمان بن طلحه در اجنادین در زمان خلافت عمر رضی الله عنه به شهادت رسید.

سریه‌ای سوی (قطن) که کوهی در ناحیه فید - بود فرستاد که از جمله آن ابو عبیده بن جراح و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهما ... بودند.

ابوسلمه رضی الله عنه دستور فرمانده‌اش پیامبر صلی الله علیه و آله را اجرا کرد. او فرمانده دشمن را گرفت و در عمایة الصبح آن‌ها را محاصره کرد و با پیروزی چشمگیر و با غنیمت‌های فراوان به مدینه بازگشت^(۱).

و در این سریه، زخمی که به ابوسلمه رضی الله عنه روز جنگ احد رسیده بود، سرباز کرد و او مجبور شد بستری گردد و به معالجه زخمش پردازد و به همسرش گفت:

ای ام سلمه، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

«هریک از مسلمانان اگر دچار مصیبتی شود و استرجاع کند (یعنی إنا لله وإنا إليه راجعون بگوید) و بگوید: خدایا، مرا در این مصیبت اجر بده و در عوض مصیبتی که بمن رسیده خیری بهتر به من ارزانی دار، خداوند این دعایش را اجابت می‌کند». راوی حدیث برایم معلوم نیست.

و در همان صبح، رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او آمد، و هنوز دیدار حضرت صلی الله علیه و آله با او به انتها نرسیده بود که ابوسلمه رضی الله عنه دیدگان خود را روی هم نهاد. پیامبر صلی الله علیه و آله دست مبارک خود را بر روی دیدگان ابوسلمه رضی الله عنه کشیدند و فرمودند: «خدایا، ابوسلمه را بیمارز و مقام او را در میان مقربان درگاهت بالا ببر و نسلش را فزونی ده و ما و او را بیمارز یا رب العالمین».

ام سلمه رضی الله عنها در حالی دچار آن مصیبت شد که قلبش آکنده از ایمان بود و جانش مملو از صبر و تسلیم قضا و قدر الهی گشت و روایت پیامبر صلی الله علیه و آله را که ابوسلمه از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای او نقل کرده بود به یاد آورد و گفت: خدایا مرا در این مصیبت اجر عطا فرما...

برای او خوشایند نبود که بگوید: [خدایا] بهتر از او برای من قرار بده، زیرا که از او می‌پرسیدند: چه کسی از ابوسلمه بهتر؟

اما بی‌درنگ به خاطر عبادت پروردگار، دعا را پایان داد.

هنوزه عده‌ای به پایان نرسیده بود، که شماری از بزرگان صحابه به خواستگاریش

۱- رک. طبقات ابن سعد، (۲ / ۳۵) و عیون الاثر، (۲ / ۱۳۸).

آمدند؛ اما ام سلمه رضی الله عنها به همه آن‌ها پاسخ رد داد.

پیامبر ﷺ در فکر این زن بزرگوار، مؤمن و راستگو، وفادار و صابر بود، و از تدبیر به دور دید، که او تنها رها گردد.

روزی پیامبر ﷺ با اجازه ام سلمه به دیدارش رفت و از او خواستگاری کرد؛ در حالی که ام سلمه رضی الله عنها برای نشستن پیامبر ﷺ پوست دباغی شده‌ای که از لیف خرما پر شده بود، قرار داده بود. پس از این گفته پیامبر ﷺ ام سلمه رضی الله عنها به یاد دعای شوهرش ابوسلمه افتاد که گفت: «بهتر از آن برای من قرار ده!».

با خودش گفت: این مژده همان خیر است... اما راستگویی و ایمان آن زن، او را دچار تردید بسیار می‌کرد، و این که عیوب خود را برای رسول خدا، باز گوید، در این حال [ام سلمه رضی الله عنها] گفت: آفرین به شما ای رسول خدا، و اما من زنی دارای حسادت شدید می‌باشم، می‌ترسم که از من چیزی ببینی که خداوند بدان مرا عذاب کند، من زنی پا به سن گذاشته هستم و دارای چند فرزند می‌باشم.

حضرت ﷺ فرمود:

اما این که گفתי: تو زن پا به سن گذاشته‌ای هستی، من که سنم از تو بیشتر است! و عیبی بر زن نیست که بگوید: با کسی که از من پیرتر است ازدواج می‌کنم. اما این که گفתי: من مادر یتیمانی هستم؛ سرپرستی همه آن‌ها بر عهده خدا و رسولش است.

و اما این که گفתי بسیار حسادت می‌ورزی من از خدا می‌خواهم که این صفت را از تو زایل کند و تو فرمانبردار رسول خدا ﷺ بشوی، ام سلمه رضی الله عنها گفت: خداوند بر تر، از ابو سلمه به من ارزانی داشته است؛ یعنی رسول خدا ﷺ.

اینچنین بود که ام سلمه رضی الله عنها از جمله ام المؤمنین گشت. و در خانه نبوت زندگی با ارزش خود را شروع نمود؛ جایی که نسبت به آن شوق فراوان داشت و با مودت و مهربانی با دیگر امهات مؤمنین رفتار می‌کرد.

ام سلمه رضی الله عنها از زنان عاقل و با تجربه‌ای بود که با تدبیر خود، به حل و فصل امور می‌پرداخت. احکام برخی امور را بدون اشتباه می‌دانست، دلیل بر این مطلب آن است که روز صلح حدیبیه، هنگامی که رسول خدا ﷺ به یارانش دستور داد تا شتران خود را قربانی کنند، که البته این امر پس از عقد صلح با نماینده قریش صورت گرفت، صحابه

اصلاً اطاعت نمی‌کردند و درباره آن صلح چیزها می‌گفتند: که آن صلحنامه، ظلم به حقوق مسلمانان است و پیامبر ﷺ سه بار دستور قربانی کردن شترها را داد ولی حتی یک نفر هم به ایشان جواب نداد. در حالی که اندوهگین و ناراحت بود بر ام سلمه رضی الله عنها وارد شد، و از این عمل مسلمین و خودداری آن‌ها از دستورش صحبت کرد. ام سلمه رضی الله عنها گفت:

ای رسول خدا! آیا دوست می‌داری این کار انجام گیرد؟ بیرون شو و با احدی سخن نگو و قربانی خود را ذبح کن و از سلمانی بخواه که سرت را بترشد.

پیامبر ﷺ، رأی ام سلمه رضی الله عنها را که به آن اشاره شد، پسندیده برخاست و خارج شده با احدی سخن نگفت، شترش را ذبح کرد و از سلمانی خواست که موهایش را بترشد. هنگامی که مردم آن را دیدند برخاستند شتران خود را قربانی کردند و برخی از آن‌ها موهای دیگری را می‌تراشیدند که نزدیک بود از روی غصه برخی با دیگران درگیری پیدا کنند و یکدیگر را بکشند^(۱).

و پس از این که رسول خدا ﷺ به رفیق اعلی شتافت، ام سلمه رضی الله عنها باقی ماند و بر امور جاری و مسائلی که پیش می‌آمد مراقبت می‌کرد. و درباره پایداری مردم سر دینشان و عدم انحراف قدرتمندان اظهار نظر می‌نمود و به خلیفگان و والیان، مخصوصاً زمانی که ظلم و ستمی را مشاهده می‌کرد، تذکراتی می‌داد و از هیچ برخورد و سرزنشی در راه اقامه امر خداوند نمی‌ترسید، سرانجام ام سلمه رضی الله عنها در ذی قعدة سال نوزده هجری در حالی که سنش از ۸۴ سال گذشته بود، روحش تسلیم خالقش گردید. او نمونه وفاداری، جهاد و شکیبایی برای زنان مسلمان است.

ام حبیبه رمله دختر ابوسفیان رضی الله عنها

چقدر زنان مسلمان امروز نیازمند آن هستند که زندگی این بانوی بزرگوار را بخوانند، تا آن فاصله‌ای را که میان آن‌ها و این زنان پرورش یافته در مکتب نبوت پدید آمده، درک کنند و بدانند جادوی ایمان شگفتی‌هایی را در جان‌های کسانی که به خدا و رسول ﷺ ایمان آورده‌اند، به وجود می‌آورد و چگونه آن‌ها را به چراغ‌های روشنی

۱- آن را بخاری در شروط باب شروط جهاد و مصالحه با دشمنان روایت کرده است (۳ / ۱۸۲) و آن را ابوداود در جهاد باب صلح با دشمن روایت کرده است / ۲۷۶۵.

تبدیل می‌کند که از خود اشعه‌های نور و هدایت می‌پراکنند. از جمله این چراغ‌های روشن، «رمله دختر ابوسفیان» رهبر قریش و فرمانده مشرکان، تا پیش از فتح مکه بود. رمله رضی الله عنها به رغم این که پدرش کافر و مشرک بود، ایمان آورد و ابوسفیان نیز نتوانست رمله را از تصمیمش منصرف کند. این بانوی بزرگوار با شخصیت و اراده قوی‌اش همه سختی‌ها و دلهره‌ها را در راه عقیده‌اش تحمل کرد.

رمله رضی الله عنها با عیدالله بن جحش که چون او اسلام آورده بود، ازدواج کرد. هنگامی که ظلم و ستم تازه مسلمانان افزایش یافت، رمله رضی الله عنها با همسرش به حبشه مهاجرت کرد و در آنجا برای شوهرش دختری به نام «حبیبه» به دنیا آورد که خودش از نام این دختر کنیه گرفت.

ام حبیبه رضی الله عنها همچنان در راه عقیده و آئینش شکیبایی می‌ورزید و سختی‌ها و غم غربت و ترس و دوری از خانواده و وطن را به حدی که قابل تصور نیست، تحمل می‌کرد. او خود می‌گفت:

«همسر عیدالله بن جحش را به بدترین شکل و ترسناکترین صورت در خواب دیدم، بی‌تابی کردم و از آن به خدا پناه بردم، هنوز صبح نشده بود که او مسیحی گشت. خوابم را به او گفتم ولی به آن اهمیتی نداد».

این مرد مرتد به هر حيله‌ای که بود همسرش را وادار به ترک دینش می‌کرد، ولی ام حبیبه رضی الله عنها پیوسته امتناع می‌ورزید و به ایمانش پناهنده می‌شد و شوهرش را به پایداری بر اسلام دعوت می‌کرد؛ ولی همسرش بر این ارتداد اصرار می‌ورزید و خیلی زود به میگساری نیز روی آورد و تا هنگام مرگش بر این کار ادامه داد.

رمله رضی الله عنها روزهای بقای‌مانده در هجرت را با دو عذاب گذراند: عذاب دوری از خانواده و وطن و عذاب بیوه‌شدن و نداشتن سرپرستی برای بچه‌های یتیمش، اما این زن به خاطر ایمان راستینی که داشت، قادر بود تا به هر صورتی بر غم خود فائق آید و احساس بی‌نیازی از دیگران کند. او مثال عینی این فرموده خداوند تبارک و تعالی است که: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۚ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ۚ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ۚ إِنَّ اللَّهَ بَلِغُ أَمْرِهِ ۚ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ۝﴾ [الطلاق: ۲-۳].

«و هرکس از خدا بپرهیزد و ترک گناه کند، خداوند برای او راه نجاتی قرار می‌دهد. مصیبت‌های عالم را بر او می‌گشاید و از جایی که گمان نبرد به او روزی عطا می‌کند و هرکه

بر خدا توکل کند خدا او را کفایت خواهد کرد که خدا امرش نافذ و جاری است و برای هر چیز قدر و اندازه‌ای مقرر داشته است».

خواست خداوند بود که او در تصمیمش استوار بماند. در خواب دید کسی او را به این گفته ندا می‌دهد که ای ام المؤمنین! این خواب او را تکان داد و چنین تأویل کرد که رسول خدا ﷺ با او ازدواج خواهد کرد^(۱).

هنوز عده‌ او به پایان نرسیده بود که کنیزی از کنیزهای نجاشی نزد او آمد و ازدواج او را با سرور جهانیان محمد ﷺ، بر او عرضه کرد. او به خاطر این بشارت، خود را آرایش نمود و فریاد زد: خدایا به تو مژده خیر بدهد. به خاطر این بشارت شیرین، همه زیورات خود را درآورد و به پای کنیز ریخت^(۲). پس از آن به سوی خالد بن سعید بن عاص رضی الله عنه کسی را فرستاد و در ازدواجش او را وکیل گرداند؛ زیرا نجاشی برای ازدواج او، با رسول خدا ﷺ از ام حبیبه رضی الله عنها وکیلی خواسته بود رسول خدا ﷺ نیز ازدواج با او را پذیرفت؛ زیرا سرگذشت ام حبیبه رضی الله عنها را شنیده بود و می‌دانست وی در راه دینش به او پناه آورده و یار و یاورى نداشت.

بعد از ظهر همان روز، نجاشی مسلمانان حاضر در حبشه را که جلودار آنها جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه پسر عموی پیامبر ﷺ بود گرد آورد، سپس خودش خطبه عقد را چنین خواند:

«الحمد لله الملك القدوس، السلام، المؤمن، المهيمن، العزيز، الجبار، المتكبر».

گواهی می‌دهم که جز الله خدایی نیست و شهادت می‌دهم که محمد ﷺ رسول خداست و عیسی بن مریم علیهما السلام آمدن او را بشارت داده است. اما بعد: رسول خدا ﷺ به من نوشت که ام حبیبه دختر ابوسفیان را به همسری او درآورم. من هم آنچه را که رسول خدا ﷺ خواسته بود پذیرفتم. و مهریه او را چهار صد دینار قرار داد. نجاشی پس از آن به یمن این ازدواج، سکه‌های فراوانی از طلا بر سر مردم حاضر ریخت. و خالد بن سعید رضی الله عنه چنین گفت:

«الحمد لله أحمده استعينه، وأشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً عبده ورسوله، أرسله

۱- طبقات ابن سعد (۸ / ۹۷) و مستدرک (۴ / ۲۰ و ۲۲).

۲- الاصابة (۴ / ۴۸) و سمط الثمین، ۶۷.

بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون».

اما بعد: فرمان رسول خدا ﷺ را اجابت کردم و همسرش ام حبیبه دختر ابوسفیان را به پیامبر ﷺ تزویج نمودم و نجاشی دینارهایی به خالد بن سعید داد و او هم گرفت. نجاشی ولیمهٔ این ازدواج را به حاضران داد در حالی که می‌گفت: (بنشینید که این از سنت انبیاء ﷺ است که هرگاه ازدواج می‌کنند، غذایی را برای این امر مهیا می‌نمایند)^(۱). هنگام فتح خیبر که مهاجران از حبشه بازگشتند رسول خدا ﷺ فرمود: به چه شاد شوم؟ به فتح خیبر یا به آمدن جعفر؟ و ام حبیبه رضی الله عنها هم با این گروه آمده بود؛ رسول خدا ﷺ بر او وارد شد که سال ششم یا هفتم هجری بود، ام حبیبه رضی الله عنها در این هنگام ۴۰ سال داشت، که به آن ستارگان نورانی (همسران رسول خدا ﷺ) ملحق گردید تا یکی از امهات مؤمنین گردد.

ام حبیبه رضی الله عنها به دین و عقیده‌اش بسیار اهمیت می‌داد عقیده‌اش را بر تمام چیزهای دیگر ترجیح می‌داد و او نشان داد که سرپرستی او تنها با خدا و رسولش است و نه کسی دیگر؛ دلیل این مسئله موضع‌گیری او در مقابل پدرش ابوسفیان است هنگامی که او بر ام حبیبه رضی الله عنها که همسر رسول خدا ﷺ در مدینه بود، وارد شد تا از او به عنوان واسطه نزد رسول خدا ﷺ برای تجدید مدت پیمان حدیبیه، پس از آن که مشرکان به پیمان‌شان خیانت کرده بودند، کمک بگیرد، ابوسفیان خواست که بر فرش پیامبر ﷺ بنشیند، ولی ام حبیبه رضی الله عنها زیرانداز را کشید و ابوسفیان شگفت‌زده گفت:

دخترم، نمی‌دانم که رغبت تو به این فرش بیشتر است یا به من. ام حبیبه رضی الله عنها دختر ابوسفیان بدون اعتنا به منزلت و مقام پدر و با قلبی آرام و مطمئن گفت:

آری آن فرش رسول خدا ﷺ است و تو مردی مشرک و نجس هستی و هرگز دوست ندارم که بر فرش رسول خدا ﷺ بنشینم.

[ابوسفیان] به ام حبیبه رضی الله عنها گفت:

به خدا قسم، پس از من به تو بدی می‌رسد.

ام حبیبه رضی الله عنها در نهایت عزت و اطمینان به نفس گفت:

۱- رک. سیره نبوی از ابن هشام (۴ / ۳) و تاریخ طبری (۳ / ۹۰).

آری، خداوند به واسطهٔ اسلام مرا هدایت فرمود و تو ای پدر که بزرگ قریش هستی، چرا اسلام اختیار نمی‌کنی و در برابر چیزی کرنش می‌کنی که نه می‌بیند و نه می‌شنود!!^(۱).

پس ابوسفیان در حالت خشم و ناامیدی رفت.

واقعاً ام المؤمنین حبیبه رضی الله عنها شایستگی این همه بزرگی و جلال را هم داشت و اگر زنان دیگر جای او بودند، چنین رفتار نمی‌کردند. پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ام حبیبه در خانه‌اش ماند و از آن بیرون نیامد، مگر برای نماز و هرگز مدینه را ترک نکرد، مگر برای حج. او زندگی‌اش را به همین منوال می‌گذراند تا این که فرشته مرگ به سراغش آمد و در دههٔ هفتم از عمرش وفایت یافت. ضرب المثل و نمونه والای کسانی است که از دین اسلام عزت یافتند و بر اعتقادات خود بسیار سخت می‌گرفتند. او به ارزش‌های موهوم عصر جاهلی پشت پا نهاده و چون اعتبارات خونی و نژادی با عقیده‌اش تعارض می‌یافت، به آن‌ها وقعی نمی‌نهاد. خداوند از او خشنود باد و او نیز روز رستاخیز خشنود شود.

زینب دختر جحش رضی الله عنها

بهترین سفیر

ام المؤمنین زینب دختر جحش، پسر رباب، پسر یعمر، و مادرش اُمیمه دختر عبد المطلب، عمهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله است. نام او بَرَّة بود و هنگامی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله ازدواج کرد، او را زینب نامید^(۲).

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را برای غلامش زید بن حارثه رضی الله عنه (پسرخوانده رسول خدا) خواستگاری کرد، زینب رضی الله عنها و خانواده‌اش نسبت به آن راضی نبودند. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: او را برای تو پسندیده‌ام.

زینب رضی الله عنها گفت: ای رسول خدا! من او را نمی‌پسندم. من زنی مجرد و دختر عمهٔ تو هستم و هرگز چنین نمی‌کنم.

۱- طبقات ابن سعد (۸ / ۹۹ و ۱۰۰) و سیره (۴ / ۳۸).

۲- صحیح مسلم به شماره ۲۱۴۲ / کتاب الآداب - باب استحباب تغییر اسم زشت به بهتر و تغییر اسم بره به زینب و جویره و مانند آن.

پس فرموده حق تعالی نازل گشت که:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾ [الأحزاب: ۳۶].

«بر هیچ مرد و زن مؤمن در کاری که خدا و رسول خدا حکم کنند، اختیاری نیست (که رأی خلافی اظهار کنند). و هرکس نافرمانی خدا و رسول کند دانسته به گمراهی سختی افتاده است».

زینب رضی الله عنها نیز به خاطر اطاعت از امر خدا و رسولش و پایبندی به اصل اسلامی تقوا، با زید رضی الله عنه ازدواج کرد.

اما زندگی این زن و شوهر هرگز خوش نبود. این ویژگی ازدواجی است که به فرمان خدا برای باطل کردن رسم فرزندانگی و احکام جاهلی آن، صورت گرفته است. هنگامی که زید رضی الله عنه سختی زندگی با زینب رضی الله عنها را احساس کرد، به حالت شکایت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و از او اجازه طلاق زینب را خواست. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: همسرت را نگاهدار و تقوا پیشه کن» ولی پیامبر صلی الله علیه و آله می دانست که در نهایت چاره‌ای جز طلاق نیست.

و خداوند پس از جدایی زینب و زید به ازدواج او صلی الله علیه و آله با زینب رضی الله عنها، فرمان خواهدداد، تا بدعت پسرخواندگی و حرام دانستن ازدواج با زن پسرخوانده باطل گردد. ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله این مطلب را به زید رضی الله عنه و هیچکس دیگر نگفته بود. پیامبر صلی الله علیه و آله به اقتضای شریعت از حرف مردم و مخصوصاً مشرکان بیم داشت، که بگویند: محمد با زن پسرش ازدواج کرده است.

پس خداوند صلی الله علیه و آله در این باره چنین نازل فرمود:

﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ ۗ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾ [الأحزاب: ۳۷].

«و چون تو با آن کس که خدایش نعمت [اسلام] بخشید و تو نیز نعمت [آزادی] بخشیدی، گفתי برو زنت را نگهدار که همسر تو است و از خدا بترس [و طلاقش مده] و آنچه

در دل پنهان داشتی خدا آشکار ساخت و تو از مخالفت و سرزنش خلق ترسیدی و خدا سزاوارتر بود که بترسی سپس ما هم، چون زید از آن زن کام دل گرفت [و طلاقش داد] و او را به نکاح تو درآوردیم تا پس از این مؤمنان در نکاح زنان پسرخوانده خود که از آن‌ها کامیاب شدند (و طلاق دادند) بر خویش حَرَج و گناهی نپندارند و فرمان خدای به انجام خواهد رسید».

واقعی و دیگران آورده‌اند: که رسول خدا ﷺ با عایشه رضی الله عنها صحبت می‌کرد که حالتش دگرگون شد و بر ایشان آیه‌ای نازل گشت. سپس در حالی که تبسم می‌کرد فرمود: چه کسی این بشارت را به زینب می‌دهد؟ و آیه بالا را تلاوت فرمود. قاصدی نزد زینب رضی الله عنها رفت و تا او را مژده بدهد. و گفته شده که قاصد مژده‌دهنده، سلمی خدمتکار رسول خدا ﷺ بود. برخی گفته‌اند: خود زید رضی الله عنه پیش زینب رفت و او را بشارت داد. زینب رضی الله عنها که مشغول انجام کاری بود آن را رها کرد و برای شکر پروردگارش نماز گزارد^(۱).

خداوند سبحان زینب رضی الله عنها را با پیامبرش به نص قرآن بدون ولی و شاهی تزویج فرمود: تا آنجا که زینب بر دیگر امهات مؤمنین افتخار می‌کرد و می‌گفت: «شما به همراهی خانواده‌هایتان ازدواج کردید و مرا خدا از فوق عرش خویش [به حضرت رسول ﷺ] تزویج نمود» و در روایتی دیگر چنین آمده است: «همانا خداوند مرا در آسمان تزویج فرمود» و در روایتی دیگر هم آمده است: «و خداوند مرا از فوق هفت آسمان تزویج کرد»^(۲). و در برخی روایات آمده که زینب رضی الله عنها می‌گفت: «من از نظر سرپرست و سفیر بر شما برتری دارم: خانواده‌هایتان باعث ازدواج شما شدند و خداوند مرا از فوق هفت آسمان تزویج کرد»^(۳). و زینب رضی الله عنها زنی صالح و باتقوا و راستگو و بالیمان بود و به این مطلب هووهایش چون عایشه ام المؤمنین رضی الله عنها گواهی داده‌اند که گفت: «هرگز زنی را در دین داری، نیکوتر و بهتر از زینب ندیدم، تقوای خدا پیشه می‌کرد راستگو بود و به

۱- رک. صحیح مسلم در کتاب نکاح، باب ازدواج زینب دختر جحش و نزول آیه حجاب و اثبات

ولیمه عروسی به شماره ۱۴۲۸ و نسائی در نکاح در باب نماز زن هرگاه عروسی کند (۶ / ۷۹).

۲- بخاری در توحید باب و کان عرشه علی الماء آورده است (۸ / ۱۷۶) و در تفسیر سورة احزاب.

۳- طبقات ابن سعد (۸ / ۷۳)، استیعاب (۴ / ۱۸۵۱)، الاصابه (۸ / ۹۲).

خویشاوند رسیدگی می کرد، صدقه بسیار می داد و از نظر بخشش و صدقه دادن، بر خود سخت می گرفت تا به مقام قرب خدای ﷻ نایل آید»^(۱).

زینب رضی الله عنها بانویی سخاوتمند و بزرگوار بود که با دسترنج خود کار می کرد و از آن احسان می نمود. پوست را با دست خود دباغی می کرد و می دوخت و در راه خدا بر بیچارگان تصدق می کرد. هنگامی که خبر مرگ زینب به عایشه رضی الله عنها رسید، او گفت: «زنی ستوده و پارسا که پناهگاه بیوه زنان و یتیمان بود، از دنیا رفت».

پس همو گفت:

رسول خدا ﷺ به زنانش فرمود: «بخشنده ترین و گشاده دست ترین شما زودتر از همه به من ملحق خواهد شد». پس ما زنان هرگاه گرد هم جمع می شدیم، دست هایمان را روی دیوار می کشیدیم، و دراز می کردیم، پیوسته چنین می کردیم تا این که زینب دختر جحش فوت شد که دستانش از دستان ما بلندتر بود. اما فهمیدیم که منظور پیامبر ﷺ از گشاده دستی، صدقه دادن بوده است. زینب رضی الله عنها با دست خود کار می کرد و پوست دباغی شده را می دوخت و در راه خدا صدقه می داد»^(۲).

وفات او به سال ۲۰ هجری روی داد و در آن هنگام پنجاه و سه سال داشت. بر او عمر بن خطاب رضی الله عنه نماز خواند و مردم مدینه پیکر او را تا قبرستان بقیع تشییع کردند و همانجا به خاک سپردند. او نخستین زن پیامبر ﷺ بود که پس از ایشان از دنیا رفت. خداوند این زن را که از نظر سرپرستی و سفارت و صدقه دادن از همه برتر بود بیامرزد.

صفیه دختر حیی رضی الله عنها

دانای بنی نضیر

او صفیه دختر حیی، پسر اخطب، پسر سعه، از فرزندان لاوی پسر نبی خدا اسرائیل پسر اسحاق پسر ابراهیم علیه السلام از ذریه رسول خدا هارون علیه السلام است. او زنی بود شریف و عاقل و دارای اصالت نسبی و از جمال و دیانت بهره وافر داشت. قبل از آن که

۱- سمط ثمین، (ص ۱۱۰)؛ استیعاب، (۴ / ۱۸۵۱)؛ الاصابة، (۸ / ۹۳).

۲- این مطلب را ابن سعد در طبقات آورده است، (۸ / ۱۰۸) حاکم در مستدرک، (۴ / ۲۵) و ذهبی هم موافق آن است، اما مسلم مانند این حدیث را در کتاب فضائل صحابه باب فضائل ام سلمه ام

المؤمنین رضی الله عنها به شماره ۲۴۵۲ / آورده است.

مسلمان گردد، با سلام بن ابی حقیق ازدواج کرد. پس از آن با کنانه بن ابی حقیق عروسی نمود، که هردوی آن‌ها از شاعران یهودی بودند. کنانه روز جنگ خیبر کشته شد و صفیه در میان زنان دیگر به اسارت درآمد. سپس بلال رضی الله عنه مؤذن پیامبر صلی الله علیه و آله او را به همراه دختر عمویش آورد، و آن دو را از میدانی که انباشته از کشته‌شدگان یهودی بود گذراند. صفیه با سربلندی می‌رفت و داد و فریاد نمی‌کرد، اما دختر عمویش سیلی به صورت می‌زد، فریاد می‌کشید و خاک بر سرش می‌ریخت.

آن دو را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند و صفیه رضی الله عنها با غم درونی‌اش آرام نشسته بود؛ اما دختر عمویش خاک‌آلوده و با لباسی پاره نشسته بود و کسی نمی‌توانست او را از شیون و زاری بازدارد، پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که با کراهت روی خود را از او برمی‌گرداند فرمود: «این شیطان را از من دور کنید»^(۱).

سپس حضرت صلی الله علیه و آله نزد صفیه رفتند و بر او با رحمت و عطف نظر انداختند و در همان حال به بلال رضی الله عنه فرمودند: «ای بلال رحمت از تو دور شد زمانی که این دو زن را از مقابل کشته‌شدگان عبور دادی»^(۲).

پس از آن به صفیه دستور داد که به ایشان پشت کند و حضرت صلی الله علیه و آله عبایش را روی صفیه رضی الله عنها انداخت به نشانه آن که صفیه رضی الله عنها را برای خودش برگزیده است. مسلمانان نمی‌دانستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله با او ازدواج می‌کند یا او را به عنوان مادر فرزند (ام ولد) برمی‌گزیند؟

اما زمانی که صفیه رضی الله عنها حجاب گرفت دانستند که پیامبر صلی الله علیه و آله با او ازدواج کرده است. در حدیثی از انس آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که صفیه دختر خیی را گرفت به او گفت: آیا تو مایلی به همسری من درآیی؟ صفیه رضی الله عنها گفت: ای رسول خدا، زمانی که مشرک بودم آرزوی آن را داشتم پس اکنون که اسلام آورده‌ام چگونه مایل نباشم؟!.

پس از آن پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که صفیه طاهر گشت، با او ازدواج نمود و مهر او را آزادیش قرار داد^(۱).

۱- سیره نبوی از ابن هشام (۳/ ۳۵۰)، الاصابه (۸/ ۱۲۶)؛ تاریخ طبری، (۳/ ۹۴).

۲- سیره، (۳/ ۳۵۱)، الاصابه، (۸/ ۱۲۶)؛ طبقات ابن سعد، (۲/ ۸۱).

رسول خدا ﷺ در خیبر منتظر ماند تا اندوه صفیه رضی الله عنها برطرف گردد. حضرت ﷺ گمان کردند که ترس و دلهره صفیه از میان رفته است و او را پشت سرشان آوردند و به منزلی در شش میلی خیبر بردند و پیامبر ﷺ می‌خواست که با او عروسی کند، اما او مانع شد، این ممانعت و امتناع صفیه، پیامبر ﷺ را به زحمت انداخت.

سپس حضرت ﷺ همچنان به رفتن سوی مدینه به همراه لشکریان ادامه داد و هنگامی که در منزل صهبا، که دورتر از خیبر است برای استراحت فرود آمد، متوجه شد که صفیه رضی الله عنها آمادگی عروسی را دارد. پس از آن مادر انس بن مالک صفیه را آورد، موهایش را شانه زد و او را آراست، عطر زد تا جایی که رخسار او چشم را جادو می‌کرد و حتی ام سنان السلمیه گفت: همانا میان زنان از او جذابتر ندیدم^(۲). سپس ولیمه عروسی را مهیا کردند و به مردم از بهترین خوردنی‌های خیبر از خرما و روغن و إقط (نوعی طعام از شیر غلیظ است) آنقدر دادند که سیر شدند.

رسول خدا ﷺ با صفیه رضی الله عنها ازدواج کرد با وجود این که بار اول، در همان هنگام بایشان به عروسی موافقت نکرده بود و این عروس اندوهگین برای پیامبر ﷺ داستان عجیبی را نقل کرد.

او گفت: در شب عروسی‌اش با کنانه بن ربیع، در خواب دید که ماه در اتاقش افتاده است. از خواب که برخاست آن رؤیا را برای کنانه بازگو کرد و او هم با خشم گفت: «این چیزی نیست مگر این که تو سلطان حجاز را آرزو کردی»^(۳) و بر صورت صفیه رضی الله عنها سیلی محکمی نواخت، که جایش هنوز باقی مانده است و هنگامی که پیامبر ﷺ این را شنید خندید و از او پرسید: «چرا تو در منزل اول از ازدواج کردن با من خودداری کردی؟».

صفیه رضی الله عنها به سرعت پاسخ داد: چون نزدیک یهودیان بودیم، بر جان شما

۱- بخاری رحمه الله این حدیث را از انس رضی الله عنه در مغازی آورده است، باب جنگ خیبر و در نکاح، باب کسی که مهریه‌اش بهای آزادی او از بردگی می‌باشد، (۹ / ۱۲۱).

۲- الاصابه، (۸ / ۱۲۹).

۳- سیره نبوی از ابن هشام، (۳ / ۳۵۰)، تاریخ طبری، (۳ / ۹۴) و در اصابه آمده که صفیه رضی الله عنها داستان خوابش را بر مادرش بازگو کرد.

ترسیدم^(۱). در این وقت صورت پیامبر بزرگوار ﷺ درخشید، و دیگر خشمگین نشد، و در این هنگام صفیه رضی الله عنها ۱۷ سال داشت که پیامبر ﷺ با او ازدواج کرد^(۲).

هنگامی که سواران به مدینه رسیدند پیامبر ﷺ ترجیح داد که با عروس تازه بر زاننش وارد نشود. پس [پیامبر ﷺ] صفیه رضی الله عنها را در خانه دوستش حارثه بن نعمان رضی الله عنه منزل داد.

هنگامی که زنان انصار، خبر صفیه رضی الله عنها را شنیدند به نزد او آمدند تا جمال او را بنگرند و پیامبر ﷺ با اشاره به عایشه رضی الله عنها فهماند، که نقاب را از چهره‌اش بردارد و داخل خانه حارثه بن نعمان شود. پیامبر ﷺ منتظر ماند تا عایشه رضی الله عنها برگردد؛ پس لباسش را گرفت و در حالی که می‌خندید از او پرسید: این زن کوچک را چگونه یافتی؟ عایشه رضی الله عنها در حالی که حسادت تمام وجودش را پر کرده بود گفت: زن یهودی را دیدم. رسول خدا ﷺ سخن او را رد کرد و گفت:

«این سخن را مگو؛ زیرا که او اسلام آورد و تمام و کامل گشت»^(۳).

پس از آن صفیه رضی الله عنها به خانه پیامبر ﷺ منتقل شد، و چون زیبا بود، هووها به او حسادت می‌کردند و صفیه رضی الله عنها هم هرگز تسلیم خواسته‌های آنها نمی‌شد و زنان دیگر پیامبر ﷺ بر قریشی یا عرب‌بودن خود به او که بیگانه بود، تفاخر می‌کردند.

یکبار حفصه رضی الله عنها به او، نام دختر یهودی داد، که صفیه رضی الله عنها هم گریه کرد؛ پیامبر ﷺ نزد او آمد و فرمود: برای چه گریه می‌کنی؟ صفیه رضی الله عنها گفت: حفصه به من گفته است: که من دختر یهودی هستم، پیامبر ﷺ فرمود: «تو دختر پیامبر هستی و عمومی تو پیامبر است»^(۴) و همسر تو نیز پیامبر است، آیا این افتخار برای تو بس نیست؟». سپس فرمود: «ای حفصه، از خدا بترس»^(۵).

۱- الاصابة، (۸ / ۱۲۶).

۲- طبقات ابن سعد، (۸ / ۱۲۹)؛ مستدرک، (۴ / ۲۹).

۳- طبقات ابن سعد، (۸ / ۱۲۵).

۴- صفیه از اولاد رسول خدا «هارون بن عمران رضی الله عنه» برادر رسول خدا «موسی بن عمران رضی الله عنه» بود. (م).

۵- ترمذی این روایت را از طریق عبدالرزاق از معمر آورده است، از ثابت از انس رضی الله عنه به شماره / ۳۸۹۴ و همچنین احمد در مسند (۳ / ۱۳۵) و سندهایش صحیح است.

این سخنان برای صفیه رضی الله عنها چون آبی بر روی آتش بود و به او آرامش و امنیت داد. سپس هرگاه که از همسران پیامبر ﷺ می‌شنید که بر او تفاخر می‌ورزند، می‌گفت: «آن‌ها چگونه بهتر از من می‌باشند در حالی که همسر محمد ﷺ و پدرم هارون و عمویم موسی عليه السلام است»^(۱).

صفیه رضی الله عنها در حدود سال ۵۰ هجری در دوره حکومت معاویه رضی الله عنه وفات یافت. او را در بقیع و کنار دیگر زنان پیامبر ﷺ که خداوند از همگی آنان خشنود باشد، به خاک سپردند.

جویریہ دختر حارث رضی الله عنها

زنی بابرکت

او جویریہ دختر حارث، پسر ابی ضرار، پسر حبیب خزاعی از بنی مصطلق است. او از زیباترین زنان و در شمار اسیرانی بود که مسلمانان در پیروزی بر بنی مصطلق در غزوه مریسیع اسیر کرده بودند. جویریہ رضی الله عنها در سهم غنیمت ثابت بن قیس بن شماس رضی الله عنه یا پسر عمویش قرار گرفت.

او که در این حال بیست ساله بود و می‌خواست خود را از بردگی، اسارت و ننگ بندگی نجات بدهد، به عقد مکاتبه ثابت بن قیس رضی الله عنه درآمد. پس از آن او از رسول خدا ﷺ خواست که به او در آزادیش از اسارت کمک کند. قلب پیامبر ﷺ به حال این بانوی آزاده با اصالت به رحم آمد؛ زیرا که این زن بی‌پناه به خاطر رهایی از اندوهش به ایشان پناه آورده بود.

پیامبر ﷺ به او فرمود: آیا می‌خواهی پس از آزادی، به خیری نایل آیی؟

جویریہ رضی الله عنها با اندوه گفت: «و آن خیر چیست ای رسول خدا؟».

فرمود: «من خواسته تو را برمی‌آورم و سپس با تو ازدواج می‌کنم».

رخسار زیبایی جویریہ از خوشحالی درخشید، که به راستی از ننگ و ترس رهایی یافته بود و سپس گفت: آری ای رسول خدا.

سپس رسول خدا ﷺ فرمود: «چنین می‌کنم»^(۲).

۱- الاصابه، (۸ / ۱۳۶)؛ الاستیعاب، (۴ / ۱۸۷۲).

۲- سیره ابن هشام، (۲ / ۲۹۴)؛ اصابه، (۸ / ۴۳)؛ استیعاب، (۴ / ۱۸۰۴).

عایشه ام المؤمنین رضی الله عنها می گوید: خبر به مردم رسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله با جویریہ دختر حارث بن ابی ضرار ازدواج کرده است، آن‌ها گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله داماد شده است. برای همین، هرچه که اموال - یا اسیران - داشتند فرستادند، به خاطر این ازدواج صد اسیر از خانواده بنی مصطلق را آزاد ساختند. هرگز زنی مانند او دیده نشد که برای خانواده‌اش چنین برکتی داشته باشد.

عایشه رضی الله عنها درباره زیبایی جویریہ چنین می گوید: «... و جویریہ زنی ملیح و زیبا بود، کسی نبود که او را ببیند و جذب او نشود».

رسول خدا صلی الله علیه و آله در آزادی‌اش او را مدد رساند به خدا قسم، می دانستم که رسول خدا صلی الله علیه و آله هم آنچه را من در چهره‌اش دیده بودم، مشاهده کرده بود! ^(۱).

این بانوی تازه عروس که زنی از قبیله بنی مصطلق بود، به خانه نبوت وارد شد، اسم او برة بود و پیامبر صلی الله علیه و آله او را جویریہ نامید، چرا که ایشان خوش نداشتند کسی بگوید: پیامبر صلی الله علیه و آله از پیش برة آمده است ^(۲).

و ابن حجر در الاصابه درباره قوت ایمان جویریہ رضی الله عنها آورده است پدر جویریہ نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: کسی مانند دختر من نباید برده باشد؛ زیرا مقام من بالاتر از آن است که دخترم اینگونه اسیر گردد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا نمی دانی که ما او را مخیر ساختیم؟...».

گفت: آری، و سپس نزد جویریہ رضی الله عنها آمد و به او مطلب خود را یادآوری کرد و جویریہ رضی الله عنها گفت: خدا و رسولش را برگزیدم.

۱- سیره ابن هشام، (۲ / ۳۹۴؛ اصابة، (۸ / ۴۳)؛ استیعاب، (۴ / ۱۸۰۴)؛ این را سهیلی در سیره‌اش شرح داده است: «و اما پیامبر صلی الله علیه و آله جویریہ را نگرست و او را زیبا یافت، جویریہ زنی برده بود، و اگرچه که این زن چشم حضرت صلی الله علیه و آله را به خود گرفته بود... و نظر صحیح هم همین است زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله اراده فرمود تا با او ازدواج کند... و این مطلب ثابت می کند که اگر مردی قصد ازدواج با زنی داشته باشد، اشکالی نیست که به او نگاه کند...».

۲- مسلم این حدیث را از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده است، به شماره / ۲۱۴۰ و احمد در مسند آورده است ۴۲۹ / ۶.

ابن هشام روایت کرده است که پدرش حارث اسلام آورد و با او دو پسرش و افرادی از خاندانش اسلام آوردند و جویریہ رضی اللہ عنہا در سال ۵۰ و به قولی ۵۶ هجری وفات یافت^(۱).

رحمت خدا بر ام المؤمنین جویریہ باد، که ازدواجش با رسول خدا ﷺ باعث برکت و خیر بر اقوام و خانواده و خاندانش گردید. به خاطر این زن به خواست خدا آن‌ها از عبودیت و شرک [بت‌پرستی] رهایی یافتند و به آزادی و نور اسلام و عزت آن درآمدند، این رسمی است برای کسانی که می‌پرسند حکمت این تعدد زوجات پیامبر ﷺ چیست؟!.

میمونہ دختر حارث رضی اللہ عنہا

آخرین زن پیامبر ﷺ

او میمونہ دختر حارث، پسر حزن، پسر بجیر، پسر هزم، پسر روبیہ، پسر عبداللہ، پسر ہلال، پسر عامر، پسر صعصعہ ہلالیہ، خواہر ام‌فضل ہمسر عباس، و خالہ خالد بن ولید و خالہ ابن عباس رضی اللہ عنہ است.

او از بانوانی بود کہ بہ فضل و نسب والا شہرت داشت. پیش از اسلام با مسعود بن عمرو ثقفی، ازدواج کرد و مدتی با او زیست و میمونہ رضی اللہ عنہا کہ بسیار بہ خانہ خواہرش ام فضل رضی اللہ عنہا رفت و آمد می‌کرد، برخی تعالیم اسلام و اخبار مسلمانان مہاجر و ماجرای جنگ‌های بدر و احد را از او شنیدہ بود، در نتیجہ این‌ها ہمہ، در وجودش تا ثیر عمیقی گذاشت.

وقتی کہ خبرهای پیروزی مسلمانان «خیبر» بہ میمونہ رسید، او در خانہ خواہرش ام فضل رضی اللہ عنہا بود و از آن خبر خوشحال شد و از این سرور، شاد گشت. هنگامی کہ بہ خانہ ہمسرش بازگشت، او را غمگین و ناراحت دید، آن‌ها باہم ستیز کردند و پس از آن از شوہرش جدا شد و برای اقامت بہ خانہ عباس رضی اللہ عنہ رفت.

در این هنگام زمان تعیین شدہ در صلح حدیبیہ برای آمدن پیامبر ﷺ بہ مکہ فرا رسید. در این مدت پیامبر ﷺ سہ روز در آنجا اقامت کرد و بہ انجام مناسک حج پرداخت و قریش بہ خاطر این مسألہ مکہ را خالی کردہ بودند^(۱).

در این هنگام، وعده الهی تحقق یافت و مسلمانان با امنیت کامل در حالی که سرهای خود را تراشیده بودند و تقصیر کرده بودند و بدون هیچ ترسی وارد مکه شدند. وعده راستین الهی تحقق یافته بود و صداهای رسای مؤمنین بلند شد، که «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ» و بازتاب صدای آنان در نواحی اطراف مکه می‌پیچید. و زمین زیر قدم‌های مشرکان که به شتاب به دشت‌ها و کوه‌ها می‌رفتند، می‌لرزید زیرا ایشان نمی‌توانستند محمد ﷺ و یارانش را ببینند، که چگونه با عظمت و قوت و عزت به مکه بازگشته‌اند. در مکه زنان و مردانی باقی ماندند که ایمان‌شان را کتمان می‌کردند و یقین داشتند، که روزی پیروزی، نزدیک است.

و میمونه رضی الله عنها، یکی از کسانی بود که ایمانش را پنهان می‌داشت و آن صداهای با عظمت و جلال و باشکوه را شنیده بود...

او هرگز در این حد توقف نکرد که ایمانش را همواره پنهان کند؛ بلکه با تمام وجود، عاشق اسلام عزیز بود و می‌خواست به همگان این عشقش را اعلام کند. او علاقه داشت وجودش در زیر سقف نبوت باشد، تا با بهره‌گیری از این چشمه جوشان، عطش درونیش را سیراب سازد.

و این همان چیزی بود که او به واسطه آن، خودش را به خواهرش ام فضل رضی الله عنها رساند؛ زیرا که قلبش از این که یکی از ام المؤمنین شود، لبریز از شادی بود.

ام الفضل رضی الله عنها با همسرش عباس رضی الله عنه در این باره صحبت کرد و برای این کار دست بالا زد و عباس رضی الله عنه هم با سرعت به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله رفت، و نظر ایشان را درباره ازدواج با میمونه جویا شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله پذیرفت و مهریه میمونه رضی الله عنها را چهارصد درهم قرار داد^(۲).

در روایتی آمده است میمونه رضی الله عنها خودش را به پیامبر صلی الله علیه و آله بخشید^(۱). پس خداوند متعال درباره او این آیه را نازل فرمود: ﴿وَأَمْرًا مُّؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ

۱- در متن عهدنامه که رسول خدا ﷺ و اصحابش در سال ۶ هجرت منعقد کرده بودند آمده بود که آن‌ها داخل مکه نشوند و او با یارانش سال دیگر به مکه بروند و در آنجا سه روز بمانند. درباره عهدنامه حدیبیه رک. تاریخ طبری، (۳ / ۷۹)؛ طبقات ابن سعد، (۲ / ۷۰).

۲- طبقات ابن سعد، (۸ / ۱۳۳).

أَلَتِي أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَّكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» [الأحزاب: ۵۰]. «هر زن مومنی که خود را به پیامبر ببخشد و پیامبر بخواهد او را به ازدواج خویش درآورد؛ (این حکم) ویژه‌ی توست، نه مومنان....».

هنگامی که سه روز مهلت توقف پیامبر ﷺ بر طبق عهدنامه حدیبیه به پایان رسید، قریش به سوی پیامبر ﷺ نماینده فرستادند و گفتند: مدت تو به سر آمده است از نزد ما برو.

پیامبر ﷺ با مدارا به آن‌ها فرمود:

«چه می‌شود اگر بگذارید تا میان شما عروسی بگیرم و ولیمه این عروسی را شما آماده سازید؟» مشرکان جفاکار پاسخ دادند: ما نیازی به غذای تو نداریم از میان ما برو^(۲). مشرکان می‌ترسیدند و از ماندن پیامبر ﷺ وحشت داشتند، زیرا که آن‌ها می‌دانستند، اگر محمد ﷺ زیارتش را ادامه دهد، در نفوس بسیاری تأثیر خواهد گذاشت، و نمونه آن میمونه رضی الله عنها دختر حارث بود که به علنی کردن اسلامش کفایت نکرد، بلکه خشم آن‌ها را با ازدواجش با رسول خدا ﷺ دو چندان کرد.

به خاطر حفاظت از جان پیامبر ﷺ، ایشان در مکه با میمونه رضی الله عنها ازدواج نکرد و به مسلمانان اذن رفتن به مدینه داده شد. هنگامی که به مکانی به نام (سرف) در ده میلی مکه رسیدند پیامبر ﷺ با میمونه رضی الله عنها در شوال سال هفتم هجری، ازدواج کرد. مجاهد گفته است که نام او (برّة) بود و رسول خدا ﷺ او را (میمونه) نامید^(۳). میمونه وقتی به مدینه رسید، در خانه پاک نبوت مستقر گردید، همانطور، که آن بزرگوار ﷺ بر او منت گذاشت و او ام المؤمنین بافضیلتی بود که واجبات همسراری را به بهترین شکل انجام می‌داد و در فرمانبری و وفاداری و اخلاص، نمونه شد.

۱- رک. سیره ابن هشام، (۴ / ۲۹۶)؛ اصابه، (۸ / ۱۹۲)؛ استیعاب، (۴ / ۱۹۱۶)؛ طبقات ابن سعد، (۸ / ۱۳۷).

(۲)- سیره، (۴ / ۲۹۶)؛ طبقات ابن سعد، (۸ / ۱۳۸)؛ طبری در تاریخ، (۳ / ۱۰۰)؛ الإصابه، (۸ / ۱۹۲).

(۳)- ابن سعد در طبقات، (۸ / ۱۳۹)؛ حاکم در مستدرک، (۴ / ۳۱) و ذهبی هم آن را آورده است.

پس از این که پیامبر ﷺ به ملاً اعلی پیوست، میمونه رضی الله عنها چند سال زندگی کرد تا او، به پنجاه سالگی رسید. روزگارش را به طور کلی باصلاح و تقوی گذراند و یاد همسرش و برترین فرزند آدم و معلم بشریت محمد بن عبدالله رضی الله عنه را همواره پاس می داشت.

وفاداری او نسبت به بزرگوارترین همسران یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله تا آنجا رسید که وصیت کرد او را در جایی به خاک بسپارند که پیامبر صلی الله علیه و آله برای سکونت او بنا نموده بودند^(۱).

عطاء رضی الله عنه گفته است: هنگامی که میمونه از دنیا رفت، با ابن عباس می رفتم او گفت: هنگامی که پیکر او را بلند کردید تکان ندهید و نلرزانید و گفت: با او مدارا کنید که یکی از مادران شماس^(۲). عایشه رضی الله عنها پس از آن که میمونه رضی الله عنها وفات یافت، گفت: «میمونه! به خدا قسم تو رفتی و به خدا قسم که او باتقواترین ما و بیشتر از همه ما، اهل صله رحم بود»^(۳).

سلام بر میمونه رضی الله عنها که منزلت والای او در آشکارساختن اسلامش، نقش عظیمی داشت، در نجات بسیاری از مشرکان از گرداب جاهلیت و مفتخرشدن به شرف اسلام؛ کسانی مانند خالد بن ولید، عمرو بن عاص و بسیاری دیگر از صحابه رضی الله عنهم.

(۱) - ابن سعد در طبقات، (۸ / ۱۳۹)؛ حاکم در مستدرک، (۴ / ۳۱) و ذهبی هم آن را آورده است.
 ۲ - سطر اول را ابن سعد در طبقات آورده است، (۸ / ۱۴۰)؛ حاکم (۴ / ۲۲)؛ از طریق دیگر ذهبی هم آن را صحیح دانسته است. اما سطر دوم از قول ابن عباس رضی الله عنه را ابن سعد از طریق واقدی نقل کرده است، (۸ / ۱۴۰).

(۳) - ابن سعد این مطلب را آورده است، (۸ / ۱۳۸)؛ حاکم (۴ / ۳۲)؛ هردو نفر آن ها از یزید بن اصم ذکر کرده اند.

همسر‌داری رسول خدا ﷺ

پس از بحث دربارهٔ امهات مؤمنین کلام را به نکته‌ای ظریف، زینت می‌بخشیم که از نه همسر ایشان، الگویی شایسته و اسوه‌ای برای تمام زنان و نمونه روشنی در نیکی و تقوا و علم و حکمت و مکارم اخلاق ساخت.

این نکته زمانی درک می‌شود که زندگی رسول خدا ﷺ را با همسرانش قبل و بعد از بعثت بررسی کنیم و به مقام ارزشمند امهات مؤمنین اقرار نمائیم و یقیناً این مقام و منزلت به فضل همسری آن‌ها با محمد ﷺ به دست آمده است. از اینجا است که می‌گویند: (پشت هر مرد بزرگی، زنی وجود دارد) و همچنین است که می‌گویند: (ارزش اسب به واسطه سوارکارش است) قهرمان امت و رهبر و معلم جامعه اسلام، پیامبر ﷺ نمونهٔ کامل و اسوهٔ نیکویی برای همهٔ مردان، در چگونگی زندگی و رفتار با همسران‌شان است؛ برای مثال در رفتن به خانهٔ همسران، نفقه، لطف و بخشش، چشم‌پوشی از خشم زنان و چگونگی رفتار با آن‌ها در حسادت‌ورزیدن و دعوای آن‌ها، پیامبر ﷺ میان زنان عدالت را رعایت می‌کرد و هر روز صبح برای زنانش به وعظ و تعلیم می‌پرداخت و بعد از ظهر را با آن‌ها به معاشرت و همنشینی می‌گذراند، و هرچند روز یک بار همراه آنان در منزل یکی از همسران، دور هم جمع می‌شدند.

پیامبر ﷺ در منزل، هرگز دستور نمی‌داد، بلکه حتی در کارهای خانه کمک می‌کرد و نیازهایش را خودش برطرف می‌ساخت.

اکنون به برخی از جوانب زندگی رسول ﷺ به عنوان شوهری نمونه، موفق در اداره شئون خانوادگی‌اش می‌پردازیم؛ در خانه‌ای که شماری از بانوان برگزیده و بزرگوار با سلیقه‌های گوناگون، تبار و زادگاه مختلف و با سن و سالی متفاوت دور هم جمع می‌شدند.

وقتی دانستیم که این موفقیت و کامیابی پیامبر ﷺ تنها در مسائل خانوادگی نبود، بلکه همهٔ مسایل سیاسی و اقتصادی را در برمی‌گرفت - شیوهٔ پیروزی حضرت ﷺ در جنگ‌ها از بزرگترین دلایل آن است - درمی‌یابیم که حضرت ﷺ از اسوه‌ها و نمونه‌های

کمیاب و نادر، در تاریخ بشری است، زیرا بسیاری از مبارزانی که در ادارهٔ سیاسی ملت‌هایشان توانا بوده‌اند، از ادارهٔ امور خانواده‌شان حتی تنها با داشتن یک زن، ناتوان مانده‌اند.

و اکنون مطالب خود را در محورهای زیر پی می‌گیریم:

- ۱- پیامبر ﷺ شوهری خوش‌اخلاق.
- ۲- پیامبر ﷺ شوهری دوراندیش و باتدبیر.
- ۳- پیامبر ﷺ شوهری وفادار.

پیامبر ﷺ، شوهری خوش‌اخلاق

بسیاری محمد ﷺ را پیامبری تندخو و اهل جنگ می‌پندارند، که حتی دربارهٔ همسرانش نیز همیشه سخت‌گیر بود و دلسوزی به آنان روا نداشت. اما حقیقت جز این است و اینان اصلاً پیامبر ﷺ را نمی‌شناسند. پیامبر ﷺ از دل نازکترین افراد با خانواده‌اش و در تمام حالات شاد و خوش‌اخلاق بود و همیشه این انسان نمونه، با خانواده‌اش شوخی می‌کرد و می‌خندید.

حضرت محمد ﷺ با همسرانش نشست و برخاست می‌کرد و با آنان به بهترین وجه به نشاط و شوخی می‌پرداخت، تا هریک از آنان به واسطهٔ مصاحبت با شریک زندگی‌اش لذت ببرد. زندگی زناشویی از نظر پیامبر ﷺ نباید همیشه با استفاده از زور و قاطعیت ادامه یابد؛ چرا که در این صورت ملال‌آور و چنان قید و بند می‌گردد.

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: من که دختر لاغراندami بودم، در یکی از مسافرت‌های پیامبر ﷺ همراه ایشان بودم، پیامبر ﷺ به یارانش فرمود: پیش بیایید، تا باهم مسابقه بدهیم، من نیز با حضرت ﷺ مسابقه دادم و با دویدنم بر پیامبر ﷺ پیشی جستم.

و در روایتی دیگر آمده است: پیامبر ﷺ در این باره چیزی نمی‌گفتند: تا این که فربه شدم با ایشان به سفر رفتم. در آنجا یارانش را فرا خواند و به من فرمود: بیا باهم مسابقه بدهیم! من که تنومند و فربه شده بودم؛ گفتم: و من، با این وضعیتم چگونه با

شما مسابقه بدهم؟ فرمود: باید مسابقه بدهی، پس با ایشان مسابقه دادم ایشان از من پیش افتاد. سپس خندید و فرمود: این در عوض آن مسابقه قبلی^(۱).

رسول خدا ﷺ به عایشه فرموده بود: هرگاه که تو از من راضی یا خشمگین باشی من می دانم، عایشه رضی الله عنها می گوید، عرض کردم: از کجا آن را می دانید؟! فرمود: «هنگامی که از من خشنود باشی می گویی: خیر، سوگند به خدای محمد! و هنگامی که از من ناراحت باشی می گویی: خیر، سوگند به خدای ابراهیم! گفتم: آری، به خدا سوگند همینطور است ای رسول خدا!»^(۲).

یکی از دانشمندان می گوید: «و بدان، که خوش اخلاقی با زن، تنها آزارنرساندن به او نیست؛ بلکه خوش رفتاری حقیقی با زن، تحمل آزار او و شکیبایی در برابر سبک سری و خشم اوست. در این کار باید به رسول خدا ﷺ اقتدا کرد، که زنان پیامبر ﷺ آداب سخن گفتن با ایشان را دقیقاً رعایت نمی کردند و گاهی اوقات، سخن ایشان را تکرار می کردند و تنها از هنگام ظهر تا شامگاه از هم دور بودند. روزی همسر عمر رضی الله عنه هنگامی که شوهرش، سخن می گفت، گفتار او را تکرار کرد؛ عمر رضی الله عنه گفت: سخن مرا تکرار می کنی؟ همسرش گفت: همسران رسول خدا ﷺ که شویی برتر از تو داشتند، چنین می کردند [و پیامبر ﷺ خشمگین نمی شد] اگر جملگی این موارد که در سیره پیامبر ﷺ با همسرانش نقل شده، صحت داشته باشد، همه مردان باید بدانند که برخی از اوقات لازم است در برخورد با دیگران - به پیروی از پیامبر ﷺ - با روحیه شوخ طبعی و خوش خلقی رفتار کنند، به ویژه در برخورد با همسر و برای شادمان ساختن دل او و کاستن فشارهای زندگی، این صفات نیک را در خود تقویت کنند چرا که اینگونه رفتار با همسر، در استوار ساختن حلقه های محبت میان آن دو بسیار مؤثر است.

۱- امام احمد در مسندش، (۶ / ۲۶۴)؛ ابوداود در جهاد باب پیشی بر مرد آورده است به شماره / ۲۵۷۸.

۲- بخاری در نکاح آورده است، باب حسادت زنان و شادی آنها، (۶ / ۱۵۷)، مسلم در فضائل صحابه، باب فضل عایشه رضی الله عنها، به شماره / ۲۴۳۹.

پیامبر ﷺ، همسری دورانیش و باتدبیر

خوش رفتاری پیامبر ﷺ با همسرانش و مهربان بودن و شوخ طبعی وی با آن‌ها و بردباری و مدارای او با عروس‌ها هرگز او را از تدبیر، دورانیشی و قاطعیت به موقع، باز نمی‌داشت، چرا که تربیت صحیح، باتدبیر و قاطعیت به جا تحقق می‌یابد خداوند متعال در قرآن کریم خطاب به محمد ﷺ می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُمْ تُرِيدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ﴿٢٨﴾ وَإِن كُنْتُمْ تُرِيدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾» [الأحزاب: ۲۸-۲۹].

«ای پیامبر! به زنان خود بگو اگر زندگانی دنیا و زیور و آرایش آن را طالبید بیایید تا مهر شما را پرداخته و همه را به خوبی و خرسندی طلاق دهم * و اگر طالب خدا و رسول و مشتاق دار آخرت هستید، همانا خدا برای نیکوکاران از شما (در قیامت) پاداشی بزرگ آماده کرده است».

این آیات هنگامی نازل شد که زنان پیامبر ﷺ خواستار زیادی نفقه و زیورآلات شدند و پیامبر ﷺ از آن‌ها دلگیر شد. او بردبارانه خشم خود را فرو خورد و سوگند یاد کرد، که یک ماه به زنانش نزدیک نگردد و برای همین، باتدبیری دقیق و برای تأدیب آن‌ها یک ماه کامل و نه بیشتر از آنان جدایی گزید. خداوند متعال این آیات را نازل فرمود و آن‌ها را مخیر ساخت که یا با رسول خدا ﷺ زندگی کنند و با روش ایشان بسازند و شکیبایی ورزند و یا به سوی خانواده‌هایشان بازگردند؛ ولی زنان پیامبر ﷺ خدا و رسولش و سرای آخرت را ترجیح دادند و زندگی با پیامبر ﷺ برای ایفای نقش مهم خود در تأمین سعادت و آرامش برای وی و همکاری با او در گسترش اسلام برگزیدند.

اینک تفصیل ماجرا

مسلم در صحیح از جابر بن عبدالله ؓ روایت کرده است که می‌گفت: ابوبکر ؓ می‌خواست وارد خانه رسول خدا شود، که دید گروهی از مردم جلو منزل پیامبر ﷺ نشسته‌اند و اجازه ورود به آنان داده نمی‌شود. به ابوبکر ؓ اجازه دخول داده شد و او وارد شد.

سپس عمر رضی الله عنه آمد و اجازه ورود خواست و به او نیز اجازه دادند. دیدند پیامبر ﷺ نشسته و زناش سر بزر و ساکت، اطراف ایشان نشسته‌اند. ابوبکر رضی الله عنه با خودش گفت: اکنون چیزی می‌گویم که پیامبر ﷺ بخندد، سپس گفت: اگر [همسر] دختر خارجه از من نفقه بخواهد، برمی‌خیزم و گردنش را می‌فشارم. رسول خدا ﷺ تبسم کرد و فرمود: این زنان که می‌بینی اطراف من نشسته‌اند از من نفقه می‌خواهند. ابوبکر سوی عایشه رفت و گردنش را فشرد و عمر نیز به سوی حفصه رفت و گردن او را فشرد و هردو نفر آن‌ها [ابوبکر و عمر رضی الله عنهما] گفتند: آیا از رسول خدا چیزی می‌خواهید که ندارد؟! آنگاه همسران پیامبر ﷺ گفتند: دیگر از این پس، از رسول خدا ﷺ چیزی را که ندارد نمی‌طلبیم.

سپس پیامبر ﷺ یک ماه یا بیست و نه روز از همسرانش کناره‌گیری کرد و پس از آن آیه پیشین نازل گشت.

راوی گوید: ابتدا پیامبر ﷺ به عایشه رضی الله عنها فرمود:

«ای عایشه، من می‌خواهم امری را بر تو عرضه کنم، اما بیشتر دوست دارم که شتاب نکنی و درباره آن با پدر و مادرت هم مشورت کنی».

عایشه رضی الله عنها گفت: ای رسول خدا، آن چیست؟

و پیامبر ﷺ برای او آیه فوق را تلاوت فرمودند، عایشه رضی الله عنها گفت:

ای رسول خدا، آیا با وجود شما در این باره باید با پدر و مادرم مشورت کنم؟ من خدا و رسولش و سرای آخرت را برگزیدم و از تو می‌خواهم که درباره چیزی که گفتم از زنان کسی را خبردار نکنی. پیامبر ﷺ فرمود: این را از من مخواه که به هریک از آن زنان مطلب را خبر داده‌ام. چون خداوند مرا برای به رنج‌افکندن مبعوث نساخته بلکه مرا برای تعلیم با ملاطفت و نرمی برانگیخته است^(۱).

پیامبر ﷺ زناش را آزاد گذاشت تا هرچه که بر ایشان بهتر است برگزینند و آن‌ها هم خدا و رسول و سرای آخرت را انتخاب کردند.

۱- امام مسلم رحمه الله در طلاق آورده است باب میان این که، زنان را در ماندن یا طلاق مختار کنند، مگر با نیت به شماره ۱۴۷۸.

جملگی روایات بیانگر این است که پیامبر ﷺ زانش را میان طلاق گرفتن و ماندن با ایشان، به شکلی که از آن‌ها می‌خواست، یعنی الگویی شایسته برای زنان در دین، مخیر ساخت. این ماجرا پس از جریان دلگیر شدن پیامبر ﷺ و دوری گزیدن از آن‌ها به مدت یک ماه بود، یعنی زمانی که حفصه راز رسول خدا ﷺ را برای عایشه بازگو کرد. با این حال در اثنای این مطلب، علت دیگری هم برای مختار گذاشتن زنان رخ داد، که آن اصرار و پافشاری آن‌ها در افزایش نفقه و زیورآلات بود.

امروزه مردان به الگوپذیری از این دوراندیشی‌ها و تدابیر پیامبر ﷺ چه سخت نیازمندند؛ چون مسئولیت اصلی زندگی را به گردن زنان افکندن به اموری می‌انجامد، که فرجام خوشی نخواهد داشت.

پیامبر ﷺ همسری وفادار

وفادار بودن به طور کلی، فضیلتی از فضایل برجسته در اسلام است، و در شرف و منزلت این فضیلت، همین کفایت می‌کند که خداوند متعال، ذات اقدس را آراسته به صفت وفا، می‌داند و چنین می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْفُرْقَانِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ ۚ وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۱۱]. «خدا جان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریداری کرده، آن‌ها در راه خدا جهاد می‌کنند پس [دشمنان را] می‌کشند و [خود] کشته می‌شوند. این وعده قطعی است بر خدای و عهده‌ای است که در تورات و انجیل و قرآن یاد فرموده است و کیست که از خدا به پیمان خویش وفادارتر است؟ ای اهل ایمان به خود در این معامله بشارت دهید که [این معامله با خدا] به حقیقت رستگاری و کامیابی بزرگی است». خداوند متعال وفا را صفتی برای مؤمنان و نیکان و ابرار قرار داده است، آنجا که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَٰؤُلَآءِ الْأَلْبَابِ ۚ الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ أَلْمِیْنَ﴾ [الرعد: ۱۹-۲۰]. «و تنها عاقلان متذکر این حقیقتند * آنان که هم به عهد خدا وفا می‌کنند و هم، پیمان حق را نمی‌شکنند».

همانگونه که خداوند سبحان بندگان را فرمان داده است که فضیلت وفا را یک سپر و دژ محکمی برای خود و حریم اخلاق‌شان قرار دهند؛ لذا فرموده است: ﴿وَأَوْفُوا

بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴿۹۱﴾ [النحل: ۹۱]. «وچون با پروردگار پیمان بستید، به پیمان الهی وفا کنید و سوگندهای استواری را که یاد می‌کنید نشکنید و به راستی پروردگار را شاهد و نگهبانتان قرار داده‌اید. بی‌گمان الله از کردارتان آگاه است».

رسول خدا ﷺ اسوه والا و بی‌نظیر وفاداری است. نمونه آن پیمانی بود که ایشان با همسرش خدیجه رضی الله عنها بست و وفاداری به این پیمان را در زمان زنده‌بودن و پس از وفات خدیجه رضی الله عنها نیز پاس می‌داشت. اشتغال به امور دیگر، پیامبر صلی الله علیه و آله را از یاد خدیجه غافل نمی‌کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله از خدیجه رضی الله عنها بسیار سخن می‌گفت و او را می‌ستود، پس از وفات خدیجه، به خویشان وی درست مانند زمان زنده‌بودنش، نیکی می‌کرد.

عایشه رضی الله عنها روایت کرده است: پیرزنی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله از او پرسید: کیستی؟ گفت: من زنی از قبیلهٔ مُزَنی و زمین‌گیر هستم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو حَسَّانه هستی؛ حالت چطور است؟ چگونه‌ای؟ بعد از ما چه کردی؟ او گفت: خوب هستم، پدر و مادرم فدای تو باد.

وقتی رفت، عایشه رضی الله عنها گفت: ای رسول خدا، آیا از این پیرزن اینگونه استقبال می‌کنی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او زمان خدیجه هم نزد ما می‌آمد؟! و نیک عهدی، جزئی از ایمان است^(۱).

عایشه رضی الله عنها همچنین نقل کرده است:

من بر هیچیک از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله چون خدیجه رشک نورزیدم، با این که او را هرگز ندیده بودم و پیامبر صلی الله علیه و آله از او بسیار یاد می‌کرد، و گاهی گوسفندی را ذبح می‌کرد و آن را تقسیم می‌نمود و برای دوستان خدیجه می‌فرستاد. گاهی به او می‌گفتم: انگار که در دنیا زنی غیر از خدیجه نیست. سپس می‌فرمود: کاش او زنده بود و من تنها از او فرزند دارم.

و در روایت دیگری عایشه رضی الله عنها می‌گوید: من به هیچ زنی جز خدیجه رشک نبردم، چون پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار از او یاد می‌کرد. روزی که از او یاد می‌کرد، گفتم: با پیرزن

۱- حاکم در مستدرک در کتاب ایمان، (۱ / ۱۶) آورده است، این حدیث صحیح است بر شرط شیخین و علتی برای آن نیست، و ذهبی هم همان را آورده است.

سرخ‌گونه چه خواهی کرد، خدا بهتر از او را برایت قرار داده است. پیامبر ﷺ فرمود: «به خدا سوگند خداوند بهتر از او را برای من قرار نداده است. زمانی که مردم به من کفر می‌ورزیدند، به من ایمان آورد، و مرا تصدیق کرد و هنگامی که مردم مرا تکذیب می‌کردند، او با اموالش از من پشتیبانی کرد و هنگامی که مردم مرا تحریم کرده بودند، خداوند از او فرزندی به من عطا کرد که از دیگر زنان به من نداد»^(۱).

این همه تجلیل و تکریم‌های پیامبر ﷺ از خدیجه، دلیلی است بر وفاداری و اخلاق والا و قدرشناسی ایشان، نسبت به بانوی فاضل و همسر دورانیش خود خدیجه، که با وجود این که، چهل ساله بود، پیامبر ﷺ در بیست و پنج سالگی با او ازدواج کرد و هرگز او را از یاد نمی‌برد. این همه در حالی بود که به عایشه همسر دیگرش نیز عشق می‌ورزید که از جمال و بصیرت در امور، بهره داشت ولی باز در طول عمر خویش به خدیجه رضی الله عنها وفادار ماند و تا او زنده بود، با زنی دیگر پیمان زناشویی نبست. دکتر نظمی لوقا می‌نویسد:

«پس از آن قضیه عایشه رضی الله عنها، این زن جوان و زیبا هرگز جرأت نکرد که یاد خدیجه رضی الله عنها را بر زبانش بیاورد. چه کسی چون محمد صلی الله علیه و آله اینچنین رفتاری دارد و اینگونه به خدیجه رضی الله عنها وفادار می‌ماند، و این است که او را نمونه‌ای شایسته برای دیگر زنان و مردان قرار می‌دهد. و در پاسداشت مقام همسر وفادارش که اینک وفات یافته، کار را به جایی می‌رساند که همدم و محبوب دیگرش که اکنون با او زندگی می‌کند، از او دلگیر می‌شود؟

درباره این وفاداری شگفت‌انگیز چه می‌گویی؟ و حال آن که دنیای پیرامون ما، نمونه‌های فراوانی را در نافرمانی، قدرشناسی و پیمان‌شکنی سراغ دارد»^(۲).

۱- این مطلب را بخاری در فضائل اصحاب پیامبر ﷺ باب ازدواج نبی ﷺ با خدیجه و فضل خدیجه نقل کرده است، (۴ / ۲۳۰) و مسلم در فضائل صحابه باب فضائل خدیجه ام المؤمنین به شماره (۲۴۳۴ و ۲۴۳۵ و ۲۴۳۶ و ۲۴۳۷) و ترمذی در مناقب خدیجه به شماره / ۳۸۸۶.

۲- از کتاب «محمد صلی الله علیه و آله فی حیاتہ الخاصه» از: دکتر نظمی لوقا، ص ۵۶.

دختران پیامبر ﷺ

زینب کبری ﷺ

زینب ﷺ ده سال پیش از بعثت پدرش پیامبر ﷺ به دنیا آمد، او نخستین فرزند از خدیجه ﷺ است. زینب در خانه نبوت بزرگ شد و از سرچشمه اخلاق و رفتار بهترین پدر و مادر جهان، سیراب گشت. پدری چون محمد ﷺ که به عنوان رحمت جهانیان و صاحب خلق عظیم و خدیجه ﷺ سرور زنان جهان است. برای همین است که زینب ﷺ نمونه‌ای والا در تمام صفات پسندیده گردید.

زینب ﷺ هنوز کم سن و سال بود که پسر خاله‌اش «ابوالعاص بن ربیع» یکی از بزرگان و ثروتمندان مکه به خواستگاریش آمد. او قریشی الاصل بود، چون از جهت پدر، نسب او با پیامبر ﷺ به عبدمناف بن قصی می‌رسید، و نسب او از جهت مادر، با زینب ﷺ دختر محمد ﷺ به جد نزدیکتر هر دوی آن‌ها، یعنی خویلد می‌رسید؛ زیرا مادرش هاله دختر خویلد خواهر خدیجه ﷺ همسر پیامبر اسلام ﷺ بوده است.

ابوالعاص، زینب و ویژگی‌های شخصیتی او را می‌شناخت؛ زیرا به خانه خاله‌اش بسیار رفت و آمد می‌کرد. پدر و مادر زینب ﷺ هم ویژگی‌های ابوالعاص را خوب می‌شناختند؛ در نتیجه با رضایتی که پیامبر ﷺ و خدیجه و زینب داشتند، این ازدواج صورت گرفت.

زینب ﷺ با آن که سن و سال اندکی داشت، به خانه شوهرش ابوالعاص فرستاده شد؛ ولی خانه را برای همسرش پر از سعادت و سرور می‌ساخت، و خداوند بر این زن و شوهر منت گذاشت و دو فرزند به نام‌های «علی» و «أمامه» به آن‌ها عطا فرمود که شادی را به خانه آن‌ها آورد و محیط خانه پر از سعادت و خوشی گشت.

هنگامی که ابوالعاص به سفر رفته بود، رخداد عظیم بشری یعنی بعثت پیامبر ﷺ روی داد. محمد ﷺ به پیامبری مبعوث گشته بود. زینب ﷺ به دعوت حقی که

پدرش رسول خدا ﷺ به آن مبعوث شده بود، پاسخ مثبت داد و روش و دستورات دین خدا را برای زندگیش برگزید.

زمانی که شوهرش از مسافرت بازگشت، زینب رضی الله عنها آنچه را که در نبود او رخ داده بود و ماجرای دین اسلام را برای شریک زندگی اش تعریف کرد. زینب فکر می کرد که شوهرش هم خیلی زود اسلام می آورد؛ اما شوهرش در واکنش به این خبر، سکوت اختیار کرد.

زینب رضی الله عنها به هر وسیله کوشش می کرد همسرش را راضی کند؛ اما ابوالعاص گفت: به خدا سوگند من پدرت را متهم نمی کنم، ولی اگر اه دارم از این که گفته شود: به خاطر خشنودی همسرم خویشانم را خوار ساخته و به دین پدرانم کافر گشته ام! این صدمه ای سخت برای زینب بود که همسرش به دین اسلام در نیاید. کم کم فضای خانه این زن و شوهر آشفته و تیره گشت و آن منزل بهشت گونه، به جهنمی غیر قابل تحمل مبدل شد.

زینب رضی الله عنها در مکه در خانه شوهرش ماند و اطرافش کسی نبود که رنج دوری، از پدر و مادر را کاهش دهد. دوستانش هجرت کردند و مادرش هم از دنیا رفته بود و دو خواهرش هم به جایی که پدرشان هجرت کرده بود، رفته بودند. هنگامی که جنگ بدر رخ داد، مشرکان از ابوالعاص خواستند که همراه آن ها به جنگ با مسلمانان برود، ولی سرنوشت ابوالعاص در این جنگ آن بود که اسیر مسلمانان گردد.

هنگامی که رسول خدا ﷺ از اسیران بازدید می کرد، به سوی ابوالعاص که در کناری ایستاده بود رفت و خطاب به اصحابش فرمود: با اسیران به نیکی رفتار کنید. زینب نیز در برابر آزادی ابوالعاص مالی را نزد پیامبر ﷺ فرستاد و آن مال گردنبندی بود که هنگام ازدواج زینب با ابوالعاص، مادرش به آن ها داده بود.

هنگامی که پیامبر ﷺ به آن گردنبند نگریست، اندوهگین گشت و قلب بزرگوارش به یاد همسر باوفایش خدیجه رضی الله عنها که این گردنبند را به زینب هدیه کرده بود به تپش افتاد. زینب رضی الله عنها چیزی با ارزش تر از آن گردنبند نداشت، تا برای فدیۀ همسر عزیز و پسر خاله اش بپردازد، و پیامبر ﷺ سر به زیر افکند و از شگفتی این وضعیت مدتی سکوت کرد.

پس از سکوتی طولانی پیامبر ﷺ به اصحابش با رأفت و دلسوزی فرمود: «اگر می‌خواهید اسیر زینب را رها کنید و مالش را به او برگردانید؛ آن‌ها نیز چنین کردند. همگی گفتند: آری ای رسول خدا، پیامبر ﷺ از ابوالعاص قول گرفت که زینب را آزاد بگذارد، که اسلام در میان آن‌ها جدایی انداخته است.

ابوالعاص به مکه بازگشت و زینب با شادی و خوشرویی به پیشواز او رفت ولی از چهره ابوالعاص حزن و اندوه می‌بارید ولی در حالی که سرش را بلند کرده بود گفت: ای زینب؛ هنگام وداع فرا رسیده است... خوشحالی و شادی زینب رضی الله عنها به اندوه مبدل گردید و اشک از چشمان او سرازیر شد، در حالی که تکرار می‌کرد: به کجا می‌روی؟ چرا؟ برای شوهر محبوبم؟ برای چه؟؟!!

ابوالعاص در حالی که از گوشه چشم به صورت زینب می‌نگریست گفت: من مسافر نیستم، بلکه این تو هستی که سفر می‌کنی. زیرا پدرت از من تو را خواسته است تا اجازه بدهم نزد او بروی، چون اسلام میان من و تو جدایی افکنده است و من به او قول دادم که تو را نزدش بفرستم. و من کسی نیستم که پیمان خود را بشکنم...

زینب رضی الله عنها از مکه بیرون شد و ابوالعاص با او خداحافظی معناداری کرد؛ اما قریش جلو زینب رضی الله عنها را که اینک باردار شده بود گرفتند و او را ترساندند که در نتیجه کودک خود را سقط کرد و به مکه بازگشت. ابوالعاص از او مواظبت به عمل آورد تا قدرتش را به دست آورد و سپس روزی از غفلت قریش استفاده کرد و با کمک برادرش (کنانه بن ربیع) او را از مکه خارج ساخت و در کمال امنیت نزد رسول خدا ﷺ رساند.

شش سال بر حادثه سپری شد و زینب رضی الله عنها در حمایت پدرش در مدینه زندگی می‌کرد و امیدوار بود که ناامیدی هرگز بر او غلبه نکند، و خداوند قلب ابوالعاص را متمایل به اسلام گرداند. او در جمادی الاولی سال ششم هجری درب خانه زینب را کوبید؛ زینب رضی الله عنها درب را گشود و آنچه را به چشم مشاهده می‌کرد باور نمی‌کرد. قصد کرد به او نزدیک شود و به او خوش آمد بگوید، اما ناگهان ایستاد، چون ابتدا باید مطمئن می‌شد که عقیده او چیست؟

و ابوالعاص به او پاسخ داد: ای زینب به قصد جنگ به یثرب نیامده‌ام. بلکه در میان کاروان تجاری قریش همراه دیگران آمدم، که پدرت بر سر این کاروان، سپاهی را به

فرماندهی زید بن حارثه با ۱۷۰ مرد، فرستاده به ما که رسیدند گریختیم و اکنون از روی ترس، نزد تو آمده و پناه گرفته‌ام.

زینب رضی الله عنها که اعتقادی استوار داشت، بازگشت و با صدایی پر از اندوه و خشم گفت: ای پسر خاله آفرین بر تو، خوش آمدی ای پدر علی و اُمّامه.

هنگامی که رسول خدا ﷺ نماز صبح را اقامه فرمود: زینب ایستاد و با صدایی رسا فریاد زد: «ای مردم، من ابوالعاص بن ربیع را پناه داده‌ام»^(۱). سپس پیامبر ﷺ آمدند و فرمودند: «ای مردم آنچه [زینب] گفت شنیدید؟» مردم گفتند: آری ای رسول خدا. فرمود: «قسم به کسی که جان محمد در دست اوست. من هم چیزی بیشتر از آنچه شما شنیدید نشنیده‌ام». و «مؤمنان در برابر غیر خود متحدند و نزدیکان‌شان به آن‌ها پناه می‌آورند و ما کسی را که به ما پناه آورده پناه می‌دهیم»^(۲).

رسول خدا ﷺ نزد دخترش زینب رضی الله عنها آمد و به او فرمود: «میهمانت را گرامی دار ولی خودت را در اختیار او قرار نده و برای او خودت را آرایش نکن».

زینب رضی الله عنها از پدرش خواست که به ابوالعاص کالاه و اموالش را برگرداند؛ رسول خدا ﷺ در نشستی با اصحابش به آن‌ها فرمود:

«این مرد وضعیتی دارد که شما مطلع هستید. به ثروت او دست یافتید، اگر مال او را بازگردانید احسان کرده‌اید و من نیز این کار را دوست دارم و اگر چنین نکنید، این مال غنیمت خداست که خداوند آن غنیمت را به شما داده است و شما بر گرفتن آن سزاوار هستید» سپس همگی پاسخ دادند: آری ای رسول خدا! ما اموالش را به او باز می‌گردانیم! و اموالش را به او پس دادند و حتی چیزی از اموال او کم نشد^(۳).

ابوالعاص با زینب خداحافظی کرده و به مکه بازگشت، ولی قصد کاری را کرده بود. و هنگامی که قریش او را دیدند که با مال التجارهٔ پرسودش برمی‌گردد، شاد شدند و ابوالعاص مال هرکسی را که نزد خود داشت پرداخت کرد و ایستاد و با صدای بلند

(۱) - سیره نبوی ابن هشام، (۲ / ۲۱۲)؛ الإصابة، (۸ / ۹۱)؛ الاستیعاب؛ (۴ / ۷۰۲)؛ طبقات ابن سعد، (۲ / ۶۳).

(۲) - ابن هشام در سیره این مطلب آورده است، (۲ / ۳۱۳)؛ ابن سعد در طبقات، (۲ / ۶۳)؛ طبری در تاریخش، (۲ / ۲۹۲)؛ حاکم در مستدرک، (۴ / ۴۵)؛ رجال ابن حدیث ثقه می‌باشند.

(۳) - سیره نبوی از ابن هشام، (۲ / ۳۱۳)؛ طبری، (۳ / ۲۹۲).

فریاد زد:

ای گروه قریش آیا کسی هست که مالی نزد من داشته باشد و آن را نداده باشم؟ گفتند: خیر. خدا به تو پاداش خیر دهد، زیرا ما تو را فردی وفادار و بخشنده یافتیم.

[ابوالعاص] همان دم شهادتین را بر زبان جاری کرد «أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً عبده ورسوله» «شهادت می‌دهم که جز الله معبود برحق نیست و محمد ﷺ بنده و فرستاده اوست». به خدا سوگند آنچه که تاکنون مرا از مسلمان شدن مانع می‌شد ترسی بود که از گمان‌های شما داشتم که فکر کنید من می‌خواهم اموال شما را بخورم، و اکنون که همه اموالتان را به شما برگرداندم و من نیز چیزی به گردن ندارم، مسلمان شده‌ام»^(۱).

ابوالعاص به مدینه بازگشت در حالی که مسلمان شده بود و به سوی خدا و رسولش هجرت کرد و آنجا با محبت محمد ﷺ و اصحابش روبرو گردید. رسول خدا ﷺ او را به زینب برگرداند و فراق آن‌ها را به وصال مبدل ساخت و دوباره سرور و شادی بر خانه آن‌ها خیمه زد. اکنون آنان بدون هیچ تیرگی روابط، باهم و بر عقیده‌ای واحد زندگی می‌کنند.

یک سال گذشت و پس از آن فراق جدایی میان آن دو رخ داد و دیداری دیگر در این دنیای گذرا برای آنان میسر نشد؛ چون زینب رضی الله عنها در سال هشتم هجری از دنیا رفت. دلیل آن بیماری کم‌خونی بود که از هنگام مهاجرتش به آن دچار شده بود. ابوالعاص بر زینب رضی الله عنها می‌گریست و از او جدا نمی‌شد و اطرافیانش را هم به گریه می‌انداخت، تا این که پدرش، پیامبر ﷺ با غم و اندوه آمد و با زینب رضی الله عنها وداع کرد سپس به زنان فرمود: «او را یک بار، سه بار یا پنج بار غسل دهید و بار آخر او را با کافر بشوئید یا با چیزی از کافور، هرگاه او را غسل دادید مرا باخبر سازید».

هنگامی که زینب رضی الله عنها را غسل دادند، حضرت ﷺ به آن‌ها پارچه‌ی لنگی را داد و فرمود: او را تنها با این پارچه بپوشانید^(۲).

(۱) - منبع پیشین و استیعاب، (۴ / ۱۷۰۳).

(۲) - بخاری هم آن را در جنائز باب غسل میت آورده است؛ (۲ / ۷۲)؛ مسلم در جنائز باب درباره‌ی غسل میت نقل کرده است به شماره / ۹۳۹.

رحمت خدا بر زینب کبری رضی الله عنها دختر رسول خدا که در راه عقیده اش صبوری کرد و از آن دفاع نمود و مجاهدت ورزید؛ خدا به او پاداش خیر دهد!

رقیه رضی الله عنها

زنی با دو هجرت

رقیه رضی الله عنها پس از خواهرش زینب رضی الله عنها به دنیا آمد. طولی نکشید که پس از او خواهرش ام کلثوم رضی الله عنها به دنیا آمد و هر دوی آن‌ها با علاقه زیاد نسبت به هم بزرگ شدند.

پس از این که زینب رضی الله عنها با ابوالعاص رضی الله عنه بن ربیع ازدواج کرد، سن رقیه و ام کلثوم رضی الله عنها هم به ازدواج رسیده بود، گروهی از خاندان عبدالمطلب نزد پیامبر ﷺ آمدند و ابوطالب در جلوی آن‌ها بود و از پیامبر ﷺ دخترانش رقیه و ام کلثوم را برای دو فرزند عبدالعزی بن عبدالمطلب (ابی لهب) به نام‌های عتبه و عتبه خواستگاری کردند.

در این هنگام، هنوز محمد ﷺ به پیامبری و رسالت برانگیخته نشده بود. رسول خدا ﷺ با این خواستگاری موافقت کرد. و از آن‌ها مهلت خواست تا این موضوع را با خانواده و دخترانش در میان بگذارد، خدیجه رضی الله عنها سکوت کرد و ترسید که نظر او شوهرش را خشمگین سازد. و ممکن بود پیامبر ﷺ فکر کند خدیجه [دخترانش را برای خویشان خودش می‌خواهد] می‌خواهد، پیمان‌های خویشاوندی میان محمد ﷺ و اقوامش را قطع کند.

دو دختر جوان باحیا، هم سکوت کردند و در نتیجه خطبه عقد خوانده شد و پدر مهربان به دخترانش تبریک گفت و سرپرستی آن دو را به خداوند ﷻ سپرد.

محمد ﷺ از طرف پروردگارش به رسالت مأمور شد و به دین حق دعوت می‌کرد، و قریش متحد شده و علیه رسول خدا ﷺ توطئه نمودند، یکی از آن‌ها گفت:

اکنون که شما از محمد دست کشیده‌اید پس دخترانش را هم به او برگردانید، تا مدتی را مشغول کار آن‌ها گردد... ابولهب هم که دو پسرش با دختران رسول خدا ﷺ ازدواج کرده بودند به آن‌ها گفت: من خود سرکرده قوم هستم، بر شما دو نفر نیز ریاست دارم اگر دختران محمد را طلاق ندهید کاری حرام انجام داده‌اید.

و دو دختر جوان نزد خویشان خود برگشتند، ابولهب و زنش (ام جمیل هیزم‌کش جهنم) به این کار بسنده نکردند و به آزار پیامبر ﷺ ادامه دادند، تا جایی که خداوند تعالی این آیه را درباره ایشان نازل فرمود:

﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ۚ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ۚ سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ۚ وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ۚ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ۚ﴾ [المسد: ۱-۵]. «بریده باد هر دو دست ابولهب. هرگز مال و ثروتش و آنچه را به دست آورد به حالش سودی نبخشید. و به زودی وارد آتشی شعله‌ور می‌شود. و نیز همسرش، در حالی که هیزم‌کش (دوزخ) است. و در گردنش طنابی است از لیف خرما».

اما این امتحانات و بلاها تنها بر ثبات قدم و استواری این خانواده مؤمن در راه خدا چیزی می‌افزود، محمد ﷺ به همسر وفادار و بااخلاصش در همان روزهای اولیه بعثت فرمودند: «ای خدیجه، روزگار استراحت به سر آمده است».

و خدیجه رضی الله عنها سختی‌هایی که در این کلام بود را دریافت و خود را آماده‌ی جانبداری از پیامبر رحمت، نموده و همواره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تقویت می‌کرد و سختی‌ها را برای او، آسان می‌نمود، تا این که اندوهش زایل گردد^(۱).

همچنین رقیه و ام کلثوم رضی الله عنهما هم هدف پدرشان را درک می‌کردند. لذا به همین دلیل برای آن‌ها دلچسب بود، تا تمام آزار و اذیت‌هایی که پدر و مادرشان در راه خدا متحمل می‌شوند با خود تقسیم کنند.

حمالة الحطب [همسر ابی لهب] و شوهرش ناامید شدند، گمان مشرکان قریش آن بود که با برگرداندن دختران رسول خدا ﷺ به نزد ایشان، آن‌ها را به سختی می‌اندازند، اما به جایی نرسیدند و طلاق دادن این دختران هم بر آن‌ها فشار نیاورد و خداوند آن دو را از رنج زندگی با دو پسر ابولهب و زنش حمالة الحطب رها ساخت و خداوند برای این دختران همسرانی بسیار نیکوتر از شوهران قبلی‌شان قرار داد. باری تعالی به رقیه رضی الله عنها همسری کریم و صالح جزء آن ۸ نفری که زود اسلام آوردند، یعنی عثمان بن عفان رضی الله عنه اعطاء کرد؛ همو که یکی از ده نفری است که به بهشت بشارت داده

شده‌اند و (عشره مبشرین) از اصیل‌ترین جوانان قریش بودند^(۱).

عثمان بن عفان رضی الله عنه با رقیه رضی الله عنها ازدواج کرد و قریش همچنان بهت‌زده و در خشم به سر می‌برد و از کار این مردم که گرد محمد صلی الله علیه و آله را می‌گرفتند و از هیچ از خودگذشتگی و جانفشانی دریغ نمی‌کردند شگفت‌زده بودند. آزار قریش بر مسلمانان سخت شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای حفظ دین مسلمانان به آنان اجازه داد به حبشه هجرت کنند و از اذیت و آزار مشرکان در امان باشند. و عثمان بن عفان رضی الله عنه نخستین کسی است که به حبشه مهاجرت کرد، و با او همسرش رقیه رضی الله عنها هم که تازه ازدواج کرده بود، همراه شد.

جوانمرد بنی امیه (عثمان بن عفان) وطن پدرانش را که عزتش بدان وابسته بود، رها کرد. او مردم را دوست‌تر می‌داشت، تا به سرزمینی دور دست مهاجرت کند و غریبانه زندگی نماید، اما او این سختی‌ها را با بودن دختر سرور بنی آدم صلی الله علیه و آله رقیه رضی الله عنها از یاد می‌برد و رقیه رضی الله عنها نیز کارها را بر او آسان می‌کرد و به او می‌گفت: خدا با ما و با کسانی است که آن‌ها را رها کرده‌ایم، با این که ما در جوار بیت العتیق نیستیم... پادشاه حبشه، نجاشی به این مهاجران نخستین، مرحمت کرد و اینان در حبشه اقامت کردند و در عبادت‌شان آزادی داشتند. آنان در این مدت، تلخی روزگار را احساس نکردند، جز آن که قریش نزد نجاشی علیه آن‌ها دسیسه کرد و نیز از مکه به آنان خبر می‌رسید که قریشیان خانواده‌های آنان را مورد آزار و اذیت قرار می‌دهند.

روزهای طولانی گذشت و مهاجران گوش‌هایشان را تیز کرده بودند تا خبرهایی را درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله و یارانش و نیز جنگ‌های آنان با مشرکان و طاغوت قریش، بشنوند؛ از آن جمله خبر اسلام آوردن حمزه بن عبدالمطلب رضی الله عنه و عمر بن خطاب رضی الله عنه را شنیدند و نیز این که مرحله دعوت اسلام به مرحله جدیدی منتقل گشته است. [یعنی انتقال مرحله دعوت سری و پنهانی به مرحله دعوت آشکار]؛ تا این که برخی از مهاجران صلاح را در این دیدند، که به آغوش خانواده و وطن باز گردند.

(۱) - طبقات ابن سعد، (۸ / ۳۶)، اسامی عشره مبشره عبارتند از: ابوبکر، عمر بن خطاب، عثمان بن عفان، علی ابن ابی طالب، ابوعبیده بن جراح، طلحه بن عبیدالله، زبیر بن عوام، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمن بن عوف و سعید بن زید رضی الله عنهم.

عثمان بن عفان رضی الله عنه و رقیه رضی الله عنها از کسانی بودند که عزم بر بازگشت داشتند، اما هنوز پایشان به وطن نرسیده بود که خبردار شدند بر آزار و اذیت قریشیان افزوده شده است. آنان به گوش خود صدای تهدید مشرکان را می‌شنیدند، که به آنان وعدهٔ هلاکت و نابودی می‌دادند. حتی شماری از مهاجران که بازگشته بودند، در پناه ولید بن مغیره مخزومی در جوار ابوطالب (عموی پیامبر ﷺ) وارد [مکه] شدند.

رقیه رضی الله عنها همین که خبر وفات مادرش خدیجه، را شنید، بسیار اندوهگین شد، ولی باید بر قضای الهی و آنچه او تقدیر کرده بود، بردباری پیشه کند. برای همین است که او را به صفات نیکی چون مجاهدت و شکیبایی ستوده‌اند.

هنوز مدتی از اقامت رقیه رضی الله عنها، در مکه نگذشته بود که مسلمانان به همراه رسول خدا ﷺ به مدینه مهاجرت کردند. او نیز به همراه شوهرش به مکان جدید منتقل گشت؛ جایی که کودکش عبدالله را به دنیا آورد. اکنون رقیه رضی الله عنها احساس آرامش می‌کرد، در عوض آن سختی‌های گذشته؛ اما این شادی دوام نیافت و کودک محبوبش را در هفت سالگی بر اثر ابتلا به بیماری دردناک گرفتگی عصب پا، از دست داد. رقیه رضی الله عنها خود نیز مبتلا به تب گشت و همسر مهربانش او را در بیماریش یاری می‌کرد و به کارهایش می‌پرداخت.

در همین روزها عثمان نوای منادی جهاد، که مسلمانان را به شرکت در جنگ بدر فرا می‌خواند شنید؛ پس خود را آماده رفتن کرد، تا به آن ندای بزرگ پاسخ دهد؛ اما رسول خدا ﷺ به او امر کرد تا در کنار همسرش بماند و به او خدمت کند.

بیماری رقیه رضی الله عنها طول کشید و شدت یافت و همسر وفادار کنار زنش ماند تا آن که رقیه رضی الله عنها خشنود از رحمت الهی و راضی به قضای پروردگار جان به جان آفرین تسلیم کرد و به دیدار پروردگارش شتافت.

او نمونه کامل زنی است که در راه خدا هجرت کرد و صبر و شکیبایی پیشه ساخت و اسوهٔ درخشانی است برای همهٔ زنان پاکدامن در همهٔ اعصار.

فاطمه زهراء ﷺ

ام ابیها ﷺ

او سرور زنان جهان و چهارمین دختر پیامبر ﷺ و ام المؤمنین خدیجه دختر خویلد است. مشیت الهی چنین رقم خورد که تولد فاطمه ﷺ در سال پنجم، پیش از بعثت با حادثه‌ای بزرگ مقرون گردد و قریش به خاطر داوری (محمد ﷺ) از او خشنود شدند. موضوع بر سر اختلافی بود که میان‌شان بر سر گذاشتن حجرالاسود پس از تجدید بنای کعبه، به وجود آمده بود. پیامبر خدا ﷺ با درایت خویش توانست این مشکل را حل کند و شمشیرهای جنگ میان قبائل مکه را غلاف نماید. پیامبر خدا ﷺ به تولد دخترش بشارت داده شد و این تولد سرشار از میمنت و مبارکی بود. او را «فاطمه» نامید و لقبش را «زهراء» گذاشت. کنیه‌اش «ام ابیها» است^(۱). و به پدرش بسیار شباهت داشت.

فاطمه ﷺ در بیت سرشار از رحمت نبوی بالید و رسول خدا ﷺ در نگهداری و مراقبت از او، بسیار جدیت به خرج می‌داد و حتی شب‌ها را بیدار می‌ماند و برای تربیت او بسیار زحمت می‌کشید تا هم در صفات نیکی مثل ادب‌ورزی، شفقت بر خلق و هدایتگری پاجای پای پدرش نهاد و مؤدب به آداب نبوی ﷺ شود و هم از خصلت‌های پسندیده و سجایای اخلاقی مادرش خدیجه ﷺ بهره‌ فراوان ببرد.

از همین روی فاطمه ﷺ در نهایت عفت و پاکدامنی، عزت نفس و اخلاق نیک بزرگ شد و این صفات نیک را از پدرش رسول خدا ﷺ که بهترین الگو برای وی به شمار می‌رفت، آموخته بود و حضرتش ﷺ اسوه‌ای حسنه برای او در تمام کارها به شمار می‌رفت.

هنوز عمر زهرا ﷺ از پنج سال نگذشته بود^(۲) که در زندگی پدرش تحولی شگرفت و بزرگ روی داد و آن آغاز پیامبری و نزول وحی برایشان بود. او از همان آغاز، سنگینی این دعوت را حس می‌کرد، و می‌دید که مادر، چگونه از پدرش حمایت

(۱) - نگاه کنید به سیر اعلام النبلاء، (۲ / ۱۱۹).

(۲) - درباره‌ سال ولادت حضرت زهرا ﷺ اختلاف است. ابن اسحاق صاحب سیره، سن حضرت را هنگام وفات بیست و هشت، یعقوبی بیست و سه، مسعودی بیست و نه سال.

می‌کند و در تمام وقایع دشوار و حوادث بزرگ که برای پدرش پیش می‌آید، با او شریک می‌شود. او برخی از نیرنگ‌های کفار را نسبت به پدر بزرگوارش مشاهده می‌کرد و آرزو داشت که ای کاش می‌توانست، جانش را فدای او سازد و مشرکان را از آزار پدر بازدارد؛ اما او در آن هنگام کودکی خردسال بیش نبود.

فاطمه علیها السلام از جمله کسانی بود که سخت‌ترین دردها را در ابتدای دعوت اسلام تحمل کرد و آن محاصره سختی بود که مسلمانان به همراه بنی هاشم در شعب ابی طالب گرفتار شدند، این محاصره که تحمل تشنگی و گرسنگی فراوان را در پی داشت، در سلامتی فاطمه علیها السلام اثر گذاشت و در نتیجه در طول زندگی‌اش، این ضعف بدنی را تحمل کرد.

زهرای خردسال از رنج محاصره مرگبار هنوز نجات نیافته بود، که با مرگ مادرش خدیجه علیها السلام روبرو گشت. سرپای وجودش سرشار از اندوه و غم و حزن گردید. او پس از وفات مادرش خود را در برابر مسؤولیت‌های بسیار و بزرگ یافت؛ درست مانند پدر گرمی‌اش که به ویژه هنگام وفات عمویش ابوطالب و همسر باوفایش خدیجه بسیار سختی کشید. در نتیجه فاطمه علیها السلام سرتاسر زندگی خود را در تلاش و کوشش و تحمل ناملايمات و شکیبایی در برابر مصائب گذراند و یقیناً او آنقدر چنان یک مادر از پدرش، پیامبر ﷺ حمایت کرد که او را کنیه «ام ابیها» دادند^(۱).

هنگامی که رسول خدا ﷺ به اصحاب خود اجازه دادند تا به مدینه هجرت کنند، به خوبی نقش مهم علی بن ابی طالب علیه السلام را در ماجرای خوابیدن او در بستر پیامبر ﷺ برای فریب قریشیان و به خطر انداختن جان خود برای محافظت از رسول خدا ﷺ درک می‌کرد. پس علی علیه السلام سه روز در مکه ماند تا امانت‌هایی که از مردم نزد پیامبر ﷺ بود به صاحبانش برگرداند^(۲).

فاطمه و خواهرش ام کلثوم علیهما السلام در مکه ماندند تا این که پیامبر ﷺ یکی از صحابه [یعنی علی علیه السلام] را برای آوردن آن دو مأمور کرد. این امر در سال سیزدهم بعثت بود و سن فاطمه علیها السلام به هشت سالگی رسیده بود. او مشاهده می‌کرد که مهاجران در میان انصار (برخی از ساکنان مدینه) به آرامش زندگی می‌کنند و ترس از غربت از وجود

(۱) - الاصابة واسد الغابه، (۷ / ۲۵).

(۲) - سیره نبوی از ابن هشام، (۲ / ۱۲۹).

آن‌ها رخت برپسته است و همچنان می‌دید که رسول خدا ﷺ میان مهاجران و انصار پیمان برادری برقرار ساخته و پدرش رسول خدا ﷺ از میان آن همه اصحاب وفادارش، علی رضی الله عنه را به برادری خود برگزیده است^(۱).

پس از آن که رسول خدا ﷺ با عایشه رضی الله عنها ازدواج کرد. بسیاری از بزرگان صحابه برای خواستگاری زهرا رضی الله عنها پا پیش نهادند، با این که از ابراز این مسأله شرم داشتند، زیرا که دیده بودند چگونه پیامبر ﷺ به دخترش وابسته است و چگونه این دختر به پدرش خدمت می‌کند. ابوبکر و عمر رضی الله عنهما از زهراء رضی الله عنها خواستگاری کردند، اما پیامبر ﷺ با تمامی رفاقتی که با آن‌ها داشت عذر خواست^(۲).

سپس علی بن ابی طالب رضی الله عنه فاطمه رضی الله عنها را از رسول خدا ﷺ خواستگاری کرد. علی رضی الله عنه گفت: قصد داشتم که از رسول خدا ﷺ دخترش فاطمه را خواستگاری کنم ولی با خود گفتم: به خدا سوگند که مالی ندارم، سپس ارتباط وثیق خود را با رسول خدا ﷺ به خاطر آوردم؛ آنگاه به رسم معمول، از فاطمه نزد رسول خدا ﷺ خواستگاری کردم.

پیامبر ﷺ به من فرمود: آیا چیزی داری؟
گفتم: نه ای رسول خدا.

پیامبر ﷺ فرمود: آن زره سیاهی که فلان روز به تو دادم کجاست؟
گفتم: ای رسول خدا پیش خودم است.
پیامبر ﷺ فرمود: تنها همان را بیاور^(۳).

علی با شتاب رفت و با زره بازگشت. آنگاه پیامبر ﷺ او را امر کرد که زره را بفروشد و بهای آن را برای عروس جهیزیه بخرد^(۴). عثمان بن عفان رضی الله عنه زره را به ۴۷۰ درهم خرید و علی رضی الله عنه بهای آن را به رسول خدا ﷺ داد. پیامبر ﷺ مقداری از آن را به بلال

(۱) - سیره نبوی از ابن هشام، (۲ / ۱۵۰)؛ استیعاب، (۳ / ۱۰۹۸).

(۲) - طبقات ابن سعد، (۸ / ۱۱).

(۳) - طبقات ابن سعد، (۸ / ۱۲).

(۴) - صحیح بخاری کتاب خرید و فروش‌ها و مسند احمد، (۱ / ۴۲).

داد، تا کمی عطر بخرد و مقداری دیگر از آن را به ام سلمه رضی الله عنها داد تا برای عروس جهیزیه فراهم کند.

آنگاه پیامبر ﷺ اصحابش را دعوت فرمود و آنان برای ازدواج فاطمه رضی الله عنها با علی ابن ابی طالب رضی الله عنه با مهریه ۴۰۰ مثقال نقره^(۱) بنابر سنت رایج و فریضه واجب، شهادت دادند و خطبه ازدواج، به مبارکی عروس و داماد پایان یافت. پیامبر ﷺ برای آن‌ها دعا کرد که خداوند فرزندان صالح به آن‌ها عطا کند و پس از آن ظرف‌های خرما را نزد صحابه بزرگوار که میهمان بودند، آوردند^(۲).

در شب زفاف حضرت زهراء رضی الله عنها با قهرمان اسلام علی ابن ابی طالب رضی الله عنه، رسول خدا صلی الله علیه و آله به ام سلمه امر کرد که با عروس به خانه علی رضی الله عنه برود، و آنجا منتظر بماند؛ خانه‌ای که برای سکونت آن دو آماده شده بود.

پس از نماز عشاء رسول صلی الله علیه و آله نزد آن دو رفت، آب خواست و وضو گرفت و به روی آن‌ها ریخت و فرمود: «اللَّهُمَّ بَارِكْ فِيهِمَا وَبَارِكْ عَلَيْهِمَا وَبَارِكْ لَهُمَا فِي نَسْلِهِمَا»^(۳).

مسلمانان به ازدواج زهرا رضی الله عنها با امام علی رضی الله عنه شاد شدند و حمزه رضی الله عنه عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و علی رضی الله عنه دو قوچ را ذبح کرد و مردم مدینه از آن طعام ولیمه مستفید شدند.

هنوز از این ازدواج مبارک یک سال نگذشته بود که خداوند در سال سوم هجری چشمان زهرا رضی الله عنها و آن‌ها که او را دوست داشتند، به نوه اول رسول خدا صلی الله علیه و آله، (حسن بن علی رضی الله عنه) روشن ساخت. پیامبر صلی الله علیه و آله از این ولادت بسیار شادمان گشت و در گوش نوه‌اش آذان گفت: آنگاه خودش کام کودک را برداشت و وی را حسن نامید و هم وزن موی سرش بر فقرا نقره صدقه داد، تا بلایا از او دور گردد. هنوز یک سال از عمر حسن رضی الله عنه نگذشته بود که (حسین رضی الله عنه) در ماه شعبان سال چهارم هجرت به دنیا آمد^(۴). قلب پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر وجود دو نوه گرانقدرش (حسن و حسین رضی الله عنهما)

(۱) - مهرالسنه مقدار ۵۰۰ مثقال نقره است.

(۲) - الاصابه، (۸ / ۱۵۸).

(۳) - طبقات ابن سعد، (۸ / ۱۵)، الاصابه (۸ / ۱۵۸).

(۴) - برای آگاهی بیشتر از زندگی حسن و حسین رضی الله عنهما به شرح حال آن دو نفر در کتاب مناقب از صحیح بخاری و فضائل از صحیح مسلم بنگرید.

شادمان گشت و ادامه زندگی دنیای خود را در وجود آنها می‌دید؛ لذا از عشق و مهربانی درونی خود وجود آنها را سرشار ساخت.

هنگامی که آیه کریمه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳]. «ای خانواده‌ی پیامبر! به راستی الله می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و چنانکه باید شما را پاکیزه سازد» نازل شد، پیامبر ﷺ نزد ام سلمه رضی الله عنها بود. آنگاه حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم را صدا زد و عباى خود را بر آنها انداخت و فرمود:

«اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي، اللَّهُمَّ فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا» آنگاه سه بار فرمود: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَبَرَكَاتِكَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا جَعَلْتَهَا عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ»^(۱).

و به دنبال این ثمره مبارک برای زهراء رضی الله عنها در سال پنجم هجرت، دختری دیگر به دنیا آمد که رسول خدا ﷺ نام «ام کلثوم» را برای او برگزید. خداوند متعال تنها فاطمه زهراء رضی الله عنها را در بهره‌مندی از نعمتی بسیار بزرگ برگزید و ذریه پیامبر ﷺ را از نسل او قرار داد و به واسطه فاطمه رضی الله عنها خداوند بهترین سلاله‌ای که بشر شناخته است حفظ کرد. محبت رسول خدا ﷺ به دخترش فاطمه رضی الله عنها بسیار بود، تا آنجا که هرگاه از سفر باز می‌گشت ابتدا در مسجد دو رکعت نماز می‌خواند، سپس به دیدن فاطمه رضی الله عنها و آنگاه همسرانش می‌رفت.

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «هیچکس را از نظر شیوه سخن گفتن و بیان، شبیه‌تر از فاطمه به رسول خدا ﷺ ندیدم، و هرگاه که فاطمه نزد پیامبر ﷺ می‌آمد، حضرت ﷺ به خاطر او می‌ایستاد و به پیشواز او می‌رفت و به او خوش‌آمد می‌گفت و فاطمه هم نسبت به پیامبر ﷺ همانطور رفتار می‌کرد»^(۲).

(۱) - بنگرید به صحیح مسلم در فضائل صحابه، باب فضائل اهل بیت نبی ﷺ به شماره ۲۴۲۴ و مسند ۱۰۷/۴ و ۲۹۲/۶ و حاکم ۱۴۶/۳ و ۱۴۷.

(۲) - ابوداود درباره ادب بایی که درباره به پاخواستن این مطلب را آورده به شماره ۵۲۱۷ / و ترمذی در مناقب باب مناقب فاطمه رضی الله عنها دختر محمد رضی الله عنه به شماره ۳۸۷۱ / و حاکم در مستدرک (۱۵۴/۳) و ذهبی هم همان را صحیح دانسته است.

رسول خدا ﷺ به خاطر علاقه‌اش به دختر بزرگوار خود فاطمه علیها السلام بر روی منبر چنین عبارتی را بیان فرمود: «همانا فاطمه پاره تن من است، هرکه او را خشمگین سازد، مرا خشمگین ساخته است» و در روایتی دیگر آمده است: «همانا فاطمه پاره تن من است هرکه به او دروغ ببندد، مرا تکذیب کرده و هرکه او را آزار رساند، مرا آزار رسانده است»^(۱).

با وجود محبت سرشاری که پیامبر ﷺ نسبت به دخترش داشت باز به او گوشزد می‌کرد، که برای رستگاری کردار نیک و فراهم ساختن توشه تقوا لازم است روزی ندا داد: «... ای گروه قریش برای خودتان توشه‌ای بردارید، زیرا من چیزی از جانب خدا ندارم که به شما بدهم. ای فاطمه دختر محمد اگر از مال من چیزی بخواهی می‌دهم، ولی من نمی‌توانم در پیشگاه خدا کاری انجام دهم».

و در روایتی است: «... ای فاطمه دختر محمد خودت را از آتش برهان؛ زیرا که من مالک ضرر و نفعی که از خدا به تو برسد نیستم...»^(۲).

و از ثوبان رضی الله عنه روایت شده که گفت: رسول خدا ﷺ بر فاطمه وارد شد و من همراه او بودم و گردنبندی طلایی که فاطمه داشت از گردن او باز کرد، پس فاطمه گفت: این را ابوالحسن به من هدیه کرده است. پیامبر ﷺ فرمود: ای فاطمه، آیا بی‌نیازی تو در این است که مردم بگویند: این فاطمه دختر محمد است که در دستش زنجیری از آتش می‌باشد؟

سپس پیامبر ﷺ با ناراحتی بیرون رفت و آنجا درنگ نکرد. فاطمه علیها السلام نیز گردنبند را فروخت و با بهای آن کنیزی خرید و آزاد ساخت. خبر که به پیامبر ﷺ رسید، فرمود:

سپاس خدای را که فاطمه را از آتش دوزخ رهایی داده است^(۳).

(۱) - بخاری رحمه الله در فضائل اصحاب نبی ﷺ باب مناقب فاطمه علیها السلام (۴ / ۲۱۹) و مسلم رحمه الله در

فضائل صحابه باب فضائل دختر نبی ﷺ به شماره / ۲۴۴۹ آورده است.

(۲) - بخاری در تفسیر سورة شعراء باب ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴] (۶ / ۱۶) و

مسلم در ایمان باب قول خدای تعالی ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ به شماره ۲۰۶.

(۳) - نسائی در کتاب زینت، (۸ / ۱۵۸)، حاکم در مستدرک (۳ / ۱۵۲ ۲۵۳) آورده است.

این مقام و منزلت والای فاطمه علیها السلام نزد پدرش رسول خدا هرگز پیامبر ﷺ را از سخت‌گیری در تربیت او باز نمی‌داشت، بلکه پیامبر ﷺ همیشه به او گوشزد می‌کرد که هیچ چیز او را از خداوند غافل مسازد و تهدیدش می‌کرد که اگر او [که فرزند پیامبر ﷺ است] دزدی کند، حد را بر او جاری می‌سازد و دستش را قطع می‌کند. همانطور که در حدیثی درباره زنی مخزومی آمده است، که دزدی کرد و چون با اسامه بن زید بن حارثه رضی الله عنه خویشی داشت، اقوامش اسامه رضی الله عنه را واسطه قرار دادند... و در حدیث آمده است که:

«و به خدا سوگند اگر فاطمه دختر محمد هم دزدی کند، دستش را قطع خواهیم کرد». علاوه بر این‌ها به رغم علاقه شدید پیامبر به فاطمه علیها السلام و این که در رنج و سختی زندگی بود - گاهی فقیران و نیازمندان را بر او ترجیح می‌داد.

علی رضی الله عنه به فاطمه علیها السلام می‌فرمود: ای فاطمه، رنج و زحمت فراوان تو در آنجا در کارهای خانه مرا دل نگران ساخته است؛ اینک که خدای، اسیران را پیش آورده است برو و کنیزی را برای کمک طلب کن. فاطمه علیها السلام گفت: اگر خدا بخواهد چنین کنم. سپس نزد پیامبر ﷺ رفت. هنگامی که چشم پیامبر ﷺ بر او افتاد به نشاط آمد و پرسید:

چه برایت پیش آمده دخترم؟

فاطمه علیها السلام فرمود: آمده‌ام بر شما سلام کنم. او شرم کرد که از پیامبر ﷺ چیزی بخواهد و بازگشت. پس علی و فاطمه علیها السلام باهم نزد پیامبر ﷺ بازگشتند، و علی رضی الله عنه احوال فاطمه علیها السلام را برای حضرت ﷺ بازگو کرد.

رسول خدا ﷺ فرمود:

«نه به خدا سوگند، چیزی به شما نمی‌دهم! و آیا در حالی که اهل صُفه را که شکم‌های گرسنه‌شان درد گرفته است، رها کنم، چیزی نمی‌یابم که به آن‌ها انفاق کنم و اما از پول فروش اسیران بر آن‌ها انفاق خواهم کرد».

زن و شوهر به منزل‌شان بازگشتند و سپس رسول خدا ﷺ نزد آنان آمد، در حالی که آن دو پارچه و رواندازی روی خویش انداخته بودند. هنگامی که سرهایشان را می‌پوشاندند پاهایشان آشکار می‌شد و هرگاه پاهایشان را می‌پوشاندند سرهای ایشان آشکار می‌گشت، این صحنه پیامبر ﷺ را متأثر ساخت.

فرمود: مقام و منزلت خویش را پاس بدارید!... آیا می‌خواهید بهتر از آنچه از من تقاضا کردید به شما بدهم؟ گفتند: بلی.

فرمود: این کلمات را جبرئیل علیه السلام به من آموخته است، به دنبال هر نماز ده بار ذکر سبحان الله و ده بار ذکر الحمد لله و ده بار ذکر الله اکبر را بگویید و هرگاه که به بستر می‌روید سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار الله اکبر بفرستید که از خدمتکاری برای شما بهتر است.

علی رضی الله عنه فرمود: به خدا سوگند هرگز این اذکار از زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله به من آموخته ترک نکردم. مردی از صحابه از او پرسید: حتی در شب صفین، به او فرمود: حتی شب صفین^(۱).

فاطمه رضی الله عنها در طول زندگی خود مصائب و سختی‌های بسیاری دید؛ در کودکی مادر و خواهرش رقیه را از دست داد و در سال هشتم و نهم هجری دو خواهر دیگرش ام کلثوم و زینب رضی الله عنهما نیز وفات یافتند. با تحمل این سختی‌های فراوان، مشقت‌ها کشید.

فاطمه رضی الله عنها دختر جوانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله تربیت کرد، تسلیم این اندوه‌ها یا ناامیدی‌ها نشد، بلکه نمونه‌ی اعلای دختری جوان و صابر شد که در راه خدا هجرت کرد و به دفاع از کیان اسلام پرداخت. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از آن که در حجة الوداع پایه‌های شریعت اسلام را استوار ساخت و دین الهی را کامل کرد، بیمار شد در این وقت فاطمه رضی الله عنها از بیماری پدر خبردار شد سراسیمه به نزد پدر شتافت تا از سلامتی وی مطمئن شود. در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله نزد عایشه رضی الله عنها بود، زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه رضی الله عنها را دید، بیماری‌اش را فراموش کرد و به پیشواز دخترش آمد و او را کنار خود نشاند و فرمود: آفرین بر تو ای دخترم. پس از آن با فاطمه رضی الله عنها رازی را در میان گذاشت که او بسیار گریست. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله ناله فاطمه رضی الله عنها را شنید برای بار دوم با او رازی را در میان گذاشت که فاطمه رضی الله عنها خندید. عایشه رضی الله عنها گوید: به فاطمه گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را از میان سایر زنان برای گفتن اسرار برگزید، با این

(۱) - الإصابة، (۸ / ۱۵۹) و اصل حدیث در صحیح مسلم و به الفاظ متفاوت در کتاب ذکر دعاء باب

تسبیح اول روز و هنگام خواب به شماره / ۲۷۲۷ / ۲۷۲۸.

حال گریه می‌کنی؟ و زمانی که رسول خدا ﷺ برخاستند، عایشه رضی الله عنها از فاطمه رضی الله عنها پرسید که رسول خدا ﷺ به تو چه فرمود؟ فاطمه رضی الله عنها در پاسخ گفت: هرگز راز رسول خدا ﷺ را فاش نخواهم کرد.

عایشه رضی الله عنها گوید: هنگامی که رسول خدا ﷺ رحلت فرمود به فاطمه گفتم: از تو می‌خواهم به خاطر ارتباط خویشاوندی من با تو که مرا از آنچه رسول خدا ﷺ فرمود، باخبر سازی! فاطمه گفت: اکنون اشکالی ندارد به تو بگویم. راز نخستین پیامبر ﷺ این بود که به من خبر داد، جبرئیل علیه السلام قرآن را هر سال یک مرتبه بر من عرضه می‌داشته، اما امسال این امر دو بار صورت گرفت، این علامت این است، که مرگم نزدیک شده است. دخترم تقوای الهی را پیشه کن و بردبار باش که این کار بهترین عمل نیک برای تو است، فاطمه فرمود: در این هنگام من گریستم آنچنانکه دیدی، در نتیجه هنگامی که (پیامبر ﷺ) بی‌تابی مرا دید راز دوم را چنین با من در میان گذاشت و فرمود: ای فاطمه، آیا به این که، سرور زنان اهل بهشت باشید خشنود می‌گرددی؟ و تو میان خانواده من نخستین کسی هستی که به من می‌پیونددی در نتیجه من هم خندیدم^(۱).

هنگامی که درد و رنج پیامبر ﷺ به سبب بیماری‌اش شدت می‌یافت، اندوه فاطمه رضی الله عنها هم بیشتر می‌شد، تا آنجا که در کنار بستر پدر شب‌ها نیز بیدار می‌ماند و صبوری می‌کرد.

زمانی که مشاهده کرد بیماری پیامبر ﷺ شدت یافته است، اندوه و غم او را از هر کاری بازداشت و گریه راه گلوی او را بسته بود و با صدایی پر از غم و بی‌قراری فرمود:

ای پدر، آیا (مرگ شما) نزدیک شده است؟

پیامبر ﷺ فرمود: «از امروز به بعد پدرت دیگر اندوهی ندارد».

هنگامی که رسول خدا ﷺ رحلت نمود فاطمه رضی الله عنها می‌فرمود:

ای پدر که دعوت پروردگارت را اجابت کردی.

ای پدر، بهشت برین جایگاه تو است.

(۱) - بخاری در مغازی، باب بیماری پیامبر ﷺ و وفات ایشان (۵ / ۱۳۷) و مسلم در فضائل صحابه،

باب فضائل دختر نبی ﷺ به شماره ۲۴۵۰ این مطلب را آورده‌اند.

ای پدر، خبر این مصیبت بزرگ را به جبرئیل علیه السلام هم می‌دهیم.
 هنگامی که پیامبر ﷺ را به خاک سپردند، فاطمه علیها السلام گفت: ای مردم، چگونه
 راضی شدید که بر پیکر پاک رسول خدا ﷺ خاک بریزید^(۱).

و زهراء (ام ابیها) گریست، و مسلمانان همگی برای پیامبر و رسول‌شان محمد ﷺ
 گریستند و این سخن خداوند تبارک و تعالی را یاد کردند که ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ
 خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الْأَرْسُلُ﴾ [آل عمران: ۱۴۴]. «محمد نیست مگر پیامبری از جانب خدا که پیش
 از او نیز پیامبرانی بودند».

و همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمُ
 الْخَالِدُونَ﴾ [الانبیاء: ۳۴]. «و ما به هیچکس پیش از تو عمر ابدی ندادیم (تا به تو بدهیم)
 آیا با آن که تو (که محبوب‌ترین و مقرب‌ترین بندگان مایی) خواهی مرد و دیگران به دنیا زنده
 مانند؟».

از وفات رسول خدا ﷺ حدود شش ماه بیشتر نگذشته بود که زهراء علیها السلام بیمار شد
 و او به خاطر بشارت پدرش ﷺ می‌خندید، زیرا که او نخستین کسی است از خانواده
 پیامبر ﷺ که به او ملحق خواهد شد او شب سه شنبه سوم ماه رمضان سال یازدهم
 هجری در سن بیست و هفت سالگی به جوار پروردگار شتافت.

خداوند زهراء علیها السلام این ریحانة سرور بنی آدم و همسر سالار پیکارگران و مادر
 حسن و حسین علیهما السلام سرور شهیدان و زینب علیها السلام آن قهرمان کربلا را غرق رحمت
 سازد. زهراء علیها السلام برای ما نمونه‌ای بی‌ظنیر و الگویی عالی در زندگی است. او نمونه
 همسری صالح و صابر بود و با این که زندگی سخت و توأم با تنگدستی داشت، در
 روابط با همسایگان و نزدیکانش نمونه بود و در رسالت مادری و آوردن فرزندان
 شایسته، اُسوه‌ای والا گشت.

در این فرصت قصیده از شاعر پاکستانی محمد اقبال را با عنوان (فاطمه
 زهراء علیها السلام) درباره این بانوی بزرگوار می‌آوریم^(۲).

(۱) - بخاری رحمته الله در مغازی، باب بیماری پیامبر ﷺ و وفات او (۵ / ۱۳۷) آورده است.

(۲) - متن فارسی شعر عیناً آورده شده است. رک. گزیده شعرهای اقبال لاهوری، مقدمه و انتخاب

شهرام رجب زاده، چاپ شفق، چاپ دوم، ۱۳۷۵، ص ۲۴۰ - ۲۴۲. (م)

فاطمه زهراء

«سرودهٔ اندیشمند پاکستانی دکتر محمد اقبال»

مریم از یک نسبت عیسی عزیز	از سه نسبت حضرت زهرا عزیز
نور چشم رحمة للعالمین	آن امام اولین و آخرین
آن که جان در پیکرگیتی دمید	روزگار تازه آیین آفرید
پادشاه و کلبه‌ای ایوان او	یک حُسام و یک زره سامان او
مادر آن مرکز پرگار عشق	مادر آن کاروان سالار عشق
آن یکی شمع شبستان حرم	حافظ جمعیت خیرالامم
تا شنید آتش پیکار و کین	پشت پا زد بر سر تاج و نگین
و آن دگر مولای ابرار جهان	قوت بازوی احرار جهان
در نوای زندگی سوز از حسین	اهل حق خُریت آموز حسین
سیرت فرزندها از امهات	جوهر صدق و صفا از امهات
مزرع تسلیم را حاصل بتول	مادران را اُسوه کامل بتول
گریه‌های او ز بالین بی‌نیاز	گوهر افشاندی به دامن نماز

ام کلثوم رضی الله عنها دختر رسول خدا ﷺ

زندانی شعبِ ابی طالب

ام کلثوم رضی الله عنها اندامی فربه، چهره‌ای زیبا و گونه‌هایی نرم داشت. پدرش رسول خدا ﷺ او را «ام کلثوم» نامید. وی پس از خواهرش «رقیه رضی الله عنها» به دنیا آمد. هردو باهم بزرگ شدند و همه جا همراه یکدیگر بودند و به هم پیوسته مهربانی می‌کردند؛ گویی که دو قلو هستند.

رقیه و ام کلثوم رضی الله عنهما هنوز به سن رشد و بلوغ نرسیده بودند که پسران ابولهب «عتبه» و «عتیبه» به خواستگاری آنان آمدند. خداوند برای هردو آن‌ها خیر می‌خواست زمانی که به تحریک دشمن خدا ابولهب رانده شدند و او خطاب به دو پسرش گفت: پیشوای من پیشوای شما دو نفر هم هست، حرام است اگر دختران محمد را رها نسازید.

همچنین «ام کلثوم رضی الله عنها» با این طلاق، از زندگی سخت با حمالة الحطب (همسر ابولهب) زودتر رهایی یافت، همانطور که خواهرش (رقیه رضی الله عنها) هم نجات یافت و چیزی نگذشت که با عثمان بن عفان رضی الله عنه ازدواج کرد و به حبشه مهاجرت نمود.

ام کلثوم رضی الله عنها با خواهر کوچکترش فاطمه رضی الله عنها در خانه پدرشان صلی الله علیه و آله در مکه باقی ماندند و هردو باهم در سختی‌های زندگی به مادرشان خدیجه رضی الله عنها ام المؤمنین، کمک می‌کردند و در کاستن درد و رنج‌های پدرشان که از ناحیه مشرکان قریش می‌رسید، تلاش می‌کردند نادانی و خودسری قریش تا آن حد رسید، که پیمان نامه‌ایی را برای مسلمانان و گروه بنی هاشم مقرر کردند که در این پیمان نامه انواع رنج‌ها و تنگناهای اقتصادی و اجتماعی به نهایت رسیده بود، ام کلثوم رضی الله عنها در شعب ابوطالب مانند دیگر مسلمانان سختی‌های این محاصره را چشید تا حدی که از شدت گرسنگی، برگ‌های درختان را می‌خوردند و این وضع سه سال ادامه داشت.

ام کلثوم رضی الله عنها در آن روزگار بیشترین مسئولیت‌ها را به عهده گرفت. علاوه بر پرستاری از مادر بیمارش خدیجه رضی الله عنها که از شدت گرسنگی و تشنگی در شعب ابوطالب بیمار شده بود، به مراقبت از زهرای کوچک هم می‌پرداخت و او نیز با وجود کمی سن از رنج و آلام پدرش نیز می‌کاست.

مسلمانان از محاصره درآمدند و این رنج‌ها بر ایمان آن‌ها افزود و این سختی‌ها آن‌ها را در تصمیم‌گیری، سخت‌تر نمود.

هنگامی که خدیجه رضی الله عنها در مکه و در خانه نبوت آخرین نفس‌هایش را می‌کشید، سه دخترش زینب ام کلثوم و فاطمه رضی الله عنهما به او رسیدگی می‌کردند و همسر محبوبش رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز نزد خدیجه رضی الله عنها بود و سكرات موت را می‌گذراند و پیامبر صلی الله علیه و آله به آنچه خداوند برایش در بهشت آماده ساخته بود او را بشارت می‌داد. روز دهم رمضان سال دهم از بعثت، روح پاک خدیجه رضی الله عنها به سوی خداوند عز و جل پر گشود و در نتیجه مسئولیت ام کلثوم رضی الله عنها در خانه نبوی شریف، بیشتر آشکار شد.

هنگامی که قریش در این تنگنای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، احساس شکست کردند، تصمیم گرفتند که پیامبر صلی الله علیه و آله را ترور کنند، اما خداوند او را از آنچه دشمنانش در سر داشتند آگاه ساخت و در نتیجه به فرمان خداوند مسلمانان همراه پیامبر صلی الله علیه و آله به یثرب هجرت کردند. مسلمانان به شهری که جایگاه عزتمندی و اقتدار آنان شد،

هجرت کردند و پیامبر ﷺ هم با یار همراهش ابوبکر صدیق رضی الله عنه مهاجرت کرد و ام کلثوم با فاطمه رضی الله عنها در مکه ماندند و سپس حضرت رسول ﷺ زید بن حارثه رضی الله عنه را سوی آن دو فرستاد تا آن‌ها را به یثرب بیاورد.

و در خلال این دو سال در مدینه الرسول ﷺ «ام کلثوم» شاهد برگشتن پیروزمندانه پدرش از جنگ بدر بود، همانطور که وفات خواهرش رقیه رضی الله عنها همسر عثمان بن عفان رضی الله عنه را نظاره می‌کرد که از بیماری رنج می‌برد.

با شروع سال سوم هجری، ام کلثوم رضی الله عنها شاهد رفت و آمدهای عثمان رضی الله عنه نزد پدرش بود که به خاطر عزاداربودن و رنجش از فقدان همسر عزیزش، از پیامبر ﷺ کمک می‌خواست.

روزی عمر بن خطاب رضی الله عنه با شکوه و ناراحتی نزد رسول خدا ﷺ آمد، زیرا دخترش حفصه رضی الله عنها را برای ازدواج به ابوبکر و عثمان رضی الله عنهما عرضه داشته بود، ولی آن‌ها نپذیرفته بودند و ام کلثوم رضی الله عنها شنید که پدرش ﷺ به عمر رضی الله عنه با حالتی ملاطفت‌آمیز می‌گفت: «حفصه با کسی بهتر از عثمان و عثمان با کسی بهتر از حفصه ازدواج می‌کند»^(۱). قلب ام کلثوم رضی الله عنها تکان خورد؛ زیرا با فراستی که داشت دریافت به زودی همسر عثمان رضی الله عنه می‌شود که دختر پیامبر ﷺ بهتر از دختر عمر رضی الله عنه است.

در این هنگام او با بردباری به یاد دوستش «رقیه رضی الله عنها» افتاد؛ زمانی که رسول خدا ﷺ به او هم خبر ازدواج با عثمان رضی الله عنه را داده بود.

ام کلثوم رضی الله عنها به همسری عثمان رضی الله عنه درآمد و از آن روز به بعد به عثمان لقب «ذوالنورین» دادند؛ زیرا کسی جز عثمان رضی الله عنه به این که دو دختر پیامبر ﷺ را داشته باشد، مفتخر نشده بود^(۲).

ام کلثوم رضی الله عنها به خانه شوهرش رفت و با او شش سال زندگی کرد و در آن سال‌ها شاهد پیشرفت اسلام بود؛ تا اسلام به اوج پیروزی رسید. او پدرش ﷺ را می‌دید که از جنگی به جنگ دیگر می‌رفت و همواره پیروز بود و شوهرش «ذوالنورین رضی الله عنه» هم همراه پیامبر ﷺ با جان و مالش جهاد می‌کرد. تا این که خبر پیروزی بزرگ‌تر یعنی

(۱) - بخاری در نکاح باب عرضه کردن دختر یا خواهر مرد بر نیکوکاران (۶ / ۱۳۰) آورده است.

(۲) - بنگرید به شرح حال عثمان رضی الله عنه در استیعاب (۳ / ۱۰۷۹) و دلیلی که او را چنین نامیدند.

فتح مکه به ام کلثوم رضی الله عنها رسید و قلب او به شوق زیارت قبر مادرش شادمان گشت، اما مرگ او در ماه شعبان سال نهم هجرت رسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در کنار خواهر و همبازی دوران خردسالیش «رقیه رضی الله عنها» به خاک سپرد.

رحمت خدا بر ام کلثوم رضی الله عنها که در دعوت به اسلام، سختی‌ها و مصائب بسیاری را تحمل کرد؛ به حدی که او در بدترین و آشفته‌ترین دوران زیست و مهمترین مراحل دعوت و روزهای جهاد را تحمل کرد.

پیامبر پدری بانشاط و بامحبت

اراده خداوند بر این تعلق گرفته بود که پیامبر ﷺ در زندگی خود فرزند پسری نداشته باشد، وقتی که عرب علاوه بر تعلق خاطر به پسران، حرص زیادی بر اصالت و نجابت داشتند و بسیار به داشتن فرزندان زیاد مباهات می کردند و این دو نیرومندی، دستاویز عزت و برخورداری، در آن جامعه تلقی می شد.

نمونه ای از فرهنگ اصالت دادن به فرزند پسر در عصر جاهلی، در ماجرای عبدالمطلب جد رسول بزرگوار ﷺ نمودار است؛ هنگامی که قریشیان او را به خاطر نداشتن فرزند پسر سرزنش می کردند و او مجبور شد که نذر کند اگر برای او ده پسر متولد شود، وقتی بزرگ شدند یکی از آن ها را برای خدا کنار کعبه ذبح کند^(۱).

و در تواریخ آمده است از جمله بزرگان قوم قریش که محمد ﷺ و دعوتش را خوش نمی داشتند عاص بن وائل، عقبه بن ابی معیط، ابولهب و ابوجهل بودند. آنان به پیامبر می گفتند که او (أبتر) (بدون دنباله)^(۲) است و در این باره به مرگ فرزندان پسر آن حضرت ﷺ اشاره می کردند. حتی یکی از آن ها گفت: او را به حال خود واگذارید، به زودی می رود و چون بدون دنباله است کارش به اتمام خواهد رسید^(۳).

این اخبار دلالت صریح بر آن دارد که داشتن فرزند بسیار در جامعه عرب جاهلی به اندازه ای اهمیت داشت، که خداوند متعال درباره آن سوره تکاثر را نازل کرد و این فرهنگ را نکوهش می کند و می فرماید: ﴿أَلْهَيْكُمْ التَّكَاثُرُ﴾ [التکاثر: ۱]. «شما مردم را بسیاری اموال و فرزند و عشیره، سخت از یاد خدا غافل داشته است».

﴿أَلْهَيْكُمْ التَّكَاثُرُ﴾ [التکاثر: ۱]. «شما مردم را بسیاری اموال و فرزند و عشیره، سخت از یاد خدا غافل داشته است».

(۱) - سیره ابن هشام، (۱ / ۲۴۶)؛ تاریخ طبری، (۲ / ۱۷۴).

(۲) - کنایه از این که او فرزند پسری ندارد که نسلش پایدار بماند. (م).

(۳) - سیره نبوی از ابن هشام، (۲ / ۳۴).

آری... آن جامعه شیفتهٔ پسران بود و نه دختران؛ اما پیامبر ﷺ الگوی شایسته برای مؤمنان و نمونهٔ والایی برای پدران و مربیان در طول تاریخ شد. وقتی مسلمانان کردار او را مشاهده می‌کردند و احادیث او را شنیدند که در آن‌ها عمیق‌ترین احساسات پدرانه یافته می‌شود، در وجود آن‌ها احساسات محبت‌آمیز و با عطوفت و رحمت را نسبت به فرزندان پسر و دختر به طور مساوی و بدون هیچ اختلاف یا تفاوتی برمی‌انگیزد.

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [الحجرات: ۱۳]. «ای مردم ما همه شما را نخست از مرد و زنی آفریدیم و آنگاه شما را در شعبه‌های بسیار و قبیله‌های مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید (و بدانید که اصل و نسب و نژاد مایه افتخار نیست بلکه) گرامی‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست و خدا بر نیک و بد مردم کاملاً آگاه است».

بنابراین، بر مربیان به طور کلی، و بر پدر و مادران به طور اخص لازم است که در تربیت درست و صحیح فرزندان‌شان در پرتو تعالیم عالیۀ اسلامی بکوشند به این امید، که این کودکان، شجاعان فردا و مردان آینده باشند. امروزه مربیان باید روش معلم و مربی بزرگ بشریت رسول خدا ﷺ را در تربیت فرزندان جامعه اسلامی، الگوی خود قرار دهند و رهپویان راه این آموزگار راستین بشریت باشند تا در ساختن امت بزرگ و پیشرفته اسلامی سهیم باشند. ما هنگامی این عظمت را از دست می‌دهیم که از آن مبانی و اصول جدا شویم و آن‌ها را با اهمیت نشماریم.

اکنون مطلب خود را درباره این که پیامبر اکرم ﷺ نسبت به فرزندان خود پدری مهربان و با محبت بود و در کارها با آنان شریک می‌شد و چونان یک دوست با آنان رفتار می‌کرد، با نکات زیر به پایان می‌بریم:

خداوند فطرتاً قلب پدر و مادر را بر محبت و بخشش و اهتمام به فرزندان آفریده است، که اگر این دوستی و عشق فطری نبود، پدر و مادر رنج و زحمت ناشی از نگهداری و تربیت فرزندان‌شان را هرگز تاب نمی‌آوردند.

این است که قلب‌های خالی از عشق به فرزندان و رحمت بر آن‌ها، قلب‌های نادری هستند که به خشونت و دشمنی متصف می‌باشند و چه بسا فرزندان اینگونه پدر و مادرها، از خود واکنش‌هایی نشان دهند و به غوطه‌ورگشتن آن‌ها در منجلاب گمراهی

و گرداب‌های جهل و شقاوت بینجامد. کودک از هنگام تولد نیاز دارد که از او، مواظبت کنند، در آغوشش بگیرند، راهنمایی‌اش کنند و با او به بازی و شوخی بپردازند.

به این نکته باید اشاره کرد که در ذهن و ضمیر کودکان چیزی جز محبت و احساسات و عواطف والدین نسبت به او، کارگر نیست. لذا به ناچار این محبت باید اظهار شود و به شیوه‌های مختلف هر از چندگاه باید از سویدای دل بر آن تأکید شود.

به همین دلیل می‌بینیم که رسول خدا ﷺ ضرب المثل محبت و مهرورزی به فرزندان و نوادگان به ویژه دختران است. رسول خدا ﷺ در جایگاه یک پدر، پدری است که هنر پدر بودن را به کمال می‌رساند و نسبت به فرزندان و کودکان با نهایت لطف و مهربانی رفتار می‌کند و در عین حال به شخصیت آنان اهمیت می‌دهد؛ تا جایی که این عشق و علاقه او، بسیار مایه شگفتی و پرسش برانگیز است.

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: مرد عربی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: شما بچه‌ها را می‌بوسید ولی ما این کار را نمی‌کنیم؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا تو می‌خواهی خداوند رحمت را از قلب تو دور کند؟!»^(۱).

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: روزی رسول خدا ﷺ حسن بن علی را بوسید و اقرع بن حابس تمیمی نزد ایشان بود. اقرع گفت: من ده فرزند دارم ولی تاکنون هیچیک از آن‌ها را نبوسیده‌ام. رسول خدا ﷺ به او نگریست و فرمود: هرکس رحم نکند به او رحم نمی‌شود»^(۲).

پیامبر ﷺ هرگاه دخترش فاطمه رضی الله عنها وارد می‌شد شادمان می‌گشت و برای او به پا می‌خواست او را می‌بوسید و می‌فرمود: مرحبا به تو ای دخترم! پس از آن فاطمه را در جای خود می‌نشاند^(۳).

(۱) - بخاری آن را در باب ادب باب رحمت فرزند و بوسیدن او روایت کرده است، (۷ / ۷۵) و مسلم در فضائل باب رحمت پیامبر ﷺ به بچه‌ها و خانواده به شماره / ۲۳۱۷.

(۲) - بخاری رحمه الله در باب ادب باب رحمت بر فرزند و بوسیدن او، (۷ / ۷۵)؛ مسلم رحمه الله در فضائل باب رحمت پیامبر ﷺ به کودکان و خانواده، (۲۳۱۸).

(۳) - بخاری در فضائل اصحاب نبی ﷺ روایت کرده است، باب مناقب نزدیکی رسول الله ﷺ، (۴ / ۲۰۹)؛ و آن را مسلم در فضائل صحابه باب فضائل فاطمه رضی الله عنها دختر نبی ﷺ روایت کرده است، (۲۴۵۰).

این عاطفه و عشق جوشان که قلب پیامبر ﷺ سرشار از آن بود، نسبت به دخترانش نبود، بلکه شامل نوادگان پیامبر ﷺ و فرزندان همهٔ مسلمانان همانطور که خواهیم دید می‌گشت.

بخاری رحمه الله از اسامه بن زید بن حارثه رضی الله عنه روایت کرده است که او گفت: رسول خدا ﷺ مرا بلند کرد و بر روی ران خود نشانید و حسن را بر روی ران دیگرش نشانید و پس از آن هردوی ما را در آغوش کشید و فرمود: خدایا بر این دو نفر ترحم فرما، زیرا که من هم بر آن دو تحریم کردم»^(۱).

از بریده رضی الله عنه نقل شده است که گفت: رسول خدا ﷺ برای ما خطبه می‌خواند که حسن و حسین رضی الله عنهما آمدند، و هردو جامه‌ای سرخ‌رنگ پوشیده بودند و هنگام راه‌رفتن به زمین می‌خوردند. رسول خدا ﷺ چون آنان را دید، از منبر پایین آمد و آن دو را بلند کرد و سپس فرمود: به این دو پسر بچه که راه می‌روند و بر زمین می‌خورند نگریستم؛ تاب دیدن این حالت را نداشتم، لذا سخنم را قطع کردم و آن دو را از روی زمین بلند نمودم^(۲).

بخاری رحمه الله همچنین از ابوقتاده رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: رسول خدا ﷺ نزد ما آمد و در حالی که دختر ابوالعاص بر روی دوش ایشان بود؛ سپس هرگاه به رکوع می‌رفت او را روی زمین می‌نشانید و هرگاه قیام می‌کرد، او را هم بلند می‌کرد^(۳).

نقل شده است که رسول خدا ﷺ زبانش را از دهان بیرون می‌آورد تا حسن بن علی رضی الله عنهما از سرخی آن شاد گردد. و نیز هرگاه انصار به دیدن ایشان می‌آمدند، کودکان‌شان گرد ایشان و انصار می‌چرخیدند. پیامبر ﷺ آن‌ها را صدا می‌زد و بر سرشان دست می‌کشید و بر آن‌ها سلام می‌کرد. تمام این‌ها نشانه‌هایی است از دلسوزی، مهربانی و رحمت پیامبر ﷺ نسبت به کودکان که قلب او، سرشار از آن بود.

(۱) - بخاری آن را در فضائل صحابه نبی ﷺ باب مناقب اسامه بن زید رضی الله عنه (۴ / ۲۱۴) روایت کرده است.

(۲) - آن را ترمذی در مناقب باب مناقب حسن و حسین به شماره ۳۷۷۶ / و ابوداود در نماز باب قطع خطبه برای امری که اتفاق می‌افتد روایت کرده‌اند به شماره ۱۱۰۹ / و سندهای آن حسن هستند.

(۳) - بخاری در ادب باب شفقت بر فرزند و بوسیدن او روایت کرده است، (۷ / ۷۴).

این رفتار پیامبر ﷺ بایستی برای همگان و بویژه پدران و مادران، درسی باشد. این مطلب را با حدیث شریفی که آن را بخاری و مسلم از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده‌اند به پایان می‌بریم. انس رضی الله عنه می‌گفت: ما به همراه رسول خدا ﷺ بر ابوسیف الفین وارد شدیم که دایه ابراهیم [فرزند پیامبر ﷺ] بود و رسول خدا او را به عنوان دایه ابراهیم انتخاب کرده بود. پیامبر ﷺ ابراهیم را از او گرفت و بویید و بوسید. پس از آن که ابراهیم وفات یافت، رسول خدا ﷺ سخت می‌گریست. ابن عوف، خطاب به ایشان عرض کرد: شما ای پیامبر چرا می‌گریید؟ پیامبر ﷺ فرمود: «ای ابن عوف! این گریستن هم رحمت است، به دنبال فرمود: «چشم‌گریان است و قلب اندوهناک و ما هم چیزی که رضایت پروردگاران در آن نباشد، نمی‌گوییم. ما در فراق تو ای ابراهیم اندوهگین هستیم»^(۱).

تقدیر حق تعالی بر آن قرار گرفت که روز مرگ ابراهیم آیت الهی کسوف رخ دهد. مسلمانان پنداشتند که به خاطر مرگ ابراهیم خورشید گرفته است؛ اما پدری که در مرگ پسر و پاره جگرش ابراهیم سوگوار بود، فرمود: «هرگز چنین نیست... خورشیده و ماه دو آیت از آیات خداوندی‌اند و هرگز در مرگ و زندگی کسی تاریک نمی‌شود. هرگاه چنین چیزی دیدید، خدا را بخوانید و نماز بگذارید، تا دوباره آشکار شوند»^(۲).

این موضع‌گیری برجسته، یکی از شاعران مسیحی را به نام الیاس قنصل مبهوت و شگفت‌زده ساخته است، و برخی گفته‌اند او به همین سبب اسلام آورد. او هنگامی که بر شریعت مسیح ﷺ بود، در این باره قصیده‌ای طولانی سرود. این شاعر از این موضع‌گیری رسول خدا ﷺ و از راست‌گویی ایشان ﷺ سخت تعجب کرده بود و این که چطور از این حادثه خورشیدگرفتگی به سود خویش بهره‌برداری نکرد؛ در حالی که عصر او دوره رواج خرافات و دروغ‌زنی و زمانه چنین بهره‌برداری‌هایی بود. این شاعر مسیحی در بخشی از چکامه‌اش چنین سروده است:

(۱) - بخاری آن را روایت کرده است در جنازه‌ها باب گفتار نبی ﷺ برای اندوهگین شدم (۲ / ۸۴)،

مسلم در فضائل باب عطوفت (ص) با کودکان و خانواده، ۲۳۱۵.

(۲) - بخاری در کسوف، باب نماز در گرفتن خورشید، (۲ / ۲۳) آن را مسلم در کسوف باب ذکر نداء

به نماز کسوف روایت کرده است، به شماره ۹۱۵.

همانا ای پیامبر ﷺ تو را یاد کردم در حالی که قلبی پرانده سرشار از سختی‌ها و دردها داشتی. و تو ای پیامبر ﷺ با این که فرزند خردسالت ابراهیم را بسیار دوست می‌داشتی، هنگامی که از دنیا رفت، گرفتن خورشید در عزای فرزندت را نفی کردی و این همان فرصتی بود که هر مدعی پیامبری می‌توانست از آن سوء استفاده کند. اگر رسالتی که برای حق داشتی نبود، البته حق بر راه باطل می‌رفت.

بدین ترتیب پیامبر ﷺ الگوی پدری بود که هم به گاه تولد ابراهیم شادمان گشت و قلبش پر از نشاط و شادی شد و گوسفندی را نیز به یمن این تولد ذبح کرد و هم نمونه عینی پدری صبور بود، روزی که ابراهیم وفات یافت. او بسیار از مرگ فرزندش ابراهیم اندوهگین گشت و از چشمانش اشک جاری شد؛ اما در عزای ابراهیم راه افراط و تفریط، نپوید و جز از آنچه پروردگار متعال راضی است، سخن دیگری نگفت.

پیامبر ﷺ پدری دوراندیش و باتدبیر

بیشتر آوردیم که قلب پیامبر ﷺ نسبت به فرزندان و جگرگوشه‌هایش سرشار بود از احساسات عالی، چون عشق و رحمت و عطوفت و مهربانی همچنین بیان کردیم که اطفال در تربیت احتیاج به محبت دارند، درست مانند نیازی که به خورشید و خوراک دارند. اکنون به این مطلب اشاره می‌کنیم که سیره و رفتار معلم و مربی بشریت پیامبر خدا ﷺ به ویژه رفتار توأم با عشق و مهربانی و... با کودکان، هرگز از حد اعتدال خارج نشده و هرگز با اصول اسلام و مبانی تبلیغی او در برپاساختن امت اسلامی منافاتی نداشته است، چرا که هریک از این امور از تمام این ارزش‌ها و احساسات و عواطف شخصی نسبت به کودکان بالاتر است. به همین دلیل درمی‌یابیم که پیامبر خدا ﷺ به عنوان یک پدر است که از دخترش فاطمه علیها السلام سرور زنان بهشت و محبوبترین افراد نزد او، جانبداری می‌کند، اما جانبداری از روی دوراندیشی قاطعانه، به گونه‌ای که وقتی می‌بیند فاطمه علیها السلام دستبندی را که علی علیه السلام به او هدیه داده در دستش کرده است، خشمگین می‌شود و با او چنان گذشته که به پیشوازش می‌آمد و در کنار خودش می‌نشاند، برخورد نمی‌کند؛ بلکه با تدبیری قاطع می‌فرماید: «آیا برای آسان است که مردم بگویند: دختر رسول خدا در دستش دستبندی از آتش است» پیامبر ﷺ

بیرون رفت و نشست تا این که دختر حبیب خدا ﷺ دستبند را به بازار برده، فروخت و با پول آن غلامی خرید و آزاد کرد. هنگامی که پیامبر ﷺ از آن اطلاع یافت، فرمود: «سپاس خدایی را سزااست که فاطمه را از آتش نجات داد»^(۱).

هنگامی که خداوند متعال این آیه را نازل فرمود که ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴] «به خویشاوندان نزدیک هشدار بده». رسول خدا ﷺ به وعظ ایستاد، و از همان ابتدای دعوتش هرگونه میانجی‌گری و رابطه‌بازی را قطع کرد و بر کوه صفا رفت و با بلندترین صدا فاطمه و نزدیکانش را ندا داد که «ای فاطمه دختر محمد اگر از من مال می‌خواهی فراموش کن و جز از خداوند بی‌نیاز نمی‌شوی»^(۲).

در ماجرای زن مخزومی که در عهد نبی ﷺ دزدی کرد، رسول خدا ﷺ را پدری می‌بینم که با جدیت رفتار می‌کند و در اجرای حدود الهی حتی از نزدیکترین افراد خود نمی‌گذرد، و بر اسامه بن زید رضی الله عنه به خاطر شفاعت از آن زن مخزومی خشم می‌گیرد؛ زیرا شفاعت در این هنگام حاکم را از وظیفه اصلی‌اش باز می‌دارد، و دری را برای تعطیلی حدود می‌گشاید. و این مسأله باعث شد که پیامبر ﷺ به خاطر خداوند، ناراحت گردد. و لذا به خداوند تعالی سوگند یاد کرد که حتی اگر محبوبترین افراد نزد او هم مرتکب عملی شوند که باید بر آن حد جاری شود، حد خدا را جاری کند و او به خاطر این کار میان مردم معروف گشت.

عایشه ام المؤمنین رضی الله عنها روایت می‌کند: قریش در مورد زن مخزومی که دزدی کرده بود، اندوهگین بودند، گفتند: چه کسی نزد رسول خدا ﷺ میانجی‌گری کند و چه کسی جز اسامه رضی الله عنه که مورد محبت پیامبر ﷺ است، این جرأت را دارد. او با رسول خدا ﷺ در این باره سخن گفت حضرت ﷺ فرمود: آیا درباره حدی از حدود الهی شفاعت می‌خواهی؟ سپس برخاست و خطبه‌ای ایراد کرد و فرمود: «ای مردم، شما پیش از این

(۱) - نسائی در کتاب زینت باب زشت‌شمردن برای زنان در اظهار زینت‌آلات و طلا آورده است، (۸ / ۱۵۸) و آن را همچنین امام احمد در مسندش آورده، (۵ / ۲۷۸) و حاکم در مستدرک، (۳ / ۱۵۲) و صحیح بر شرط شیخین گفته و ذهبی هم با آن موافقت دارد. و این حدیث تماماً از ثوبان هم روایت شده است.

(۲) - بخاری در تفسیر سوره شعراء، باب و انذر عشیرتک الاقربین، (۶ / ۱۷)؛ مسلم در ایمان باب قول خداوند تعالی و انذر عشیرتک الاقربین، ۲۰۸.

گمراه بودید، زیرا هروقت دزدی می کرد او را رها می ساختید و هرگاه ضعیفی سرقت می کرد بر او حد جاری می ساختید، به خدا سوگند اگر فاطمه دختر محمد سرقت کند دستش را قطع خواهم کرد»^(۱).

از موضع گیری های شگفت انگیز پیامبر ﷺ به عنوان پدری دوراندیش و باتدبیر، در زندگی بسیار سخت دخترش فاطمه علیها السلام با علی ابن ابی طالب علیه السلام بود. فاطمه علیها السلام آسیاب دستی داشت و با آن کار می کرد و اثر آن روی دستش مانده بود، مشک خود را پر از آب می کرد و آنقدر آن را بر دوش می کشید که جای آن بر گردنش باقی مانده بود. خانه را جاروب می کرد به طوری که لباس هایش پر از گرد و غبار می شد و همسرش نیز نمی توانست برای فاطمه علیها السلام کنیزی اجیر کند تا در کارهای سخت خانه به او کمک نماید و علی علیه السلام نیز از این که در کارهای خانه تا جایی که برایش امکان داشت، به فاطمه علیها السلام کمک کند، باک نداشت.

علی علیه السلام فرصت را غنیمت شمرد و روزی که می دانست پدر فاطمه علیها السلام، پیامبر ﷺ از یکی از غزواتش پیروزمندانه با غنایم و اسیران باز می گردد، به فاطمه علیها السلام گفت: دلم به حالت می سوزد، برو و یکی از اسیران را بخواه تا به تو خدمت کند. فاطمه علیها السلام گفت: اگر خدا بخواهد چنان می کنم.

پیامبر ﷺ آمد و فرمود:

دخترم برای چه آمده ای؟

گفت: آمده ام تا بر شما سلام کنم.

و از این که چیزی بخواهد شرم داشت، دوباره هردو نفر آمدند و علی علیه السلام شرح حال فاطمه علیها السلام را برای پیامبر ﷺ بازگو کرد. پدر با عزم و اراده جدی فرمود:

«به خدا قسم به شما دو نفر چیزی نمی دهم. آیا من اهل صفه را که شکم های خالی شان درد می کند، رها کنم، در حالی که چیزی برای انفاق به آن ها ندارم، اما آن اسیران را می فروشم و پس از آن با بهای آنان به اهل صفه انفاق می کنم».

(۱) - بخاری رحمته الله در حدود، باب اقامة حدود بر شریف و پست، (۸ / ۱۶)؛ مسلم رحمته الله در حدود باب قطع دست دزدی که از خانواده ای مهم است و غیره، ۱۶۸۸.

در این هنگام سرور زنان بهشت دختر رسول خدا ﷺ بازگشت و به چیزی از آنچه نزد پدر بود دست نیافت. با آن که او محبوبترین افراد در نزد خدا بود و در کمال سختی و گرفتاری زندگی می‌گذراند، اما رسول خدا ﷺ فقیران و محتاجان را بر او ترجیح داد. پدران و مسؤولان ضعیف چشمان خود را خوب باز کنند!!

زنان فاضل صحابی تربیت یافته گان مکتب نبوت

اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنها

او ام عبدالله قریشی تمیمی، دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنه اولین مسلمان پس از رسول خدا، و مادرش قتيلة دختر عبدالعزی عامری است. اسماء رضی الله عنها مادر صحابی شجاع عبدالله بن زبیر رضی الله عنه و خواهر ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها است که از او حدود ده سال بزرگتر بود و آخرین زن مهاجری است که وفات یافت.

اسماء رضی الله عنها هفدهمین کسی بود که اسلام آورد و با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرد و به او، ایمانی استوار داشت. نمونه‌ای از اسلام راستین او این است که روزی مادرش قتيله - که ابوبکر رضی الله عنه او را دوره جاهلیت طلاق داده بود - برای دیدن اسماء رضی الله عنها آمد ولی وی او را نپذیرفت و هدیه‌ای که آورده بود، قبول نکرد. در صحیحین از اسماء رضی الله عنها دختر ابی بکر رضی الله عنه چنین نقل شده است: در روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله مادرم که هنوز مشرک بود بر من وارد شد؛ از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم: مادرم نزد من آمده است و به من تمایل نشان داده، آیا من با او ارتباط داشته باشم؟ فرمود: آری، با مادرت ارتباط داشته باش ^(۱).

اسماء رضی الله عنها را به لقب «ذات النطاقین» خوانده‌اند، زیرا او کمربندش را دو پاره کرد، تا راحت‌تر بتواند سنگینی بار و خوراکی‌ها و آشامیدنی‌هایی را که برای رسول خدا، هنگام هجرت به غار [ثور] می‌برد، تحمل کند. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله

(۱) - بخاری رحمته الله در بخشش آن را آورده است، باب هدیه از مشرکان، و خداوند تعالی فرمود: ﴿لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقْتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ...﴾ [الممتحنة: ۸] (۳ / ۱۴۲) و مسلم: رحمته الله در زکات، (۱۰۰۳).

کمر بندش را اینگونه دید، به او لقب ذات النطاقین داد^(۱).

هنگامی که رسول خدا ﷺ به همراهی پدر اسماء رضی الله عنها از مکه آهنگ مدینه کرد و هجرت نمود، ابوبکر رضی الله عنه تمام ثروتش را که پنج یا شش هزار درهم بود با خود برد. پدر بزرگ اسماء رضی الله عنها ابوقحافه که نابینا بود نزد او آمد و گفت: ابوبکر [با این کارش] به مالش و خودش صدمه می‌زند. این دخترک باهوش و شجاع گفت: هرگز، او اموال بسیاری برای ما باقی گذاشته است. پس مقداری سنگ جمع کرد و به گوشه‌ی خانه نهاد و با پارچه‌ای آن‌ها را پوشاند. و در حالی که دست پدر بزرگش را بر روی پارچه می‌گذاشت، گفت: این چیزی است که برای ما باقی گذاشته است. ابوقحافه گفت: اگر این اموال را او برای شما باقی گذاشته که چه نیکوست. اسماء رضی الله عنها بدینگونه بیم پیرمرد را فرو نشاند، و عصبانیت وی را خاموش ساخت، و آرامش را به وجود او برگرداند^(۲). به هنگام هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه، که ابوبکر رضی الله عنه نیز همراه ایشان بود و در غار ثور پنهان شده بودند، اسمای نوجوان، مورد آزار دشمن خدا ابوجهل قرار گرفت و او می‌خواست اسماء را فریب بدهد تا جای پدرش را نشان بدهد، اما اسماء رضی الله عنها که خود را مسؤول می‌دانست با وجود این که سنش کم بود، دریافت که نباید کلامی بگوید که باعث به مخاطره افتادن پدرش و حضرت رسول ﷺ گردد، پس سکوت اختیار کرد و چیزی بیشتر از: نمی‌دانم نگفت. دشمن خدا [ابوجهل] به صورت او سیلی محکمی نواخت که گوشواره‌اش از گوشش افتاد و او را در حالی رها کرد که از پافشاری اسماء رضی الله عنها بسیار خشمگین بود^(۳).

و ترسوها همیشه چنین کارهایی را انجام می‌دند، وقتی از کشتن مردان عاجز می‌شوند، به کتک‌زدن زنان و کودکان می‌پردازند.

هنوز مدت درازی نگذشته بود که اسماء رضی الله عنها با مهاجران دیگر، به پدرش ملحق شد، و آنجا پسرش عبدالله را که نخستین فرزند به دنیا آمده در اسلام بود، به دنیا آورد.

(۱) - حدیث نامیدن اسماء به ذات النطاقین که بخاری رحمه الله آن را در مناقب آورده است باب هجرت نبی ﷺ و اصحابش به مدینه، (۴ / ۲۵۸)؛ ابن سعد در طبقات، (۸ / ۲۵۰).

(۲) - بنگرید به: خبر در سیره نبوی از ابن هشام، (۱ / ۴۸۸) ذهبی رحمه الله هم آن را نقل کرده است در سیر اعلام النبلاء، (۲ / ۲۸۸) به طوری که شیخ الارناؤوط هم به صحت اسناد آن اشاره کرده است.

(۳) - بنگرید به سیره ابن هشام، (۱ / ۴۸۷).

بدین ترتیب، اسماء رضی الله عنها نمونه زنده و الگوی شایسته‌ای در صبر بر سختی‌های زندگی و محرومیت شدید بود و با تمام توان، سعی در اطاعت و رضایتمندی همسرش داشت. در حدیث صحیحی از قول اسماء رضی الله عنها آمده است که او گفت: «با زبیر ازدواج کردم در حالی که او چیزی، جز یک اسب نداشت. من آن اسب را علوفه می‌دادم، برای شتر آبکش، دانه خرما می‌کوبیدم، آب شیرین از چاه‌ها می‌کشیدم و خمیر می‌کردم. از زمینی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به زبیر داده بود، دانه‌های خرما را بر سرم حمل می‌کردم. فاصله آن زمین دو سوم ۲ بر ۳ فرسخ تا مدینه بود. روزی در حالی که دانه‌های خرما بر سرم بود و می‌آمدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را با تنی چند از صحابه دیدم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا صدا زد فرمود: آهای، آهای بیا تو را سوار کنم، خجالت کشیدم. به یاد غیرت زبیر افتادم، اسماء رضی الله عنها می‌گوید: رفتم وقتی رسیدم، به زبیر خبر دادم، گفت: به خدا سوگند همین که تو باید برای من دانه خرما حمل کنی، بر من سخت‌تر است از سوار شدن به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم. اسماء رضی الله عنها گفت: همین که ابوبکر برای من خدمتگزاری فرستاد، که تیمارداری اسب را، از من برداشت، انگار که مرا آزاد کرد»^(۱).

پس از این صبر، فرجام کار این شد که اسماء رضی الله عنها با تمام رفاه و ثروت همسرش هرگز دچار غرور نشد، او سخاوتمند بود و هیچگاه چیزی را برای فردا ذخیره نمی‌کرد، و هرگاه که بیمار می‌شد منتظر می‌ماند تا خوب شود. تمام برده‌هایی که داشت آزاد کرد و به دختران و خانواده‌اش می‌گفت: اتفاق کنید و راستگو باشید و در انتظار بخشش دیگران نباشید^(۲).

اسماء رضی الله عنها زنی شجاع بود و از هیچ چیز، جز سرزنش خداوند، واهمه نداشت. او در جنگ یرموک هم شرکت کرد و مانند دیگر شجاعان جهاد می‌کرد.

در زمان سعید بن عاص رضی الله عنه در مدینه دزدی، زیاد شد؛ او خنجری برداشت و زیر سرش گذاشت. به او گفتند: برای چه چنین می‌کنی؟ گفت: تا اگر دزدی بر من حمله کند شکمش را پاره کنم^(۳).

(۱) - بخاری رحمته الله در نکاح آورده است باب غیرت، (۶ / ۱۵۶) و مسلم: در سلامتی باب جواز پشت سر سوار کردن زن بیگانه هنگامی که در راه خسته می‌شود، (۲۱۸۲).

(۲) - بنگریه به طبقات ابن سعد، (۸ / ۲۵۱) و بعد از آن.

(۳) - ابن سعد در طبقات آورده است، (۸ / ۲۵۳)؛ حاکم در مستدرک، (۴ / ۶۴).

اراده و عزت نفس را می‌توان از سخنانش پی برد، هنگامی که پسرش عبدالله بن زبیر رضی الله عنه زمانی که حجاج، مکه را محاصره کرده بود، بر مادرش اسماء رضی الله عنها - که در آن موقع پیرزن نابینایی صد ساله بود - وارد شد تا با او رایزنی کند، عبدالله رضی الله عنه به مادرش گفت: مادرم! همه مردم و حتی خانواده و بچه‌هایم مرا تحقیر کرده‌اند و برای من بضاعتی اندک مانده است، و از یاران هم آنقدر ندارم که بتوانم ساعتی مقاومت کنم و افراد دشمن [اگر تسلیم شوم] هرآنچه بخواهم به من می‌دهند. نظر شما در این باره چیست؟

در برابر این امتحان دشوار، احساسات جوشان مادری فرو ریخت و عزت و کرامت پیروز گشت و چنین پاسخ داد: به خدا سوگند فرزندم تو به خودت آگاه‌تری، اگر می‌دانی که برحق هستی و برای خدا کار می‌کنی، و آنچه او می‌خواهد انجام بده، اگرچه برای خدا یارانت کشته شوند. گردن خویش را در اختیار غلامان خاندان امیه مگذار که آن را به بازی بگیرند، و اگر دنیا را بخواهی که تو، چه نکوهیده بنده‌ای هستی، خودت را هلاک کرده‌ای و کسانی که با تو می‌جنگند را به نابودی کشانده‌ای.

عبدالله رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند مادرم نظر من همچون توست، اما می‌ترسم که اهل شام مرا بکشند و مثله کنند و به دار بزنند. مادرش به او پاسخ داد: پسرم گوسفند هم که به سلاخه کشیده می‌شود، بعد از ذبح هیچ دردی نمی‌فهمد، این امر را با بصیرت انجام بده و از خدا یاری بخواه.

هنگامی که اسماء رضی الله عنها برای خداحافظی با پسرش عبدالله، نزد او رفت، دستش را بر روی سپر پدرش گذاشت و از روی تحقیر گفت: عبدالله این چیست؟ پس عبدالله رضی الله عنه هم سپرش را درآورد و برای جنگیدن رفت و آنقدر مقاومت کرد و جنگید تا آن که کشته شد، پس حجاج امر کرد تا پیکر او را به دار بزنند، سپس نزد اسماء رضی الله عنها آمده گفت: مادرم! امیرالمؤمنین مرا مأمور حفظ تو کرده است آیا حاجتی داری؟ اسماء رضی الله عنها گفت: من مادر تو نیستم؛ بلکه مادر کسی هستم که بر سر درخت انجیر به دار کشیده شده و نیازی هم ندارم، اما برای حدیثی می‌گویم:

از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «در ثقیف، دروغگو و بدبختی قیام می‌کنند، اما دروغگو، که ما آن را دیدیم - منظورش مختار بود - و اما بدبخت که تو هستی».

در برخی روایات است که حجاج هنگامی که بر اسماء رضی الله عنها وارد شد، به او با حالت دلسوزی گفت: مرا چگونه دیدی دربارهٔ عملی که با پست کردم، ای اسماء؟ اسماء رضی الله عنها با آرامش گفت: او دنیایش را از دست داد و تو آخرت را تباه کردی^(۱). به گفته ابن سعد رحمته الله، اسماء رضی الله عنها پس از کشته شدن پسرش عبدالله رضی الله عنه چند شب بعد، در مکه وفات کرد. کشته شدن عبدالله در ۱۷ جمادی الاولی سال ۷۳ هجری بود. [با آن که اسماء پیر بود] دندان‌ش نیفتاد و عقلش زایل نگشت. رحمت خدا بر اسماء ذات النطاقین رضی الله عنها باد، که به حق نمونهٔ مادری است که می‌توان به او اقتدا کرد و الگوی پاکیزه‌ایی است که ضرب المثل شده است.

فاطمه دختر خطاب رضی الله عنها

او فاطمه دختر خطاب بن نفیل، پسر عبدالعزی، پسر رباح، پسر عبدالله، پسر قرط، پسر عدی، پسر کعب است و از برترین زنانی است که در برابر قریشیان سنگدل و کینه‌جوایستاد و مقاومت کرد، ولی با این حال خوش‌اخلاق و فرمانبردار بود. فاطمه رضی الله عنها در خانهٔ خطاب بن نفیل بزرگ شد؛ خانوادهٔ مخزومی قریشی که به شرف و رفعت و حسب و نسب ممتاز بودند و پسران‌شان هم به داشتن ویژگی‌های عربیت در کنار قدرت و تکوین شخصیت، از دیگران مشخص بودند. پس از آن که دوران کودکی را پشت سر گذاشت و به دوران جوانی قدم نهاد، سعید بن زید بن عمرو بن نفیل از او خواستگاری کرد. آن دو باهم ازدواج نمودند و زندگی صمیمانه‌ای را آغاز نمودند و رفتار آن‌ها توأم با محبت و تفاهم و احترام متقابل بود. سعید رضی الله عنه همسر فاطمه رضی الله عنها به دست صحابی بزرگوار (خبّاب بن اُرت رضی الله عنه) اسلام آورد. و سپس باهم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند تا سعید رضی الله عنه در محضر ایشان نیز به وحدانیت خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله شهادت دهد. آنگاه سعید رضی الله عنه به خانه‌اش بازگشت، تا آنچه را که بر او با خباب رضی الله عنه گذشته بود و دیدارش با رسول خدا صلی الله علیه و آله و آموخته‌های دینی خود را برای همسرش بیان کند. فاطمه رضی الله عنها با تمام احساسات و عقلش به

(۱) - بنگرید به طبقات ابن سعد، (۸ / ۲۵۴)؛ مستدرک، (۴ / ۶۵)؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، (۲ /

۲۹۳)؛ ما بعد آن و تاریخ اسلام ذهبی، (۳ / ۱۳۶).

اسلام متمایل شد و هنوز همسرش سخن خود را به پایان نبرده بود که فاطمه رضی الله عنها هم شهادتین را بر زبان آورد و در شمار نخستین زنان مسلمان قرار گرفت.

خباب بن اُرت رضی الله عنه همیشه به منزل این زوج تازه مسلمان می آمد و به آنان قرآن و دین خدا را می آموخت و در دل هاشان ایمان را می پروراند.

آنان خیلی اصرار داشتند، که خبر اسلام آوردن شان پخش نشود؛ زیرا از عمر رضی الله عنه که فردی تندخو و سخت گیر بود و از همه بیشتر نسبت به گسترش دعوت اسلام در سرزمین خودش [مکه] خشم می ورزید، بیم داشتند.

در یکی از روزها، عمر بن خطاب در مسیرش مقابل خانه ارقم بن ابی الارقم رضی الله عنه رسید و تصمیم گرفت، رسول خدا را بکشد. خشم از چشمانش هویدا بود و در این هنگام مردی که از بنی زهرة او را دید و از قصد عمر رضی الله عنه جویا شد و گفت: که تو را تاکنون در حالی که شمشیر به کمر بسته و اینچنین غضبناک و خشمگین ندیده ام؟ عمر رضی الله عنه به او گفت: می خواهم محمد را بکشم؛ این فریبکاری که باعث اختلاف قریش شده است. دیوانه ای بی عقل، که آیینش را لکه دار کرد و خدایانش را ناسزا گفت. مرد به او گفت: به خدا سوگند ای عمر رضی الله عنه خودت را فریب داده ای. آیا چنین می پنداری که عبدمناف تو را رها خواهد کرد تا محمد را بکشی؟! آیا نمی خواهی به خانواده خودت بنگری و از کارشان آگاه گردی؟ عمر رضی الله عنه گفت: کدامیک از خانواده ام؟ گفت: شوهر خواهر و پسر عمویت سعید بن زید و خواهرت فاطمه دختر خطاب. به خدا سوگند که هردوی آنها اسلام آورده اند و از دین محمد تبعیت می کنند.

در این هنگام خشم عمر رضی الله عنه بیشتر شد و با خودش می گفت: آیا آنها چنین می کرده اند؟ اگر چنین کرده باشند هردوی آنان را به بدترین وجهی می کشم.

عمر رضی الله عنه به سرعت به سوی خواهر و شوهر خواهرش بازگشت، آنقدر خشمگین بود که نمی توانست خودش را نگاه دارد. هنگامی که به منزل خواهرش فاطمه رضی الله عنها رسید، آنها داخل خانه بودند و صدای سخنان آنها می آمد. عمر رضی الله عنه آنها را شنید و تاکنون در این باره دقت نکرده بود. اندکی به سخنان آنها گوش داد، سپس داخل خانه شد و با صدایی رعدآسا خواهرش را صدا زد.

در آن موقع، خباب بن اُرت رضی الله عنه نزد سعید و فاطمه رضی الله عنها آیاتی از قرآن کریم را تلاوت می کرد، هنگامی که متوجه آمدن عمر شدند خباب رضی الله عنه در یکی از اتاق ها پنهان

شد و فاطمه رضی الله عنها صحیفه را برداشت و آن را زیر دستش مخفی ساخت تا از نگاه عمر رضی الله عنه پنهان بماند.

زمانی که عمر رضی الله عنه داخل شد، گفت: این سخنانی که شنیدم چیست؟ گفتند: ما که چیزی نشنیدیم. عمر رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند خبر دارم که شما از دین محمد تبعیت می کنید، سپس بر شوهر خواهرش، سعید بن زید رضی الله عنه به شدت یورش برده فاطمه دختر خطاب رضی الله عنها برخاست تا عمر را از شوهرش بازدارد و مانعی میان او و عمر گردد. اما عمر فاطمه را ضربتی زد و او را زخمی کرد.

هنگامی که عمر رضی الله عنه چنین کرد، خواهر و شوهر خواهرش به او گفتند: آری ما اسلام آورده ایم و به خدا و رسولش ایمان داریم؛ هرکاری که می خواهی بکن.

هنگامی که عمر رضی الله عنه خواهرش را خونین دید، پشیمان شد و از کاری که کرده بود، ناراحت گردید و به خواهرش گفت: آن صحیفه را به من بده، که شنیدم چند لحظه پیش از روی آن می خواندید، تا ببینم این چیست، که محمد آورده است. سپس خواهرش به او گفت: بیم داریم که دیگر آن را باز نگردانی. عمر رضی الله عنه گفت: نترس و به خدایان خود سوگند خورد، که آن را هرگاه خواند برگرداند. وقتی عمر رضی الله عنه چنین گفت، خواهرش فرصت را برای مسلمان کردن عمر رضی الله عنه غنیمت شمرد و گفت: برادرم تو نجس هستی چون مشرک می باشی و این صحیفه را تنها کسانی می توانند لمس کنند که طاهر باشند. عمر رضی الله عنه برخاست و غسل کرد و خواهرش هم صحیفه را به او داد و در آن آیاتی از سوره «طه» بود که آن را خواند، هنگامی که به این فراز قرآن رسید که ﴿لِئَجْزِي كُلِّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى﴾ [طه: ۱۵] «هر نفسی را به پاداش (نیک و بد) اعمالش برسانیم»^(۱). گفت: چقدر این کلام نیکو و بزرگ است!!

هنگامی که خباب بن ارت رضی الله عنه آن را شنید از مخفیگاهش خارج شد و به عمر رضی الله عنه گفت: ای عمر، من از خدا امید دارم، که تو را در جمله دعوت شدگان پیامبرش صلی الله علیه و آله قرار بدهد به خدا قسم، ای عمر، من دیروز از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:

(۱) - بخشی از آیه ۱۵ سوره طه.

«خدایا، اسلام را به ابوالحکم بن هشام یا به عمر بن خطاب مؤید گردان». در این هنگام عمر رضی الله عنه از خباب رضی الله عنه راهنمایی خواست و اظهار داشت، که تمایل دارد به دین محمد ﷺ درآید.

در روایت دیگری آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «خدایا، اسلام را به این دو مرد که نزد تو محبوبیت دارند، یعنی ابوجهل بن هشام یا عمر بن خطاب، عزیز گردان و محبوب‌ترین آن‌ها نزد خدا عمر بود»^(۱).

عمر بن خطاب رضی الله عنه از خانه خواهرش فاطمه رضی الله عنها بیرون شد و به سوی خانه‌ای که خباب بن ارت رضی الله عنه او را فرستاده بود رفت، تا رسول خدا ﷺ و یارانش را بباید، اما، نه برای حمله کردن و کشتن رسول خدا ﷺ بلکه تا اسلام آورد، رهایی یابد و به آن گروه باایمان بپیوندد.

اسلام عمر رضی الله عنه همانطور که رسول خدا ﷺ فرموده بود، باعث عزت و فتح گردید و همچنین تاریخ برای فاطمه دختر خطاب رضی الله عنها جایگاه ایمانی بزرگ را ثبت کرد و باعث عزتمندی برای عمر رضی الله عنه شد و آنچه را که فاطمه با عمر رضی الله عنها انجام داد، باعث از میان رفتن خودبینی و بلندپروازی عمر رضی الله عنه شد.

فاطمه رضی الله عنها باقیمانده عمرش را در سایه اسلام از چشمه صاف مسائل دینی می‌نوشتید و آنچه از احادیث رسول خدا ﷺ می‌شنید نقل می‌کرد.

در افتخار فاطمه رضی الله عنها همین بس که تاریخ، زندگی او را از خلال قصه اسلام آوردن عمر بن خطاب رضی الله عنه نقل کرده است.

(۱) - این روایت را ترمذی در مناقب آورده، باب مناقب عمر بن خطاب رضی الله عنه و گفت: این حدیث حسن و صحیح و غریب است و آن را همچنین احمد در مسند و ابن سعد در طبقات روایت کرده‌اند و ابن حبان هم آن را صحیح دانسته است.

اما روایت اولی که آن را در سیره نبوی از ابن هشام (۱ / ۳۷۰) درباره حدیث اسلام آوردن عمر بن خطاب رضی الله عنه بنگرید. همچنین در حاشیه آنچه که سهیلی هنگام سخن گفتن از تطهیر عمر رضی الله عنه برای لمس کردن قرآن و قول خواهرش به او که لا یمسه الا المطهرون، نوشته بنگرید، ص ۳۶۹.

ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب علیه السلام

ام کلثوم علیه السلام دختر علی بن ابی طالب علیه السلام که در کودکی اسلام آورد و صاحب منزلتی عالی و جایگاهی والا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و چهارمین خلفای راشدین علی علیه السلام بود. جدش، رسول خدا سرور آدمیان و مادرش فاطمه علیه السلام سیده زنان اهل بهشت و برادرانش حسن و حسین علیه السلام هردو سروران جوانان بهشت و دو ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند.

ام کلثوم علیه السلام، در این خانواده بزرگوار در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به دنیا آمد و بزرگ گشت. وی نمونه زنی جوان و مسلمان پرورش یافته بر دیانت و فضیلت و حیا است. او را فاروق عمر بن خطاب رضی الله عنه و دومین خلیفه مسلمانان خواستگاری کرد؛ اما امام علی بن ابی طالب رضی الله عنه عذر خواست چون ام کلثوم علیه السلام کوچک بود، عمر رضی الله عنه به ایشان گفت: ای ابوالحسن، او را به همسری من درآور، زیرا آنطور که من می توانم از کرامت والای او حفاظت کنم، کس دیگری نمی تواند^(۱). حضرت راضی شد و ام کلثوم علیه السلام را به همسری او درآورده عروسی آن ها، در ذی قعدة سال هفدهم هجری بود. ام کلثوم علیه السلام با عمر رضی الله عنه زندگی کرد، تا زمانی که عمر کشته شد و برای او زید اکبر و رقیه را به دنیا آورد. از اعمال نیک ام کلثوم علیه السلام همسر عمر رضی الله عنه این بود که زمانی عمر رضی الله عنه بنا به عادتش، برای کمک به مردم از خانه بیرون شد - و این وظیفه هر مسئولی است که به توده مردم در سایه حکومت اسلامی رسیدگی کند - عمر رضی الله عنه که از خانه ای از خانه های مدینه می گذشت، ناله زنی را شنید؛ بر سرعت خود افزود. صدای ناله از سیاه چادری بود که مردی بر درش نشسته بود. عمر رضی الله عنه بر او سلام کرد و از احوال او پرسید، مرد به او گفت: از بادیه آمده تا از فضل امیر مؤمنین به او چیزی برسد، پس عمر رضی الله عنه درباره ناله ای که از زن درون خانه، شنیده بود سؤال کرد، مرد در حالی که نمی دانست، با کسی سخن می گوید شخص خلیفه است، گفت: برو خدا حاجت را روا سازد و چیزی که به تو مربوط نیست، می پرس. عمر رضی الله عنه بازگشت و همچنان بر پرسش خود اصرار داشت تا هر چقدر می تواند به او کمک کند. مرد به او پاسخ داد: زنم در حال وضع حمل است اما کسی نزد او نیست.

(۱) - الإصابة از ابن حجر عسقلانی، (۸ / ۲۷۵).

عمر رضی الله عنه مرد را رها کرد، و به سرعت به منزل بازگشت، بر زنش ام کلثوم رضی الله عنها وارد شد و به او گفت: آیا می‌خواهی که خدا تو را پاداش دهد؟

ام کلثوم رضی الله عنها در حالی که با این بشارت رسیده وجودش غرق مسرت شده بود، به عمر رضی الله عنه گفت: آن خیر و پاداش ای عمر چیست؟

عمر رضی الله عنه به او خبر را گفت و ام کلثوم رضی الله عنها هم با شتاب برخاست و آنچه را که برای وضع حمل آن زن و نوزادش لازم بود، با خود برداشت. عمر رضی الله عنه هم روغن و حبوبات با خود برداشته همراه همسرش رفت تا به سیاه چادر رسید.

ام کلثوم رضی الله عنها نزد زن آمد. در امر زایمان به آن زن مدد رساند، عمر رضی الله عنه با مرد بیرون خانه نشست و با آنچه آورده بود غذا می‌پخت. در این هنگام زن، فرزندش را به دنیا آورد و ام کلثوم رضی الله عنها از داخل سیاه چادر گفت: ای خلیفه به همراهت بشارت بده که خداوند به او پسری روزی کرده است و مرد عرب بهت‌زده شد، که همراهش خلیفه است که غذا می‌پزد و در آتش می‌دهد. زن هم از این که همسر خلیفه در چادر آنها، به او در زایمانش کمک کرده، تعجب کرده و البته تمام طرفداران تمدن‌ها دروغین بهت‌زده می‌شوند هنگامی که از حقایق درباره تمدن اسلامی آگاه می‌یابند، که چگونه رئیس دولت و همسرش به زن و شوهری بادیه‌نشین خدمت می‌کنند؟!.

روزگاری پس از این، دست گناه‌آلود کینه‌توزانه‌ای بر اسلام، با بیوه‌کردن ام کلثوم رضی الله عنها میان عمر رضی الله عنه و او جدایی انداخت و هنگامی که ام کلثوم رضی الله عنها از دنیا رفت، ابن عمر و پسرش زید رضی الله عنهما بر او نماز خواندند و برای او چهار تکبیر گفتند. خدایا، از ام کلثوم رضی الله عنها زن قابله مسلمان راضی باش.

صفیه رضی الله عنها دختر عبدالمطلب

عمه رسول خدا ﷺ

صفیه رضی الله عنها دختر عبدالمطلب بن هاشم، پسر عبد مناف، پسر قصی بن کلاب قریشی هاشمی، عمه رسول خدا ﷺ و خواهر اسدالله، حمزه بن عبدالمطلب رضی الله عنه و مادر صحابی جلیل، زبیر بن عوام رضی الله عنه زنی مؤمن و از بیعت‌کنندگان، بانویی مجاهد و شکیبا و شاعر و فاضل بود. صفیه رضی الله عنها، در خانه «عبدالمطلب» سرور و سالار قریش بزرگ شد،

کسی که صاحب بزرگی و مجد و شرف بود و منصب سقایت حاجیان را بر عهده داشت؛ صفیه رضی الله عنها نیز از تمام آن صفات، تأثیر پذیرفت و شخصیت استوارش شکل گرفت. او زبانی بلیغ و فصیح داشت، زنی دانشمند و قاری قرآن بود و سوارکاری شجاع، به شمار می رفت. صفیه رضی الله عنها از نخستین کسانی بود، که به برادرزاده اش محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورد و پس از آن هم با فرزندش زبیر بن عوام رضی الله عنه، به مدینه منوره نخستین پایتخت اسلام، مهاجرت کرد.

صفیه رضی الله عنها شاهد نشر اسلام بود و در انتشار آن مشارکت جست و با از جان گذشتگی اش جهاد می کرد، و به همین دلیل، زمانی که در جنگ احد فرصتی به دست آورد، جلودار زنانی شد که برای خدمت به مجاهدان آمده بودند، در میان لشکریان اسلام روحیه غیرت را برای رفتن به میدان جنگ، برمی انگيخت و به درمان مجروحان می پرداخت.

زمانی که خواست خداوند بر شکست مسلمانان، به خاطر سرپیچی تیراندازان از فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت، مسلمانان بسیاری، از اطراف رسول خدا صلی الله علیه و آله پراکنده شدند. صفیه شجاع، با نیزه ای که به دست گرفته بود، با حمله کنندگان به نبرد برخاست و به آن ها که از میدان جنگ فرار می کردند، می گفت: آیا از رسول خدایم گریزید؟!.

چون صفیه رضی الله عنها از شهادت برادرش اسدالله حمزه بن عبدالمطلب رضی الله عنه، باخبر شد و به او گفتند، که مشرکان حمزه را مُثله کردند، صفیه رضی الله عنها مبدل به الگوی شگفت انگیز در صبر و مقاومت شد.

روایت کرده اند که او شخصاً در شهادتگاه برادرش حاضر شد. صفیه رضی الله عنها می گوید: «روزی که حمزه کشته شد، پسر زبیر مرا دید و به من گفت: مادر! رسول خدا به تو دستور بازگشت می دهد».

گفتم: برای چه؟ به من خبر داده اند که برادرم را مُثله کرده اند و این در راه خداست. ما بدانچه که پیش آمده راضی هستیم و شکیبایی می کنیم و در پیشگاه خدا است که محاسبه خواهیم شد.

هنگامی که زبیر رضی الله عنه گفتار صفیه رضی الله عنها را به رسول خدا صلی الله علیه و آله رساند: حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: او را به حال خود واگذارید.

گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» [البقرة: ۱۵۶]. «ما از آن الله هستیم و به سوی الله باز می‌گردیم». و برای او طلب آموزش کرد... و آنگاه رسول خدا ﷺ دستور داد که حمزه را به خاک سپارند^(۱).

آوردگاه دیگر صفیه رضی الله عنها به عنوان زنی مجاهد و مبارز در واقعه خندق بود. زمانی که وی، با یهودی خبیثی که بر لشکرگاه زنان حمله کرده و درگیر شد، در این موقع خانم‌های مسلمان و کودکان در دژی که حسان بن ثابت رضی الله عنه از آن محافظت می‌کرد، قرار داشتند. و زمانی که یهودی اطراف دژ می‌گردید، مسلمانان در حال جنگ با دشمنان‌شان بودند.

صفیه رضی الله عنها برخاست و به حسان رضی الله عنه گفت: ما با این وضع، اطمینانی بر ناموسمان نداریم. برخیز و او را بکش.

حسان رضی الله عنه گفت: خدا تو را بیامرزد. می‌دانی که من مسؤول اینجا نیستم.

صفیه رضی الله عنها هنگامی که سخنان حسان را شنید، با خشم برخاست و در وجودش شوری برپا شد. کمربندش را بست و نیزه‌ای برداشت و از دژ بیرون زد و در کمین فرصتی نشست، او از غفلت مرد یهودی استفاده کرد و بر سرش پی در پی چند ضربه زد تا او را کشت. گفته‌اند: «او نخستین زن مسلمان است که مردی را [در این جنگ] کشت» و به دژ بازگشت و در چشمانش شادی برق می‌زد و از این که توانسته بود بر دشمن خدا پیروز شود و بدین وسیله زنان مسلمان را از هر هتک حرمتی مصون دارد، پس به حسان رضی الله عنه گفت: از دژ بیرون برو و غنائم آن مرد را بردار؛ زیرا که مردبودنش، مرا مانع می‌گردد.

حسان رضی الله عنه گفت: ای دختر عبدالمطلب، من به غنائم آن مرد نیازی ندارم^(۲).

بدین ترتیب مسلمانان در این غزوه هم به خاطر وجود چنین زنان مؤمن شجاعی که روزگار مانند آنان کم به خود دیده، پیروز شدند.

(۱) - بنگرید به اسبابه از ابن حجر، (۸ / ۱۲۹)؛ سیره نبوی از ابن هشام، (۳ / ۱۰۳).

(۲) - حدیث جنگ صفیه رضی الله عنها با یهودی را حاکم آورده است، (۴ / ۵۱) و آن‌ها را هیشمی در مجمع الزوائد تصحیح کرده است، (۶ / ۱۳۴) و گفت که آن را طبرانی روایت کرده که رجالش تا عروه رضی الله عنه درست است، اما این حدیث مرسل می‌باشد.

در جنگ خیبر هم صفیه رضی الله عنها به همراه زنان مسلمان مؤمن بر قدرت شجاعان اسلام می افزود. آنان ساز و برگ قهرمانان را می بستند و در میدان جنگ خیمه ای را برای مداوای مجروحان برپا کرده بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از این کار آن ها شاد شد و برای آن ها هم سهمی از غنیمت قرار داد.

پیامبر صلی الله علیه و آله عمه اش صفیه را دوست می داشت و به او احترام می گذاشت و به او عطای فراوان می بخشید.

هنگامی که آیه ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴]. «به خویشاوندان نزدیک هشدار بده». نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد و فرمود: «ای فاطمه دختر محمد، ای صفیه دختر عبدالمطلب، ای پسران عبدالمطلب من از سوی خداوند چیزی را برایتان نیاورده ام، ولی از مال من هرچه می خواهید طلبید»^(۱). پیامبر صلی الله علیه و آله با این سخن باب هرگونه واسطه گری را حتی برای نزدیک ترین کسانش بست.

صفیه رضی الله عنها از کودکی، رسول خدا صلی الله علیه و آله را دوست می داشت و او را می خنداند و در دوره جوانی رسول خدا صلی الله علیه و آله مجذوب شخصیت والای او گردید و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به رسالت برانگیخته شد، به او ایمان آورد و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به پیکار برمی خاست، مانند یک جنگجو به او کمک می کرد، او به هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که بسیار اندوهگین بود، در رثای وی چنین اشعاری را سرود:

دیدگانم بر من اشک و شب زنده داری بخشیدند، پس بر بهترین کسی که از دست رفت عزاداری کنید.

برای پیامبر صلی الله علیه و آله به اندوه شدید ناله کنید، اندوهی که با قلب آمیخته گشته است. پایان عمر را سپری می کردم زمانی که سرنوشتی را که در کتاب ارزشمند (قرآن) رقم خورده، آورد. رسول الله صلی الله علیه و آله، به بندگان الله مهربان بود و بر آن ها با رحمت و گذشت رفتار می کرد.

خداوند از او چه در هنگام حیات و چه به وقت رحلت راضی است و در روز رستاخیز پاداش او بهشت جاویدان الهی می باشد.

(۱) - مسلم رحمته الله در ایمان باب قول خداوند: و انذر عشیرتک الاقربین آورده است به شماره / ۲۰۵، احمد رحمته الله در مسند، (۶ / ۱۸۷)، نسائی رحمته الله، (۶ / ۲۵۰) و ترمذی رحمته الله شماره (۲۳۱۰ و ۲۱۸۴).

صفیه رضی الله عنها پس از رسول خدا ﷺ با عزت و کرامت زیست و همگی ارزش و منزلت او را گرامی می‌دانستند، تا آن که در روزگار خلافت عمر بن خطاب رضی الله عنه در حالی که سنش از ۷۰ سال گذشته بود، از دنیا رفت.

رحمت خدا بر صفیه رضی الله عنها باد، که چراغ فروزانی در تاریخ اسلام بود و بر سیره نیکویی در راه فداکاری و جهاد، در راه یاری دین خدا گام برمی‌داشت.

سمیه دختر خیاط رضی الله عنها

نخستین زن شهید در اسلام

او سمیه رضی الله عنها دختر خیاط، کنیز ابو حذیفه بن مغیره است. سمیه رضی الله عنها با یاسر رضی الله عنه ازدواج کرد، در حالی که یاسر رضی الله عنه غریبانه به مکه آمد و در آنجا اقامت گزید و قبیله‌ای نداشت که از او دفاع و مواظبت کنند و جلوی ستم، بر او را بگیرند و مجبور بود که تنهایی زیر سلطه نظام قبیله‌ای جاهلیت باقی بماند. بنابراین، یاسر رضی الله عنه مجبور شد به بنی مخزوم، پناهنده شود و در تحت حمایت ابو حذیفه قرار گیرد. ابو حذیفه یاسر رضی الله عنه را به ازدواج کنیزش سمیه رضی الله عنها درآورد، و این زوج، زندگی سرشار از لطف و همدلی را باهم آغاز کردند و چیزی نگذشت که صاحب دو پسر، به نام‌های عمار رضی الله عنه و عبیدالله شدند. عمار رضی الله عنه هنوز جوانی بود که به درجه‌ای والا از جوانمردی رسید و وصف آیین جدید را شنید که محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم همگان را به آن فرا می‌خواند.

عمار بن یاسر رضی الله عنه درباره کسی که مردم مکه درباره او اندیشه می‌کردند، فکر کرد تا آن که خصال تعمق او به همراهی فطرت پاکش، او را به اسلام کشاند.

عمار رضی الله عنه سوی پدرش بازگشت و به خاطر ایمانی که در وجودش ریشه دوانده بود، احساس خوشی داشت. سپس ماجرای خود با محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برای پدر و مادرش بازگو کرد سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به آن‌ها منتقل نمود و به آن دو نفر چگونگی پذیرش این دعوت جدید را عرضه کرد.

یاسر و سمیه رضی الله عنهما هم این دعوت مبارک را پذیرفتند و اسلام‌شان را آشکار ساختند. به همین دلیل سمیه رضی الله عنها هفتمین کسی بود که اسلام آورد. از همین فراز

مهم، زندگی سمیه رضی الله عنها نقطه عطف بزرگ تاریخی برای او، در سرآغاز و بامدادان فجر اسلام شروع می گردد.

بنی مخزوم می دانستند که عمار رضی الله عنه و خانواده اش دست از اسلام بر نمی دارند، بلکه آن را با قدرت آشکار می سازند و کافران نیز جز ستیزه جویی و مبارزه طلبی چیزی در آن نیافتند.

آنان خاندان یاسر رضی الله عنه را به بدترین شکل شکنجه و عذاب می دادند، تا آن ها را به خاطر دین شان بیازمایند و به تنبیه آن ها مشغول می شدند و آن ها را به صحرا می بردند و در حالی که زمین از شدت گرماگویی شعله ور بود، به پشت می خوابانند. سمیه رضی الله عنها را بر روی زمین می انداختند و بر روی او شن های داغ می ریختند و بر سینه اش سنگ های سنگین می گذاشتند، ولی هرگز از او، حتی آه و ناله ای نیز نمی شنیدند. او پیوسته می گفت: أحد، أحد و همان ذکر را می گفت: که یاسر و عمار و بلال رضی الله عنه در چنین حالاتی بر زبان می آوردند^(۱).

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز هنگامی که به این خانواده می گذشت که در معرض شکنجه های طاقت فرسا بودند، چشمانش را به سوی آسمان بلند می کرد و می فرمود: «ای خاندان یاسر! شکیبا باشید که وعده گاه شما بهشت است».

سمیه رضی الله عنها نیز هنگامی که سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را می شنید، با حالتی سرشار از استواری عقیده و ثبات قدم و ایمان و عقیده ای راسخ می گفت: گواهی می دهم که تو رسول خدایی و وعده تو راست است.

و اینچنین سمیه رضی الله عنها طعم ایمان و شیرینی آن را چشید، و مرگ را در برابر عقیده اش بی اهمیت و ناچیز شمرد و قلب بزرگش تسلیم حق گردید و ستم ظالمان، بر او تأثیری نداشت و آن ها هرگز نتوانستند ذره ای از عقیده و اندکی از ایمان او را سست نمایند.

یاسر رضی الله عنه هم از همسرش تبعیت کرد و او هم می خواست که به سمیه رضی الله عنها بپیوندد تا به آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله وعده داده بود برسند.

هنگامی که ستمگران از شنیدن حتی یک کلمه کفرآمیز، از زبان سمیه رضی الله عنها

(۱) - بنگرید به مستدرک حاکم در شناخت صحابه، (۳ / ۳۸۳).

مأیوس شدند، «ابوجهل» دشمن خدا بر سمیه رضی الله عنها با نیزه‌ای که در دستش بود حمله برد و روح مؤمن و پاک سمیه رضی الله عنها، سوی پروردگارش شتافت. نخستین زن شهید در اسلام و نمونه پاکی و کرامت و شجاعت و ایمان است. او ضرب المثلی شد برای همگان، وی با تمام آنچه داشت فداکاری می‌کرد و مرگ در راه حق را پذیرا شد و برای خشنودی حق تعالی تا پای جان ایستادگی کرد.

اسماء دختر یزید بن سکن رضی الله عنها

بانوی سخنور

او اسماء رضی الله عنها دختر یزید بن سکن بن رافع بن امری القیس بن عبدالاشهل بن حارث انصاری اویسی اشله‌ای است. بانویی روایتگر حدیث و فاضل و مجاهدی جلیل القدر، خردمند، دیندار و در سخنوری ماهر بود؛ تا آنجا که او را «بانوی سخنور» لقب داده‌اند.

با وجود آن که اسماء رضی الله عنها از احساس لطیف و با ذکاوت و عاطفه‌ای رقیق برخوردار بود، این دختر جوان مسلمان هم مثل دیگر دختران مسلمان، از مکتب نبوت فارغ التحصیل شد. با نامحرم به نرمی سخن نمی‌گفت و هرگز از مقام والای خود فروتر نمی‌آمد و زیر بار ظلم و ذلت نمی‌رفت. او زنی شجاع... استوار... مجاهد، و نمونه‌ای جالب در پهنه میادین مختلف برای دختران می‌باشد.

اسماء رضی الله عنها در سال اول هجرت، با رسول خدا ﷺ بیعت کرد و پیامبر ﷺ نیز بنابر آیه‌ای که در سوره ممتحنه آمده، با زنان بیعت کرد و آن آیه این است، که خدای متعال فرمود: ﴿يَتَأْتِيَهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعُكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَدَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعَصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايَعَهُنَّ وَأَسْتَغْفِرَ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [الممتحنة: ۱۲].

«ای پیامبر، چون زنان مؤمن آیند که بر تو با ایمان بیعت کنند که دیگر هرگز شرک به خدا نیاورند و سرقت و زناکاری نکنند و فرزندان خود را به قتل نرسانند و میان خود بر کسی افترا و بهتان نزنند و با تو در هیچ امر معروفی (که به آن‌ها کنی) مخالفت نکنند، بدین شرایط با آن‌ها بیعت کن و بر آنان از خدا آمرزش و غفران بطلب، که خدا بسیار آمرزنده و مهربان

است». این بیعت اسماء رضی الله عنها دختر یزید با صداقت و اخلاص بود و آنگونه که در کتاب‌های سیره آمده اسماء رضی الله عنها به هنگام بیعت با رسول خدا صلی الله علیه و آله، در دستش دو انگوی بزرگ طلا بود و پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «ای اسماء، دستبندهایت را درآور، آیا نمی‌ترسی که خدا انگویی از آتش به دست تو کند؟».

اسماء رضی الله عنها هم به سرعت و بدون چون و چرا، فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را اجرا کرد و آن دستبندها را درآورد و جلوی پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشت ^(۱).

اسماء رضی الله عنها پس از آن، از رسول بزرگوار صلی الله علیه و آله حدیث می‌شنید و برخی از دقیق‌ترین مطالب دینی را از پیامبر می‌پرسید، تا از مسائل دینی آگاه گردد، او بود که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روش پاک‌شدن زن از حیض را پرسید و شخصیت او، آن چنان استوار بود که درباره رسیدن به حقیقت از پرسش، شرمی نداشت و لذا ابن عبدالبر رحمته الله درباره او می‌نویسد:

اسماء رضی الله عنها به نیابت از طرف زنان مسلمان، پرسش‌های مربوط به آنان را با پیامبر صلی الله علیه و آله در میان می‌گذاشت و در این جا گفتاری از او، با رسول خدا صلی الله علیه و آله را می‌آوریم:

ای رسول خدا، من نماینده گروهی از زنان مسلمان هستم که همه آن‌ها سخن مرا می‌گویند و برای رأی من هستند.... خدای متعال تو را به طرف مردان و زنان فرستاد، آن‌ها به تو ایمان آوردند و از تو پیروی نمودند، ما گروه زنان اجازه خروج از منزل را نداریم و خانه‌نشین هستیم و احساسات جنسی مردان را برآورده می‌سازیم و فرزندان آنان را نه ماه، بار داریم. برطرف‌کننده احساسات مردان و حمل‌کننده اولاد آن‌ها هستیم، حال آن که مردان به خاطر حضور در نمازهای جمعه و حضور در مراسم تشییع جنازه‌های مسلمانان و جهاد در راه خدا برتری یافته‌اند، و هرگاه که برای جهاد بروند ما از اموال‌شان حفاظت می‌کنیم و اولادشان را پرورش می‌دهیم، آیا ای رسول خدا، در اجر و پاداش آن‌ها، ما هم شریک هستیم؟!.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به یارانش رو کرده و فرمود: «آیا سخنان این زن را که پرسش‌هایی نیکو درباره دینش پرسید، شنیدید؟» گفتند: بلی ای رسول خدا،.

رسول خدا ﷺ فرمود: «ای اسماء برگرد و به زنان همراهت بگو، که خوب شوهرداری و رضایت او را جلب کردن و با او همگام بودن، مساوی است با تمام آنچه که برای مردان است».

اسماء رضی الله عنها در حالی که هلهله می کرد و تکبیر می گفت به خاطر آنچه که رسول خدا ﷺ به او بشارت داده بود، بازگشت. اسماء رضی الله عنها از این که آن ها هم به نوعی در جهاد مشارکت دارند، قلبش سرشار از شادی گردید؛ اما شرایط آن روزگار هرگز چنین چیزی را نمی طلبید.

اسماء رضی الله عنها در جنگ یرموک که پس از رحلت پیامبر ﷺ و در سال سیزدهم هجری رخ داد، شرکت جست و نقشی مؤثر در آن ایفا کرد؛ این زن با غیرت آنگونه که ابن کثیر رحمته الله در البداية والنهاية آورده است: «این ها سخت جنگیدند، تا آنجا که پشت سر آن ها زنان هم به سختی جنگیدند».

و در جایی دیگر می نویسد: «و زنان هم از فراریان جنگ با چوب و سنگ استقبال می کردند»، و در این حال خولة دختر ثعلبه می گفت:

ای که از زنان تقوا پیشه، می گریزی به زودی دخترانی اسیر نمی بینی؟ و نه دخترانی خردمند و قانع، و در فرازی دیگر آورد: «و زنان مسلمان هم در این روز جنگیدند و شمار بسیاری از رومیان را کشتند و فراریان مسلمان را که به عقب برمی گشتند به جلو می رانند».

و در این جنگ بزرگ، اسماء دختر یزید، با سپاه اسلام همراه خواهرانش از زنان مؤمن، سپاهیان اسلام را کمک می رساندند از جمله اسلحه و آب به آن ها می دادند، مجروحان شان را مداوا می کردند و به آنان روحیه می دادند.

هنگامی که آتش جنگ، شعله ور شد و شدت یافت اسماء رضی الله عنها فراموش کرد که زن است؛ تنها چیزی که یادش آمد آن بود که او زنی مسلمان و بایمان است و به اندازه توان و طاقتش باید جهاد کند، روبرویش جز ستون خیمه چیزی نیافت، آن را برداشت و به صفوف دشمن زد و از راست و چپ بر دشمنان خود یورش می برد تا آن که نه تن از رومیان را کشت. ابن حجر رحمته الله هم درباره او آورده است: «اسماء دختر یزید بن سکن بود که در جنگ یرموک شرکت داشت و با ستون خیمه اش نه تن از رومیان را کشت و پس از این جنگ، مدتی زنده بود».

هنگامی که اسماء رضی الله عنها از میدان جنگ بیرون آمد، همچون دیگران سخت جراحت برداشت، مشیت الهی بر این قرار گرفت که او تا هفده سال بعد در قید حیات بماند و تا سال سی - هجری، زندگی کند. او در تمام مدت عمرش برای همگان منشأ خیر بود.

رحمت خدا بر اسماء رضی الله عنها دختر یزید بن سکن باد. و جایگاهش را نیکو گرداند، که برای ما احادیث زیادی روایت کرده است. او به گونه ای زیست که برای دیگر زنان در راه یاری حق درسی باشد. و هر چه در توان داشت انجام داد تا پرچم رفیع اسلام را به اهتزاز درآورد، تا آن که تمامیت دین برای خدا باشد.

ام سلیم دختر ملحان رضی الله عنها

زن مبلغ

او رمیضاء ام سلیم دختر ملحان بن خالد بن زید بن حرام بن جنوب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار انصاری خزرجی است. بانویی بود که از جمال و وقار آراسته، به خرد و رأی استوار، بهره فراوان داشت و اخلاق نیک را افزون بر همه این خصال دارا بود؛ تا آنجا که سرگذشت پاکیزه او، سرمشقی برای دختران شد، و همگان او را می ستایند.

به خاطر این صفات بزرگ است که پسر عمویش مالک بن نصر با او ازدواج کرد و او نیز برایش انس را به دنیا آورد.

همین که نور نبوت تابیدن گرفت و پیامبر صلی الله علیه و آله به توحید، مردم را فرا خواند، خردمندان و اهل فطرت پاک، با شتاب به اسلام گرویدند. ام سلیم رضی الله عنها همراه آن دسته، که از سابقه داران در اسلام محسوب می شوند یعنی انصار، اسلام آورد. او هرگز با جماعت بت پرست زمان خویش، همگان نشد و از آن ها جدا بود. هنگامی که اسلام آورد، در آغاز شوهرش مالک مقابل او ایستادگی کرد. مالک وقتی پس از سفر به خانه بازگشت و از اسلام آوردن او آگاه شد، با خشم گفت: آیا بی دین شده ای؟ و ام سلیم رضی الله عنها با یقین و ثبات پاسخ داد: که بی دین نشده ام اما ایمان آورده ام.

و سپس به انس تلقین کرد که بگوید: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَبِغُيُوثِ الْأَشْهَادِ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ. و انس هم چنین می کرد و پدرش به او می گفت: پسر من را بر علیه من

به فساد نینداز. ام سلیم رضی الله عنها گفت: من او را فاسد نکرده‌ام؛ بلکه به او علم می‌آموزم و او را تهذیب می‌نمایم. در این هنگام مالک بن نصر، احساسات پر گناهش، تحریک شد و در مقابل موضع‌گیری‌های محکم همسرش و استواری او بر عقیده جدیدش، ایستادگی می‌کرد، چاره‌ای نداشت که به او بگوید متحیر و بی‌هدف از خانه خارج خواهد شد و باز نمی‌گردد تا این که او از دینش دست بردارد. و در این هنگام مالک از همسر باراراده‌اش که از صخره هم قوی‌تر بود شنید که می‌گوید: «أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله». (گواهی می‌دهم بر اینکه: جز الله معبود برحق نیست، و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله فرستاده وی است).

مالک هم غضبناک از خانه خارج شد، دشمنش او را دید و مالک را کشت. هنگامی که ام سلیم رضی الله عنها از کشته شدن همسرش آگاه شد، به این گفته بسنده کرد که بدون شک انس را از شیر نخواهم گرفت تا این که سینه‌ام را رها سازد و ازدواج نمی‌کنم تا این که انس به من دستور بدهد.

اُم انس رضی الله عنها با خجالت نزد پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله رفت و خواست که جگرگوشه‌اش، انس مانند خادمی نزد معلم بشریت که خیر تمام است، بماند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله پذیرفت، به این دلیل از چشمان ام سلیم رضی الله عنها شادی درخشیدن گرفت.

مردم بسیار از انس بن مالک رضی الله عنه صحبت می‌کردند و از مادرش با اعجاب و تقدیر یاد می‌نمودند. ابوطلحه خبر را شنید و قلبش از عشق و اعجاب پر از شادی گشت، و برای ازدواج با ام سلیم رضی الله عنها پیشقدم شد و مهریه بسیاری نیز پیشنهاد کرد. اما ناگهان ابوطلحه شگفت‌زده شد و زبانش بسته ماند و آن زمانی بود که ام سلیم رضی الله عنها همه چیز را به خاطر عزت و عظمتی که داشت رها کرد و گفت: شایسته نیست که با مشرک ازدواج کنم. ای ابوطلحه، آیا نمی‌دانی اگر در میان بتکده خود آتشی برافروزد، همه بت‌ها می‌سوزند.

ابوطلحه احساس دلتنگی شدیدی نمود، برگشت در حالی که آنچه را که دیده و شنیده بود باور نمی‌کرد، و اما به خاطر علاقه صادقانه‌اش روز بعد، بازگشت و به ام سلیم رضی الله عنها وعده مهریه بیشتر و زندگی مرفه‌تری را داد، شاید که نظر ام سلیم رضی الله عنها تغییر کند و ازدواج با او را بپذیرد؛ اما ام سلیم رضی الله عنها مبلغ خردمند و باهوش - که مال

و مقام و جوانی دنیوی مقابل دیدگانش جلوه گری می کردند - احساس می کرد که دژ اسلام در قلبش، از تمام نعمت های مادی قوی تر است.

پس با ادب فراوان گفت: «ای ابوطلحه، مانند تو کسی نیست؛ اما تو مردی کافری و من زنی مسلمانم و صلاح نیست که من با تو ازدواج کنم» طلحه گفت: تو دنیا را نمی خواهی. اسماء رضی الله عنها گفت: دنیای من چیست؟ گفت: طلا و نقره. ام سلیم رضی الله عنها گفت: من نه طلا می خواهم و نه نقره، بلکه از تو می خواهم که مسلمان شوی. ابوطلحه گفت: از که اسلام را بخوایم؟ اسماء رضی الله عنها گفت: باید از رسول خدا صلی الله علیه و آله بطلبی. ابوطلحه در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله با یارانش نشسته بود، نزد ایشان رفت. هنگامی که حضرت صلی الله علیه و آله ابوطلحه رضی الله عنه را دید خطاب به اصحابش فرمود: «ابوطلحه در حالی نزد شما آمده که نور اسلام در چشمانش می درخشد» ابوطلحه رضی الله عنه آمد و به پیامبر صلی الله علیه و آله آنچه را که ام سلیم رضی الله عنها شرط ازدواج خود قرار داده بود، باز گفت.

در روایت دیگری است: (به خدا سوگند ای ابوطلحه چون تو کسی پاسخ رد به او داده نمی شود؛ اما تو مردی کافر هستی و من زنی مسلمان هستم و برای من روا نیست که با تو ازدواج کنم. اگر اسلام بیاوری، همان مهریه من است و چیزی دیگر از تو نمی خواهم).

این کلمات اعماق جان ابوطلحه رضی الله عنه را لرزاند و وجودش را لبریز ساخت. ام سلیم رضی الله عنها قلب او را کاملاً تسخیر کرده بود. ام سلیم رضی الله عنها زنی عشوهرگر نیست که در برابر این همه شیفتگی سر تسلیم فرود آورد، بلکه زنی عاقل بود که وجودش را استوار می ساخت، و آیا ابوطلحه رضی الله عنه همسری بهتر از او برای خود و مادری برای فرزنداناش خواهد یافت؟؟!!

ابوطلحه رضی الله عنه چیزی نمی فهمید جز این که بر زبانش جاری می کرد که «من هم بر آنچه تو عقیده داری هستم، «أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله». «گواهی میدهم جز الله معبود برحق نیست، و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده وی است».

ام سلیم رضی الله عنها رو به پسرش انس رضی الله عنه کرد و با احساس خوشبختی فراوان گفت که خدا به دست او، ابوطلحه رضی الله عنه را هدایت کرد، گفت: برخیز ای انس. ابوطلحه با ام سلیم ازدواج کرد در حالی که مهریه اش اسلام بود.

به همین خاطر هم ثابت از انس رضی الله عنه حدیثی روایت کرده است که «من زنی بزرگوارتر از ام سلیم ندیدم که مهرش اسلام آوردن بود»^(۱).

ام سلیم رضی الله عنها با ابوطلحه رضی الله عنه زندگی زناشویی را بر پایه اصول و مبانی اسلامی استوار کرد، اصولی که برای زن و مرد آرامش و سعادت را تضمین می‌کند.

ام سلیم رضی الله عنها نمونه همسر شایسته‌ای است که نسبت به حقوق زناشویی به بهترین وجهی عمل می‌کرد؛ همانطور که نمونه مادری با محبت و مری فاضل و مبلغ دین بود، بدین ترتیب ابوطلحه رضی الله عنه به دست همسر عاقلش ام سلیم رضی الله عنها وارد مکتب ایمان گشت و از چشمه نبوت تا آنجا که همسر گرامی برای ام سلیم رضی الله عنها شد، سیراب گشت.

اکنون به انس رضی الله عنه گوش می‌دهیم، که برای ما رفتار ابوطلحه با کتاب خدا و چگونگی عمل به دستورات آن را روایت می‌کند، او می‌گوید: ابوطلحه از نظر مالی از تمام انصار مدینه، ثروتمند بود و بهترین سرمایه او، در آسیابی در مقابل مسجد بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل آنجا شد و از آب پاکیزه‌ای که در آنجا بود نوشید، وقتی که این آیه نازل شد: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ [آل عمران: ۹۲]. «شما هرگز به مقام نیکوکاران و خاصان خدا نخواهید رسید، مگر آن که از آنچه دوست می‌دارید و بسیار محبوب است، در راه خدا انفاق کنید»^(۲). ابوطلحه برای رسول خدا، برخاست و گفت: خدای صلی الله علیه و آله، در کتابش می‌فرماید: «شما هرگز به مقام نیکوکاران و خاصان خدا نخواهید رسید، مگر آن که از آنچه دوست می‌دارید و بسیار محبوب است در راه خدا انفاق کنید». و آنچه را که من بیشتر از همه دوست دارم «همین آسیابم است» که صدقه‌ای در راه خداست؛ امیدوارم عمل خیری و ذخیره‌ای برایم نزد حق تعالی باشد، ای رسول خدا هرچه می‌خواهی بفرما. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«آفرین، آفرین، این درآمدی پرسود است، آنچه را که درباره اموالت گفته‌ای شنیده‌ام می‌بینم که آن را برای خویشانت قرار داده‌ای». ابوطلحه رضی الله عنه آن مال را میان نزدیکان و پسر عموهایش تقسیم کرد^(۳).

(۱) - سنن نسائی، (۶ / ۱۱۴)، از طریق جعفر بن سلیمان از ثابت از انس رضی الله عنه.

(۲) - بخشی از آیه ۹۲ سورة آل عمران.

(۳) - بخاری آن را در باب زکات بر نزدیکان آورده است، (۲ / ۱۲۶) و مسلم در زکات باب برتری فقه و صدقه بر نزدیکان و همسر به شماره ۹۹۸.

خداوند این زن و شوهر را به فرزند پسری، که با آمدنش شادی بزرگی آورد، کرامت بخشید و این فرزند، مایه شادمانی هردو گردید و به او و حرکات و سکناتش خو گرفتند. او را «ابو عمیر» نامیدند. کودک، پرنده ای داشت که با آن بازی می کرد، وقتی پرنده مرد، اندوهگین شد و گریست، رسول خدا ﷺ که از آنجا می گذشت او را دید با او شوخی می کرد و فرمود: «ابوعمیر، با این بلبل چه می کنی؟»^(۱) خواست خدا بود که آن دو نفر را به داشتن کودکی امتحان کند، سپس ابوعمیر بیمار شد و پدر و مادر، هردو مشغول او شدند، هرگاه پدرش از بازار بازمی گشت، پس از سلام به اهل خانه درباره سلامتی پسرش می پرسید، و تا او را نمی دید آرام نمی گرفت.

روزی اباطلحه ؓ در مسجد بود که کودک جان سپرد... و مادر مؤمن و صبور وی با آرامشی زیبا با این حادثه روبرو شد و کودک را در بسترش پوشاند و می گفت: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ [البقرة: ۱۵۶]. و به خانواده خود گفت: با ابوطلحه درباره پسرش سخن مگوئید تا من خود، موضوع را به وی بگویم.

هنگامی که ابوطلحه ؓ به خانه بازگشت، ام سلیم ؓ اشک های چشم خود را پاک کرد و با نشاط به استقبال همسرش آمد و دوباره ابوطلحه ؓ طبق معمول پرسید: پسر من چه می کند؟ و ام سلیم ؓ به او گفت: پسرش آرام گرفته است.

ابوطلحه ؓ گمان کرد که فرزندش سلامتی خود را بازیافته، پس شادمان شد و آرام و قرار گرفت و نزد فرزندش رفت، ام سلیم ؓ نزدیک او شد و با محبت هدیه ای به او داد، آنگاه غذایی خوردند و با شوهرش به بهترین وجهی که شایسته بود رفتار کرد، و زیباترین لباسش را پوشید و خود را آرایش نموده و عطر زد، با آن که مصیبت زده بود.

ام سلیم عزادار، ابوطلحه را آرامش داد و اجازه داد که به خواب راحتی رود و خوشحال بود، از آن که خبر مرگ فرزندش را به او نداده است.

شب که به آخر رسید، ام سلیم ؓ گفت:

ای ابوطلحه، آیا دیده ای قومی را که آنچه به آن ها عاریه داده شده از آن ها بگیرند، و

(۱) - بخاری آن ها را در ادب، باب گشارویی با مردم آورده است، (۷ / ۱۰۹) و مسلم در ادب، باب استحباب کام کودک را هنگام ولادت بازکردن به شماره ۲۱۵۰ و ابوداود به شماره ۴۹۶۹ در ادب.

آیا آن‌ها می‌توانند مانع پس گرفتن آن عاریه شوند؟
اباطلحه گفت: خیر.

ام سلیم گفت: پس تو چه می‌گویی هرگاه که بر آن‌ها فشار بیاورند که این عاریه را پس از این که از آن سود برده‌اند، نزد خود نگه دارند؟
گفت: انصاف ندارند.

ام سلیم گفت: پسر عاریه‌ای از جانب خدا بود که او را گرفت، پس از او دست بردار. ابوطلحه نتوانست اعصابش را کنترل کند و با خشم گفت: مرا رها کن، با این خبر از پسر مرا ناراحت کردی؟!.

اما پیوسته استرجاع می‌کرد و حمد خدا می‌گفت و وجودش آرامش می‌یافت. صبح فردا نزد رسول خدا ﷺ رفت و به آنچه روی داده بود او را خبر داد؛ رسول خدا ﷺ فرمود: «مبارک باد بر شما شبی را که سپری کردید».

در آن وقت ام سلیم رضی الله عنها به عبدالله بن ابوطلحه باردار بود، هنگامی که وی به دنیا آمد، مولود را همراه انس رضی الله عنه سوی رسول خدا ﷺ فرستاد و گفت: ای رسول خدا، ام سلیم دیشب فرزندی به دنیا آورده، در این زمان رسول خدا ﷺ خرما می‌خوردند، کام کودک را با خرما شیرین کردند. انس رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا، نامی بر او بگذارید. فرمود: او عبدالله است^(۱).

عبادة یکی از رجال سند می‌گوید که آن پسر را در حالی که هفت فرزند پسر داشت، دیدم که همگی آن‌ها قرآن را ختم کرده بودند^(۲).

از جمله امور شایسته‌ای که درباره این زن و شوهر مؤمن رخ داد آن بود که خداوند در قرآن درباره آن‌ها، آیه‌ای نازل فرمود قرآنی که به وسیله آن مردم خدا را عبادت کنند. ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: من گرسنه بی‌تابم، پیامبر ﷺ فرمود: ما چیزی جز آب نداریم و دیگری هم همان را گفت. و همگی همان را گفتند. رسول خدا ﷺ گفت: «کسی که او را میهمان کند، رحمت خدا بر او باد».

(۱) - بنگرید به طرق حدیث متعدد و آن در طبقات ابن سعد است، (۸ / ۴۳۱ و ۴۳۲) و بخاری رحمه الله در اول عقیقه آورده است، (۶ / ۲۱۵) و مسلم در فضائل صحابه آورده است. (باب فضائل ابی طلحه رضی الله عنه به شماره ۲۱۴۴ و امام احمد هم آن را آورده است، (۳ / ۱۹۶) و (۳ / ۲۸۷).

(۲) - آن را ابن سعد در طبقات آورده است، (۸ / ۴۳۴) و رجال حدیث هم موثق است.

مردی از انصار ایستاد به نام ابوطلحه رضی الله عنه گفت: من میزبان او هستم، مسافر را با خود برد و به زنش (ام سلیم رضی الله عنها) گفت: آیا چیزی داری؟ ام سلیم رضی الله عنها گفت: جز غذای بچه‌ام چیز دیگری ندارم. ابوطلحه رضی الله عنه گفت: بچه را سرگرم کن و او را بخوابان. زمانی که میهمان ما وارد شد به او چنان وانمود کن، که انگار ما هم غذا می‌خوریم و چون او دست به سفره دراز کرد، تا غذا بخورد، برخیز به بهانه آن که چراغ را درست و آن را خاموش کنی، او نیز چنان کرد. سپس نشستند و میهمان غذا خورد و آنان شب را گرسنه به صبح آوردند، سپیده دمان برای نماز صبح در مسجد حاضر شدند و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند؛ ایشان فرمود: «حق تعالی از فلانی و همسرش خشنود گشت».

در روایت دیگری آمده است: «خداوند از کردار و شنیده شما با میهمان‌تان به شگفتی درآمد» و در حدیثی دیگر آمده است که خداوند تبارک و تعالی درشان این آیه را نازل فرمود: ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ [الحشر: ۹] «و هرچند در خودشان احتیاجی [مبرم] باشد، آن‌ها را بر خودشان مقدم می‌دارند».

ابوطلحه رضی الله عنه از شادی نتوانست خود را نگهدارد و به شتاب نزد همسرش رفت تا قلب او را شاد کند و چشمش روشن گردد به آنچه که خداوند درباره آن‌ها در قرآن نازل فرموده است.

هیچگاه ام سلیم رضی الله عنها در انتشار دعوت اسلام به بیان و سخن، بسنده نکرد، بلکه علاقمند بود تا با شجاعان مسلمان در جهادشان شرکت کند. در روز جنگ حنین، جایگاه دلاورانه‌ای را در شعله‌ور ساختن احساسات حماسی در قلب‌های مجاهدان داشت و به مداوای مجروحان جنگ نیز پرداخت. او همیشه آماده دفاع بود و با هرکه به او حمله می‌کرد، روبرو می‌شد. این مطلب را مسلم در صحیحش و ابن سعد در طبقات، به سند صحیح آورده‌اند: که ام سلیم روز جنگ حنین خنجر را برداشت، ابوطلحه رضی الله عنه گفت: «ای رسول خدا! این ام سلیم است که خنجر را دارد. ام سلیم رضی الله عنها گفت: ای رسول خدا، اگر مشرکی به من نزدیک گردد، به وسیله این خنجر شکمش را پاره می‌کنم».

و انس رضی الله عنه می‌گوید: ام سلیم و زنانی از انصار همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌جنگید،

بودند و به جنگجویان آب می دادند و مجروحان را مداوا می کردند^(۱).

ام سلیم رضی الله عنها نزد رسول خدا ﷺ منزلتی بالا داشت. پیامبر ﷺ به هیچ خانه‌ای سرزده وارد نمی شد؛ مگر خانه ام سلیم^(۲). پیامبر ﷺ او را به بهشت بشارت داد و فرمود: «داخل بهشت شدم، و زمزمه‌هایی را شنیدم، گفتم این صدای کیست؟ گفتند: این رمیصاء^(۳) دختر ملحان مادر انس بن مالک است»^(۴).

بهشت گوارایت باد ای ام سلیم، که تو شایسته آن هستی. تو همسری شایسته و مبلغی دانا و مادری معلم و حافظ هستی چرا که پسر تو را به بزرگترین مکتب، یعنی مکتب نبوت درآوردی و او نیز در ده سالگی مقام بالایی یافت و بعدها از بزرگترین علمای اسلام شد، بهشت گوارایت باد... بهشت گوارایت باد....

ام حرام دختر ملحان رضی الله عنها

شهیده دریا

او ام حرام رضی الله عنها دختر ملحان بن خالد بن زید بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار انصاری نجاری مدنی است.

خواهر ام سلیم، و خاله انس بن مالک رضی الله عنه خادم رسول خدا ﷺ و همسر صحابی بزرگوار عباده بن صامت رضی الله عنه است. و برادرانش سلیم و حرام رضی الله عنهما کسانی که در بدر و احد حضور داشتند و در جنگ بئرمعونه شهید شدند، و حرام رضی الله عنه در حالی که نیزه‌ای به پشتش خورده بود می گفت: «فزت و رب الکعبة» «به خدای کعبه که رستگار شدم».

(۱) - بنگرید به طبقات (۸ / ۲۴۵) و شرح مسلم از نووی، (۱۲ / ۱۸۸).

(۲) - نووی رحمته الله در شرح صحیح مسلم ذکر کرده است، (۱۶ / ۱۰) که ام سلیم و خواهرش ام حرام رضی الله عنهما با ایشان یا از جهت شیر و یا نسب محرم بودند و حضرت ﷺ جایز می دانستند که در خلوت آن دو هم داخل نشوند و علما گفته‌اند: درباره آن جواز دخول محرم بر محرمش و در آن اشاره شده است به منع داخل شدن مرد بر زن بیگانه اگرچه مرد صالحی باشد.

(۳) - در برخی عبارات غمیصاء.

(۴) - مسلم رحمته الله در فضائل صحابه آورده است، باب فضائل ام سلیم رضی الله عنها به شماره / ۴۴۵۶ / و آن را بخاری رحمته الله در فضائل اصحاب نبی ﷺ آورده است.

ام حرام رضی الله عنه از بزرگترین زنانی بود که اسلام آورد و با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرد و هجرت نمود. او احادیثی را روایت کرده است و از او انس بن مالک رضی الله عنه و غیره نیز حدیث روایت کرده اند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله او را تکریم می نمود و در خانه اش با او دیدار و گفتگو می کرد، او و خواهرش ام سلیم هر دو خاله های رسول خدا، به شمار می رفتند. یا از طریق شیر یا از طریق نَسَب، لذا برای حضرت صلی الله علیه و آله حلال بود، که در خلوت بر آن دو وارد شود»^(۱). انس بن مالک رضی الله عنه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما وارد شد و کسی جز من و مادرم و خاله ام حرام نبود فرمود: «برخیزید تا با شما نماز بگذارم»، پس با ما نماز گذاشت در حالی که وقت نماز نبود»^(۲).

ام حرام رضی الله عنه از خدا خواسته بود که با جنگجویان مجاهدی که از طریق دریا برای نشر دعوت دین و رهایی بندگان از بندگی انسان ها و سوق دادن آن ها به عبادت خدای واحد رفته بودند، همراه شود. خداوند هم دعای او را مستجاب کرد و آرزویش را برآورده ساخت، به گونه ای که با صحابی جلیل القدر، عبادة بن صامت رضی الله عنه ازدواج کرد و با او در غزوه قبرس حضور یافت. انس رضی الله عنه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه به قباء می رفت، به دیدار ام حرام دختر ملحان رفته و آنجا غذا می خورد و ام حرام رضی الله عنه همسر عبادة بن صامت رضی الله عنه بود، روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او رفت، تا با او غذا بخورد، پس ام حرام رضی الله عنه نشست، تا سر پیامبر صلی الله علیه و آله را روغن بمالد^(۳)، رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابش برد، هنگامی که بیدار شد تبسم فرمود.

ام حرام رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا، برای چه خندیدید؟ فرمود: گروهی از امت بر من عرضه شدند، که جنگجویان در راه خدا بودند سوار بر موج دریا می شوند، چون پادشاهان بر تخت ها.

ام حرام رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا، از خدا بخواه که مرا هم جزء آن ها قرار بدهد.

(۱) - بنگرید به قول نووی (ره) در شرح امام مسلم، (۱۶ / ۱۰).

(۲) - امام مسلم در صحیحش درباره مساجد باب جواز جماعت در نافله به شماره ۹۹۰.

(۳) - ام حرام و ام سلیم رضی الله عنهما هر دو خاله های پیامبر به شمار می رفتند یا از لحاظ شیر یا از لحاظ نَسَب. (م).

حضرت ﷺ برای او دعا کرد و سپس دوباره خوابیدند، هنگامی که بیدار شدند می‌خندید. ام حرام رضی الله عنها گفت: ای رسول خدا، چه چیزی باعث خنده شما شد؟ رسول خدا ﷺ فرمود: گروهی از امت بر من عرضه شدند که جنگجویان در راه خدا بودند، سوار بر موج دریا می‌شوند چون پادشاهان بر تخت‌ها». ام حرام رضی الله عنها گفت: ای رسول خدا، از خدا بخواه، که مرا از آن‌ها قرار بدهد. فرمود: «تو همراه نخستین گروه آن‌ها هستی». انس بن مالک رضی الله عنه گفت:

ام حرام رضی الله عنها با عباده بن صامت رضی الله عنه شوهرش، به این جنگ رفت. هنگامی که اجازه جنگ در دریا داده شد، سوار چهارپایی شده و در جنگ، این چهارپا او را به زمین زد و کشته شد، او در این غزوه که به غزوه قبرس معروف است، کشته و همانجا به خاک سپرده شد و فرماندهی آن سپاه بر عهده معاویه بن ابی سفیان در دوره خلافت عثمان رضی الله عنه بود^(۱). و این ماجرا در سال ۲۷ هـ اتفاق افتاد^(۲). و ام حرام رضی الله عنها یکی از آن زنان باوفایی بود، که آنچه داشت خالصانه برای رواج دین توحیدی می‌بخشید و هدفی جز رضای خداوند نداشت.

ام ورقه رضی الله عنها بانوی شهید

او دختر عبدالله بن حارث بن عویمر بن نوفل انصاری که به کنیه‌اش «ام ورقه دختر عبدالله» مشهور است و گاهی نسبت به نیای بزرگش به او گفته می‌شد: ام ورقه دختر نوفل، وی از بزرگوارترین زنان زمان خود و از با فضیلت‌ترین آن‌ها بوده است و به همین خاطر رسول خدا ﷺ که برخی از مواقع او را ملاقات می‌کرد، به او لقب شهیده را می‌داد. ام ورقه رضی الله عنها غیرت دینی داشت و برای مرگ در راه خدا به خاطر اعتلای کلمه الله بسیار مشتاق بود. او به دلیل آن که، از ارزش و پاداش جهاد همراه با مردان محروم نشود و به پاداش مجاهدان نایل آید، هنگامی که رسول خدا ﷺ در جنگ بدر می‌جنگید، به ایشان گفت:

(۱) - بخاری رحمته الله در تعبیر آن باب رؤیای روز آورده است، (۸ / ۷۲) و مسلم رحمته الله در امارت باب فضل جنگ در دریا به شماره / ۱۹۱۲.

(۲) - اصابة فی تمییز الصحابة، ۸ / ۲۲۳.

به من اجازه خروج، همراه خودتان را بدهید تا جراحات شما را مداوا کنم و از بیمارانتان پرستاری نمایم، تا شاید خداوند به من اجر شهادت را هدیه کند.
سپس پیامبر ﷺ به او فرمود:

«خداوند به تو اجر شهادت می دهد، در خانهات بمان، که تو هم مانند شهیدان هستی»^(۱).

ام ورقه رضی الله عنه قرآن کریم را جمع آوری کرده و می خواند و به همین خاطر پیامبر ﷺ به او دستور داد که پیشوای خانواده اش قرار گیرد و مؤذنی برای او قرار داد تا برای او آذان بگوید.

در مسند و سنن حدیثی از عبدالرحمن بن خلاد رضی الله عنه از ام و رقه رضی الله عنهما آورده شد، که رسول خدا ﷺ او را در خانه اش ملاقات کرد و برای او مؤذنی قرار داد که برای او آذان بگوید. عبدالرحمن رضی الله عنه گفت: مؤذن ام ورقه را که پیرمردی بود، دیدم. بدین ترتیب خانه ام ورقه خانه ای از خانه های خدا شد، که در آن نمازهای پنجگانه برپا می گشت. برای او فخری بود که البته هر زن مؤمنی مانند ام ورقه به آن مباهات می کند^(۲).

ام ورقه رضی الله عنها بر همین حال شعائر الهی را پاس می داشت و غلام و کنیزی داشت که امور آنها را اداره می کرد و آزادی آنها را برای پس از مرگش قرار داده بود. روزی

(۱) - بنگرید به اصابة فی تمییز الصحابة از ابن حجر، (۸ / ۲۸۹) و حلیة الاولیاء از اصفهانی، (۲ / ۱۶۳).

(۲) - امام ابن قیم رحمه الله در کتابش اعلام الموقعین عن رب العالمین نقل کرده است که این سنت صحیح را برخی مذاهب رد کرده اند - در استحباب نماز زنان به جماعت نه انفرادی به خاطر شباهت به گفته رسول خدا ﷺ که فرمودند: «رستگار نمی شود قومی که زنی به آنها دستور بدهد» و این دلیل است که وارد شده در ولایت و امامت و قضاوت و اما روایت و شهادت و فتوی و امانت که داخل این امر نمی شود و جای تعجب دارد که کسی مخالفت کند با این سنت جایز دانسته شده برای زن که امور مسلمین را قضاوت کند، چگونه رستگار شوند و آن زن حاکمی بر آنها باشد و هرگز در این حالت زنان مسلمان دیگر موفق نخواهند بود که تحت رهبری زنی باشند؟! این قیم رحمه الله ذکر کرده است در همان منبع، احادیثی را که منکران، این سنت صحیح را رد می کنند، آورده است که عایشه رضی الله عنها زنان را درباره نوشتن هدایت می کرد و بین آنها را آشتی می داد.

ام سلمه رضی الله عنها درباره آشتی میان زنان اقدام می کرد و در این باره ابن قیم رحمه الله گفته است: (و اگر درباره این مسأله قول رسول ﷺ کلی باشد کفایت می کند که «اگر نماز را به جماعت بخوانی بیست و هفت بار بر نماز فردای برتری دارد» بنگرید به اعلام الموقعین عن رب العالمین)، (۲ / ۳۵۷).

آن دو، او را بیهوش کرده و کشتند. صبح که شد عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند، صدای قرائت قرآن ام ورقه، خاله‌ام را دیشب شنیده‌ام. داخل خانه‌اش شد چیزی ندید؛ ولی درون اتاق، او را پیچیده در ملحفه‌ای مشاهده کرده گفت: رسول خدا ﷺ راست گفت، هنگامی که فرمود: با ما بیایید تا این شهیده را ملاقات کنیم^(۱).

سپس عمر رضی الله عنه بالای منبر رفت و خبر شهادت ام ورقه رضی الله عنها را اعلام کرد و گفت: من مسؤول آن دو نفر [کنیز و غلام] هستم آن دو را بیاورید. سپس از آن دو، ماجرا را پرسید و آن‌ها به قتل اعتراف کردند و حکم عمر بر کشتن و به دارکشیدن آن‌ها قرار گرفت. این دو تن نخستین کسانی بودند، که در مدینه دار زده شدند.

خدا ام ورقه رضی الله عنها را بیامرزد و به او خیر جزیل عطا فرماید. قرآن می‌خواند و آن را جمع‌آوری می‌کرد، و پیشوایی برای زنان عصرش بود و جهاد را برای رسیدن به اجر مجاهدان در راه خدا نیکو می‌شمرد. خداوند دعای او را استجابت کرد و او را به اجر مجاهدان رساند.

اسماء بنت عمیس رضی الله عنها

بانویی که دو هجرت کرد

او اسماء رضی الله عنها بنت عمیس بن معد بن تمیم بن حارث بن کعب بن مالک بن قحافه و کنیه‌اش ام عبدالله و یکی از چهار خواهر با ایمانی است که به رسول خدا ﷺ ایمان آوردند. پیامبر ﷺ در این باره فرمود:

«چهار خواهر با ایمان عبارتند از: میمونه، ام فضل، سلمی و اسماء»^(۲) اسماء رضی الله عنها پیش از این که مسلمانان داخل خانه ارقم بن ارقم رضی الله عنه شوند، اسلام آورد. او همسر صحابی شجاع جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه «صاحب دو بال» بود که رسول خدا ﷺ او را به این لقب، مفتخر ساخته بود.

(۱) - إصابة از ابن حجر، (۸ / ۲۸۹) و حيلة الاولیاء از اصفهانی، (۲ / ۶۳) و طبقات ابن سعد، (۸ / ۲۷۸).

(۲) - بنگرید به إصابة فی تمییز الصحابة از ابن حجر عسقلانی، (۸ / ۲۶۶) و طبقات ابن سعد، (۸ / ۲۷۸).

پیامبر ﷺ هرگاه که به عبدالله بن جعفر سلام می کرد می فرمود: «سلام بر تو ای پسر (صاحب دو بال)»^(۱).

اسماء رضی الله عنها از اولین مهاجرانی بود که با همسرش جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه به حبشه مهاجرت کرد، و طعم سخت غربت و اندوه را چشید و شوهرش نیز همان کسی بود که مقابل نجاشی پادشاه حبشه، سخنرانی کرد و سخت او را منقلب ساخت. او در سرزمین غربت، برای شوهرش جعفر رضی الله عنه سه پسر به دنیا آورد: عبدالله و محمد و عون رضی الله عنه.

فرزندش عبدالله شبیه ترین کس به پدرش جعفر رضی الله عنه بود و پدر عبدالله شبیه ترین افراد به رسول خدا صلی الله علیه و آله، به همین دلیل هم اسماء رضی الله عنها احساس سعادت می کرد و هنگامی که دلش برای پیامبر صلی الله علیه و آله تنگ می شد، رخسار شوهرش جعفر رضی الله عنه را می نگریست. پیامبر صلی الله علیه و آله به جعفر رضی الله عنه فرمود: «سیرت و صورت تو شبیه من است»^(۲). هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به مهاجران اذن هجرت به مدینه داد تا مسلمانان در آنجا دولتی برپا سازند و این مهاجران سربازانی برای نشر دعوت اسلام و اعتلای کلمه الله باشند، روح اسماء رضی الله عنها از شادی نزدیک بود به پرواز درآید، اما بازهم صبر کرد.

اسماء رضی الله عنها همراه گروه دوم مهاجران حبشه، به مدینه رفت و هنگامی این گروه از مهاجران به مدینه رسیدند، که خبر پیروزی مسلمانان و سقوط قلعه خیبر را شنیدند و تکبیر شادی از هر سو بلند شد؛ هم به خاطر پیروزی لشکر اسلام و هم به خاطر بازگشت مهاجران از حبشه.

جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه در حالی که شاد بود، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و حضرت صلی الله علیه و آله پیشانی او را بوسید و فرمود: «به خدا سوگند نمی دانم به کدامیک از این شادی ها مسرور باشم به فتح خیبر یا به آمدن جعفر»^(۳) اسماء بنت عمیس بر حفصه رضی الله عنها دختر عمر رضی الله عنه داخل شد تا با او دیدار کند، عمر رضی الله عنه نزد حفصه و اسماء آمد، وقتی اسماء رضی الله عنها را دید گفت: او کیست؟

(۱) - بخاری در فضائل صحابه نبی صلی الله علیه و آله باب مناقب جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه، (۴ / ۲۰۹) آورده است.

(۲) - همان منبع.

(۳) - بنگرید به سیره نبوی از ابن هشام، (۴ / ۳)، زاد المعاد، (۱ / ۳۹۷).

حفصه رضی الله عنها گفت: اسماء دختر عمیس.

عمر رضی الله عنه گفت: همان زنی که از طریق دریا به حبشه هجرت کرد؟

حفصه رضی الله عنها گفت: آری.

عمر رضی الله عنه گفت: ما مهاجران در هجرت با رسول خدا ﷺ از شما پیشی جستیم و استحقاق بیشتری داریم.

اسماء رضی الله عنها خشمگین شد و نتوانست جلوی خود را بگیرد، گفت:

به خدا سوگند چنین نیست؛ شما که با رسول خدا ﷺ بودید او گرسنه شما را غذا می‌داد و به نادانتان پند می‌داد ولی ما در وادی حبشه، در سرزمینی دور، همه سختی‌ها را تحمل کردیم و این‌ها همه برای رضای خدا و رسولش بود.

اسماء رضی الله عنها قدری سکوت کرد، سپس با آرامش ادامه داد:

به خدا سوگند غذایی نمی‌خورم و نوشیدنی نمی‌نوشم، تا آنچه را که گفתי برای رسول خدا، بازگویم، ما همواره در ترس و اذیت قرار داشتیم. این مطالب را برای پیامبر ﷺ باز می‌گویم، و در این باره از ایشان می‌پرسم به خدا دروغ نمی‌گویم و بر آن‌ها مطلبی نمی‌افزایم.

هنگامی که پیامبر ﷺ آمد، اسماء رضی الله عنها سخنان عمر رضی الله عنه را به ایشان عرض کرد.

رسول خدا ﷺ فرمود: تو به او چه گفتی؟ او نیز سخنان خود را عرض کرد.

پیامبر ﷺ فرمود: هیچکس از شما به من سزاوارتر نیست. عمر رضی الله عنه و اصحاب او یک هجرت کردند ولی شما اهل کشتی دو هجرت دارید^(۱).

این تأیید پیامبر ﷺ، دل اسماء را لبریز از شادی و سعادت کرد، و خبر سخن رسول خدا ﷺ میان مردم پخش شد و از اسماء رضی الله عنها توضیح خبر را خواستند. اسماء رضی الله عنها می‌گفت:

ابوموسی و کسانی که در کشتی بودند نزد من می‌آمدند، تا درباره این سخن پیامبر ﷺ بپرسند. و اینان را هیچ چیزی از مال دنیا بیشتر از این سخن پیامبر ﷺ درباره ایشان

(۱) - بخاری رحمه الله در مغازی باب غزوه خیبر، (۵ / ۸۰) و مسلم رحمه الله در فضائل صحابه باب فضائل

جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه و اسماء بنت عمیس رضی الله عنها به شماره ۲۵۰۳ و هردو آن‌ها از حدیث ابوموسی رضی الله عنه روایت کرده‌اند.

شاد نمی کرد، و برای آن‌ها مهمتر نبود^(۱). هنگامی که سپاه اسلام به شام روی آورد، از میان سه فرمانده سپاه یکی شوهر اسماء رضی الله عنها، جعفر بن ابی طالب بود. در این معرکه جنگ او را خداوند از میان لشکریان برگزید، که به فیض شهادت در راه خدا نائل آمد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه اسماء رضی الله عنها آمد و از احوال سه کودک او پرسید و آن‌ها را در آغوش کشید، می‌بوید و بر سر آن‌ها دست می‌کشید و از هردو چشم شریفش اشک می‌ریخت. اسماء رضی الله عنها در حالی که اندوه تمام وجودش را پر کرده بود، گفت:

پدر و مادرم به فدایت، برای چه می‌گریید؟ آیا از جعفر و همراهانش خبری به شما رسیده است؟ فرمود: آری، امروز دچار مصیبتی شده اند^(۲).

اسماء رضی الله عنها نتوانست جلوی گریه خودش را بگیرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که او را دلداری می‌داد، فرمود: «سه چیز را رها کن و هرچه می‌خواهی انجام بده»^(۳).

پیامبر صلی الله علیه و آله به خانواده خود دستور داد:

«برای خانواده جعفر غذا ببرید، چه بر آنان خبری رسیده است که آن‌ها را از همه کار باز داشته است»^(۴).

این زن مؤمن، پیوسته بر فقدان همسر گرامی‌اش می‌گریست، ولی در راه خدا و به امید ثواب الهی در این مصیبت شکیبایی می‌ورزید و شب‌ها را بیدار می‌ماند و از خدا می‌خواست، که مانند همسرش به فیض شهادت نائل آید؛ به ویژه هنگامی که از یکی از مردان بنی مره بن عوف - که در آن جنگ بود - شنید که گفت: به خدا سوگند جعفر را دیدم، که با اسب بر دشمن سرخرو حمله می‌برد، تا این که دشمن او را زخم‌ها رساند و به شهادت رسید، ولی همچنان می‌گفت:

خوشا بهشت و فرا رسیدن آن، آنجا که خوش‌بو و پاکیزه و آشامیدنیش گوارا است. روم شکنجه‌اش فرا رسید، کافر نعمتان فروتبار.

(۱) - همان مرجع.

(۲) - سیره نبوی از ابن هشام، (۴ / ۲۲).

(۳) - یا سه روز لباس مشکی بیوش و حدیث سندهایش قوی است همانطور که حافظ در الفتح ذکر کرده است، (۹ / ۵۲۹) و آن را در طبقات ابن سعد آورده است، (۸ / ۲۸۲).

(۴) - ترمذی در جنازه‌ها باب آوردن غذا برای خانواده متوفی به شماره / ۹۹۸ و ابوداود در جنازه‌ها باب درست کردن غذا برای خانواده میت به شماره / ۳۱۳۲ و ابوعیسی این حدیث صحیح را همانطور نقل کرده است.

بر من واجب است که هرگاه با آن‌ها برخورد کنم، ایشان را ضربتی زنم. پس پرچم را با دست راستش برداشت وقتی دستش قطع شد، دوباره پرچم را با دست چپش برداشت و پس از قطع دستش، پرچم را با تمام توان به سینه چسباند، تا آن که کشته شد^(۱). و اسماء رضی الله عنها معنی گفته‌های رسول خدا، را به فرزندانش فهماند، که فرموده بود: «السلام علیک یا ابن ذی الجناحین»^(۲). «و برتو، ای صاحب دو بال سلامتی باد».

خداوند متعال به جای دست‌های قطع‌شده او دو بال به جعفر رضی الله عنه عطا کرد تا با آن‌ها در بهشت، هرکجا که می‌خواهد پرواز کند. این مادر صالح و صابر، به تربیت سه بچه‌اش پرداخت و آن‌ها را بر سیره پدر شهیدشان جعفر طیار رضی الله عنه پرورش می‌داد و سرشت آن‌ها را برایمان به خدا، استوار ساخت. هنوز مدتی طولانی از شهادت جعفر رضی الله عنه نگذشته بود، که ابوبکر صدیق رضی الله عنه از اسماء بنت عمیس رضی الله عنها خواستگاری کرد؛ چرا که همسرش، ام رومان رضی الله عنها وفات یافته بود.

اسماء رضی الله عنها نمی‌توانست به کسی مانند ابوبکر صدیق رضی الله عنه پاسخ رد دهد و اینچنین بود که به خانه صدیق رضی الله عنه نقل مکان کرد، تا از نور حق و ایمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه به اسماء افزوده گردد و به خانه‌اش محبت و وفاداری ببخشد.

پس از مدتی که از ازدواج مبارک آن دو گذشت، خداوند در مکانی به نام ذی الحلیفه، به آن‌ها فرزندی عطا کرد، آن‌ها می‌خواستند که به حجة الوداع بروند، پس ابوبکر رضی الله عنه امر کرد، که اسماء غسل کند و حج بگذارد و در این باره از رسول خدا ﷺ سؤال نمود^(۳).

پس از این اسماء رضی الله عنها شاهد وقایع بسیار سنگینی بود، که مهمترین آن‌ها رحلت سرور آدمیان و انقطاع وحی از آسمان بود. همچنین وی شاهد سختی‌های شوهرش خلیفه مسلمانان، در آن روزگار بود. از جمله جنگ با مرتدان و ندادن زکات و فرستادن

(۱) - سیره نبوی از ابن هشام، (۴ / ۲۰).

(۲) - حدیث صحیح آن را بیشتر آوردیم.

(۳) - اسنادش صحیح است آن را ابن سعد در طبقات آورده است، (۸ / ۲۸۲).

سپاه اسامه رضی الله عنه و این که ابوبکر رضی الله عنه چگونه چون کوهی استوار ایستاد و تکان نخورد و نلرزید. و چگونه خداوند مسلمانان را به خاطر موضع گیری های برخاسته از ایمان و شجاعت شان پیروز گرداند. اسماء رضی الله عنها برای آسایش همسرش بیدار خوابی کشید و در تمام مشکلات و سختی های شوهرش یار او بود.

طولی نکشید که خلیفه صدیق رضی الله عنه بیمار شد و مرضش شدت یافت به نحوی که عرق از صورتش روان بود و این مرد مؤمن راستگو احساس کرد، که مرگش نزدیک شده است. او در نوشتن وصیتش شتاب نمود و از جمله وصایای او این بود، که همسرش اسماء بنت عمیس رضی الله عنها او را غسل دهد، ابوبکر رضی الله عنه گفت: روزه بگشا تا بتوانی توان غسل دادن مرا داشته باشی ^(۱).

اسماء رضی الله عنها هنگام که احساس کرد، فاجعه مرگ ابوبکر رضی الله عنه نزدیک شده است، استرجاع و طلب آمزش نمود. او نمی توانست به رخسار شوهرش که دائماً حالش بدتر می شد، بنگرد تا آن که روحش تسلیم آفریدگارش گردید. اسماء رضی الله عنها گریست، قلبش لرزید، اما سخنی نگفت، مگر آن که رضایت پروردگار تبارک و تعالی بر آن باشد و برای رضای خدا صبر کرد.

لذا به امر مهمی که شوهرش از او خواسته بود همت گماشت، چون مورد اعتماد بود و شروع به غسل دادن او کرد؛ در حالی که غم و اندوه خویش را نمایان نمی داشت، اما از وصیت دوم او فراموش کرد، از مهاجران پرسید، که من روزه دار هستم و این روز بسیار سرد است آیا من باید غسل کنم؟ گفتند: نه ^(۲).

در انتهای روز بعد از آن که بدن صدیق رضی الله عنه پوشیده شده بود، و اسماء بنت عمیس رضی الله عنها از وصیت دوم او یادش آمد، تصمیم گرفت که روزه اش را بگشاید. حالا او چه کار می توانست بکند. روز به انتها رسیده بود و اندک زمانی تا غروب خورشید وقت بود، که این روزه دار روزه خود را بگشاید.

(۱) - اسماء رضی الله عنها سختی های شوهرش ابوبکر صدیق رضی الله عنه را بازگو کرده است. در طبقات ابن سعد، (۸ / ۲۸۲)، آن را مالک مرطاً آورده است، (۱ / ۱۲) اما خبر تصمیم او را اسماء رضی الله عنها گفته است، طبقات، (۸ / ۲۸۴).

(۲) - مالک در موطاء آورده است، (۱ / ۲۲۲)؛ ابن سعد در طبقات، (۸ / ۲۸۴).

آیا اسماء رضی الله عنها خواسته شوهرش را انجام دهد؟ یا چند لحظه دیگر هم منتظر می ماند؟ اسماء رضی الله عنها به خواست شوهرش وفادار می ماند و به خواست همسر در گذشته اش گردن می نهد. آبی خواست و نوشید گفت: به خدا قسم امروز از او تبعیت نمی کنم و عهدهم را می شکنم^(۱). و اسماء بنت عمیس رضی الله عنها بر خود واجب می دانست، که در خانه اش از اولاد جعفر رضی الله عنه و اولادی که از ابوبکر رضی الله عنه داشت نگهداری کند و به آن ها محبت می کرد و خداوند اراده کرده بود که امر آن ها را به صلاح آورد و بینشان صلح برقرار کند و آن ها را پیشوایی برای متقین قرار بدهد. این نهایت خواستش از دنیا بود، اما نمی دانست که از سرنوشت پنهانی که در علم خداست چه برایش رخ می دهد. علی بن ابی طالب رضی الله عنه برادر جعفر طیار (ذوالجناحین) به خاطر وفاداری به برادر محبوبش جعفر و یار صدیقش، از اسماء خواستگاری کرد.

پس از رفت و آمد و بررسی تمام جوانب اسماء رضی الله عنها برای ازدواج با علی رضی الله عنه موافقت کرد. این فرصتی بود که علی رضی الله عنه می توانست، به فرزندان برادرش کمک کند. اسماء رضی الله عنها پس از وفات فاطمه زهراء رضی الله عنها به خانه علی رضی الله عنه وارد شد؛ زهراء رضی الله عنها برای علی رضی الله عنه شایسته ترین همسر و علی رضی الله عنه نیز برای فاطمه رضی الله عنها همسری نمونه، در حسن معاشرت بود. پیوسته مقام اسماء رضی الله عنها در نظر علی رضی الله عنه بلندمرتبه می گشت، تا آنجا که علی رضی الله عنه به هرکجا که می رفت می گفت: زانی که از هووی خویش بدگویی می کنند بی شمارند و تنها کسی که هرگز از کسی بدگویی نمی کند، اسماء بنت عمیس است».

خداوند به اسماء و علی رضی الله عنهما فرزندانی عطا فرمود. اسماء رضی الله عنها برای علی رضی الله عنه دو فرزند به نام های یحیی و عون به دنیا آورد^(۲). روزها می گذشت و علی رضی الله عنه ماجراهای شگفت آور و رویدادهای ناگوار را مشاهده می کرد... فرزند برادرش جعفر با محمد بن ابی بکر مشاجره می کند و هریک از آن ها بر دیگری فخر می فروشد و می گوید: من از تو بزرگوارترم، و پدرم بهتر از پدر تو بوده است.

و علی رضی الله عنه نمی دانست که به آن ها چه بگوید؟ و چگونه میان آن ها سازش برقرار کند، به گونه ای که عواطف هردو را باهم سازگار سازد؟ بنابراین چاره ای ندید جز آن که

(۱) - طبقات ابن سعد، (۸ / ۲۸۴).

(۲) - طبقات ابن سعد، (۸ / ۲۸۵)؛ اصابه، (۸ / ۹).

از مادرشان اسماء رضی الله عنها کمک بجوید و به او گفت: میان آن دو داوری کن.
و اسماء رضی الله عنها با تدبیر و اندیشه والایش گفت: جوانی در عرب بهتر از جعفر و پیرمردی را بهتر از ابوبکر ندیدم.

و این چنین مشاجره میان آن‌ها خاتمه یافت و دو کودک به آشتی و بازی بازگشتند و علی رضی الله عنه به این داوری نیکو میان فرزندان، با تعجب به صورت همسر عاقلش نگریست و گفت: ای اسماء چیزی برای ما باقی نگذاشتی!!

و اسماء رضی الله عنها باهوش نافذ و شجاعت نادر و ادب کاملش، گفت:
شوهراں من سه تا هستند و گرچه تو از نظر سن فروترین آن‌هایی ولی بهترین‌شان هستی^(۱).

هرگز علی رضی الله عنه از این گفتار همسر عاقلش تعجب نکرد و با شهامت و جوانمردی کم‌نظیری به او گفت: اگر غیر از این که گفתי، بر زبان می‌آوردی هرآینه از چشم من می‌افتادی^(۲).

بعدها مسلمانان علی بن ابی طالب رضی الله عنه را پس از عثمان بن عفان رضی الله عنه به خلافت برگزیدند و اسماء رضی الله عنها برای بار دوم، همسر چهارمین خلیفه گشت. اسماء رضی الله عنها نیز مسؤولیت همسری خلیفه مسلمانان را آن هم در برابر رخدادهایی بزرگ و خطیر پذیرفت و فرزندانش عبدالله بن جعفر و محمد بن ابی بکر را برای یاری حق به سوی پدرشان فرستاد. طولی نکشید که در سوگ پسرش محمد بن ابی بکر نشست و این مصیبت برای او بسیار ناگوار آمد؛ اما اسماء رضی الله عنها این بانوی باایمان، هرگز از آزمون‌های اسلام سرپیچی نکرد و آه و شیون سر نداد، بلکه در مصیبتی که به او رسیده بود شکیبایی می‌کرد و به صبر و نماز روی می‌آورد، ولی بسیار خون دل خورد. و هنوز سال به انتها نرسیده بود که احساس کسالت و ضعف در او نمایان گشت و در نهایت، زندگی را پدرود گفت. رفتار و کردار و سرگذشت اسماء رضی الله عنها، الگویی بر مدار تاریخ گشت و او برای همه ما به بزرگ‌ترین نمونه‌های حکمت و صبر، در برابر سختی‌ها و مصائب بدل شد.

(۱)- همان منبع.

(۲)- اصابة، (۸ / ۹).

شفاء دختر حارث رضی الله عنها

نخستین زن معلم در اسلام

او شفاء رضی الله عنها دختر عبدالله بن عبد شمس بن خلف بن سداد بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب قریشی عدوی است.

شفاء رضی الله عنها پیش از هجرت اسلام آورد و در شمار مهاجران نخستین و از زن‌های مؤمن بیعت‌کننده است. در آیه ۱۲ سوره ممتحنه ذکر می‌شود که او آمده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعُنَّكُمْ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعَصِيَنَّكُمْ فِي مَعْرُوفٍ فَلَبَّيْهُنَّ وَأَسْتَغْفِرُ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [الممتحنة: ۱۲]. «ای پیامبر! هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آیند و با تو بیعت کنند که چیزی را شریک خدا قرار ندهند، دزدی و زنا نکنند، فرزندان خود را نکشند، تهمت و افترائی پیش دست و پای خود نیاورند، و در هیچ کار شایسته‌ای مخالفت و نافرمانی تو نکنند، با آن‌ها بیعت کن و برای آن‌ها از درگاه خداوند آمرزش بطلب که خداوند آمرزنده و مهربان است».

و شفاء رضی الله عنها از عاقلترین زنان و فاضلترین آن‌ها به شمار می‌رفت. او هم یکی از پرچمداران اسلام و سرچشمهٔ پربرکتی از علم و ایمان بود.

شفاء رضی الله عنها با ابن حثمه بن حذیفه بن عدی پیمان همسری بست و خداوند به آن‌ها پسری به نام سلیمان بن ابی حثمه عطا کرد.

شفاء رضی الله عنها از جمله کسانی بود که خواندن و نوشتن را پیش از اسلام در مکه فرا گرفت، و هنگامی که اسلام آورد، به امید ثواب و پاداش الهی به امر تعلیم مسائل اسلامی به زنان مسلمان مشغول شد. به همین دلیل وی را نخستین زن معلم در اسلام دانسته‌اند. از جمله کسانی که شفاء رضی الله عنها به آن‌ها تعلیم داده، «حفصه دختر عمر بن خطاب» همسر رسول خدا ﷺ بود.

در حدیثی از پیامبر ﷺ آمده است، که ایشان از شفاء خواست که حفصه را نوشتن آموزد و همچنین برخی از دعاها را به او یاد بدهد، شفاء گوید: من در حالی که نزد حفصه بودم رسول خدا ﷺ آمد و به من فرمود:

«آیا به او تعویذ بیماری نمله را یاد نمی‌دهی، همانطور که به او نوشتن را می‌آموزی»^(۱).

معلوم می‌شود که شفاء رضی الله عنه در جاهلیت بدین وسیله بیماری نمله را مداوا می‌کرد، زمانی که اسلام آورد و مهاجرت کرد به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: من در جاهلیت با دعایی مداوا می‌کردم و می‌خواهم آن را به شما نشان بدهم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن را به من بنما.

شفاء رضی الله عنه گفت: آن را بر حضرت صلی الله علیه و آله عرضه کردم که تعویذی برای بیماری نمله بود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به وسیله آن تعویذ بیماری نمله را مداوا کن و آن را به حفصه پیاموز»^(۲). آنچه که در تعویذ آمده این است، که بگوید: «خدایا، ای پروردگار انسان‌ها، ای از بین برنده ناامیدی، شفابخش، تو هستی که شفا می‌بخشی، شفابخشی غیر از تو نیست، و شفاء [نام این بانو] قادر نیست که سلامتی ببخشد»^(۳).

شفاء رضی الله عنه مورد توجه پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت و حضرت برای او خانه‌ای در محله زرگران، اختصاص داد و او با پسرش سلیمان آنجا اقامت گزید. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به خانه شفاء رضی الله عنه رفت و آمد می‌کرد و تعلیم اسلام را به او آموزش می‌داد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به شفاء رضی الله عنه هم مانند دیگر مؤمنین و مؤمنات محبت می‌فرمود و به او از احادیث دینی و دنیوی بسیار می‌آموخت، شفاء رضی الله عنه نیز همگان را به اسلام فرا می‌خواند و آنان را پند و اندرز می‌داد و در تذکر اشتباهات و بیان آن‌ها، کوتاهی نمی‌کرد. پسرش سلیمان از او روایت کرده است و فرزندان پسرش و برده شفاء رضی الله عنه به نام ابواسحاق و حفصه ام المؤمنین رضی الله عنهما و غیره نیز از او روایت حدیث کرده‌اند.

(۱) - ابوداود در طب، باب آنچه آمده درباره طلسم به شماره / ۳۸۸۷ و اسنادش حسن است و نمله: عبارت از دمل چرکی است که از پیشانی خارج می‌شود و آن را به همین دلیل نمله می‌نامند، زیرا شخص احساس می‌کند مورچه در بدن او راه می‌رود و همچنین می‌گویند: آن زخم از پهلوی خارج می‌شود، تعویذ می‌نوشتند و به اذن خدای عز و جل بیماری از بین می‌رفت.

(۲) - بنگرید به الإصابة فی تمییز الصحابة، ابن حجر عسقلانی، (۸ / ۱۲۱).

(۳) - بخاری در طب آورده است، باب تعویذ پیامبر صلی الله علیه و آله، (۷ / ۲۴) و ابوداود در طب، باب چگونگی دعا به شماره / ۳۸۹۰ و ترمذی در جنازه‌ها باب تعویذ برای مریض به شماره / ۹۷۳ و تمام احادیث را عبدالعزیز بن صهیب رضی الله عنه جمع کرده است.

عمر بن خطاب رضی الله عنه او را در رأی و نظر مقدم می‌شمرد، به او احترام می‌گزارد و گاهی سرپرستی بخشی از امور بازار را به او می‌سپرد^(۱).

شفاء رضی الله عنه نیز متقابلاً به عمر رضی الله عنه احترام فراوان می‌گزارد و در رفتار او انسان مسلمان و راستگویی را می‌یافت، که نمونه کاملی در کردار شایسته، پرهیزکاری و دادگری است. یکبار شفاء رضی الله عنه جوانانی را دید که آهسته گام برمی‌داشتند. شفاء رضی الله عنه گفت: اینان چه شیوه‌ای دارند؟ گفتند: اینان پارسایانند.

شفاء رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند عمر همانطور که سخن می‌گفت، به نیکویی به سخن دیگران گوش می‌سپرد و هرگاه راه می‌رفت، با شتاب راه می‌رفت و اگر کسی را می‌زد به شکل دردناکی می‌زد^(۲).

و شفاء رضی الله عنه باقی عمرش را پس از رسول خدا ﷺ زندگی کرد در نهایت احترام و مراقبت دیگران بود، تا سال بیستم هجری که زندگی را بدرود گفت.

خداوند شفاء دختر عبدالله را رحمت کند، برای مردم خیر کامل بود و آنچه را که از علم و دین فرا گرفته بود، به دیگران می‌آموخت و الگوی نیکویی بود برای تمام جوانان مسلمان، بی‌هیچ بخلی، به دیگران نیز علم می‌آموخت و... و... و در راه عقیده‌اش تنها رضایت خدای تعالی را طلب می‌کرد.

ام حکیم دختر حارث رضی الله عنه

همسر عکرمه بن ابی جهل رضی الله عنه

ام حکیم رضی الله عنه دختر حارث بن هشام بن مغیره مخزومی دختر برادر ابوجهل عمر و بن هشام، دشمن خدا و رسولش و مادر او فاطمه، دختر ولید بود.

ام حکیم رضی الله عنه عقلی نافذ داشت و حکمتی کمیاب. پدرش حارث در جاهلیت او را به پسر عمویش عکرمه بن ابی جهل رضی الله عنه تزویج نمود. و او از جمله افرادی برقرار داشت که به دستور رسول خدا ﷺ، «مهدورالدم» بودند.

(۱) - اصابة، (۸ / ۱۲۱).

(۲) - طبقات ابن سعد، (۸ / ۲۰۸).

هنگامی که مسلمانان پیروز شدند و فتح مکه به اتمام رسید، عکرمه بن ابی جهل به یمن گریخت و او نسبت به آنچه که رسول خدا ﷺ درباره او فرموده بود آگاهی داشت. و مردم گروه گروه به دین اسلام درمی آمدند، و حارث بن هشام هم اسلام آورد، و دخترش ام حکیم رضی الله عنها نیز مسلمان شد و از جمله زنانی بود که با رسول خدا ﷺ بیعت کرد، و طعم شیرین ایمان را ام حکیم رضی الله عنها چشید و وجودش از ایمان لبریز شد و خیلی دلش می خواست که این شیرینی ایمان و لذت آن را محبوبترین مردم و خویشانش به او، یعنی شوهرش عکرمه بن ابی جهل نیز بچشد. دانش و عقلش به او حکم می کرد نزد رسول خدا ﷺ رود، تا از آن حضرت رضی الله عنه برای شوهرش امان بگیرد، شاید او هم مسلمان شود.

هنگامی که رسول خدا ﷺ (صاحب آن سینه گشاده) از عکرمه گذشت و به او امان دادند، سعادت قلب ام حکیم رضی الله عنها را فرا گرفت.

وی به سرعت به دنبال شوهر فراریش رفت تا شاید او را بیابد، قبل از آن که سوار کشتی شود، او را از وحشت راه و کمی توشه نجات دهد، اما مأیوس نشد و سست نگشت، با این حال می ترسید خیلی دیر شده باشد... و خواست خدا بود که او همسرش را در یکی از سواحل تهامة، زمانی که نزدیک بود از طریق دریا برود، بیابد. او را چنین صدا می زد:

ای پسر عمو، از طرف بخشنده ترین مردم و نیکوترین و بهترین افراد، آمده ام. خود را به هلاکت نینداز، من برایت از او امان خواستم و او هم تو را امان داد. عکرمه به او گفت: آیا تو این چنین کردی؟ ام حکیم گفت: آری.

سپس با او، درباره عقیده ای که وجودش را پر کرده بود و شیرینی اش را چشیده بود، گفتگو کرد و به او گفت که تعالیم این دین، وجدان او را کاملاً قانع کرده است؛ دینی که والاست و هیچ شریعتی والاتر از آن نیست.

سپس ام حکیم رضی الله عنها درباره شخصیت رسول بزرگوار ﷺ با او سخن گفت که چگونه ایشان به مکه آمد و بت ها را شکست و چگونه بسیاری از مشرکان مکه را به خاطر سعه صدرش بخشید، و او با هر انسانی با گشاده رویی برخورد می کند.

ام حکیم رضی الله عنه توانست بذرهای پاکی را در وجود همسرش بکارد. او را نزد رسول خدا ﷺ برگرداند تا در محضر ایشان اسلامش را آشکار سازد و ایشان دربارهٔ این جوان، به خاطر اسلام آوردن، تجدیدنظر کند که نزدیک بود در تاریکی جهل و بت پرستی هلاک گردد. رسول خدا ﷺ دستهایش را گشود تا این جوان را که بازگشته و ولایت خدا و رسولش را پذیرفته، در آغوش بگیرد.

اینگونه بود که عکرمه رضی الله عنها از چشمهٔ عقیدهٔ اسلامی نوشید، تا آن که در وجودش ایمانی صادق و عشقی خالص برای گرفتن به جهاد جوشیدن گرفت و با آن دسته از پسرانش که قادر بر حمل سلاح بودند به میدان نبرد رفت. در عرصهٔ کارزار، با یارانش بر مرگ در راه خدای ﷻ پیمان بست و خداوند هم او را تصدیق کرد به افتخار شهادت در راه خدا نایل آمد.

ام حکیم رضی الله عنها این بانوی مؤمن و صبور، هرگز بی‌تابی نکرد، با آن که در میدان جنگ برادر، پدر، و شوهرش به شهادت رسیدند... چگونه بی‌تابی کند؟ او برای خودش هم تمنای شهادت می‌کرد. و شهادت بالاترین و بهترین چیزی است، که یک مؤمن واقعی می‌خواهد.

پس از مدتی که از شهادت عکرمه رضی الله عنها می‌گذشت، خالد بن سعید رضی الله عنه، از او خواستگاری کرد. هنگامی که جنگ «مَرَجُ الصُّفَر» بود، خالد رضی الله عنه خواست که با او عروسی کند. ام حکیم رضی الله عنها گفت: اگر می‌شود این امر را به تأخیر بینداز، تا این جمع را خداوند شکست دهد.

خالد رضی الله عنه گفت: می‌دانم که من کشته می‌شوم.

ام حکیم رضی الله عنها گفت: اشکالی ندارد.

عروسی آن‌ها نزدیک پل، که پس از آن به پل ام حکیم معروف شد، صورت گرفت. صبح عروسی، میهمانی دادند و هنوز از غذاخوردن فارغ نشده بودند که رومیان به آن‌ها تاختند. داماد که فرمانده سپاه بود به قلب میدان جنگ تاخت و آنقدر جنگید تا به شهادت رسید.

پس ام حکیم رضی الله عنها لباس را محکم بست، برخاست و با عمود خیمه‌ای که در آن

ازدواج کرده بود با رومیان جنگید و هفت تن از دشمنان خدا را به هلاکت رساند^(۱).

شگفتا از این عروسی!! و شگفتا از بامداد این عروسی!!

و اینچنین زنان مؤمن مجاهد صابر، در میدان جنگ عروسی می کنند و صبح عروسی شان، جهاد و جنگ است. و جای شگفتی نیست که او خواهرزاده شمشیربرنده خداوند و فرمانده شجاع، خالد بن ولید رضی الله عنه است.

رحمت خدا بر ام حکیم رضی الله عنها زن مؤمن و راستگو و شجاع باد، زن وفادار و باخلاصی که همسرش را از گمراهی کفر، به نور اسلام آورد، و خود نیز، با دشمنان حق تعالی جنگید، خداوند او را پاداش دهد و دختران و برادران و زنانمان را از جمله کسانی که سخن حق را می شنوند و عمل می کنند، قرار دهد.

ام ایمن رضی الله عنها

کنیز پیامبر صلی الله علیه و آله و دایه ایشان

او برکه رضی الله عنها، دختر ثعلبه بن عمرو بن حصن بن مالک بن سلمه بن عمرو بن نعمان حبشی است. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را از پدرش ارث برده بود و ام ایمن نیز پیوسته از رسول خدا صلی الله علیه و آله مراقبت می کرد تا ایشان بزرگ شدند. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با خدیجه دختر خویلد رضی الله عنها ازدواج کرد، ام ایمن رضی الله عنها را آزاد کرد و او را به ازدواج عبید بن حارث خزرجی درآورد.

ام ایمن برای عبید فرزندی به دنیا آورد به نام ایمن، و ایمن رضی الله عنه هجرت و جهاد کرد و در روز جنگ حنین به شهادت رسید.

پیامبر صلی الله علیه و آله ام ایمن رضی الله عنها را تکریم می کرد و او را مادر صدا می زد و می فرمود: این زن از اهل بیت من است، همچنین می فرمود: ام ایمن پس از مادرم برای من مادری کرده است^(۲).

ام ایمن رضی الله عنها به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله می پرداخت و به او مهربانی می کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله پس از نبوت می فرمود: «اگر کسی بخواهد با زنی بهشتی ازدواج کند و شاد بشود، با ام

(۱) - بنگرید به اصابة فی تمییز الصحابه، (۸ / ۲۲۵).

(۲) - حاکم آن را آورده است، (۴ / ۶۳) و عسقلانی در اصابة، (۸ / ۲۱۳) و ابن سعد در طبقات الکبری، (۸ / ۲۲۳).

ایمن ازدواج کند»^(۱).

سپس زید بن حارثه رضی الله عنه با او ازدواج کرد. و برای ام ایمن، اسامه بن زید را به دنیا آورد، که مورد محبت رسول خدا ﷺ بود.

هنگامی که خداوند به مسلمانان اذن داد که به مدینه هجرت کنند، ام ایمن رضی الله عنها هم از نخستین گروه مهاجران بود که در راه خدا هجرت کرد؛ در حالی که توشه‌ای نداشت و روز را روزه می‌گرفت. در آن هنگام هوا بسیار گرم بود و رنج تشنگی فراوان، او را ضعیف کرد. از آسمان سطلی با طناب سفید پر از آب آورده شد، که از آن نوشید. روایت کرده‌اند، که گفته بود: بر من تشنگی عارض شد و این تشنگی به خاطر روزه‌داری در ایام مهاجرت بود، اما پس از آن که از آن آب نوشیدم هرگز تشنه نشدم، حتی اگر یک روز گرم را تماماً روزه می‌گرفتم^(۲).

رسول خدا ﷺ نسبت به او ملاطفت می‌نمود و با او، مانند یک مادر به شوخی و گفتگو می‌پرداخت. یکبار که ام ایمن رضی الله عنها آمد، به رسول خدا ﷺ گفت: ای رسول خدا، مرا با خود ببرید. پیامبر ﷺ به شوخی فرمود: تو را تنها روی بچه شتر ماده می‌برم. حضرت ﷺ با ام ایمن رضی الله عنها شوخی می‌کرد ولی در این شوخی‌ها جز حقیقت، مطلبی نمی‌فرمود، چرا که هر شتر بچه شتر است^(۳).

ام ایمن رضی الله عنها لکنت‌زبان داشت؛ در روز حنین خواست، که برای مسلمانان دعایی کند و به سبب لکنت‌زبان جمله‌ای بر زبان آورد که نفرین‌آمیز بود؛ پیامبر ﷺ به او فرمود: ساکت باش ای ام ایمن، زیرا که تو لکنت‌زبان داری^(۴). یک بار هم ام ایمن رضی الله عنها نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: سلام بر شما مباد [سلام لا علیکم] لذا رسول خدا ﷺ به او اجازه داد که تنها بگوید: «سلام» و سخنش را کوتاه سازد^(۵).

(۱) - ابن سعد آن را آورده است، (۸ / ۲۲۴)، از طریق عبیدالله بن موسی از فضل بن مرزوق و رجالش مورد اعتماد هستند، اما منقطع می‌باشند، بنگرید به اصابة، (۸ / ۲۱۳).

(۲) - ابن سعد رحمته الله در طبقات آورده است، (۸ / ۲۲۴) و از او حافظ عسقلانی رحمته الله در اصابة نقل کرده است، (۸ / ۲۱۳).

(۳) - بنگرید به طبقات کبری از ابن سعد، (۸ / ۲۲۴).

(۴) - همان منبع، (۸ / ۲۲۴ و ۲۲۵).

(۵) - همان منبع، (۸ / ۲۲۴ و ۲۲۵).

او با همه این صفات پسندیده و با وجود سن زیادش، از حضور در جنگ با دشمنان خدای ﷺ و اعتلای کلمه الله همراه شجاعان مسلمان امتناع نورزید و در جنگ احد حاضر شد و تا آنجا که می توانست سهمی را بر عهده گرفت. به رزم آوران آب می داد و مجروحان را مداوا می کرد و در جنگ خیبر با رسول خدا ﷺ همراه بود^(۱).

به هنگام رحلت رسول خدا ﷺ ابوبکر به عمر گفت: ما به دیدن ام ایمن می رویم، همانطور که رسول خدا ﷺ به دیدن او می رفت.

هنگامی که نزد او رفتند، گریست. به او گفتند: برای چه گریه می کنی، آنچه نزد خداوند است برای رسولش بهتر است. ام ایمن رضی الله عنها گفت: نمی گیرم از این که نمی دانم، آنچه نزد خداست برای رسولش بهتر است، اما می گیرم که وحی منقطع گشته است. این حرف، بر آن دو نفر هم تأثیر گذاشت و آن ها هم با ام ایمن رضی الله عنها گریستند^(۲).

هنگامی که عمر بن خطاب رضی الله عنه کشته شد، ام ایمن رضی الله عنها گریست و گفت: امروز اسلام سست شد^(۳).

ام ایمن رضی الله عنها در روزگار خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه پس از گذشت بیست روز از کشته شدن عمر رضی الله عنه وفات یافت.

رحمت خدا بر ام ایمن رضی الله عنها دایه سرور آدمیان پیامبر خدا ﷺ، روزه داری گرسنه و مهاجر و مسافری که از آسمان به او آب نوشاندند و این شراب آسمانی برای او، مایه شفا گشته بود.

هند دختر عتبه رضی الله عنها

زنی باجرات در دوران جاهلیت و اسلام

او هند رضی الله عنها دختر عتبه بن ربیع، بن عبدشمس بن عبدمناف، اموی قریشی است و مادرش صفیه دختر امیه بن حارثه بن قصی بن مره بن هلال بن فالح بن ذکوان بن

(۱) - طبقات، (۱ / ۲۲۵).

(۲) - امام مسلم در فضائل صحابه شماره / ۲۴۵۴، ابن ماجه در جنائز به شماره / ۱۶۳۵ و ابونعیم در حلیه، (۲ / ۶۸) آورده اند و طبقات، (۸ / ۲۲۶) و همگی آن ها از طریق سلیمان بن مغیره بن ثابت، از انس رضی الله عنه این حدیث را نقل کرده اند.

(۳) - طبقات، (۸ / ۲۲۶) و سند آن صحیح است و از حافظ در اصابه، (۸ / ۲۱۴).

ثعلبه بن لهبه بن سلیم بود.

هند رضی الله عنه دارای صفاتی بود که ارزش او را میان زنان عرب بسیار بالا برده بود. او دارای فصاحت و جسارت و اعتماد و دوراندیشی بود. شعر می‌سرود و سخنان حکمت‌آمیز می‌گفت. پرغرور بود و به خاطر نسبش افتخار می‌کرد. درباره او پسرش معاویه بن ابوسفیان گفته است: او در جاهلیت دارای شخصیتی والا و عظیم بود و در اسلام بخشنده و نیکوکار. [!!؟].

درباره او ابن عبدالبر گفته است: او زنی بود دارای شخصیتی سرشار از تکبر و غرور. پدرش، او را به ازدواج فاکهه بن مغیره مخزومی درآورد که برایش اُبان را به دنیا آورد و سپس او را طلاق داد. او به پدرش عتبه بن ربیع، گفت: من زنی هستم که مالک کار خودم می‌باشم؛ مرا به ازدواج مردی درنیاور، که بر من تعرض بورزد. پدرش در جواب گفت: باشد، هر طور که تو بخواهی.

پدر همان روز به او گفت: که دو مرد از اقوامت از تو خواستگاری کرده اند؛ من هردو را برایت توصیف می‌کنم، تا یکی را برگزینی.

اولی، فردی شریف و دارای خاندانی بزرگوار است، ولی عقلش آشفته و اخلاقش نرم است. خوش معاشرت است و آنچه بخواهی انجام دهد، اگر او را بخواهی از تو اطاعت می‌کند و بر ثروتش حاکم می‌شوی و در هنگام ضعف اراده‌اش به رأی خودت بسنده می‌کنی.

اما دیگری: او نیز دارای حَسَب و نَسَب است، عقیده‌ای با بصیرت دارد، زود عصبانی می‌شود و خانواده‌اش را ادب می‌آموزد، نه خانواده‌اش او را. همسرش را می‌زند، اگر از او اطاعت نکند. با خانواده‌اش خوب است و اگر از او طرفداری نکنند، بر آن‌ها سخت می‌گیرد. غیرتی بسیار دارد ولی خیلی زود سبک‌سری می‌کند. بر خیمه زنانش بسیار حجاب می‌گذارد، در هنگام گرسنگی زود تغییر می‌کند و هنگامی که مشرف به مرگ است خوار نمی‌شود.

آنگاه افزود: من برایت اوصاف هردو را گفتم:

هند، گفت: اما اولی آقای دارای آب و ملک و بخشنده است، هرچه بخواهد به دست می‌آورد. خیلی زود نرم می‌شود و کارهای بدش را پنهان می‌کند. فرزند او هم نادان است و اگر هم بچه خوبی باشد پدرش او را بد می‌کند.

سپس ادامه داد: او را از من پنهان دار و نزد من نام او را مبر.

اما دیگری: او همسر آزاد و کریم است و من به اخلاق این یکی، علاقه پیدا کرده ام و به ازدواج با او، تمایل دارم. من ادب این یکی را به عنوان شوهری می پسندم، مضاف بر این که حفظ حریم خانواده واجب است و او باید هنگام درگیری از حریم خانواده اش دفاع کند. از کیان او دفاع خواهیم کرد، هنگامی که وقایع ویرانگر بر ما مستولی شود. او کیست؟ پدرش عتبه گفت: او، ابوسفیان بن حرب است.

هند رضی الله عنه گفت: مرا به ازدواج او درآور، ولی با او به حالت التماس، دیدار نکن و او را در این کارزار سرنوشت ساز، دلیر مساز و از خداوند آسمان هدایت بخواه، تا با عملش تو را در سرنوشت من راهنمایی کند^(۱)!

می بینیم که هند رضی الله عنه خود مسؤولیت بسیاری از مسائل و کارهای سخت را به عهده می گیرد و با سربلندی، امر ازدواج را انجام می دهد و آن را بازیچه نمی پندارد و ابوسفیان را همسری با شخصیت و نیرومند می خواهد، که محرمی برای هند باشد و نه این که هند، محرمی برای او باشد.

زندگی زناشویی هند با ابوسفیان شروع شد و می بینیم که علاقه هند رضی الله عنه به امر ازدواج، بیشتر به سبب انجام کارهای نیکو است، تا شهوت و عشق زنان و مردان. او زنی دارای دیدهی گسترده بود و این را در زندگی زناشویی او می بینیم و شاهد آن این است، که برخی افراد او با پسرش معاویه دیدند و در او، آثار نبوغ یافتند و به هند گفتند: این پسر، باعث سیادت و سروری قومش می گردد.

اما او اصلاً از این تمجید، اظهار شگفتی نکرد و از روی عدم رضایت و با آگاهی وسیع گفت: به سوگ او بنشینم، اگر جز قوم خود کسانی دیگر را به سروری و سیادت رساند. هنگامی که جنگ بدر اتفاق افتاد، پدر هند و عمویش شیبه و برادرش ولید، کشته شدند و هند به مرثیه سرایی آن ها پرداخت. در عکاظ با خنساء روبرو شد، از هند پرسید: چرا گریه می کنی؟ و هند گفت:

من بر ستون مکه و مدینه و حامی آن دو مکان از هر تجاوز می گیرم. به خاطر پدرم عتبه، که اهل نیکی بود و شیبه و ولید، که حامی و مدافع حریم قبله بودند می گیرم. آن ها از خاندانی بزرگ و با عظمت بودند و آنگاه که تعداد افراد قبیله زیاد شوند و به عزت و بزرگی می رسند.

(۱) - بنگرید به طبقات کبری، ابن سعد، (۸ / ۲۳۵ و ۲۳۶).

در جنگ احد، هند دختر عتبه، نقش نظامی با نفوذی را ایفا کرد، که همراه مشرکین قریشی به پیکار شد و فرمانده آن‌ها ابوسفیان شوهر او بود. هند با شعرهایش، قریشیان را به جنگ، تشویق و تحریض می‌کرد و گروهی از زنان را رهبری می‌کرد و طبل‌ها را می‌کوبیدند، و هند چنین رجز می‌خواند:

ما دختران طارق، بر نازبالش‌های کوچک راه می‌رویم.

اگر شما بجنگید با شما معاشقه می‌کنیم و اگر برگردید، از شما کناره می‌گیریم.

و همچنین می‌خواند:

ای بنی عبدالدار آری در حمایت دیرها بجنگید.

با هر شمشیر تیزی بجنگید.

و در این روز هند در کتاب تاریخ اسلام، صفحهٔ سیاهی را برای خود ثبت کرد که تاریخ هرگز آن را از یاد نخواهد برد... آن صفحهٔ سیاه، همان عملی بود که با پدر و سرور شهیدان حمزه بن عبدالمطلب رضوان الله تعالی علیه، انجام داد.

او وحشی بن حرب، بردهٔ خویش را، تشویق به انتقام می‌کرد و در برابر کشتن حمزه رضی الله عنه به او وعدهٔ آزادی می‌داد و آتش کینه بر دشمن را در سینه وی شعله‌ور می‌ساخت و به او می‌گفت: ای ابودسمه، شفاعت، تا شفا داده شوی.

این رفتار و منطق کینه‌جویانه در طلب خون کسان خویش عجیب نیست؛ اما شگفت، عمل بسیار زشت او، با پیکر بی‌جان شیر احد، حمزه رضی الله عنه است.

او بینی و گوش‌های حمزه را برید، و شکمش را پاره کرد و جگرش را درآورد و آن را در دهان گذاشت ولی نتوانست بلعد و آن را از دهان به بیرون انداخت، سپس بر کوه مشرف بر محل واقعه بالا رفت و با صدایی بلند فریاد زد که:

امروز ما انتقام بدر را گرفتیم و جنگ از پی جنگ شعله‌ور شده است. دربارهٔ عتبه بی‌صبرم و بر مرگ برادرم و عمویم و پسرش شکیبایی ندارم.

خود را شفا دادم و نذرم را ادا کردم و تو ای وحشی، سینهٔ پر از کینه مرا شفا بخشیدی. تا آخر عمر و تا زمانی که در قبرم استخوان‌هایم بیوسد از وحشی سپاسگزارم^(۱)!

و همچنین گفت:

(۱) - سیرهٔ نبوی از ابن هشام، (۳ / ۹۷).

در احد، مرا از حمزه شفا بخشیدی، تا آن که شکمش را به خاطر جگرش شکافتم با آنچه که به دست آوردم، اندوه سوزان بسیاری که داشتم از من برطرف شد^(۱). و بدین ترتیب هند از جنگ اُحد با لقبی بازگشت که پس از آن که اسلام آورد، گوش‌هایش را می‌آزرد؛ «آکلة الأکباد»^(۲).

جرات وی همانطور که در دوران جاهلیت زبانزد بود، پس از اسلام نیز همچنان ادامه یافت و زن قهرمان دوران جاهلیت، به زن قهرمان اسلام مبدل شد؛ تا آن که پیروزی آشکار و وعده راستین الهی تحقق یافت. در شبی که فردایش مکه فتح شد، ابوسفیان بن حرب در حالی که مسلمان از نزد رسول خدا ﷺ باز می‌گشت، فریاد می‌زد: ای گروه قریش... بدانید که من اسلام آوردم، پس تسلیم شوید که محمد ﷺ آنچنانکه پیش از این شما با او رفتار کردید، با شما برخورد نمی‌کند؛ کسی که وارد خانه ابوسفیان شود در امان است.

در این هنگام هند سوی ابوسفیان رفت و سبیل‌های او را گرفت و گفت: چه بدسروری برای قومت هستی... ای اهل مکه با تعصبی سخت و استوار بجنگید که بدسروری دارید!

ابوسفیان گفت: وای بر شما به خود غره نشوید؛ زیرا که او، با شما چنان رفتاری می‌کند قبلاً شما با او نمی‌کردید، کسی که به خانه ابوسفیان درآید، در امان است. گفتند: خداوند تو را بکشد، خانه تو گنجایش همه ما را ندارد.

ابوسفیان گفت: هرکس که در خانه‌اش ببندد، در امان است و نیز کسی که به مسجد درآید، او در امان است. آنگاه مردم به طرف خانه‌هایشان و مسجد رفتند^(۳)!

در روز دوم فتح مکه، هند به شوهرش ابوسفیان گفت: می‌خواهم که از محمد ﷺ پیروی کنم، مرا نزد او ببر.

ابوسفیان ﷺ گفت: دیروز چنین می‌پنداشتم که تو ناخوش داشتنی این سخن را بر زبان آوری. هند گفت: به خدا سوگند، جز امشب ندیدم که خدا در این مسجد چنین

(۱) - همان، (۳ / ۹۸).

(۲) - خورنده جگرها!!!

(۳) - سیره ابن هشام، (۴ / ۴۷).

عبادت شود و حق بندگیش ادا گردد. به خدا سوگند این‌ها شب را به صبح نمی‌آوردند، جز آن که مدام در حال نمازگزاردن و قیام و رکوع و سجود بودند.

ابوسفیان به او گفت: آنچه می‌خواهی انجام بده، و با مردی از خویشانت [نزد محمد ﷺ] برو. هند سوی عثمان بن عفان رضی الله عنه رفت، تا همراه او نزد رسول خدا ﷺ برود، در حالی که زنانی هم همراهش بودند. به آن‌ها اجازه ورود داده شد. هند رضی الله عنها روبند زده بود تا شناخته نگردد؛ زیرا به خاطر کاری که با حمزه رضی الله عنه کرده بود، از رسول خدا ﷺ بیم داشت، که مبادا او را مؤاخذه کند. هند گفت:

ای رسول خدا، سپاس خدایی را که دین خود را غالب و چیره ساخت، تا ای محمد، رحمت و رأفت تو شامل حال من هم بشود. من زنی هستم که به خدا ایمان دارم و رسولش را تصدیق می‌کنم. پس نقابش را برداشت و گفت: من هند دختر عتبه هستم. هند گفت: به خدا سوگند بر روی زمین نزد من کسی از صاحب این خیمه محبوب‌تر نیست و من از همه بیشتر بر روی زمین اهل چادری را دوست دارم، که صاحب این چادر را عزیز می‌دارند. رسول خدا ﷺ سخنان بیان کرد و برای آن‌ها قرآن خواند و با آن‌ها بیعت کرد.

در این هنگام هند رضی الله عنها از میان جمع گفت: ای رسول خدا، آیا با شما می‌شود دست بدهیم.

پیامبر ﷺ فرمود: من با زنان دست نمی‌دهم. این گفتار من برای صد زن، مانند گفتارم برای یک زن است^(۱)!

حضرت ﷺ به او گفت: با من بیعت کنید بر این که چیزی را شریک خدا مگیرید. هند رضی الله عنها گفت: به خدا قسم، تو بر ما امری را واجب می‌کنی که آن را بر مردان واجب نمی‌کنی.

رسول خدا ﷺ فرمود: و این که دزدی نکنید. هند گفت: ای رسول خدا، ابوسفیان مردی خسیس است، آیا بر من روا نیست که در این تنگدستی بدون اجازه او از

(۱) - بنگرید به طبقات کبری ابن سعد، (۸ / ۲۳۶) و حدیث صحیح آورده است آن را موطأ درباره بیعت باب آنچه در این مورد آمده، (۲ / ۹۸۲) و نسائی در بیعت، باب بیعت زنان، (۷ / ۱۴۹).

طعامش بردارم؟ رسول خدا ﷺ درباره چیزهایی که تر هستند اجازه داد ولی درباره متاع خشک به او اجازه نداد^(۱).

رسول خدا ﷺ فرمود: نباید زنا کنید. هند گفت: [آیا مگر زن آزاد هم زنا می کند؟ فرمود: و فرزندانان را نکشید. هند گفت: ما، در کوچکی آنها را تربیت می کنیم و هنگامی که بزرگ می شوند در جنگ بدر آنها را می کشند و تو و آنها بهتر می دانید. پس عمر بن خطاب رضی الله عنه از گفته های او بسیار خندید و شگفت زده شد.

سپس، رسول خدا ﷺ فرمود: تهمت زنید و به دیگران افترا نبندید. هند گفت: به خدا قسمت تهمت زدن، کار زشتی است.

رسول خدا ﷺ فرمود: در کار خیر از من نافرمانی نکنید.

هند رضی الله عنها گفت: ما در اینجا ننشسته ایم که بخواهیم، در امری تو را آشکارا نافرمانی کنیم^(۲).

هند رضی الله عنها که شخصیت استواری داشت، همچنان با رسول خدا ﷺ سخن گفت و پرسش هایی کرد و اسلام آورد و بازگشت.

هنگامی که هند رضی الله عنها به خانه اش بازگشت، از گوشه چشم با خشونت، به بتی که آنجا بود نگرست و با پایش ضربه ای به آن زد که تکه تکه شد و در این حال گفت: ما به خاطر تو فریب خوردیم، ما به خاطر تو فریب خوردیم^(۳).

روزها گذشت و هند رضی الله عنها این بانوی تازه مسلمان، بر ایمانش افزوده می شد و در جهاد، همراه مسلمانان شرکت می کرد. سپس با همسرش ابی سفیان رضی الله عنه در جنگ مشهور یرموک، شرکت کرد و به خوبی امتحان خویش را پس داد. او مسلمانان را تشویق می کرد، تا با رومیان بجنگند و می گفت: با شمشیرهایتان به جنگ بشتابید ای گروه مسلمانان.

هند رضی الله عنها از پیامبر ﷺ روایت می کرد و پسرش معاویه رضی الله عنه از او روایت می کرد و

(۱) - اصل حدیث در صحیحین آمده در آنجا است: بگیر از مال ابوسفیان آنچه که تو و فرزندت را کفایت کند.

(۲) - بنگرید به طبقات کبری از ابن سعد، (۸ / ۲۳۷)؛ اصابة، (۸ / ۲۰۵)؛ سیره نبوی از ابن کثیر، (۳ / ۶۰۲).

(۳) - طبقات کبری، (۸ / ۲۳۷)، اصابة، (۸ / ۲۰۶).

همچنین عایشه رضی الله عنها از او روایت می کرد.

سرانجام هند دختر عتبه رضی الله عنه در سال چهاردهم هجری وفات یافت؛ کسی که پسرش او را چنین توصیف کرده است: «او در جاهلیت دارای شخصیتی والا و عظیم بود و در اسلام نیز بخشنده و نیکوکار».

ام شریک قریشی رضی الله عنها

زن مبلغ

او غزیه، دختر جابر بن حکیم و یکی از زنان قریشی، از بنی عامر بن لؤی، ابی معکر دوسی، است^(۱).

ام شریک رضی الله عنها هنگامی که در مکه می زیست، قلبش متمایل به اسلام گشت و آنچه را که از این دین حنیف بر او واجب می باشد فرا گرفت، تا آنجا که همه زندگی اش را در راه نشر دعوت توحید و اعتلای کلمه الله و بالابردن پرچم لا اله الا الله و محمد رسول الله وقف کرد.

ام شریک رضی الله عنها حرکت خویش را در دعوت به اسلام آغاز کرد؛ پنهانی، زنان قریش را به اسلام فرا می خواند و به این دین ترغیب می نمود؛ بدون آن که خسته یا افسرده گردد. او در این راه جانفشانی ها و آلام و سختی های بسیاری را انتظار داشت و جان و مال خویش را وقف اسلام کرد. ایمان حقیقی تنها به زبان نیست، بلکه حقیقتی است که رنج و مشقت فراوان به همراه دارد، امانتی است گران و پیکاری است نیازمند شکیبایی و صبر.

مشیت الهی بر این قرار گرفت، که پس از مدتی دوره امتحان و آزارها و آزمایش ها برای ام شریک رضی الله عنها آغاز شود. آنگاه که مردم مکه فهمیدند او اسلام آورده است، او را گرفتند و به او گفتند: اگر احترام قوم تو نبود تو را چنین و چنان می کردیم، ولی به زودی تو را به قوم باز می گردانیم. ام شریک رضی الله عنها گفت: خاندان ابوالعکر - منظور خانواده همسرش می باشد - مرا آوردند و گفتند: شاید تو بر دین شوهرت باشی!! گفتیم: آری به خدا سوگند - من بر دین او هستم. گفتند: نه ما تو را به بدترین وجهی شکنجه خواهیم کرد. پس از خانه ما رفتند و ما در ذوالخصله - از توابع صنعاء - بودیم. قصد

(۱) - درباره شرح حال وی بنگرید به اصابه، (۸ / ۲۴۸) و طبقات، (۸ / ۱۵۴) و الحلیه، (۲ / ۹۶).

منزلی دیگر را کردند، مرا بر شتر بزرگی که از چموش ترین شترها و تنومندترین آن‌ها بود، سوار کردند و به من تنها نان و عسلی می دادند ولی قطره ای آب به من نمی دادند، تا آن که روز به نیمه رسید و گرمای خورشید شدت یافت. پیاده شدند و خیمه ها افراشتند و مرا در آفتاب رها کردند، تا آن که عقل از سر و گوش و چشمانم رفت. سه روز با من همینگونه رفتار کردند، تا آن که در روز سوم به من گفتند: از اعتقادات دست بردارد. ام شریک رحمته الله علیه گفت: من که سخنان آن را درست نمی فهمیدم، تنها با انگشت به نشانه توحید، سوی آسمان اشاره می کردم.

ام شریک رحمته الله علیه می گوید: به خدا سوگند، من بر همان حال بودم و طاقتم تاب شده بود، که در این هنگام سردی، سطل آبی را بر سینه ام احساس کردم آن را برداشتم و یک جرعه نوشیدم. سپس سطل برداشته شد. دیدم که سطل میان آسمان و زمین معلق است و من، توان گرفتن آن را نداشتم. برای بار دوم آن سطل به من نزدیک شد و من یک نفس از آن نوشیدم و باز سطل بالا رفت، باز نگریستم که بین آسمان و زمین بود. بار سوم از سطل آب نوشیدم، تا آن که سیراب شدم و آب را بر سر و صورت و لباسم ریختم.

ام شریک رحمته الله علیه نقل می کند: آنان در حالی که نگاه می کردند رفتند و گفتند: از کجا این سطل آب به تو رسیده، ای دشمن خدا؟ به آن‌ها گفتم: کسی که با دین خدا مخالفت بورزد دشمن خداست و نه من و اما این گفته شما که این سطل آب از کجا آمده، از نزد خدا روزی می رسد و روزی ما را خداوند می دهد.

ام شریک رحمته الله علیه گفت: آن‌ها با سرعت به سوی چاه ها و توشه دان هایشان رفتند و آن‌ها را سربسته و دست نخورده یافتند، گفتند: شهادت می دهیم که پروردگار تو همان پروردگار ماست و کسی است که به تو روزی داد، ما را نیز در اینجا روزی داد، پس از این که ما با تو چنان کردیم خداوندی که شریعت اسلام را فرستاده پس آن‌ها اسلام آوردند و همگی به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله مهاجرت کردند و آن‌ها مقام مرا نزد خداوند و آنچه را که خدا با من کرد، دانستند^(۱).

(۱) - بنگرید به خبر در طبقات الکبری، ابن سعد، (۸ / ۱۵۵ و ۱۵۶) و اصابة از ابن حجر عسقلانی

(۸ / ۲۴۸) و حلیة الاولیاء اصفهانی، (۲ / ۹۶ و ۹۷).

رحمت خداوند بر ام شریک رضی الله عنها که از جالبترین نمونه‌ها در دعوت به سوی رسول خدا ﷺ است و بر ایمان و عقیده خود ثابت بود و بر ابتلای بر گرفتاری‌ها به خاطر خدا صبر می‌کرد... او هیچگاه به فکرش خطور نکرد که سست گردد یا ضعیف شود و هرگز در برابر مشرکان کوتاه نیامد، تا جانش را از مرگ برهاند. نتیجه این پایداری تکریم و تفضل خداوند نسبت به او بود و این که توانست قومش را به دین اسلام رهنمون سازد و این غایت آن چیزی است، که مسلمانان در جهادشان در نظر داشتند.... (به خداوند سوگند اگر تو حتی یک نفر را هم به طرف حق تعالی هدایت کنی، برای از شتران سرخ‌موهم بهتر است)^(۱).

ام فضل رضی الله عنها

همسر عباس عموی پیامبر ﷺ

اسم او لبابة دختر حارث بن حزن بن بحیر هلالی است. کنیه او را لبابة الكبرى می‌گفتند. ام لبابة رضی الله عنها خولة دختر عوف قریشی است، او یکی از چهار خواهر مؤمنی است که بر رسول خدا ایمان آوردند و آن‌ها عبارتند از: میمونه، ام فضل، اسماء و سلمی. میمونه ام المؤمنین رضی الله عنها، خواهر ام فضل رضی الله عنها می‌باشد. اسماء و سلمی رضی الله عنهما از طرف پدرشان به نام عمیس باهم خواهر بودند^(۲). ام فضل رضی الله عنها همسر عباس رضی الله عنه عموی پیامبر ﷺ بود و مادر فرزندان‌ش که شش پسر بادی، برای وی به دنیا آورد که بی‌همتا بودند، اسامی ایشان عبارت است از: فضل و عبدالله فقیه و عبیدالله فقیه، معبد، قثم و عبدالرحمن. درباره ام فضل رضی الله عنها عبدالله بن یزید هلالی رضی الله عنه گفته است: هیچ زنی پاکدامنی از شویی گرانقدر، تا آنجا که می‌دانیم نه در دشت و کوهساران، چون شش فرزند ام فضل نزاییده است. شش فرزند ام فضل، چقدر پسران و دختران گرامی هستند.

(۱) - جزئی از حدیث طولانی که بخاری رحمه الله در جهاد آن را روایت کرده است، باب فضل کسی که مردی به دست او اسلام آورد، (۴ / ۲۰) و مسلم رحمه الله در فضائل صحابه، باب فضائل علی ابن ابی طالب رضی الله عنه، به شماره / ۲۴۰۶.

(۲) - الاصابة فی تمییز الصحابة، (۸ / ۲۶۶)؛ طبقات ابن سعد، (۸ / ۲۷۸).

عموی پیامبر برگزیده ﷺ صاحب بخشش و آخرین پیامبران و بهترین رسولان یکی از آنها است^(۱).

ام فضل رضی الله عنها قبل از هجرت اسلام آورد، و اول زنی بود که پس از خدیجه ام المؤمنین رضی الله عنها مسلمان شد، پسرش عبدالله رضی الله عنه گفته بود:
من و مادرم از زنان و فرزندان مستضعف به شمار می رفتیم^(۲).

ام فضل رضی الله عنها از زنان بزرگوار و دارای فضائل بسیار بود که رسول خدا ﷺ خود به دیدن او می آمد و با او در خانه اش گفتگو می نمود^(۳).

ام فضل رضی الله عنها زنی شجاع و مؤمن بود، که وقتی بر ابولهب دشمن خدا می گذشت با او درگیر شد. ابن اسحاق از عکرمه رضی الله عنه نقل کرده است که گفت: ابورافع برده رسول خدا ﷺ می گفت: غلام عباس بودم که اسلام ظهور کرد و عباس پنهانی اسلام آورد و من و ام فضل هم اسلام آوردیم و عباس از قومش بیم داشت.

ابولهب از رفتن به جنگ بدر تخلف کرد و به جای خود، عاص بن هشام بن مغیره را فرستاد و همه آنها بدین ترتیب عمل می کردند و به جای خود فرد دیگر را می فرستادند. هنگامی که خبر شکست مشرکان قریش در جنگ بدر رسید و خداوند آنها را خوار و رسوا فرمود، ما [مسلمانان] در وجودمان نیرو و قدرتی عظیم یافتیم، ابورافع رضی الله عنه برده رسول خدا ﷺ گفت: من مردی ضعیف بودم و پیشه ام ساختن ظروف بود که در کنار چشمه زمزم، آنها را صیقلی می کردم. نشسته بودم و ام فضل هم نزد من نشسته بود، و از خبر رسیده شاد بودیم. در این هنگام ابولهب آمد و پایش را به سختی روی زمین می کشید، تا آن که نشست. زمانی که او نشسته بود مردم می گفتند: این ابوسفیان بن حارث است که آمده است. ابورافع رضی الله عنه گوید، ابولهب گفت: به نزد من بشتاب به جانم سوگند که برایت خبری دارم. گوید: من هم نزد او نشستم و

(۱) - بنگرید به طبقات ابن سعد، (۸ / ۲۷۷) و استیعاب فی معرفة الاصحاح.

(۲) - بخاری: آن را آورده است در تفسیر سورة نساء باب ﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾، (۵ / ۱۸۱) و بخاری: همچنین از ابن ابی ملیکه آورده است، که ابن عباس رضی الله عنهما تلاوت کرده که ﴿إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ﴾، گفت: من و مادرم از کسانی بودیم که خداوند عذر آنان پذیرفته است.

(۳) - طبقات الکبری، ابن سعد، (۸ / ۲۷۸).

مردم هم نزد او ایستاده بودند، [ابولهب] به ابوسفیان گفت: ای پسر برادرم، آیا به من خبر می‌دهی که مردم چه کار کرده‌اند.

ابوسفیان گفت: به خدا سوگند، که ما با قومی روبرو شدیم که شانه به شانه هم می‌جنگیدند، آنچنانکه می‌خواستند با ما نبرد کردند و از ما هرچقدر که خواستند اسیر گرفتند!!... به خدا سوگند، با مردانی سوار بر اسب‌های خاکستری رنگ جنگیدیم، افرادی که به خدا سوگند، چیزی نمی‌توانست جلوی آن‌ها را بگیرد.

ابورافع رضی الله عنه گوید: طناب‌های چاه زمزم را با دستم بالا بردم و آنگاه گفتم: به خدا سوگند، آن‌ها فرشتگان خداوند بودند. در این هنگام ابولهب، دستش را بالا برد و به صورتم سیلی محکمی نواخت، که جایش سرخ گشت، مرا بلند کرد به زمین زد و بر روی من دو زانو نشست، که مرا کتک بزند و این در حالی بود که من مردی ضعیف بودم، پس ام فضل رضی الله عنها عمودی از عمودهای چاه زمزم را برداشت و با آن بر سر ابولهب زد که سرش شکافت و زخمی کاری از آن پدیدار گشت و گفت: حال که سرورش اینجا نیست، او را ضعیف‌گیر آورده‌ای؟...

ابولهب، مانند برده‌ای ذلیل برخاست و به خدا سوگند، پس از آن تنها هفت شب زنده ماند تا آن که به امر خدا، طاعون او را از پای درآورد^(۱).

و اینچنین، این زن مؤمن شجاع با دشمن خدا رفتار کرد و توانست غرور او را لگدمال کند و بینی او را به خاک مالید. این زن مایه فخر و مباهات اسلام است، که

(۱) - بنگرید به حیاة الصحابة، (۴ / ۲۸۷)، و بعد از آن یونس از ابن اسحاق بر آن افزوده است که پسرانش سه روز پس از مرگ ابولهب وی را دفن کردند تا آن که بوی گند گرفت و قریش در آن زمان آنچنان از بیماری عدسه پرهیز داشتند، که گویی خود را از طاعون محافظت می‌کردند، تا آن که مردی از قریش به آن‌ها گفت: وای بر حال شما شرم ندارید که پدران بوی گند گرفته است، در خانه‌اش او را دفن نمی‌کنید؟ گفتند: ما می‌ترسیم که این زخم چرکین مرضی واگیردار باشد. آن مرد گفت: بروید من شما را برای دفن او کمک می‌کنم. به خدا سوگند: او را نشستند، مگر آن که آب را به ظرف و به حالت پرتاب از دور می‌ریختند و نزدیک او نمی‌شدند. پس برای او گودالی کردند و به وسیله ستونی او را در آن گودال انداختند. از دور بر رویش سنگ ریختند تا جسد او پنهان شد. و اینچنین است نهایت کار کسی که در دشمنی‌اش به خدا و رسولش افتخار می‌کند. ﴿لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِن وَّاقٍ﴾ [الرعد: ۳۴] «در دنیا، برای آن‌ها عذابی (دردناک) است؛ و عذاب آخرت سخت‌تر است؛ و در برابر عذاب خدا، هیچ کس نمی‌تواند آن‌ها را نکه دارد».

تاریخ اسلام به او، و زنانی چون او که مایه پیشرفت اسلام شدند، افتخار می کند.

ابن سعد رحمه الله در طبقات الکبری آورده که ام فضل همان روز در خوابش رؤیای عجیبی دید، سپس سوی رسول خدا ﷺ رفت تا تعبیر خوابش را از پیامبر ﷺ جویا شود. گفت: ای رسول خدا در خواب دیدم که عضوی از اعضای بدن تو در خانه من است!! رسول خدا ﷺ فرمود: «چه نیکو رؤیایی! فاطمه پسرری به دنیا می آورد و تو او را به همراه پسر (قثم) شیر می دهی».

ام فضل رضی الله عنها با این بشارت پیامبر ﷺ از خانه بیرون شد و چیزی نگذشت که فاطمه رضی الله عنها «حسین بن علی رضی الله عنه» را به دنیا آورد و ام فضل رضی الله عنها سرپرستی او را به عهده گرفت.

ام فضل رضی الله عنها گفت: حسین را نزد رسول خدا ﷺ آوردم و حسین به سوی پیامبر ﷺ خیز برداشت و حضرت ﷺ او را در آغوش کشید و در این هنگام بول کرد، رسول خدا ﷺ فرمود: ام فضل پسر را که بر من بول کرد، بگیر.

[ام فضل رضی الله عنها] بیان می دارد: او را برداشتم و نیشگونی از او گرفتم، که به گریه افتاد. من گفتم: بر رسول خدا ﷺ بول کردی و باعث آزار ایشان شدی، در این هنگام که بچه می گریست رسول خدا ﷺ فرمود: «ای ام فضل، از این که پسر را به گریه انداختی مرا آزرده» پس رسول خدا ﷺ آبی خواست تا بر آن بریزد و سپس فرمود: «هرگاه که پسر بچه ای چنین کرد آب بریزد و اگر دختر بچه ای چنین کاری کرد آنجا را بشوئید».

در روایتی دیگر آمده است، که ام فضل رضی الله عنها گفت: «شلوارتان را دریاورید تا آن را بشویم و لباس دیگری بپوشید. پیامبر ﷺ فرمودند: «به واسطه بول دختر بچه، لباس شسته می شود، ولی به واسطه بول پسر بچه، تنها به لباس، آب ریخته می شود»^(۱).

از دیگر آموزه های برجای مانده از لبابه رضی الله عنها دختر حارث این بود که مردم از او بسیار پرسش می کردند، که آیا رسول خدا ﷺ در روز عرفه روزه دار بودند یا روزه نمی گرفتند. و ام فضل رضی الله عنها با دانش خود توانست، این ابهام و سردرگمی را بزدايد. او

(۱) - بنگرید به طبقات کبری از ابن سعد، (۸ / ۲۷۹)؛ اصابه، (۸ / ۲۶۷) و بنگرید به حدیث ابی داود و در طهارت باب بول بچه، که بر لباس می ریزد و به شماره / ۳۷۵ / و آن حدیثی حسن است.

یکی از فرزندان را صدا زد و او را با کاسه‌ای شیر، سوی رسول خدا ﷺ فرستاد، در حالی که حضرت در عرفة بودند. آن پسر به پیامبر ﷺ رسید و در جلوی چشم مردم، حضرت ﷺ از آن قدح، شیر نوشید^(۱).

در هریک از این مسائل، ما احادیث شریفی را از ام فضل رضی الله عنها می‌بینیم، که حدود سی حدیث، از رسول خدا ﷺ روایت کرده است. از او همچنین عبدالله بن عباس رضی الله عنهما و همه غلامان او و انس بن مالک رضی الله عنه و دیگران روایت کرده‌اند.

سرانجام ام فضل رضی الله عنها به روزگار خلافت عثمان رضی الله عنه پس از این که عمری را به خوبی و چنان زنی الگو و اسوه پشت سر گذاشت، از دنیا رفت. او مادری نمونه و شایسته بود، که فرزندان با نجابت، مانند عبدالله بن عباس رضی الله عنه به دنیا آورد؛ ابن عباسی که به دانای امت و ترجمان قرآن مشهور است. او شجاعتی برخاسته از اعتقاد پاکش داشت و از او شیر بیشه‌ای قدرتمند ساخته بود و قدرت آن را داشته تا دشمنان کینه‌توز خدا را از میان ببرد.

رُبِيع دَخْتَر مَعُوذ رضی الله عنها

بیعت‌کننده زیر درخت

او ربیع دختر معوذ، بن حارث بن رفاعه بن حارث بن سواء بن مالک بن غنم بن مالک انصاری نجاری و مادرش ام یزید دختر قیس بن زعواء بن حرام ابن جندب بن عامر بن عدی بن نجار است.

ربیع رضی الله عنها از جمله زنانی بود، که درستی ایمان و عقیده استوارش را می‌توان در بیعت او، همراه با دیگران زیر درخت، با رسول خدا ﷺ دید، که مایه عبرت و حیرت است. بیعتی که بیعت رضوان نامیده شده و توانست، رضای الهی را کسب کند. خداوند در کتابش فرمود: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ۝۷۸ وَمَعَانِمَ كَثِيرَةً

(۱) - حدیث صحیح است به اصابة، (۸ / ۲۶۷) و طبقات، (۸ / ۲۷۹) بنگرید و بخاری رضی الله عنه در روزه، باب روزه روز عرفة، (۲ / ۲۴۸) و مسلم رضی الله عنه در روزه باب استحباب فطر، برای حجاج در روز عرفة، به شماره ۱۱۲۳ / آورده است.

يَاخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٨﴾ [الفتح: ۱۸-۱۹]. «خداوند از مؤمنانی که زیر درخت (معهود حدیبیه) با تو بیعت کردند به حقیقت راضی گشت و از وفا و خلوص قلبی آن‌ها آگاه بود که وقار و اطمینان کامل بر آن‌ها نازل فرمود و آنان را به فتحی نزدیک پاداش داد و به غنیمت فراوان که از خیبریان خواهند گرفت موفق داشت و خداوند مقتدر و داناست».

ربیع دختر معوذ رضی الله عنها از زنان صحابی جلیلی بود که اسلام آن‌ها را تربیت کرد و آنان در گسترش اسلام، مشارکت کردند، با انجام تکالیف خود به ساختن و پی‌ریزی جامعه اسلامی یاری رساندند. او در راه خدا با رعایت حدودی که اسلام جاری گردانده بود، جنگید و با رسول خدا ﷺ بیعت کرد. ربیع رضی الله عنها از پیامبر ﷺ حدیث روایت می‌کرد و زنی آگاه به مسائل شرعی بود.

مسلمانان به او احترام می‌گذاشتند و بزرگان صحابه درباره امور دین از او پرسش می‌کردند. ربیع رضی الله عنها از کسانی بود که گاه بعضی مسائل درباره رسول خدا ﷺ توصیف می‌کرد. از ابن عبیده بن محمد بن عمار بن یاسر رضی الله عنه نقل شده است، که گفت: به ربیع گفتم: برای من رسول خدا ﷺ را توصیف کن.

ربیع رضی الله عنها گفت: «ای پسر من اگر او را می‌دید، انگار که طلوع خورشید را دیده‌ای»^(۱). او همچنین برای ما وضوی پیامبر ﷺ را توصیف می‌کند، که ابوداود رضی الله عنه در سنن خود، از قول ربیع رضی الله عنها آورده است که گفت: «رسول خدا ﷺ با ما سخن گفت و فرمود: «برایم آب بریز تا وضو سازم. از وضوی رسول خدا ﷺ به یادش آمد و در این باره گفت: «دو دست را سه بار شست و ادامه حدیث»^(۲).

همچنین از او نقل شده است، که گفت: هنگامی که من به خانه بخت رفتم، رسول خدا ﷺ به خانه‌ام وارد شد و بر فراش من نشست، پس زنان را گفت: که دف بزنند و بر کشته شدن پدران‌شان در روز جنگ بدر، گریه و زاری نکنند. در این هنگام ربیع رضی الله عنها افزود: یکی از آن زنان گفت: و در میان ما پیامبری است که آنچه فردا اتفاق می‌افتد، می‌داند. در این هنگام رسول خدا ﷺ به او گفت: «این سخن را رها ساز و بگو آنچه را

(۱) - الإصابة فی تمییز الصحابة، (۸ / ۸۰).

(۲) - ابوداود، (۱ / ۹۰)؛ الإصابة، (۸ / ۷۹).

که می‌گفتی»^(۱).

ربیع رضی الله عنها با ایاس بن بکیر از قبیله بنی لیث ازدواج کرد و برای او محمد بن ایاس را به دنیا آورد. روزی میان او و ایاس، گفتاری رد و بدل شد، که ربیع رضی الله عنها دانست زندگی با او سخت خواهد بود، پس به شوهرش گفت: مرا رها کن! همه چیز من برای تو. مرد به او گفت: هرچه بخواهی انجام می‌دهم.

[ربیع رضی الله عنها] گفت: هرچه داشتم جز پسر من به او دادم، اما با من بگومگو کرد و به عثمان رضی الله عنه مطلب را گفت: و او هم به من چنین گفت: آنچه شرط کرده بودی به او بده^(۲).

ربیع رضی الله عنها در جنگ‌ها و پیکارهای مسلمانان شرکت می‌جست و به مسلمانان آب می‌رساند و به آن‌ها خدمت می‌کرد و کشته‌شدگان و مجروحان را به مدینه باز می‌گرداند و تمام همت خود را صرف شجاعان مسلمان در میدان جنگ کرد و از هر آنچه که می‌توانست که سبب نیروبخشی به آن‌ها شود دریغ نداشت و هرگاه اقتضا می‌کرد، که باید در جنگ مشارکت کند، به سوارکاری شجاع بدل می‌شد، که به سمت دشمنان خدا تیراندازی می‌کرد و در رویارویی با آن‌ها مکرشان را به خودشان باز می‌گرداند^(۳).

ربیع رضی الله عنها که رحمت خدا بر او باد، در سال ۴۵ هجری در ایام خلافت معاویه رضی الله عنه پس از آن که زندگیش سرمشق نیکی، تقوا، علم و جهاد در راه خدا برای زنان مسلمان شد، از دنیا رفت.

خَنَسَاء رضی الله عنها

مادر شهیدان

او تماضر دختر عمرو بن حارث، بن شرید است. شاعره‌ای مشهور، که وقتی برای برادرش صخر، در دوران جاهلیت فاجعه‌ای ناگوار رخ داد، در رثای او مرثیه‌ای

(۱) - بخاری در نکاح، باب زدن دایره در نکاح و ولیمه، (۶ / ۱۳۷)، ابوداود در ادب، باب نهی از غناء به شماره / ۴۹۲۲ و ترمذی در نکاح باب آنچه آمده در اعلان ازدواج به شماره / ۱۰۹۰.

(۲) - اصابة، (۸ / ۸۰).

(۳) - حدیث شرکت او در جهاد را بخاری رحمته الله آورده است و آن را عسقلانی در اصابة ذکر کرده است، (۸ / ۸۰).

سوزناک سرود، که او را در شمار بزرگترین زنان شاعر مرثیه سرا قرار داد. یکی از کوتاه ترین چکامه های او در رثای صخر مطلع آن چنین است:

آیا در چشمانت خاشاک است یا چشمانت دردناک است؟ یا این که سرزمینی پس از رفتن، ساکنانش، بی آب و علف گشته اند؟

و از دیگر بیانات زیبای اوست که:

ای چشمانم بگریید و خشک نباشید، چرا برای صخر نمی گریید.

چرا برای شجاع و زیبارو نمی گریید؟ چرا برای جوانمرد بزرگوار نمی گریید؟

او همراه قومش از قبیله بنی سلیم، بر رسول خدا ﷺ وارد شد و اسلامش را آشکار ساخت و آن را بر بنای توحید پی ریزی کرد. اسلام او ثابت و استوار بود، اسلامش نیکو شد و او به نمادی از نمادهای شجاعت و عزت و نشانی برای مادران مسلمان بدل گشت.

رسول خدا ﷺ از او خواست، که برایش شعر بخواند و شعر او پیامبر ﷺ را به شگفتی واداشت و شعری خواند که پیامبر ﷺ به او فرمود: «بیا خنساء» و با دست به او اشاره می کردند»^(۱).

هنگامی که عدی بن حاتم رضی الله عنه بر رسول خدا ﷺ وارد شد و با ایشان همکلام گشت عرض کرد: ای رسول خدا در بین ما شاعرترین مردمان و سخاوتمندترین افراد و جنگجوترین مردم قرار دارند.

پیامبر ﷺ فرمودند: «آن ها را نام ببرید».

گفت: اما شاعرترین آنان امرؤ القیس بن حجر است و بخشنده ترین آن ها حاتم بن سعد - یعنی عدی - و جنگجوترین مردم عمرو بن معدیکرب است. رسول خدا ﷺ فرمود:

ای عدی، آنچنانکه تو گفتی نیست، شاعرترین مردم خنساء دختر عمرو است و سخاوتمندترین مردم محمد - یعنی خودشان - و جنگجوترین افراد علی بن ابی طالب است».

و اما درباره مقام شرعی خنساء رضی الله عنها که به آن معروف شد، درباره او گفته شده است: «او زنی است که شعر را با علم درآمیخت»^(۲).

(۱) - الإصابة فی تمییز الصحابة، (۸ / ۶۶).

(۲) - بنگرید به الإصابة فی تمییز الصحابة، (۸ / ۶۷).

فرازهای درخشان زندگی این بانو، سرشار است از دفاع از دین و یاری حق؛ او در بسیاری از جنگ‌های مسلمانان شرکت کرد و با سربازان پیرو همراه شد.

هنگامی که مثنی بن حارثه شیبانی رضی الله عنه رو به سوی جنگ قادسیه داشت - در زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه - خنساء رضی الله عنها با چهار فرزندش، همراه این لشکر بود. و در میدان جنگ و شب سخت نبرد رزم‌آوران، خنساء رضی الله عنها با چهار فرزندش و برخی دیگر از رزمندگان می‌رفت و آن‌ها را بر جنگیدن تشویق می‌کرد، تا از معركة جنگ نگریزند و شهادت در راه خدا را برای آن‌ها شیرین جلوه‌گر می‌ساخت. و اکنون به آن سفارش مهم او گوش می‌دهیم، که او می‌گفت:

«ای پسران من، شما اسلام آوردید و اطاعت کردید، با اختیار خود مهاجرت کردید و به خدا سوگند که خدایی جز او نیست، شما پسران زنی تنها هستید که به پدرتان هرگز خیانت نکرد و دایی‌تان را رسوا و بی‌آبرو نساخت و هرگز اصل و تبار شما را فرومایه و پست نگرداند و نسب شما را دگرگون نکرد و می‌دانید که خداوند به مسلمانان در جنگ با کفار پاداش بسیاری داده است، و بدانید که خانه‌پایدار، بهتر از خانه‌فانی است خداوند عز و جل می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [آل عمران: ۲۰۰]. «ای اهل ایمان، صبر و شکیبایی پیشه سازید و یکدیگر را به بردباری و پایداری سفارش کنید و مراقب کار دشمن باشید و از خدا بترسید باشد که پیروز رستگار شوید».

چون به یاری خدا فردا به سلامت بودید، آگاهانه مہیای جنگ با دشمنان خدا شوید و به خداوند سوگند، که او شما را بر دشمنانش یاری خواهد داد. اگر جنگ را دیدید که شروع شده است به سرعت به پیش بروید و آتش این پیشروی را شعله‌ور سازید و روشنی این آتش را بر نواحی مختلف جنگ پرتو افکنید و میدان جنگ را کامل کنید. و سردمدار آنان را با شجاعت بکشید، تا پیروزی یابید و به غنائم فراوان و کرامت جاودانه و مقام والا دست بیابید...».

فرزندانش وصیت او را شنیدند و در حالی که اندرزهای او را با گوش جان پذیرفته بودند و گفته او را به یاد می‌آوردند، آهنگ میدان نبرد کردند. سپیده‌دمان که پیکار آغاز شد، چنین رجز می‌خواندند:

برادرانم، دیشب زنی ناصح، ما را اندرز داد و با ما وداع کرد، گفتاری با بیان روشن؛ پس به جنگ دشوار خانمانسوز بروید.

در حالی باهم می جنگند که سگ های پارس کننده ساسانیان گریه و زاری می کنند. به خاطر رویداد بزرگی به شما یقین پیدا کردند و شما زندگی خوبی را سپری می کنید، یا مرده ای که به او گوسفندی فربه به ارث می رسد.

این پسر خنساء رضی الله عنها که اینگونه رجز می خواند، آنقدر جنگید تا کشته شد، سپس دومین نفر حمله کرد و در این حال، چنین رجز می خواند:

پیروزی دارای دوراندیشی و صبر و نظری موافق و رأی استوار، ما را به استواری رأی و هدایت امر کرد و به نیکویی به فرزندش نصیحت کرد. آن ها با تعدادی برای جنگ دفاعی رفتند یا به پیروزی خوشایندی می رسند.

یا مرگی که به شما عزت جاوید در بهشت برین و زندگی پرآسایش ارث داده می شود. او هم آنقدر جنگید تا شهید شد، پس سومین نفر حمله کرد و چنین رجز می خواند:

به خدا سوگند، من حتی یک کلمه از اندرزه های پیرزن، سرپیچی نمی کنم؛ او ما را به جنگ، همراه با مهربانی فرمان داده است. ناصحی پرخیر و راستگو و مهربان، پس در این جنگ خانمانسوز بر دیگران پیشی بگیرید و یورش ببرید. تا این که با خداوندان خسرو روبه، رو شوید تا غیرت شما به خوبی نمودار گردد.

ما کوتاهی شما را ضعف می بینیم و کشته شدن در میان شما پیروزی و رسیدن به مقام قرب الهی است. او نیز جنگید تا شهید شد. پس نفر چهارم در حالی که چنین رجز می خواند یورش برد:

از آن خنساء رضی الله عنها هستم و نه از آن کسی که بینیش شکافته شد و نه از آن عمرو، برای هیچیک نیستم. اگر در میان سپاه، لشکر ایرانیان را اداره نکنم، با ترس و هراس و شمشیر بر آن حمله می کنم. یا باید به زودی به پیروزی و غنیمت دست یافت و یا در راه والای جهاد وفادار ماند. او هم جنگید، تا کشته شد.

هنگامی، که خبر این فرزندان به مادر باایمان صبور، رسید. هرگز جزع و فزع سر نداد و آه و شیون نکرد، بلکه سخنان بیان کرد، که تا تاریخ باقی است جاودانه می ماند، اگر خدا بخواهد:

«سپاس خدایی را که مرا به شهادت آن‌ها سربلند گرداند و از پروردگارم می‌خواهم که مرا به آن‌ها ملحق سازد و در آرامش و رحمتش جای دهد».

عمر بن خطاب رضی الله عنه از مقام والای خنساء رضی الله عنها و فرزندانش آگاهی داشت و پیوسته به او، روزی چهار اولادش را می‌داد تا آنگاه که از دنیا رفت.

سرانجام خنساء رضی الله عنها، در آغاز خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه در بادیه و در سال بیست و چهار هجری وفات یافت^(۱).

خدا پیامرزد، خنساء رضی الله عنها را که مادری نمونه، نه تنها برای مادران بود، بلکه الگویی جاودانه شد. چشمان بزدلان هرگز نخسبد.

خوله دختر ثعلبه رضی الله عنها

زنی که پروردگار متعال ناله‌اش را از فراز هفت آسمان شنید

او خوله دختر ثعلبه بن أصرم بن فهر بن ثعلبه بن غنم بن عوف است، که فصاحت و بلاغت را در گفتار، به نیکویی از پرورش یافتگان با فصاحت، فرا گرفته بود. او با اوس بن صامت رضی الله عنه ازدواج کرد؛ همان مردی که پسر قیس برادر عباد بن صامت رضی الله عنه بود و از جمله کسانی به شمار می‌رفت، که در بدر و احد حضور داشت و در تمام صحنه‌ها به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. خوله رضی الله عنها از شوهرش اوس رضی الله عنه، فرزندی به نام ربیع به دنیا آورد.

روزی پس از مشاجره‌ای که میان خوله رضی الله عنها و شوهرش روی داد. اوس بن صامت رضی الله عنه در حالت عصبانیت، او را طلاقظهار داد و گفت: تو نسبت به من مانند مادرم هستی، و پس از این که چنین گفت، ساعتی در انجمن قوم نشست.

سپس به نزد خوله رضی الله عنها رفت و دوباره او را طلبید. اما آگاهی باطنی و حساسیت خوله رضی الله عنها این اجازه را به او نداد، تا این که از دستور خداوند در چنین مواردی آگاه شود، که برای نخستین بار در تاریخ اسلام اتفاق می‌افتد. پس گفت: هرگز، سوگند، به کسی که جان خوله در دست اوست، من در اختیار تو قرار نمی‌گیرم، تا آنچه که گفתי به رسولش بگویم تا خداوند در این باره حکم بدهد).

خوله رضی الله عنها نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و در مقابل ایشان آنچه که میان او و همسرش رخ

(۱) - أصابة فی تمییز الصحابه، (۸ / ۶۶ و ۶۷).

داد بیان کرد و به همین خاطر درباره این مسأله، با رسول خدا ﷺ به بحث پرداخت. رسول خدا ﷺ فرمود: «به ما درباره کار تو فرمانی داده نشده است... من چیزی در این باره به تو نمی گویم؛ جز این که می دانم تو بر او حرام شده ای. زن باایمان، دوباره کلام خود را برای پیامبر ﷺ بیان می کرد و آنچه را که برای او وپسرش، هنگام جدایی همسرش رخ داده بود، تعریف می کرد. و در هر مرتبه پیامبر ﷺ می فرمود: درباره تو چیزی به تو نمی گویم، جز این که می دانم تو بر شوهرت حرام شده ای».

در اینجا این زن باایمان، دست هایش را به سوی آسمان بالا برد و در حالی که قلبش را اندوه فرا گرفته بود و در چشمانش اشک حسرت جمع شده بود، خطاب به آن که هیچکس را ناامید نمی کند روی آورد و گفت: خدایا من از آنچه که بر سرم آمده است به تو شکایت می کنم.

آفرین بر زنان درست عقیده مانند خوله رضی الله عنها، او در برابر رسول خدا ﷺ می ایستد و با ایشان مجادله می کند و از ایشان حکم فقهی مسأله را می پرسد؛ اما استغاثه و شکایت بردن به درگاه خدای تعالی سزا است. و این همان ایمان و توحید حقیقی است، که اصحاب رضی الله عنهم، از رسول خدا ﷺ فرا گرفته بودند.

هنوز این زن، دعایش به اتمام نرسیده بود که رسول خدا ﷺ دچار حالت خاصی شد، که معمولاً هنگام فرود آمدن وحی، به آن دچار می شد و پس از مدتی این حالت برطرف شد و رسول خدا ﷺ فرمود: «ای خوله، خداوند درباره تو و همسرت در قرآن مطلبی نازل فرمود و سپس آیات را بر خوله تلاوت فرمود: ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَدِّلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾ ۱ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِمَّا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهُتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ ۲ وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا ذَلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۳ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَاِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۴﴾ [المجادلة: ۱-۴].

«خداوند سخن زنی را که درباره شوهرش به تو مراجعه کرده بود، شنید، آن زن به خداوند شکایت می کرد، این در حالی بود که خداوند گفتگوی شما (و اصرار آن زن) را (در حل مشکلش) می شنید. بی گمان خداوند شنوای بیناست. کسانی از شما که نسبت به همسرانشان ظهار می کنند (و می گویند: تو نسبت به من به منزله مادرم هستی) آنان هرگز مادرانشان نیستند، مادرانشان تنها کسانی هستند که آن ها را به دنیا آورده اند، آن ها سخنی زشت و باطل می گویند، و خداوند بخشنده و آمرزنده است.

کسانی که همسران خود را ظهار می کنند، سپس از گفته خود باز می گردند، باید پیش از آمیزش جنسی با هم، برده ای را آزاد کنند، این دستوری است که به آن اندرز داده می شوید، خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است».

و کسی که توانائی (آزاد کردن برده ای) نداشته باشد دو ماه پیاپی قبل از آمیزش روزه بگیرد، و کسی که این را هم نتواند شصت مسکین را اطعام (و غذا) بدهد، این برای آن است که به خدا و رسولش ایمان بیاورید، این ها مرزهای الهی است، و کسانی که با آن مخالفت کنند عذاب دردناکی دارند». پس از آن، رسول خدا ﷺ کفاره ظهار را برای خوله رضی الله عنها بیان کرد و به او فرمودند: «به شوهرت امر کن برده ای را آزاد کند». خوله رضی الله عنها گفت: ای رسول خدا، چیزی ندارد که برده آزاد کند.

فرمود: پس دو ماه پشت سرهم روزه بگیرد. خوله رضی الله عنها گفت: به خدا سوگند پیرمردی است که نمی تواند روزه بگیرد.

فرمود: «پس شصت مسکین را خرما، طعام دهد». گفت: به خدا سوگند او چیزی ندارد. پیامبر ﷺ فرمود: «ما مقداری خرما که به او کمک می کنیم» خوله رضی الله عنها گفت: و من هم به مقداری دیگر، او را یاری می رسانم.

رسول خدا ﷺ به وی فرمود: «به آنچه می خواستی رسیدی و کاری بس شایسته کردی؛ پس برو و صدقه بده، توصیه مرا بپذیر و به پسر عمویت نیکی کن» خوله رضی الله عنها هم چنین کرد^(۱).

(۱) - درباره قصه خوله دختر ثعلبه در سورة مجادله، مفصلاً ر.ک: مسند امام احمد، (۱ / ۴۶)، حاکم در مستدرک، (۲ / ۴۸۱) و بخاری در توحید باب قول خوله رضی الله عنها «وَأَلَّلهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ» و نسائی در نکاح باب ظهار، (۶ / ۱۶۸) و در کتب تفسیر اوائل سورة مجادله.

قصه مجادله با سرور آدمیان و عالمیان ﷺ در بردارنده مضامین پر از عبرت و هدایت است، که باعث سربلندی زن مسلمان و افتخار و عزتمندی او در مورد اهتمام به ارزش های اسلامی است. عایشه رضی الله عنها در این مورد، می گوید: سپاس خدایی را که همه صداها را می شنود، هنگامی که مسأله مجادله، با رسول خدا ﷺ پیش آمد و گفتگو ایشان در این باره انجام می شد، من در گوشه ای از اتاق بودم ولی آنچه گفته می شد نمی شنیدم، که خداوند ﷻ چنین نازل فرمود: ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَدِّلُكَ فِي زَوْجِهَا وَكَشَّتْكَ إِلَى اللَّهِ...﴾ [المجادلة: ۱]. «(ای رسول ما) سخن آن زن را که درباره شوهرش با تو به مجادله برخاسته و شکوه به درگاه خدا برد محققاً شنید...»^(۱).

این زن باایمان و تربیت شده مکتب اسلام، برای پند و نصیحت و اذن به عمر بن خطاب رضی الله عنه، جلوی او هم ایستاد و گفت: (ای عمر به یادت می آورم که تو در بازار عکاظ عمیر، نامیده می شدی و با چوب دستی ات مراقب کودکان بودی و چیزی نگذشت، که تو را عمر خواندند. و آنگاه مدتی نگذشت، که خلیفه نامیده شدی. در این مسؤولیت، تقوای خدای را پیشه کن، و بدان، آنکس که از عذاب الهی بترسد، به اهداف دور دست خود خواهد رسید و کسی که از مرگ بترسد، از هدر دادن فرصت ها برای مهیاشدن برای آخرت نیز بیم دارد و کسی که به روز جزا ایمان داشته باشد، از عذاب خداوند می ترسد).

عمر رضی الله عنه در برابر این سخنان تنها ایستاده بود و سرش را فرود آورده و گوش می داد، جارود عبدی که همراه عمر بن خطاب رضی الله عنه بود، به خوله رضی الله عنها گفت: بر خلیفه زیاده روی کردی؟ عمر گفت: او را رها کن، مگر او را نمی شناسی؟ این خوله است، که پروردگار صدای او را از فراز هفت آسمان شنید، عمر سزاوارتر است که از او چیزی بشنود. در روایتی دیگر آمده است که عمر رضی الله عنه گفت: «به خدا سوگند! اگر تا شب مرا رها نمی کرد، جز برای نماز واجب، از او جدا نمی شدم و باز می گشتم و هر حاجتی که داشت، روا می کردم».

(۱) - سورة مجادله آیه ۱ و به گفته عایشه، در کتاب توحید از باب شرح قول خداوند تعالی: ﴿إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾ نگاه کنید، (۸ / ۱۶۷) و نسائی باب ظهار در نکاح، (۶ / ۱۶۸).

ام رومان رضی الله عنهاهمسر صدیق و مادر صدیقه رضی الله عنها

او دختر عامر، بن عویمر بن عبد شمس بن عتاب بن اذینه بن سُبَیْع بن دهمان بن حارث بن غنم بن مالک بن کنانه، است.

نام او را به اختلاف، برخی زینب و گروهی دعد نقل کرده اند^(۱). ام رومان رضی الله عنها در جزیره العرب در منطقه‌ای که (السراة) نامیده می‌شد، پرورش یافت و از زیبایی ظاهری، ادب و فصاحت در کلام بهره داشت. با یکی از جوانان مشهور روزگار خود به نام حارث بن سخیره ازدوی، ازدواج کرد و برای وی فرزندی به نام «الطفیل» به دنیا آورد.

همسرش، حارث می‌خواست که در مکه بماند؛ پس با ام رومان رضی الله عنها و پسرش، به آنجا سفر کرد، و بنابر عادت عرب در آن روزگار به ناچار می‌بایست که هم پیمان یکی از اشخاص صاحب نام گردد، تا از حمایت وی بهره‌مند شود. پس با عبدالله بن ابی قحافه - ابی بکر صدیق رضی الله عنه - هم‌پیمان شد و این ماجرا پیش از اسلام بود. پس از گذشت روزها، حارث بن سخیره از دنیا رفت و ابوبکر رضی الله عنه به ناچار، بنابر عادت آن‌ها به خانواده دوستش اکرام می‌کرد. پس ام رومان رضی الله عنها را به همسری خود درآورد، تا پس از فوت همسرش از او حفاظت کند.

ابوبکر رضی الله عنه پیش از آن ازدواج کرده بود و دو فرزند به نام‌های عبدالله و اسماء داشت، ام رومان رضی الله عنها، هم دو فرزند دیگری برای او آورد، به نام‌های: عبدالرحمن و عایشه، تا این که حضرت محمد صلی الله علیه و آله، به رسالت برانگیخته شد و ابوبکر صدیق رضی الله عنه نخستین مردی بود، که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد.

سپس به همسرش ام رومان رضی الله عنها اعتماد کرد و با او در این باره سخن گفت: و او را هم به این کار نیک که خودش هم از آن خشنود بود، دعوت کرد. ام رومان رضی الله عنها هم ایمان آورد و اسلام خود را پنهان می‌نمود، تا این که خداوند به کار دیگری فرمان دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله، گاهی به خانه ابوبکر رضی الله عنه رفت و آمد می‌کرد و ام رومان رضی الله عنها با ایشان با گشاده‌رویی دیدار می‌کرد. و به بهترین وجهی از ایشان پذیرایی به عمل می‌آورد و برای حضرت صلی الله علیه و آله وسایل راحتی و اسباب مسرت را فراهم می‌ساخت.

خانه ابوبکر رضی الله عنه، مکانی ارزشمند، برای رسول خدا، گشت و در این خانه اسلامی و پاکیزه، همسری صالح چون ام رومان رضی الله عنها بود، که از همسرش جانبداری می کرد و دردهای او را التیام می بخشید و در روزهای سخت و پر از مشکل که مسلمانان اولیه با آن رو به رو بودند، به شوهرش کمک می کرد. گاه به شدت، از همسرش دفاع می کرد و در راه دعوت اسلام و یاری حق و آزادی بسیاری از مسلمانان محروم، از هیچ از خود گذشتگی دریغ نداشت. از سویی دیگر، او مادری مهربان و مربی ارزنده ای برای فرزنداناش عبدالرحمن و عایشه بود، که آن ها را به بهترین وجهی تربیت کرد و نگهداری می نمود.

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به فرمان خدا برای خواستگاری عایشه رضی الله عنها آمد، ام رومان رضی الله عنها به خاطر داشتن چنین دامادی بزرگوار، که در بزرگواری کسی به او نمی رسید، بسیار شاد شد.

هنگامی که آزار و اذیت و ستم و ظلم مشرکان نسبت به مسلمانان، فزونی یافت و خداوند متعال به مسلمانان اجازه هجرت به مدینه را داد، پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان و ابوبکر صدیق رضی الله عنه خانواده او، در مکه ماندند و در انتظار دستور خداوند بلندمرتبه بودند. دستوری تازه رسید و پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه یارش ابوبکر رضی الله عنه مهاجرت کردند و ام رومان رضی الله عنها برای به دوش کشیدن مسئولیتی بزرگ، در مکه ماند و تکبر جاهلی مکیان را تحمل می کرد و به عذاب دردناک در رستخیز، آنان را بیم می داد.

اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنه می گوید: (هنگامی که ابوجهل بن هشام به همراه گروهی بیرون آمدند، بر در منزل ابوبکر توقف کردند و من به سوی آنان آمدم. آنان پرسیدند: ای دختر ابوبکر پدرت کجاست؟ گفتم: به خدا نمی دانم پدرم کجاست؟ ابوجهل که مردی بددهان و خبیث بود، دستش را بالا برد و بر صورتم سیلی نواخت که گوشواره ام درآمد^(۱).

هنگامی، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و همراهش به مدینه رسیدند و آنجا مستقر شدند، زید بن حارثه را همراه ابورافع فرستادند و ابوبکر رضی الله عنه هم عبدالله بن اریق را روانه نمود، آن ها هم با طلحه رضی الله عنه که قصد هجرت داشت، برخورد کردند، در نتیجه همگی باهم هجرت نموده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و مؤمنین، در مدینه ملحق گشتند.

(۱) - سیره نبوی از ابن هشام، (۲ / ۱۳۱ و ۱۳۲).

رسول خدا ﷺ در مدینه با عایشه رضی الله عنها ازدواج کرد و این پیوند، دلیلی دیگر بر تقویت خویشاوندی میان دو خانواده شریف گردید و شادی ام رومان رضی الله عنها افزون می گشت، هنگامی که می دید، چگونه پیامبر ﷺ به عایشه رضی الله عنها محبت می ورزد و این توفیق الهی نصیب او شده که به خانه پیامبر ﷺ بسیار رفت و آمد کند و از چشمه جوشان و زلال نبوت، بهره مند گردد.

روزگار سپری می شد و کسی گمان نمی کرد به عایشه دختر ابوبکر رضی الله عنه تهمت زده شود. دروغ منافق بزرگ «ابن سلول»، شایع شد و زبان به زبان گشت. ام رومان رضی الله عنها هم آنچه درباره دخترش شایع شده بود می شنید و بالاخره از هراس شبهه ها، بی هوش بر زمین افتاد... اما پس از به هوش آمدن، خبرها را از دخترش (از سر مهربانی و محبت) پنهان می کرد و با تضرع از خداوند سبحان و تعالی می خواست، که این تهمت را از ساحه دخترش دور کند.

خواست خدا بود که عایشه رضی الله عنها از آنچه بر سر زبان ها افتاده بود، از طریق ام مسطح بن اثاثه رضی الله عنه، آگاهی یابد. او با حالت شکایت و گریه به خانه پدرش رفت و از مادرش به خاطر کتمان آن اخبار گلایه کرد.

ام رومان رضی الله عنها اشک های صورت عایشه رضی الله عنها را پاک کرد و گفت:

- ای دخترکم... تو باید این مسئله را آسان و ناچیز شمری - به خدا سوگند جای تعجب نیست، این که زنی نزد شوهرش عزیز باشد و شوهرش هم او را دوست بدارد، و آن زن هووهای هم داشته باشد و آن ها و مردم برایش حرف دریاورند.

خداوند، دعای آن قلب های باایمان و صادق را مستجاب نمود و آیه ای در قرآن مبنی بر برائت صدیقه عایشه رضی الله عنها نازل فرمود؛ قرآنی که مردم آن را می خواندند و به وسیله آن تا امروز خدا را عبادت می نمایند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا أَكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١﴾ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ ﴿١٢﴾ لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَذِبُونَ ﴿١٣﴾ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا

أَفْضَلُ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٤﴾ إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾ وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَنَكَ هَذَا بُهْتَنٌ عَظِيمٌ ﴿١٦﴾ يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧﴾ وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٨﴾ الَّذِينَ يُجِبُونَ أَنْ تُشَاعِرَ الْفَلَحِشَةَ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٩﴾﴾ [النور: ۱۱-۱۹]. «به راستی کسانی که آن تهمت بزرگ را (درباره ی ام المؤمنین عایشه) به میان آوردند، گروهی از شما بودند. این تهمت را شر و زانی برای خود میندارید؛ بلکه این تهمت، برای شما سراسر خیر و نیکی است. برای هر یک از آنان سهمی از گناهی که مرتکب شده اند، (محفوظ) است. و شخصی که بیشترین سهم را در این تهمت داشت، مجازات بزرگی (در پیش) دارد. چرا هنگامی که این تهمت را شنیدید، مردان و زنان مومن به خودشان گمان نیک نبردند و نگفتند: این دروغ بزرگ و آشکاری است؟ چرا چهار گواه بر ادعایشان نیاوردند؟ و چون گواهانی نیاوردند، به راستی که آنان نزد پروردگار دروغگو هستند. و اگر فضل و رحمت پروردگار در دنیا و آخرت بر شما نبود، در این جریان که سخنانی میان شما رد و بدل شد، عذاب بزرگی به شما می رسید. آن گاه که آن را به زبان می گرفتید و دهان هایتان به سخنانی گشوده می شد که به آن علم و دانشی نداشتید و آن را سخن معمولی و آسانی می پنداشتید و حال آنکه این بهتان نزد پروردگار بس بزرگ است. و چرا هنگامی که این تهمت بزرگ را شنیدید، نگفتید: سزاوارمان نیست که در این باره سخن بگوییم؛ پروردگار! تو پاک و منزهی و این، تهمت بزرگی است. پروردگار، پندتان می دهد که اگر مومن هستید، هرگز چنین عملی را تکرار نکنید. و الله، آیات را برایتان بیان می کند. و الله، دانای حکیم است. به راستی آنان که دوست دارند کارهای خیلی زشت در میان مومنان شایع شود، عذاب دردناکی در دنیا و آخرت خواهند داشت. و الله می داند و شما نمی دانید».

و این فراز از زندگی ام رومان رضی الله عنها سخت ترین دورانی است، که تحمل کرد و با آن مواجه شد و در او، تأثیر سختی گذاشت، تا آن حد که وی را بیمار کرد و عایشه رضی الله عنها در کنار او ماند و از ام رومان رضی الله عنها پرستاری می کرد، تا آن که سرانجام خداوند متعال، جان او را گرفت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در کنار قبر وی برایش طلب آمرزش نمود و فرمود: «خدایا، تو

می‌دانی که ام رومان برای خاطر تو و رسالت چه رنج‌ها کشید»^(۱).

خداوند از ام رومان رضی الله عنها راضی باشد که از پیشگامان در اسلام و مؤمن به معنای واقعی بود. مهاجرت و صبر نمود و سختی‌های بسیاری را در راه دعوت به خدای یگانه تحمل کرد.

ام عماره رضی الله عنها

بانویی مؤمن و ایثارگر

او نسیبه دختر کعب بن عمرو بن عوف بن مبذول انصاری یکی از زنان بنی مازن النجار است. او از نخستین زنان مدینه بود که در اسلام آوردن بر دیگران پیشی جستند و یکی از دو زن جلودار انصار بود، که به مکه رفت و با رسول خدا ﷺ بیعت کرد. ام عماره رضی الله عنها به خاطر فضل و صلاحیتش، که زنی مجاهد و شجاع و با جرأت بود از مرگ در راه خدا ترسی نداشت.

نسیبه رضی الله عنها در جنگ احد همراه همسرش غزیه بن عمرو رضی الله عنها و دو پسری که از شوهر اولش زید بن عاصم بن عمرو داشت، به نام‌های عبدالله و حبیب بود^(۲). در ابتدای روز زخمی‌ها را آب می‌داد و هنگامی که مسلمانان شکست خوردند، به سوی رسول خدا ﷺ رفت، شمشیر و تیر و کمانی برداشت و تیراندازی می‌کرد و به سختی جنگید، در حالی که دامن به کمر بسته بود. او همچنان پیکار می‌کرد تا آن که سیزده زخم برداشت. زخمی هم ابن قمنه، دشمن خدا بر گردن او فرود آورده بود، که معالجه آن یک سال کامل طول کشید...

نسیبه رضی الله عنها این زخم کاری و بزرگ را از همگان پنهان می‌داشت، تا این که منادی رسول خدا ﷺ ندای رفتن به حمراء الاسد را داد و بازهم کمر همت بست، اما نمی‌توانست خونریزی آن زخم را متوقف سازد.

ام عماره رضی الله عنها درباره واقعه احد چنین بیان می‌دارد: «دیدم، مردم از اطراف رسول خدا ﷺ پراکنده شده‌اند و کمتر از ده نفر با ایشان باقی نمانده، من و دو پسر و همسرم، از حضرت ﷺ دفاع می‌کردیم و مردم در این موقع می‌گریختند و پیامبر ﷺ در حالی که

(۱) - اصابة، (۸ / ۲۳۲).

(۲) - طبقات ابن سعد، (۸ / ۴۱۲).

همراه من سپری نبود مرا دیدند، و رو به مردی که سپر داشت، ولی پشت به جنگ کرده بود، فرمودند: «سپرت را به کسی که می‌جنگد بده» که او هم سپرش را به من داد و من آن را برداشته و سپری برای رسول خدا، قرار دادم. سوارکاران دشمن به سوی ما یورش آوردند و اگر آن‌ها چون ما پیاده بودند، به خواست خدا آن‌ها را به روز سیاه می‌نشانیدیم. پس مرد، با اسب‌سواری آمد و به من ضربه‌ای زد که با سپر، جلو آن را گرفتم و با شمشیرش نیز کاری از پیش نبرد و پشت کرد و رفت. من به پشت پای اسبش ضربه‌ای زدم، که بر پشت افتاد، در این هنگام پیامبر ﷺ فریاد می‌زدند: «ای پسر ام عماره، مادرت را دریاب، مادرت را دریاب». پس او هم به یاری من شتافت و آن دشمن خدا هلاکت یافت»^(۱).

پسرش عبدالله بن زید رضی الله عنه چنین روایت کرده است: در آن روز مجروح شدم و زخمی کاری برداشتم، که خون آن بند نمی‌آمد. رسول خدا ﷺ فرمود: «زخمت را ببند» ام عماره رضی الله عنها که به جنگ با دشمنان مشغول بود، هنگامی که صدای پیامبر ﷺ را شنید به سوی من آمد و چند شال همراه داشت که با آن‌ها زخم مرا بست و پیامبر ﷺ ایستاده بودند، مادرم به من گفت: پسرم برخیز و با این قوم بجنگ، پیامبر ﷺ فرمود: ای ام عماره چه کسی آنطور که تو توانایی داری، طاقت دارد!!».

سپس آن دشمنی که مرا زخم زده بود آمد، رسول خدا ﷺ فرمود: «ای ام عماره، این همان دشمنی است که پسرت را زخمی کرد!» ام عماره رضی الله عنها گفت: بر او حمله کردم و چنان ضربه‌ای به ساق پایش زدم که به زانو درآمد.

ام عماره رضی الله عنها رسول خدا ﷺ را دید، که از کار او تبسم بر لب داشت، به حدی که دندان‌های آسیای حضرت ﷺ نمایان شد، در این حالت فرمودند: ای ام عماره، تو از او هم شجاعتی».

سپس آمدند و آن مرد را به وسیله شمشیرها بلند کردند و به محضر پیامبر ﷺ آوردند و ایشان فرمود: «خدا را سپاس که تو را پیروز کرد و چشمانت را روشن ساخت تا با چشم خود مرگ دشمنت را ببینی»^(۲).

(۱) - طبقات ابن سعد، (۸ / ۴۱۳ و ۴۱۴)؛ ذهبی در سیر اعلام النبلاء، (۲ / ۲۷۹).

(۲) - ابن سعد در طبقات، (۸ / ۴۱۴).

روزها می‌گذشت و این زن مؤمن و فداکار همچنان به خدمت به اسلام ادامه می‌داد، و فرائض دینی خود را به جا می‌آورد. وی با تمام توان در مواقع جنگ و صلح، در کنار رسول خدا ﷺ حضور داشت؛ همچنین می‌توان حضور وی را در بیعت رضوان مشاهده کرد، بیعتی که پیمانی بود بر شهادت در راه خدا، همانطور که روز جنگ حنین، حاضر بود.

هنگامی که رسول خدا ﷺ به ملکوت اعلیٰ پیوست، برخی قبائل از اسلام برگشتند، که سردمدار آن‌ها مسیلمه کذاب بود. خلیفه ابوبکر ؓ هنوز تصمیم قطعی برای ریشه‌کن کردن اهل رده نگرفته بود، که ام عماره ؓ با شتاب نزد ابوبکر ؓ رفت و از او اجازه خواست که به ایشان ملحق گردد، تا همراه سپاهی که برای جنگ با مرتدان می‌روند، باشد. ابوبکر ؓ به او گفت: از امتحان تو در جنگ کردن آگاهم، به نام خدا برو. ام عماره ؓ به همراه پسرش حبیب بن زید بن عاصم ؓ به جنگ با مرتدان شتافت.

نسیبه ؓ در این جنگ، به بهترین وجهی آزمایش خود را پس داد؛ خطرات چندی به او، روی آورد، ولی او ثابت قدم ماند، زیرا که آرزوی شهادت در راه خدا را داشت و پسرش به دست مسیلمه کذاب، این فرد گناهکار، اسیر شد. مسیلمه به سختی او را شکنجه می‌کرد تا به پیامبری او اقرار کند و اما گویی او نمی‌دانست که او پسر ام عماره ؓ است، همان مادری، که پسرش را بر صبر و استقامت هنگام سختی‌ها و عشق به مرگ در راه خدا تربیت کرده بود. و این بود، که این پسر تربیت‌شده نسیبه ؓ هنگامی که مسیلمه کذاب به او گفت: آیا شهادت می‌دهی که محمدرسول خدا است؟ می‌گفت: آری، و هنگامی که مسیلمه به او می‌گفت: آیا شهادت می‌دهی که من رسول خدا هستم؟ گفت: هرگز شهادت نمی‌دهم و در این هنگام مسیلمه کذاب هم بدن حبیب را تکه تکه کرد، تا جان به جان آفرین تسلیم کرد.

ام عماره ؓ با پسر دیگرش عبدالله در معركة یمامه، حاضر شد و در این جنگ، سخت فداکاری‌هایی از خود نشان داد، که بزرگترین مردان را هم متعجب می‌ساخت، بسیار علاقه داشت، که به دست خودش مسیلمه را بکشد و انتقام پسرش حبیب ؓ را بگیرد، اما خداوند چنین می‌خواست که قاتل پسرش به دست برادرش عبدالله ؓ کشته گردد و انتقام حبیب ؓ گرفته شود.

وحشی بن حرب رضی الله عنه در به هلاکت رساندن مسیلمه، با عبدالله رضی الله عنه شرکت جست، و هنگامی که ام عماره رضی الله عنها، از مرگ این طاغوت دروغگو آگاهی یافت، خدا را سپاس گفت و سجده شکر به جای آورد.

ام عماره رضی الله عنها در این جنگ دوازده زخم برداشت و بازویش از بین رفت و پسر دیگرش عبدالله رضی الله عنه نیز به شهادت رسید.

مسلمانان در حیاتش ارزش او را می دانستند. ابوبکر رضی الله عنه به منزل او می آمد و از احوال او می پرسید و به او اطمینان و آرامش می بخشید و خالد رضی الله عنه فرمانده سپاه اسلام، که به «سیف الاسلام» مشهور است، خود مسئول درمان ام عماره رضی الله عنها شده بود. مسلمانان عصر ما باید حق او را بشناسند. در واقع او چراغ راه روشنی در تاریخ اسلام است و شایستگی آن را دارد که الگویی برای زن مسلمان امروز باشد، با فداکاری هایی که در طول زمان زندگیش داشته است و با ارزش ترین چیزهایش را در راه عقیده اسلامی خویش فدا کرده است.

ام محجن رضی الله عنها

درسی فراموش نشدنی برای همه مادران و زنان در طول تاریخ

کردار نیک را هر چند اندک باشد، حقیر مشمار، و بدان که تو برای ایفای نقش خود به منظور اعتلا بخشیدن به اسلام بزرگ و فداکاری و ایثار در این راه فرا خوانده شده ای و نباید حتی برای یک لحظه از خاطرت محو شود، که دشمنان اسلام علیه تو توطئه چینی می کنند. آن ها می خواهند تو را از این مسئولیت مهم بازدارند و مانع کوشش تو در خدمت به دین و پی ریزی جامعه اسلامی شوند.

تو را بر حذر می دارم، از این که خودت را قانع سازی و وجدانت را توجیه کنی که ضعیف هستی و در بنای جامعه اسلامی نقشی نداری؛ این توجیهات همه از الهامات شیاطین جنی و بشری است.

در اینجا و در خاتمه بحث از سیره زنان صحابی به پیرزنی سیاه پوست می رسیم که زندگی او هم درسی است بر مدار تاریخ برای مسلمانان، که او چگونه متواضعانه نهایت کوشش خود را برای رضای خدا به کار برد.

او زنی سیاه پوست بود، که به او «ام محجن می گفتند و در صحیح بخاری، به غیر

این اسم، نام برده شده است و از اهالی مدینه بود^(۱).

ام محجن رضی الله عنها بانویی فقیر و با بنیه‌ای ضعیف بود و رسول خدا ﷺ او را سرپرستی می‌کرد. ایشان به همه مساکین کمک می‌کرد و از احوال آن‌ها سرکشی می‌نمود و به آن‌ها غذا می‌رساند... ای رهبران و سرمداران ملل! آیا با چنین اموری آشنا هستید؟...
ام محجن رضی الله عنها می‌دانست، که در برابر عقیده راستین خود و جامعه اسلامی وظیفه‌ای دارد. او چه می‌تواند انجام دهد، حال آن که پیرزنی ضعیف است؟؟ ولی او هرگز از موضع خود عقب ننشست و فرصت نداد که ناامیدی به قلبش راه یابد؛ چون ناامیدی هرگز به قلب‌های بالیمان راه نمی‌یابد.

بدین ترتیب او به راهنمایی ایمان و عقیده راستین خود به ایفای نقش پرداخت و مسؤولیت نظافت و پاک‌سازی مسجد و آب و جاروب کردن این مکان مقدس را بر عهده گرفت؛ خانه‌ای که در اسلام اهمیت والایی دارد! خانه‌ای که چنانچه دانشگاهی بود که دانشمندان و قهرمانان بسیاری از آن بیرون آمدند و مانند پارلمانی محسوب می‌شد، که پنج نوبت در روز، برای رایزنی و گفتگو میان افراد تشکیل می‌شد و در عین حال انجمنی بود، برای تربیت عملی و اساسی در ساختن امت‌ها.

مسجد، در عهد رسول خدا ﷺ چنین نقشی مهمی داشت و در روزگار اصحابش نیز چنین بود؛ و شایسته است، که امروز و پس از این هم استوار و برپا باشد و چنین نقش‌های مهمی را ایفا کند. به همین دلیل است که ام محجن رضی الله عنها از هیچ کوشش متواضعانه در پاک‌سازی و نظافت این مکان مقدس و استراتژیک دریغ نمی‌ورزید، و تا جایی که می‌توانست کار می‌کرد و هرگز پاک‌سازی و آب و جاروب کردن و آماده‌ساختن مسجد را برای رسول خدا، و یارانش که در آنجا گردهم می‌آمدند، امری ناچیز و کوچک نمی‌شمرد.

ام محجن رضی الله عنها به این امر اهتمام ورزید، تا زمانی که در عهد رسول خدا ﷺ وفات یافت. پیکر او را شبانه زنان صحابی برداشتند و چون پیامبر ﷺ خوابیده بود، از بیدار کردن ایشان خودداری کردند. سپس بر ام محجن رضی الله عنها نماز خواندند و او را در بقیع الغرقه به خاک سپردند.

بامدادان رسول خدا ﷺ او را نیافت و از اصحابش درباره‌ی ام محجن رضی الله عنها پرسید و

آن‌ها گفتند: ای رسول خدا! او را به خاک سپردیم، نزد شما آمدیم، ولی خوابیده بودید، نمی‌خواستیم شما را بیدار کنیم. فرمود: بروید. آن زنان هم همراه ایشان رفتند تا قبر ام محجن رضی الله عنها را به ایشان نشان دادند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد و دیگران پشت سر ایشان صف بستند و بر ام محجن رضی الله عنها نماز میت خواندند^(۱).

از ابوهریره رضی الله عنه نقل شده که او گفت: زنی سیاه‌پوست (یا پیرزنی) مسجد را اداره می‌کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را نیافت، درباره او جويا شد، گفتند: وفات یافت. فرمود: «برای چه مرا خبر ندادید؟» گفتند: می‌پنداشتیم که مرگ او برای شما اهمتی ندارد. فرمود: مرا به مدفن او ببرید. ایشان را راهنمایی کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله بر او نماز خواند؛ سپس فرمود: این قبرها برای مردگان درونش تاریک است و خداوند به برکت نماز من، قبرهای آن‌ها را نورانی خواهد کرد^(۲).

رحمت خدا بر ام محجن رضی الله عنها که زنی فقیر و ضعیف بود، ولی با این حال با تمام توانش در راه اسلام کار می‌کرد و همه مسلمانان در طول تاریخ باید از کردار او درس بگیرند. او هیچکاری را در راستای دینش، بی‌ارزش نمی‌شمرد، به این دلیل، پس از مرگ ام محجن رضی الله عنها، حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اصحابش خرده می‌گیرد که چرا ایشان را خبردار نکرده‌اند، تا مراسم تشییع پیکر او را برگزار کند و بلکه به این امر کفایت نفرمود و با شتاب به سوی قبر او رفتند، تا برایش نماز بخوانند و به واسطه نماز ایشان، قبرش نورانی گردد.

ای مادر... ای خواهر... آیا پس از این دانستی که در برابر دین و ملت تو چه چیزی برای تو پسندیده‌تر است؟ پیش از این که در پاسخ‌دادن، شتاب کنی با ما همراه شو، تا از طریق آشنایی با این زنان، واجباتی که بر گردن تو است را بدانی. لذا بیعت النساء را باید بشناسی.

(۱) - اصابه، (۸ / ۱۸۷)؛ موطأ، (۱ / ۲۲۷)؛ نسائی، (۱ / ۶۹) حدیث مرسل است و معنای آن در حدیثی که به روایت بخاری و مسلم آمده است رسیده.

(۲) - بخاری رضی الله عنه آن را در باب مساجد روایت کرده است، باب جارو کردن مسجد و پاک کردن آلودگی‌ها و کثافات و گرد و غبار، (۱ / ۱۱۸) و مسلم رضی الله عنه در جنازه باب نماز سر قبر به شماره ۹۵۶/.

بیعت زنان

در آغاز نوشتار پیش از این اشاره کردیم: دشمنان اسلام دانسته‌اند که زنان مسلمان، نقش آشکاری در بنای اجتماع بزرگ اسلامی دارند؛ از هنگامی که زنان با پیامبر ﷺ بیعت کردند، امانت بزرگی بر گردن آن‌ها گزارد شده و به همین سبب بایستی ملزومات و پی‌آمدهای این بیعت را به نیکی انجام دهند.

همچنین آوردم: که این دشمنان خبیث بهترین وسیله برای از میان بردن شخصیت زن مسلمان و به فراموشی سپردن وظائف اساسی‌اش را همان زدودن بیعت ارزشمندی دانسته‌اند، که بر گردن او نهاده شده است.

شایسته است که اکنون به طور خلاصه دربارهٔ ارکان این بیعت ارزشمند که از زنان مسلمان، بانوانی برجسته و سرآمد ساخت و آن‌ها را چراغ فروزان هدایت قرار داد، سخن گوئیم. آنچه در این مقام برای ما مهم است توضیح اصل مسأله بیعت است و نه تفصیل آن.

پیامبر ﷺ در طول حیات گرانقدرش از هنگامی که مبعوث شد تا رحلت ایشان، چندین بار پی در پی با زنان بیعت کرد.

بیعت با زنان از سوی پیامبر ﷺ به شکل‌های گوناگون گاه به صورت انفرادی و گاه به شکل دسته‌جمعی انجام می‌یافت. دربارهٔ تعریف مضمون بیعت، چنین نوشته‌اند: عهد و پیمان بستن شخص بیعت‌کننده با طرف مقابل، در برابر آنچه که از او خواسته می‌شود.

در شرع اسلام، بیعت به حسب امری که بر آن بیعت صورت می‌گیرد، مختلف است ولی در اینجا، آیه دوازدهم سورهٔ ممتحنه مدنظر ما است، زیرا این آیه ارکان بیعت زنان را در بر دارد و ما در اینجا در صدد توضیح آن هستیم.

خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ

يَقْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعُهُنَّ وَأَسْتَغْفِرَ لَهُنَّ اللَّهُ
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٢﴾ [الممتحنة: ١٢].

«ای پیامبر، چون زنان مؤمن آیند که با تو بیعت کنند، به این شرط که دیگر هرگز شرک به خدا نیاورند و سرقت و زناکاری نکنند و فرزندان خود را به قتل نرسانند و دروغی را که در میان دست‌ها و پاهایشان بافته باشند پیش نیارند، یعنی به شوهران‌شان، جز فرزندان خود را نسبت ندهند - و با تو در هیچ امر معروفی (که به آن‌ها کنی) مخالفت نکنند، بدین شرایط با آن‌ها بیعت کن و بر آنان از خدا آمرزش و غفران بطلب، که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.»

آری، این‌ها همان مبانی و اصول کلی عقیده اسلامی است، چنانکه اصول یک زندگی اجتماعی شایسته نیز هست و این اصول، محور اساسی بیعت با زنان، از خلال ارکان شش‌گانه آن است:

- ۱- چیزی را شریک خدا قرار ندهند.
 - ۲- دزدی نکنند.
 - ۳- زنا نکنند.
 - ۴- فرزندان خود را نکشند.
 - ۵- بهتان و دروغی را که در میان دست‌ها و پاهایشان بافته باشند، نیارند.
 - ۶- در کار نیک، از خدا نافرمانی نکنند.
- اکنون به تفصیل، به توضیح بندهای این بیعت فرخنده می‌پردازیم.

رکن نخست: چیزی را شریک خدا مگیرند

شرک، یعنی واسطه قراردادن در رابطه خدا و بندگان، و مقصود از شرک در اینجا، یعنی هرچه که ضد توحید باشد. شرک بر دو قسم است: شرک اکبر و شرک اصغر.

شرک اکبر: یعنی بنده همتایی را چون خدای جهانیان و در کنار او، برگزیند، و آن را هم درست مانند خدا دوست داشته باشد و از او هم مانند خدا بترسد، تنها به او پناه ببرد و هنگام سختی‌ها او را بخواند و به او امید داشته باشد، بر او توکل کند، در نافرمانی خدا از او اطاعت کند و بر ناخشنودی خدا فرمانبر او باشد. و این شرک به طور کلی با توحید منافات دارد و صاحبش را از دائرة اسلام بیرون می‌سازد و اگر صاحبش با جهل نسبت به این شرک بمیرد، عذرش پذیرفته نیست و اگر از دنیا برود، آمرزش و

مغفرتی شامل او نمی‌شود و باعث می‌شود که مشرک همیشه در آتش جاودان بماند؛ پناه به خدا از این گونه شرک!

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۴۸].

«هرآینه خدا هرکس را که به او شرک ورزد نخواهند بخشید و سوای گناه شرک، هر گناهی را می‌بخشد و آنکس که به خدا شرک ورزد، به دروغی که بافته، گناه بزرگی را مرتکب شده است».

خداوند جل و شأنه می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ﴾ [المائدة: ۷۲]. «... همانا هرکس به او شرک ورزد، خدا بهشت را بر او حرام سازد و جایگاهش آتش دوزخ باشد».

پیامبر ﷺ فرمود: «حق خداوند بر بندگان این است که او را عبادت کنند و به او شرک نورزند و حق بندگان بر خدا این است، که اگر به او شرک نورزند، هرگز او را عذاب نکند»^(۱).

شرک اصغر، همان ربایی است که از درون، انسان را به نیکو و زیبا جلوه‌دادن عمل خود، وامی‌دارد؛ عملی که باید برای رضای خدا باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ [الکهف: ۱۱۰]. «... و هرکس به لقای (رحمت) پروردگارش امیدوار است، باید نیکوکار شود و هرگز در پرستش خدا احدی را شریک نگرداند».

پیامبر ﷺ فرمود: «بر شما از شرک اصغر بیشتر از دیگر گناهان بیم داریم». پرسیدند: شرک اصغر چیست؟ فرمود: «آن ریا است»^(۲).

(۱) - اتفاق بر آن است، بخاری رحمه الله کتاب توحید اول باب قصة فرستادن معاذ بن جبل رحمه الله به طرف یمن را آورده است، (۸ / ۱۶۴) و مسلم رحمه الله در ایمان باب دلیل این که، کسی که بر توحید مرد، حتماً داخل بهشت می‌شود. به شماره ۳۰ / .

(۲) - حدیث صحیح را احمد رحمه الله آورده است، (۵ / ۴۳۸) و بغوی رحمه الله در شرح سنة، (۱۴ / ۳۲۴) و هیثمی رحمه الله در مجمع الزوائد، (۱ / ۱۰۷) و احمد و طبرانی روایت کرده‌اند و رجال احمد صحیح

پیامبر ﷺ با مثالی گفته خویش را تفسیر کردند که «مردی می‌ایستد و نماز می‌خواند و چون متوجه می‌شود کسی به او می‌نگرد، نمازش را با زیبایی و نیکویی می‌خواند»^(۱).

یکی از انواع این شرک، سوگند به غیر خدا است، مانند سوگند به پدران و کعبه و غیره. احادیث در این باره بسیار رسیده ولی از حوصله بحث خارج است. این نوع از شرک، صاحبش را از حوزه آیین اسلام بیرون نمی‌سازد؛ اما ثواب کردار و عمل او را می‌کاهد و تکرار آن باعث تباهی عمل او و از میان رفتن اخلاصش می‌شود. خدایا اعمال‌مان را صالح کن و تنها آن را برای خودت خالص قرار بده و چیزی از این عمل را برای احدی قرار مده.

اینچنین است که شرک، با شریک قراردادن برای خداوند محقق گردد؛ همانگونه که شرک با نفی صفات خاص الهی و اعتراف به دارا بودن این ویژگی‌ها برای برخی افراد بشر، تحقق می‌یابد. یهود و نصاری چنین شرکی می‌ورزند که قرآن کریم درباره آن‌ها چنین آورده است: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَنَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَنَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [التوبة: ۳۱]. «آنان، دانشمندان و راهبان‌شان و مسیح پسر مریم را به جای الله، به خدایی گرفتند؛ حال آنکه تنها دستور داشتند یگانه معبود بر حق را عبادت نمایند که هیچ معبود بر حقی جز او وجود ندارد. از آنچه به او شرک می‌ورزند، پاک و منزّه است».

با این که آنان، احبار و راهبان خود را عبادت نمی‌کردند، ولی برای آنان در عوض خداوند حق حاکمیت و تشریع قائل بودند و حرام و حلال آنان را گردن می‌نهادند، لذا وصف شرک بر آنان محقق گشت، آنگاه که از معیارهای ثابت و مقیاس‌ها و موازین مضبوطی که خداوند وضع کرد، بیرون آمدند و تابع هواهای نفسانی خود گشته و شهوات خودشان را در حلال و حرام الهی حاکم ساختند.

می‌باشند، شیخ البانی در سلسله الصحیحة یاد کرده به شماره ۹۵۱ / و گفته که اسناد آن نیکو می‌باشد.

(۱) - بخشی از حدیثی که امام احمد رحمته در مسند آورده است، (۳ / ۳۰) و ابن ماجه رحمته به شماره ۴۲۵۷ / و شیخ آل‌بانی در صحیح ترغیب و ترهیب گفت: حدیث نیکو است و آن را به بی‌هقی نیز نسبت داده‌اند.

به همین دلیل است، که شریعت اسلامی مشرک را به کناری می‌نهد و بر رهایی از هرگونه شریعتی جز شریعت الهی و درباره رهایی از بندگی پافشاری می‌ورزد. و سرپیچی از فرامین طاغوتیان را تأکید می‌ورزد.

بنابر دیدگاه اسلام، شخصیت و کرامت انسانی دارای منزلتی والاست که هرگونه سلب آزادی از او و پیروی از جباران و متکبران، شرک به شمار می‌آید و جریمه مرتکب آن، هلاکت و عذاب اخروی است، زیرا که خداوند انسان‌ها را آزاد آفرید، تا در عبادت‌شان هیچیک از آفریده‌های خداوند را شریک او قرار ندهند و به هیچ عنوان در برابر سردمداران و رهبران طاغوتی خود، از آزادی خویش ذره‌ای کوتاه نیابند^(۱).

و بالاخره بدان که دعوت به رهایی از شرک، خود به خود دعوت به عقیده توحیدی است، که روان و خرد آدمی را زنده نگاه می‌دارد، و از او هام جهل و خرافات رها می‌کند، و به قدرت و عزت و بزرگی سوق می‌دهد و او را از تاریکی‌های شرک و نادانی‌ها بیرون آورده و به نور ایمان به خدا و توحید و آزادی انسان و عبادت خدای واحد رهنمون می‌سازد.

ما این موضوع را در زندگی هند دختر عتبه هنگامی که مسلمان شد و ارزش عقیده توحیدی را دریافت، می‌بینیم که چگونه بتی را که در گوشه اتاقش بود، تکه تکه کرد و گفت: ما به خاطر تو فریب خوردیم... ما به خاطر تو فریب خوردیم.

رکن دوم: دزدی نکنند

سرقت پدیده‌ای انحرافی و خطرناک است، که فرد را بر انحرافات و گمراهی‌ها و طغیان در برابر صفت عدالت، که خدای تعالی در وجود او به شکل ذاتی به ودیعت نهاده است، دلالت دارد. سرقت در واقع طغیان و تجاوز و ظلم است، و فرد را به انجام امور خطرناک‌تر هم می‌کشاند و حتی شخص را به پایین‌ترین درجات انسانی می‌کشاند؛ مانند این که سرقت باعث قتل هم می‌شود^(۲).

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ

حَكِيمٌ﴾ [المائدة: ۳۸].

(۱) - بنگرید به فی ظلال القرآن از سید قطب رحمه الله، هنگام تفسیر سورة توبه، آیه ۳۱.

(۲) - بنگرید به بیعة النساء از محمد علی قطب، ص ۶۸.

«دست زن و مرد دزد را به کیفر عمل‌شان قطع کنید، این عقوبتی است که خداوند برای آنان مقرر داشته و خداوند مقتدر و داناست».

سید قطب رحمته الله در تفسیر این آیه در کتاب فی ظلال القرآن، می‌نویسد: «جامعه اسلامی برای افراد امت اسلام - با همه عقائد مختلف‌شان - اموری را فراهم می‌سازد که خیال سرقت را از ذهن همگان دور کند... جامعه اسلامی برای آن‌ها زندگی در حد برخورداری و تربیت و تعادل و عدالت و توازن را فراهم می‌سازد، در عین حال این تضمین باعث رشد مالکیت فردی از راه حلال که در نهایت به نفع جامعه است نه زیان آن، می‌شود. به خاطر همه این‌ها خیال سرقت را از ذهن هرکس می‌زداید، لذا حق جامعه اسلامی است که سارق را سخت عذاب دهد و تجاوز به مالکیت خصوصی و تجاوز به امنیت جامعه را هم سخت بگیرد. با چنین سخت‌گیری اگر کوچکترین احتمالی برای رفع اتهام سرقت موجود باشد، آن احتمال را می‌پذیرد و همه ضمانت‌ها را تا ثابت‌نشدن کامل اتهام سرقت فراهم می‌سازد».

اکنون بهتر است مطلب را مفصل‌تر بیان کنیم...

نظام اسلامی مجموعه‌ای است به هم پیوسته و کامل، حکمت جزئیات قانونی این نظام به درستی فهمیده نمی‌شود، مگر این که به طبیعت این نظام و اصول و مبادی و ضمانات آن نگریسته شود. در این نظام نمی‌توان به تطبیق جزئیات آن پرداخت، مگر این که به این نظام کاملاً فهمیده و به طور کلی به آن عمل گردد. اکتفا کردن به برخی از احکام و مبانی اسلام فایده‌ای ندارد و نایستی تنها بخشی از این احکام را درباره اسلام مورد مطابقت قرار داد، چون اسلام بخش بخش و جدا از هم نیست، اسلام نظام متكاملی است که تمام جوانب زندگی را شامل می‌شود و با آن مطابقت دارد...

این‌ها موضوعاتی کلی بود، اما درباره سرقت، موضوع چندان تفاوت ندارد. اسلام حق زندگی هر فرد در اجتماع اسلامی و در دارالاسلام را محترم می‌شمارد و مقرر می‌دارد که باید کلیه وسایل ضروری برای حفظ حیاتش فراهم شود. خوردن، آشامیدن، پوشاک، مسکن برای پناه‌گرفتن و آسودن. از حقوق ابتدایی هر فرد بر اجتماع و دولت به نیابت از اجتماع - است که این حقوق ضروری را برای او آماده سازد؛ حوائج ضروری زندگی را به دست بیاورد، نخست از طریق این که خود اجتماع یا دولت، این ضروریات را فراهم سازد و یا به فرد چگونه کارکردن را بیاموزد و کار را برای او مهیا سازد و ابزار کارکردن را به او بدهد. اگر به خاطر عدم وجود کار، یا ابزارکار، یا

عدم توانایی بر کار، به صورت جزئی یا کلی، موقت یا دائمی بیکار شود و یا کار او کفایت زندگی اش را نکند، راههایی وجود دارد که نیازهای او را پاسخ می‌دهد، که از آن جمله این‌ها است: اول: از طریق نفقاتی که شرعاً بر کسانی از خویشان او که استطاعت و مکنت مالی دارند، واجب است و دوم: از طریق کمک مالی افراد بومی و هم محلی فرد که توانایی دارند. سوم: از طریق بیت المال مسلمین و زکات.

اگر زکات این مطلب را کفایت نکند، بر دولت اسلامی واجب است، که در تمام جهان اسلام از مال ثروتمندان، سهمی را برای محرومان قرار دهد؛ البته تا آن حد که از حدودی که شرع مقرر ساخته تجاوز نکند و مالکیت فردی اشخاص را مخدوش نسازد.

اسلام همچنین راههای جمع مال را محدود کرده و در این باره شدت عمل به خرج می‌دهد و مالکیت فردی را تنها از راه حلال ممکن دانسته است. در جامعه اسلامی مالکیت خصوصی، باعث تحریک کینه‌جویی در میان مسکینان نمی‌گردد و آن‌ها را آزمندانه تحریک نمی‌کند، که مال دیگران را بربایند و به گناه کبیره سرقت، روی آورند.

به ویژه این که نظام اسلامی مخارج زندگی آن‌ها را بر عهده می‌گیرد و محرومان را به حال خود وانمی‌گذارد. اسلام مسئولیت پرورش درونی مردم جامعه را بر عهده دارد و افکار آن‌ها را به سوی عمل و کسب و کار از راه صحیح رهنمون می‌سازد؛ نه این که از طریق دزدی، روزی خود را به دست آورند. اما اگر کاری نیابد و یا کاری که دارد، کفایت نیازهای زندگیش را ندهد، از راههای نیکو و پاکیزه‌ای حقوق آن‌ها را به ایشان می‌دهد. و اکنون با وجود این نظام متعالی، چگونه دزد، دست به دزدی می‌زند؟ در اینگونه جامعه مترقی، دزد برای برطرف کردن نیازش دزدی نمی‌کند، بلکه بدون هیچ کسب و کاری تنها برای طمع در رفاه‌طلبی سرقت می‌کند. به دست آوردن ثروت از این روش، که توده مسلمانان را به وحشت می‌اندازد و آرامش آن را که حق آنان است می‌ستانند، مطلوب نیست و باعث سلب آرامش و اطمینان از ثروتمندانی می‌شود که از طریق حلال، مال کسب کرده‌اند.

حق هر فردی در جامعه اسلامی است که روزی خود را از مال حلال به دست آورد، نه از رباخواری و نه از طریق غش در معامله و نه از طریق احتکار، بلکه باید آن که استطاعت مالی دارد، زکات مالش را بدهد تا نیازهای جامعه رفع گردد...

از حقوق هر فرد در این نظام آن است، که بر مال حلالی که به دست آورده امنیت داشته باشد و این ثروت مشروع در معرض دزدی یا غیر دزدی قرار نگیرد.

با وجود این همه پیش‌بینی‌های شریعت اسلام، هرگاه که دزد به گناه زشت سرقت، روی آورد، بخواهد نیاز خود را رفع نماید، با این که هیچگونه نیاز مالی ندارد، جرمی مرتکب شده و باید تاوان آن را بپردازد؛ زیرا دیگران اموال خود را از راه زور و حرام به دست نیاورده‌اند. زمانی که در مانند این حالات دزدی می‌کند عذری ندارد، و شایسته نیست زمانی که جرم او اثبات شده کوچکترین رأفت و تخفیفی نسبت به او صورت گیرد.

اما هنگامی که این شبهه پیش بیاید آیا دزد به خاطر نیازش یا مسائل دیگری دزدی کرده است، اصلی کلی اسلام در این زمان رفع حد سرقت از او است. به همین دلیل عمر رضی الله عنه در سالی که خشکسالی و قحطی بیداد می‌کرد، دست دزدی را قطع نکرد و از این گناه چشم‌پوشی نمود، همین عمل عمر رضی الله عنه در هنگام واقعه‌ای دیگر نیز تکرار شد؛ زمانی که دو غلام ابن حاطب بن ابی بلتعہ رضی الله عنه شتری را از مردی از قبیله مزین دزدیده بودند. او ابتدا دستور قطع دست آن‌ها را داد، ولی زمانی که مالک آن دو غلام، گرسنگی آن‌ها را برای عمر رضی الله عنه شرح داد، حد سرقت را از آن‌ها برداشت، و ارباب آن دو را، به خاطر ادب‌کردنش، به دو برابر بهای آن شتر، جریمه کرد. با آن که در پرداخت تاوان شتر ناتوان بودند.

شایسته است که حدود اسلام در پرتو این نظام متعالی دانسته شود، چرا که ضمانت‌هایی را برای همگان و نه طبقه‌ای خاص وضع کرده است. و راه‌های پیشگیری را پیش از کیفر دادن پیش‌بینی کرده است؛ تنها تجاوزکاران به حقوق دیگران بدون توجیه مجازات می‌شوند. پس از بیان این حقیقت کلی اکنون می‌توان به بحث درباره حد سرقت پرداخت.

... دزدی یعنی برداشت مال دیگری، که در جایی پنهان بوده است. مال دزدی باید قابل اعتنا باشد، مال دزدی بنابر اجماع همه فقیهان، باید معادل ۱ بر ۴ دینار و بیش از آن باشد که معادل ۲۵ قرش به پول رایج امروز ماست!^(۱)

شرط دیگر، آن است که این مال باید در جایی پنهان باشد و دزد قفل آن را باز کند یا بشکند و مال را بردارد، پس مثلاً اگر امین یک فرد، از مالی سرقت کند، دست او

(۱) - نویسنده پول کشور خود را مد نظر داشته است. (م).

قطع نمی‌شود و یا خدمتکاری اجازه دارد به خانه شخص وارد شود، چون اموال خانه از او پنهان نیست، حد سرقت بر او جاری نمی‌شود و یا اگر کسی مالی را به امانت گیرد و در امانت خیانت کند نیز دست او قطع نمی‌شود و او سارق به معنای شرعی و اصطلاحی آن نیست. در مورد میوه‌های زراعتی و نیز در مورد مالی بیرون از خانه، یا صندوق و امثال آن‌ها همینگونه است.

از دیگر مواردی که قطع دست اجرا نمی‌گردد، زمانی است که شریکی از مال شریک دیگرش دزدی کند، زیرا در آن مال حالت شرکت دارد و شریک دیگر تمام مال را مالک نیست... و کسی که از بیت المال سرقت کند دستش بریده نمی‌شود، زیرا که او هم سهمی در بیت المال دارد.

در اینگونه موارد به جای اجرای حد سرقت، مرتکب آن تعزیر می‌شود. تعزیر مجازاتی است که وقتی حد اجرا نمی‌شود، به تناسب زمان و مکان و جرم بنابر رأی قاضی مقرر می‌شود؛ مانند تازیانه، زندان، توبیخ یا حتی در برخی اوقات پند و اندرز.

حد سرقت بریدن دست راست سارق از نوک انگشتان تا مج دست راست است. اگر بار دیگر دزدی کند تا آرنج دست چپ بریده می‌شود که در این اندازه اتفاق نظر است. دربارهٔ مراحل سوم و چهارم میان فقیهان اختلاف عقیده می‌باشد.

گاهی وجود شبهه باعث برداشته شدن حد می‌شود... مانند گرسنگی و نیاز. یا شک داشتن در شراکت دزدی و نیز اگر شخصی به دزدی اعتراف کند و سپس از اعتراف خود عدول کند و شهودی در کار نباشد، و نیز عدول شاهدان از شهادت خود شخص، این‌ها هم باعث برداشته شدن حد است...

فقیهان در موارد شبهه اختلاف نظر دارند. مثلاً ابوحنیفه رحمته الله حد سرقت را در مواردی که ذاتاً مباح است حتی پس از اثبات سرقت برمی‌دارد، مانند دزدی آب پس از محرزشدن دزدی، و سرقت شکار پس از شکارشدن، زیرا که هر دو ذاتاً مباحند و چیزی که ذاتاً مباح است، اصل اباحه بر آن حاکم است و در شراکت عمومی مانند شرکت بعد از احراز، شبهه باقی است در این مورد میان مالکی، شافعی و احمد، رحمهم الله - اختلاف است که حد را در این حالات هم بر نمی‌دارند، اما ابوحنیفه رحمته الله حد سرقت را در مواردی که به طور کلی باعث فساد مال می‌شود، برمی‌دارد؛ مانند خرما، حبوبات و گوشت و نان و چیزهای شبیه آن و ابویوسف رحمته الله مخالف نظر او است و رأی سه نفر بالا را دارد.

اینجا مجال توضیح اختلافات فقیهان نیست و تفصیل آن‌ها در کتب فقهی آمده است، این مثال‌ها برای ما کافی است که نظر والای اسلام و تشویق اسلام را بر این که در اینگونه شبهه‌ها طرف مردم گرفته شود را می‌بینیم... و رسول خدا ﷺ می‌فرماید: حدود را به واسطه شبهه‌ها کنار بگذارید و عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گوید: «اگر حدود به وسیله شبهه تعطیل شود برای من دوست‌داشتنی‌تر است تا آن را به وسیله شبهه اجرا نمایم»^(۱). در اینجا لازم است گفتاری را درباره لزوم بریدن دست دزد و سازگار بودن آن با مقتضیات جامعه بیان کرد. اسلام پس از برنامه‌ریزی برای پیشگیری از جرم و پیش‌بینی ضمانت‌هایی برای عدالت و نیز سخت‌گیری در اجرای حد سرقت، به این امر اقدام می‌کند.

اما علت واجب بودن مجازات بریدن دست به خاطر دزدی این است، که دزد زمانی که درباره سرقت فکر می‌کند به افزودن مال خود با بهره‌گیری از مال دیگری می‌اندیشد. او در حقیقت کسب خود را که از راه حلال به دست آورده تحقیر کرده و کوچک می‌شمرد و می‌خواهد از راه حرام به پیشرفت برسد. دزد به دسترنج خود قناعت نمی‌کند و به دسترنج دیگران طمع دارد؛ دزد چنین کاری را می‌کند تا بر قدرتش بیفزاید و تظاهر به انفاق کردن هم می‌کند، برای این که از دشواری عرق‌ریختن و کارکردن آسوده گردد و یا برای این که آینده‌ای مطمئن داشته باشد. دزد کسی است که سرقت می‌کند تا به ثروت و مال و روزی بیشتر برسد... و شریعت در این مورد به خاطر حفظ جان و مال انسان‌ها مجازاتی چون بریدن دست را قرار داده است، زیرا بریدن دست یا پا باعث کاستی کسب و کار می‌شود، و این دو عوض وسیله‌های اصلی کار برای انسان هستند. اجرای حد سرقت، دزد را از ثروت‌اندوختن باز می‌دارد و به نقص قدرت که با انفاق و ریاکاری صورت می‌گرفت، می‌انجامد و این عمل باعث ترس او از آینده‌اش و اجبارش به کار سخت و زحمت زیاد می‌انجامد.

شریعت اسلام با وضع مجازات بریدن دست، عوامل نفسانی که باعث ارتکاب جرم می‌شوند را با عوامل نفسانی دیگری که مخالف تصرف از راه دزدی است، دفع می‌کند. هرگاه عوامل روانی که محرک انسان به دزدی است، به عنوان یک علت غلبه کند، اگر

(۱) - ر.ک: کتاب التشریع الجنائی الاسلامی مقارناً بالقانون الوضعی از عبدالقادر عوده.

فرد برای بار اول دزدی کند عوامل درونی بازدارنده او را به خاطر عذاب و شکنجه که از آن مجازات به او می‌رسد، باز می‌دارد. در این صورت برای بار دوم به سوی گناه نمی‌رود. این است آن اساسی که بر آن مجازات بریدن دست در قانون اسلامی استوار گشته و به جرأت باید گفت: که بهترین قانونی است که برای مجازات دزد از ابتدای عالم تاکنون وضع گردیده است.

در دیگر کشورها درباره مجازات دزدی، قانون زندانی کشیدن مقرر است. این نوع مجازات عموماً در رویارویی با جرم ناموفق است. علت این عدم موفقیت این است: که مجازات حبس در وجود دزد وجدان او را بیدار نمی‌کند تا او را از دوباره به زندان افتادن به خاطر سرقت بازدارد؛ زیرا مجازات حبس چیزی را میان دزد و دزدی به جز مدت حبس، فاصله نمی‌اندازد^(۱). دزد در زندان که همه خواسته‌های او برطرف می‌گردد، چه نیازی به کسب و کار دارد؟ و زمانی که از زندان خارج می‌شود با فرصت بسیاری که دارد می‌تواند به هرگونه کسب و کاری چه از طریق حلال و چه از طریق حرام بپردازد و بر ثروتش بیفزاید. او قدرت کلاه گذاشتن بر سر مردم را می‌یابد و می‌تواند با ظاهری شریف در مقابل مردم نمایان می‌گردد؛ در نتیجه مردم او را امین می‌یابند و به او کمک می‌کنند. اگر هم سرانجام به خواسته خود برسد، به مطلوب خود رسیده و اگر هم به هدف نایل نیاید، چیزی را از دست نداده است.

اما مجازات قطع دست، میان دزد و میان کارکردن حائل می‌شود و تا حد بسیاری توان او بر کار و کسب را کاهش می‌دهد، در هر حال فرصت کسب از دست می‌ورد و درآمد کاهش می‌یابد، لذا سارق دیگر توانایی فریب مردم یا جلب اطمینان آنان را به طرف خود ندارد؛ زیرا اثر مجازات در جسم او آشکار است و دست قطع شده‌اش از پیشینه او حکایت می‌کند. نتیجه این که اگر دست سارق قطع شود، به او خسارتی رسیده و اگر زندانی شود، نه تنها ضرر کرده بلکه سود نیز کرده است و مردم عادتاً - نه تنها سارق - به کاری که منفعت دارد بیشتر گرایش دارند تا عملی که خسارت به بار آورد.

عجیب‌تر آن است که می‌گویند: مجازات قطع دست با انسانیت و تمدن در عصر کنونی ما نمی‌خواند؛ گویا انسانیت و تمدن امروزی به ما می‌گوید سارق را به مجازاتش نرسانیم و او را بر گمراهی‌اش گستاخ‌تر سازیم و با ترس و اضطراب زندگی را سپری

(۱) - بعضی از زندانیان در مدت زندانی شدن به کسب و کاری می‌پردازند و مانند زمانی که بیرون زندان کار می‌کنند به آن‌ها مزد داده می‌شود و حرفه‌ای را هم یاد می‌گیرند.

کنیم تا دزدان و راهزنان و بیکاره‌ها بر اموال ما مسلط گردند. عجیب‌تر از این، دوباره می‌گویند: «مجازات قطع دست با دستاوردهای تمدن امروزی نمی‌خواند»؛ گویا تمدن و انسانیت این است که علوم نوین و منطق بشری را انکار کنیم و سرشت بشری و تجربه‌های ملت‌ها را به فراموشی سپاریم و به تعطیل عقل روی آوریم و دستاوردهای اندیشه خود را بیهوده انگاریم تا بخواهیم این سخنان را بپذیریم، این گفته‌ها دلیلی جز ترس و حقارت ندارد.

«و اگر آن مجازات حق باشد، با مدنیت و انسانیت هماهنگ است، پس مجازات حبس برایش محرومیت می‌آورد، ولی مجازات قطع دست برای او ماندگاری. زیرا که این مجازات قطع دست از نظر روانشناسی اساس استواری دارد. و سرشت‌های بشری و تجارب ملت‌ها، منطق دانش‌ها و اشیاء همین مبانی و اصولی هستند که مدنیت و انسانیت بر آن‌ها استوار است. اما مجازات حبس براساسی از علم و تجربه، استوار نمی‌باشد و با منطق دانش‌ها و سرشت‌های اشیاء اتفاق نظر ندارد».

اساس مجازات بریدن دست همان بررسی روانکاوانه انسان است. این عقوبت با طبع افراد سازگاری دارد، و در عین حال برای جامعه هم نیکوست. زیرا که قطع دست باعث کاهش جرم‌ها می‌گردد، جامعه امنیت می‌یابد و تا زمانی که مجازات با فرد سازگار است و برای جامعه مفید، پس بهترین و عادلانه‌ترین عقوبت‌هاست.

اما همه این استدلال‌ها برای برخی کافی نیست، تا نسبت به قطع عضو قانع شوند، چون دید این افراد چنین است - همانطور که می‌گویند - این مجازات نوعی حقارت و سنگدلی است، و دلیل آن‌ها همین مطلب اخیر است که دلیلی باطل می‌باشد. کلمه عقوبت مشتق از عقاب به معنی عذاب و سخت‌گیری است و اگر با سستی و ضعف همراه باشد، عقاب نیست و تنها امری بیهوده و عبث است. اما قساوت باید مانند عقوبت معنی دهد که در این صورت می‌توانیم عقوبت را نیز نوعی قساوت بخوانیم»^(۱).

خداوند سبحان که مهربان‌ترین مهربانان است، درباره شدت مجازات دزدی می‌فرماید:

﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ

حَكِيمٌ ﴿٣٨﴾ [المائدة: ۳۸].

(۱) - التشریع الجنائی الإسلامی مقارناً بالقانون الوضعی، نوشته عبد القادر عودة، جلد اول، ص ۶۵۲ - ۶۵۴.

«دست زن و مرد دزد را به کیفر عمل‌شان ببرید) این عقوبتی است که خدا برای آنان مقرر داشته و خدا مقتدر و داناست».

پس این مجازات از جانب خداوند بازدارنده است، و این بازداشتن از ارتکاب جرم، بخشش بر کسی است که جرم را انجام داده و رحمت بر گروهی است که بر آرامش آن‌ها می‌افزاید. هیچکس نمی‌تواند ادعا کند که کسی بیشتر از خداوند بر مردم مهربان‌تر است، مگر این که کوردل باشد و روحش گرفتار. واقعیت گواهی می‌دهد که مجازات قطع دست، در طول یک قرن در صدر اسلام جز در مورد چند تن اجرا نشده است؛ چون جامعه اگر با این نظام استوار باشد و در مورد مجازات‌ها و عقوبت سختگیری شود و ضمانت‌ها نیز به اندازه باشد، نتیجه آن جز اجرای همین موارد اندک از بریدن دست دزد نمی‌باشد^(۱).

در خاتمه این کلام روایتی دربارهٔ سرقت از عایشه رضی الله عنها نقل می‌کنیم: تا از این روایت او برای زندگی خود راهنمایی بجوییم.

از عایشه رضی الله عنها نقل شده که گفت: قریش را سرقت زنی مخزومی به خود مشغول ساخته بود گفتند: چه کسی دربارهٔ او با پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می‌گوید تا درباره او تخفیف دهند؟ گفتند: چه کسی جز اسامه بن زید رضی الله عنه که مورد علاقهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله است جرأت این کار را دارد؟ اسامه رضی الله عنه با حضرت صلی الله علیه و آله سخن گفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا دربارهٔ حدی از حدود خدا از من شفاعت می‌طلبی؟ سپس ایستادند و خطبه‌ای خواندند، فرمود: پیشینیان شما که اگر شخص والاتباری دزدی می‌کرد، او را رها می‌ساختند و اگر شخص ضعیف و بی‌پناهی چنین می‌کرد، حد بر او جاری می‌کردند، همگی هلاک شدند. «به خدا سوگند اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند دستش را قطع خواهم کرد»^(۲). درس اولی که از این حدیث شریف می‌گیریم: حرام بودن شفاعت و میانجی‌گری در حدود خدا است. یکی از حقوق الهی است که نباید آن را رها ساخت، نباید کناره گرفت و هیچ شفاعتی نیز در این باره دربارهٔ حتی شخص بزرگوار و دارای مقام، قبول نمی‌گردد. (آیا دربارهٔ حدود الهی از من شفاعت می‌طلبی ای اسامه؟؟...).

(۱) - فی ظلال القرآن، نوشته: سید قطب رحمته الله علیه، (۶ / ۸۸۲ - ۸۸۶).

(۲) - بخاری رحمته الله علیه در حدود باب اقامهٔ حدود بر شریف و وضیع، (۶ / ۱۱۷) و مسلم رحمته الله علیه در حدود باب قطع دست سارق ثروتمند و غیره به شماره (۱۶۸۸).

درس دوم، برابری همه افراد اجتماع در شریعت اسلامی است و در این شریعت از نظر حَسَب و نَسَب و تبار و دولتمردی میان افراد نیست.

درس سومی، که از این راهنمایی‌های روشنگرانه می‌گیریم این است، که بر حاکم واجب می‌باشد از نظر شخصیت و مال‌اندوزی و اقامه حدود الگوی همگان باشد و در پناه قدرتش هرچه خواست انجام ندهد. گو این که این صفات نیک را از پدر و مادرش به ارث برده است. پیامبر ﷺ فرمود: «به خدا سوگند اگر فاطمه دختر محمد دزدی می‌کرد، دستش را قطع می‌کردم».

رکن سوم از بندهای این بیعت فرخنده: زنا نکنند

زنا از گناهان زشتی است که جامعه عصر جاهلی به آن گرفتار و در چنگال آن اسیر بود و در اشکالی گوناگون در حد بالایی در آن جامعه رواج داشت؛ به رغم این که خود به زشتی آن اعتراف داشتند. دلیل آن این گفته هندی دختر عتبه زن ابی سفیان ؓ است، زمانی که برای بیعت نزد رسول خدا ﷺ آمد و پیامبر ﷺ یکی از شروط بیعت را این مسأله قرار داد که «زنا نکنند، هندی گفت: آیا زن آزاد هم ای رسول خدا زنا می‌کند؟!؟» برای همین است که اسلام برای زنا جریمه بزرگ و تاوانی سنگین در نظر گرفته است، که سزاوار بدترین مجازات‌ها است: «تازیانه یا سنگسار کردن هنگامی که زن زناکار شوهر، یا مرد زناکار همسر داشته باشد». و دلیل آن چنین است زیرا که زنا: اولاً: عاقبت شومی دارد و جامعه را به نابودی و انقراض تهدید می‌کند جدا از این که این عمل پست، از جمله اعمال زشت محسوب می‌شود.

دوم: زنا، باعث شیوع امراض خطرناکی است که جسم‌ها را بدان مبتلا می‌کند و به واسطه ارث از پدران به فرزندان منتقل می‌شود؛ مانند بیماری سوزاک و شانکر... سوم: زنا از جرایمی است که معمولاً قتل را به دنبال دارد. در انسان طبیعتاً غیرت وجود دارد و مردم بزرگوار و زنان پاکدامن، از انحراف جنسی خشنود نمی‌گردند، و مرد، غالباً ننگ را با خون پاک می‌کند.

چهارم: زنا، نظام خانواده را تباه کرده و از هم می‌پاشد و پایه‌های آن را می‌لرزاند و تار و پود زناشویی را قطع می‌کند و باعث فرار فرزندان از خانه، تربیت بد و انحراف آن‌ها می‌گردد.

پنجم: زنا غالباً باعث اختلاط نژادی می‌گردد، بلکه نسل‌ها را به نابودی می‌کشاند و هنگامی که اموال زناکار به ارث گذاشته می‌شود. غالباً کسانی که استحقاق آن را ندارند، مالک آن اموال می‌گردند.

خلاصه این که از نظر عملی و علمی به طور قطع و بی‌هیچ شکی ثابت شده که گناه زنا باید بزرگ باشد. زیرا که عمل زنا از بزرگترین اسباب فساد و از میان رفتن آداب است و از بزرگترین علل راحت‌طلبی اسراف‌کاری، بی‌عفتی و گناهان دیگر است^(۱). به همین سبب اسلام بدترین عقوبت‌ها را برای زنا قرار داده است و خداوند تعالی در قرآن می‌فرماید: ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلِيَشْهَدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [النور: ۲]. «باید هریک از زنان و مردان زناکار را به صد تازیانه مجازات کنید و هرگز درباره آنان در دین خدا رأفت و ترحم روا مدارید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید و باید عذاب آن بدکاران را جمعی از مؤمنان مشاهده کنند».

در صدر اسلام حد زناکاران آنچنانکه در سوره نساء آمده بود عمل می‌شد:

﴿وَالَّتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِّسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّيَهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۱۵].

«زنانی که عمل ناشایسته [زنا] را انجام دهند، چهار گواه مسلمان بر آنها بخواهید؛ چنانچه گواهی دادند در این صورت آنان را در خانه نگهدارید تا بمیرند یا خدا راهی دیگر را برای آنها قرار دهد».

حد زن زناکار در آن روزگار آن بود، که در خانه زندانی شود و حد مرد زناکار، تحقیر زبانی بود. سپس خداوند حد زنا را در سوره نور نازل کرد. این مورد همان راه دیگری بود که پیشتر در آیه پانزدهم نساء به آن اشاره شده بود. تازیانه حد زن و مرد مجرد بود که همسری اختیار نکرده باشند، که برای مسلمان بالغ و عاقل و آزاد این حد اجرا می‌شود. اما اگر زن و مرد همسری داشته باشند، حد آنها سنگسار است؛ چرا که مسلمان دارای همسر به راحتی امکان همبستری شرعی و صحیح را داشته و مسلمانی بالغ، آزاد و عاقل بوده است.

(۱) - از فقه السنه، سید سابق باکمی تصرف، (۲ / ۴۰۳).

از عبدالله بن عباس رضی الله عنه نقل شده است که از عمر رضی الله عنه در حالی که بر منبر رسول خدا ﷺ سخنرانی می کرد شنیدم که گفت: خداوند محمد ﷺ را به حق فرستاد و با او کتاب نازل کرد، از جمله آیاتی که بر او نازل شد آیه رجم بود^(۱) که ما آن را خوانده ایم و آیه را حفظ کرده ایم و درباره آن آیه تعقل نموده ایم. رسول خدا ﷺ حکم سنگسار را اجرا می فرمود و ما نیز پس از او همین حکم را عمل می کردیم، بیم دارم از این که زمانی طولانی برای مردم بگذرد، می ترسم بگویند ما حکم رجم را در کتاب خدا نیافتیم، و درباره واجب که خداوند نازل فرموده است گمراه شوند. حکم رجم در کتاب خدا حقی است بر زناکننده همسر دار چه زن و چه مرد، زمانی که شاهدی آن ها را به دام بیندازد یا خودشان اعتراف نمایند». این روایت مسلم است و ابوداود افزوده است: (به خدا سوگند اگر مردم نگویند: بر کتاب (قرآن) چیزی افزوده حتماً آن را می نوشتم^(۲)).

سید قطب در «فی ظلال القرآن» در تفسیر آیه ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً...﴾ [النور: ۲]. می نویسد: اسلام مجازات های سخت و شدیدی را برای این عمل زشت قرار داده و هرگز هدفش از آن، مقابله با فطرت بشری نبوده است. اسلام در نظر دارد که در آدمی این گرایش ها وجود دارد و چاره ای برای دفع آن نیست، لذا در از بین بردن این گرایش ها و امیال فایده ای وجود ندارد. اسلام هرگز نخواستہ جلوی وظائف طبیعی که خداوند در وجود بشریت نهاده، بگیرد و این امور ذاتی بشر را، بخشی از سنت والای زندگی او قرار داده که به نهایت و هدف او در استمرار زندگی و آبادانی زمین منجر می شود. و به مقام خلیفه الهی نایل می آید.

اسلام با حیوانیت پست انسانی که هیچ فرقی میان بدن با بدن دیگر نگذاشته، مبارزه می کند - حیوانیتی که برای برپایی خانواده و ساختن زندگی و به وجود آوردن زندگی مشترک هدفی ندارد. اسلام در پی آن است که روابط جنسی را براساس احساسات برتر انسانی استوار سازد، که دو جسم را به دو روح و قلب بدل می کند. به تعبیری فراگیر، کنار هم قرار گرفتن دو انسان است که میان آن ها زندگی آرمان ها و دردهای مشترک وجود دارد، که در نسل آینده به هم برخورد می کند و در برابر نسل

(۱) - آیه رجم که خداوند تبارک و تعالی فرمود: «الشیخ والشیخة إذا زنيا فارجموها البتة» و این موضوع از نظر لفظی نسخ شده ولی حکمش باقی است.

(۲) - مسلم رحمته الله در حدود، باب جریمه سنگسار شدن در زنان، شماره ۱۶۹۱.

جدیدی که از این خانه مشترک پرورش می‌یابند، پدر و مادر دو نگهبان هستند که از هم جدا نمی‌شوند.

لذا اسلام برای عمل زنا که به تعبیری نوعی حیوانیت است و از بین‌برنده تمام انسانیت است و تمام این اهداف را نابود می‌سازد و انسان را به حیوانی مسخ شده تبدیل می‌کند که هدفی جز فرونشاندن عطش شهوت جسمانی خود ندارد و هیچ تفاوتی میان زن با زن دیگر و مرد با مرد دیگر نمی‌گذارد، مجازات قرار داده است.

ساختن زندگی پشت این لذت‌گذرا باعث آبادانی زمین نمی‌شود و هدف از آن زایش و حتی تصمیم بر آن نیست و حتی در پس این عمل زشت، عاطفه واقعی و لطیفی وجود ندارد، زیرا عاطفه و احساس حقیقی استمرار دارد و همیشگی است. این همان یک نوع احساس فردی و لحظه‌ای است که برخی آن را عاطفه می‌شمرند و در حالی که نوعی انفعال حیوانی است که گاهی چهره عاطفی انسانی برخود می‌گیرد.

اسلام با انگیزه‌های فطری مبارزه نمی‌کند و آن را پلید نمی‌شمرد، بلکه به آن‌ها نظم داده و پاکیزه‌شان ساخته است و از مرحله حیوانی بالا برده تا به محوری بدل گردد که بسیاری از آداب روانی و اجتماعی به دور آن به گردش درآیند.

اما زنا و خصوصاً روسپیگری این تمایل فطری را از تمام جایگاه‌های رفیع روحی و احساسات و از تمام آدابی که پیرامون نژاد به قدامت تاریخ بشریت، جمع گردیده است، جدا ساخته و آن را عریان و ناهموار و زشت می‌نمایاند؛ آنگونه که در حیوانات است، حتی بدتر از حیوانات، زیرا بسیاری از جانوران و پرندگان به همراه هم زندگی می‌کنند، یک زندگی منظم زناشویی دارند و از زنا و مخصوصاً روسپیگری که در برخی جوامع انسانی است، به دورند.

برای دورساختن انسان از این ننگ و پاک‌ساختن آن از دامن آدمی، اسلام عقوبت شدیدی را برای زنا قرار داده است. ضررهای اجتماعی که مردم در مقام سخن از این گناه، آن را به خوبی می‌دانند از جمله اختلاط نژادی، برانگیختن حس انتقام و کینه و تهدید نظام استوار خانواده که مکانی امن برای همگان است، برای شدت عقوبت زنا کافی است.

اما دلیل اول اسلام این است که زنا فطرت بشری را به نوعی حیوانیت مبدل می‌سازد. اسلام می‌خواهد از اصول انسانی که بشریت بر پایه آن‌ها استوار است، پاسداری کند و هدف‌های والایی را که زندگی زناشویی مشترک بر پایه آن استوار گشته

و استمرار یافته، پیشکش نماید. این دلیل به اعتقاد من مهمتر است و از تمام دلایل فرعی دیگر جامع‌تر.

اسلام این شدت عمل در مجازات را پس از تحقق بخشیدن اقدامات پیشگیرانه که مانع از وقوع آن عمل می‌شود، عملی می‌کند و مجازات را در حالات ثابتی که در آن شکی نیست اجرا می‌کند. اسلام روشی است برای یک زندگی متکامل که عقوبت و مجازات را اصل قرار نمی‌دهد، بلکه بنیان اسلام بر مهیاساختن اسباب یک زندگی سالم قرار گرفته است و هنگامی که ناچار به عملی کردن این مجازات است که کسی ادعا کند نمی‌تواند اسباب یک زندگی سالم را فراهم سازد و از روی اختیار خود را در منجلاب گناهان غوطه‌ور سازد^(۱).

اقدامات پیشگیرانه بسیاری برای جلوگیری از زنا وجود دارد؛ از جمله اسلام به ازدواج، بسیار تشویق کرده است. رسول اکرم ﷺ فرمود: «ای جوانان اگر کسی می‌تواند ازدواج کند باید که چنین کاری را انجام دهد، ازدواج باعث پاکدامنی و نجابت فرد می‌شود و کسی که نمی‌تواند ازدواج کند، منفعت او در این است که روزه بگیرد»^(۲).

از دیگر اقدامات پیشگیرانه، مباح بودن تعدد زوجات و چند همسری است که نادانان آن را نقطه ضعف اسلام می‌پندارند، در حالی که این مسأله نعمت بزرگی است و راهکار مؤثری برای جلوگیری از شیوع زنا در میان زنان و مردان است.

در کنار این روش ایده‌آل برای کنترل غریزه و شهوت انسانی هر اقدام حرام را از بیم به انحراف افتادن انسان ممنوع کرده است، مثلاً از اختلاط و خلوت با زن بیگانه، و عکس‌ها و موسیقی شهوت‌انگیز، و نگاه با ریه و هر آنچه که آدمی را به سوی انحلال و فحشاء بخواند و به گناه دچار نماید، نهی کرده است، اما اگر گناه رخ داد، اسلام در راستای اجرای این عقوبت امور زیر را در نظر گرفته است:

۱ - اسلام نهایت احتیاط را در اجرای حدود به کار می‌گیرد و بنابر قاعده «حدود با وجود شبهه رفع می‌گردند»، هیچ حدی را جاری نمی‌سازد مگر پس از یقین به اثبات جرم.

(۱) - بنگرید به کتاب فی ظلال القرآن، (۴ / ۲۴۸۹).

(۲) - بخاری در نکاح، باب کسی که نمی‌تواند ازدواج کند و باید چنین کند، (۶ / ۱۱۷) و مسلم در نکاح، باب استحباب ازدواج برای کسی که آمادگی ازدواج را دارد / ۱۴۰۰.

۲- در اثبات جرم باید چهار شاهد عادل مرد باشند و از زنان هم شهادت پذیرفته نمی‌شود و شهادت فاسق هم مورد قبول نیست.

۳- شاهدان باید همگی، زنا را از نزدیک دیده باشند، مانند میله که به سرمه‌دان فرو می‌رود و فرورفتن طناب در چاه.

۴- بر فرض این که سه تن بر زنا شهادت بدهند و چهارمی خلاف آن را شهادت بدهد یا یکی از آن چهار نفر از شهادت خود دست بردارد، حد قذف بر آنان جاری می‌شود^(۱)!

این است، آن احتیاط‌ها در اجرای مجازات زنا که حتی برخی را بر آن داشته چنین ندارند مجازات چنین زنایی هرگز به تحقق نمی‌پیوندد و امری خیالی و وهمی است و بیشتر به ترساندن مردم و بیم‌دادن آن‌ها شبیه است، تا تحقق عملی یافتن.

از سید قطب رحمته الله علل این امر را می‌شنویم:

«برخی گمان می‌کنند که مجازات زنا تنها در حد گفتار است و قابل اجرا نیست، اما اسلام - همانطور که یاد کردیم - بنایش بر مجازات نیست، بلکه اسلام عوامل پیشگیرانه از جرم را به وجود آورده تا به پاکسازی درون انسان‌ها بپردازد. اسلام تنها آنان را که مفتضحانه و آشکارا و در حضور شاهدان به این گناه زشت رو می‌آورند، مجازات می‌کند یا کسانی را که خودشان از روی اختیار و برای پاکسازی درونی به گناه خویش اعتراف می‌کنند و می‌خواهند حد بر آنان جاری شود؛ چنانکه در مدینه دو تن به نام‌های ماعز و غامدی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند، تا آن‌ها را به وسیله اجرای حد پاک سازد و بر این کار اصرار داشتند. به رغم این که پیامبر صلی الله علیه و آله بارها از این کار دوری می‌نمود، ولی آن دو، چهار بار اقرار کردند و لذا چاره‌ای جز اجرای حد نبود، چه برای پیامبر صلی الله علیه و آله بدون شک و شبهه مسئله ثابت شده بود. از خود حضرت صلی الله علیه و آله در این باره نقل شده که فرمود: «از یکدیگر درگذرید که اگر به من خبر برسد اجرای حد واجب می‌شود»^(۲).

(۱) - بنگرید به کتاب فقه السنه از سید سابق، (۲ / ۴۰۳).

(۲) - ابوداود رحمته الله کتاب حدود، باب عفو حدود که به سلطانی خبر نرسیده / ۴۳۷۶ / نسائی رحمته الله در سارق، باب آنچه نگهبان دارد یا نه، (۸ / ۷۰).

هرگاه ارتکاب جرم یقینی شد و خبر به حاکم رسید، حد واجب می‌شود و در این هنگام هیچ تخفیف و بخششی صورت نمی‌گیرد. در این هنگام مهربانی و بخشش نسبت به زناکاران و جنایتکاران، در حقیقت سنگدلی نسبت به جامعه و آداب انسانی و فطرت بشری است؛ این رأفت و دلسوزی، رأفتی ساختگی و مصنوعی است و خداند بر بندگان مهربانتر است و هیچکس به اندازه خدا و رسولش خیرخواه بندگان نیست، خداوند نسبت به به مصالح بندگان داناتر است و از سرشت‌های آن‌ها بیشتر آگاه است. مجازات زناکار درست است که ظاهراً این مجازات‌ها یاوه‌گوئی نیست نسبت به شخص زناکار، نوعی سنگدلی و خشونت است، اما نسبت به مصالح جامعه مهربانی و رأفت است و جلوی رواج این عمل زشت و تباه‌گشتن فطرت بشری و سقوط انسان را به مرحله حیوانیت می‌گیرد^(۱).

رکن چهارم از ارکان بیعت النساء: فرزندان‌تان را نکشید

خداوند متعال با آفرینش انسان به او کرامت عطا نمود و از روح خویش در او دمید، فرشتگان بر او سجده کردند و برایش آسمان‌ها و زمین را مسخر گرداند و او را جانشین خویش بر روی زمین قرار داد تا زمین را آباد سازند و خداوند را به بهترین وجهی عبادت کنند.

طبیعی است که برای انسان ممکن نیست به هدف‌هایش تحقق بخشد و به نهایت آمال خود برسد، جز هنگامی که تمامی عناصر رشد و تکامل او فراهم گردد و حقوقش را کامل گرفته باشد.

مهم‌ترین این حقوق که اسلام آن‌ها را برای انسان ضمانت کرده، پنج حق ضروری برای اوست: حق حیات که حق مقدسی است و شکستن آن حرام است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ﴾ [الإسراء: ۳۳] «و جز از روی حق، هرگز نفس محترمی را که خدا قتلش را حرام کرده نکشید».

(۱) - فی ظلال القرآن، (۶ / ۲۴۹۰).

براساس این آیه، از روی حق می‌توان انسان دیگری را به قتل رساند که پیامبر ﷺ اینگونه آن را تفسیر کرده است: «رو نیست به قتل رساندن مسلمانی که شهادتین را بر زبان آورده جز در سه صورت: زناکار دارای همسر، قصاص نفس و کسی که مرتد شده»^(۱). این مطلب درباره قتل به شکل عمومی است، زیرا که خداوند زندگی می‌بخشد و برای احدی جز خداوند جایز نیست حیات شخصی را از او بگیرد مگر به اجازه خداوند که برای آن حدودی قرار داده است.

اما این رکن بیعت النساء درباره حق زندگی که مربوط به زنان و فرزندان‌شان است با جامعه جاهلی آن روزگار درباره زنده به گورکردن دختران ارتباط جدی دارد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾ [التکویر: ۸-۹]. «ودر آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سؤال شود. به کدامین گناه کشته شدند».

همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا﴾ [الاسراء: ۳۱]. «هرگز فرزندان خود را از بیم فقر به قتل نرسانید (زنده به گور نکنید) که من شما و آنان را روزی می‌دهم و این قتل [فرزندان] بسیار گناه بزرگی است».

جان انسان در اجتماع جاهلی بی‌سار بی‌مقدار بود و در میان آن‌ها از بیم ننگ یا فقر، رسم زنده به گورکردن دختران رواج داشت. این عمل پست و سنگدلانه به شکلی بود که دختران را در حالی که زنده بودند به خاک می‌سپردند. این کار به اشکال مختلف وجود داشت و آن‌ها را حتی اگر به سن شش سالگی می‌رسیدند رها نمی‌کردند و مرد به مادر آن دختر می‌گفت که دختر را پاکیزه نماید، آرایش کند تا او را نزد اقوام خودش ببرد... پس برای آن دختر در صحرا گودالی حفر می‌کند و او را بر سر آن گودال می‌برد و به او می‌گفت: در آن گودال بنگر و سپس ناگهان او را به آنجا می‌افکند و خاک به رویش می‌ریخت. برخی از افراد در جاهلیت هنگامی که زمان زایمان زن می‌رسید او را بر سر حفره‌ای که قبلاً آماده کرده بودند می‌بردند؛ زن که

(۱) - بخاری رحمه الله، در دیات باب قول خدای تعالی ﴿الْفَسَسَ بِالْأَنفُسِ وَالْعَيْنِ بِالْعَيْنِ﴾ روایت کرده است، (۸ / ۳۸) و مسلم رحمه الله در قسم خوردن باب آنچه خون مسلمان در آن باره مباح می‌باشد. / ۱۶۷۶ و هردو نفر آن‌ها از سخن عبدالله بن مسعود رحمه الله روایت کرده‌اند.

زایمان می‌کرد اگر فرزندش دختر بود در آن حفره می‌انداخت و با خاک او را می‌پوشانید و اگر پسر بود با زن و بچه‌اش برمی‌گشت.

این عمل زشت و ناخوشایند به روش‌های مختلف انجام می‌شد، که مجال ذکر تمامی آن‌ها نیست، آنچه برای ما در اینجا مهم است، اثبات این واقعیت ریشه‌دار در وجود برخی از اعراب جاهلی است که تا وقتی اسلام آمد آن عادات زشت را محکوم کرد و همگان را از آن بازداشت، همانطور که از کشتن فرزندان به خاطر فقر، نهی فرمود و به آنان آموخت که رزق و روزی به دست خدا است و هیچ رابطه‌ای میان فقر و نسل، آنطور که جاهلیان می‌پندارند نیست.

و تمام امور به دست خداست و اوست که به فرزندان و پدران روزی می‌دهد. برای همین است که در این بیعت آمده است: «زنان نباید فرزندان خویش را هلاک سازند» که پیامبر ﷺ با این بیان خواسته است از انحراف و فساد این عقیده و آثار ویرانگر آن بر جوامع پرده بردارد.

اگر اسلام که روش پایداری را در تکریم انسانیت مرد و زن و پیشرفت و اعتلای آنان به جایگاهی شایسته رفعت و تکریم، در بردارد، نازل نمی‌شد، زن در این اجتماع جاهلی امکان رشد نمی‌یافت. با بهره‌گیری از این روش‌های مترقیانه اسلام بود که زن به کرامت رسید و نه به سبب عوامل محیطی.

لذا زنان برای بیعت با پیامبر ﷺ و التزام به عقیده اسلام و لوازم آن - از جمله این که زنان نباید اولاد خویش را هلاک سازند - شتافتند.

رکن پنجم: و بر کس افترا و بهتان میان دست و پای خود نبندند:

و تهمت از خطرناک‌ترین آفات اجتماعی است، چون دروغ‌بستن به دیگران باعث حیرت و سرگردانی آن‌ها در امور می‌گردد و به واسطه زشتی شنیده‌ها دچار حیرت می‌گردند. درباره معنی بهتان که مراد بیعت بر پایبندی به آن از جانب زنان مسلمان می‌باشد، مطالب بسیاری گفته شده است.

گفته‌اند مراد از بهتان درباره اعمال آشکار و پنهان است و به طور کلی هر عملی که فرد انجام دهد و گفته‌اند کنایه از دنیا و آخرت می‌باشد^(۱).

(۱) - بنگرید به فتح الباری از حافظ ابن حجر عسقلانی، (۸ / ۶۴۰).

و درباره معنای حدیث گفته شده: یعنی مردم را به واسطه افترا و اختلاف دچار حیرت نسازید که بر آنان جنایت می کنید.

و در معنای آن گفته شده: به مردم بر عیب‌هایشان تهمت زنید^(۱).

و مفسران در معنی آیه، سخن ابن عباس رضی الله عنهما و مقاتل و دیگران را نقل کرده‌اند: به زنان خود فرزندان دیگری را جز فرزندان خود نسبت ندهید.

و شاید این گفته رجحان بیشتری داشته باشد. والله اعلم - چون در جاهلیت زن می‌توانست با چند مرد ازدواج کند - که این نوع ازدواج در جاهلیت بوده است و هنگامی که می‌خواستند پدر بچه را معلوم کنند، بچه را به هر کدام از مردانی که شباهت بیشتری داشت ملحق می‌ساختند و گاهی آن زن هر مردی را که می‌خواست و به نظرش زیباتر می‌رسید و یا می‌پنداشت که او پدر فرزندش است انتخاب می‌کرد. در حالاتی دیگر زن در دوره جاهلیت، بچه سر راهی را پیدا می‌کرد و به همسرش می‌گفت: این فرزند من از تو است و فرزندى را به همسرش نسبت می‌داد که در واقع از او نبود.

عموم آیه، حالات مختلفی را در برمی‌گیرد و شامل هر بهتان دروغی است که کسی ادعا کند، و این پیکر انسان است، که به وسیله بهتان یا به سوی خیر و صلاح می‌رود و یا به سمت شر و فساد سوق داده می‌شود. به همین خاطر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از زنان مؤمن پیمان گرفت تا در آنچه که انجام می‌دهند به یکدیگر تهمت و افترا نزنند. به همین دلیل هم زن مسلمان به عدم تهمت و افترا ملتزم شده است، زیرا که او مؤثرترین افراد در اجتماع است. والله اعلم.

اما رکن آخر در این بیعت فرخنده گفتار خدای متعال است: «در هیچ کار نیکی تو را نافرمانی نکنند»

و این شرط یکی از شروط خداوند بر زنان و نمایانگر یکی از قوانین اسلام است، به طوری که مقرر می‌دارد رعیت تنها در امر معروفی که مورد اتفاق دین خدا و شریعت اوست، اطاعت کند و اطاعت از ولی امر در هر کاری به طور مطلق روا نیست؛ بلکه تنها اطاعت در کارهای نیک لازم است.

این قانونی است که اقتدار قانونگذار را نشان می‌دهد و امری است که از شریعت الهی برگرفته است نه از اراده امام و نه از اراده امت و هرگاه این دو مخالفتی بورزند،

(۱) - شرح السنة بغوی، (۱ / ۶۲).

هر دو در مقابل شریعت خداوندی محکوم می‌باشند. و هریک از آن‌ها از قدرت خداوندی کمک می‌گیرند^(۱).

این شرط که «در هیچ کار نیکی تو را نافرمانی نکنند» شامل پیمانی است که خداوند در اطاعت از رسول خویش و به تسلیم بی‌قید و شرط در برابر دستورات وی گرفته است و رسول خدا ﷺ نیز به جز به کار نیک و معروف امر نمی‌کند و همیشه به معروف و پیروی از آن فرمان می‌دهد و همواره از عصیان و منکر که تماماً بدی است همگان را باز می‌دارد^(۲).

این دستور کلی در اطاعت از رسول خدا ﷺ و اوامر ایشان دارای خصوصیتی است، که مراد از این شرط را روشن می‌سازد. طبری به نقل از زهیر بن محمد آورده که گفت: منظور از عبارت «در هیچ کار خیر تو را نافرمانی نکنند» یعنی مرد نباید با زنی بیگانه خلوت کند. طبری رحمه الله همچنین به نقل از قتاده رحمه الله آورده است: «زنان نباید با صدای بلند گریه و شیون کنند و با مردان بیگانه به گفتگو بپردازند» طبری رحمه الله از ابن عباس رحمه الله هم روایتی در این باره نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: شما زنان را به کارهای نیک آگاه می‌سازم که نباید با من در این امور مخالفت کنید: «با مردان بیگانه در جایی خلوت نکنید، و به رسم جاهلیت به نوحه‌گری نپردازید».

از طریق اسید بن ابی اسید البراد از زنی از بیعت‌کنندگان نقل شده که آن زن گفت: «پیامبر ﷺ از ما زنان بر این که بر او در امور خیر عصیان نورزیم و چهره خود را چنگ زنیم و موی خود را پیشان نسازیم و گریبان پاره نکنیم و به شکل نفرین، نوحه‌گری نکنیم، بیعت گرفت»^(۳).

به هر حال مرد و زن مسلمان به اطاعت از رسول خدا ﷺ فرمان داده شده‌اند که اطاعت از پیامبر ﷺ همان اطاعت از خدای متعال است.

براساس همین اصول کلی (ارکان شش‌گانه بیعت النساء) - که به تعبیری چون دژی استوار، کرامت زن را در تمام مراحل زندگی و موقعیت‌های اجتماعی پاس

(۱) - فی ظلال القرآن (۶ / ۳۵۴۸).

(۲) - بنگرید به بیعة النساء، محمد علی قطب، ص ۸۸.

(۳) - بنگرید به فتح الباری، حافظ ابی حجر عسقلانی، (۸ / ۶۳۹).

می‌دارد - زن مسلمان با پیامبر ﷺ بیعت کرد؛ آنچنان بیعتی که خود را سزاوار یافت رسول خدا ﷺ برای گناهان گذشته‌اش، به درگاه الهی غفران و آمرزش بطلبد. به خاطر این اصول ارزشمند - که جوامع براساس آن بنا شده‌اند - دشمنان اسلام دندان تیز کرده تا ارکان آن بیعت را از گردن زن مسلمان رها سازند و ما نیز به سبب اهمیت والای آن، این فصل را به مبحث «بیعة النساء» (بیعت زنان) اختصاص دادیم، تا به دختران و زنان جامعه اسلامی یادآوری و گوشزد کنیم که امروزه چه تکالیفی بر عهده آن‌هاست؛ چرا که یادآوری برای همه اهل ایمان سودمند است.

نقد و بررسی ادعاهای خاورشناسان

درآمد

هنگامی که دشمنان اسلام با بهره‌گیری از روش‌های مختلف علمی از ایستادگی و مبارزه در برابر آموزه‌های متعالی ناامید شدند. به حملات مغرضانه و کنفرانس‌های سطح پایین و ضددینی روی آورده و کاملاً در پشت تعصب کورکورانه و کینه شدید علیه اسلام و پیامبر اسلام ﷺ فعالیت می‌کنند.

آنان سخنان باطل و شبهات خود را دربارهٔ اسلام و پیامبر خدا ﷺ بی‌شرمانه و با بهره‌گیری از غیر واقعی رواج می‌دهند.

ما در اینجا سعی نداریم که تمام تهمت‌های خاورشناسان را بیان کنیم که خود موضوعی جدا است و می‌بایست کتاب‌های مستقل برای آن‌ها نوشته شود؛ بلکه ما در اینجا به دلیل ارتباط با موضوع تنها به موضوعات زیر می‌پردازیم:

۱- تعداد زوجات در اسلام که برخی از خاورشناسان آن را نشانه عقب‌ماندگی می‌دانند و حتی گفته‌اند: این امر یکی از نشانه‌های حیوانیت است...

۲- نقد و بررسی مسأله تعدد زوجات پیامبر ﷺ و باطل ساختن این موضوع که تعدد زوجات پیامبر ﷺ به خاطر شهوت‌پرستی و خودخواهی و طغیان امیال جنسی ایشان بوده است.

در راستای این بحث به نقد و بررسی برخی از تهمت‌های خاورشناسان می‌پردازیم که می‌گویند:

الف- ازدواج حضرت ﷺ با دختری نه ساله به نام عایشه رضی الله عنها در حالی که پیامبر ﷺ در سن پیری بودند.

ب- حادثهٔ افک (تهمت) و این که دشمنان اسلام آن را دستاویزی برای لطمه‌زدن به کرامت رسول خدا ﷺ قرار داده‌اند.

ج- داستان ازدواج رسول خدا ﷺ با دختر عمه‌اش زینب رضی الله عنها و این که خاورشناسان دربارهٔ زینب رضی الله عنها داستان عاشقی و شیدایی را به هم بافته‌اند.

۳- موضوع طلاق در اسلام که خاورشناسان آن را سنگدلی و ظلم و استبداد نسبت به زنان دانسته‌اند.

۴- حمله نابخردانه در سازمان ملل به زن مسلمان.

ما در بحث خود تلاش خواهیم کرد تا به نقد و بررسی تهمت‌های خاورشناسان بپردازیم و موضوع حقیقی اسلام را در برابر آن‌ها به یاری خدا پاسخ دهیم.

تعدد زوجات (چندهمسری) در اسلام

خاورشناسان و غربزدگانی که در میان امت اسلام بالیده‌اند، تمام کوشش خود را متوجه نقد و خرده‌گیری بر نظام تعدد زوجات در اسلام کرده‌اند و تلاش دارند که زنان مسلمانان با صحیح‌پنداشتن یاهوها و استدلال‌های باطل آن‌ها، به وادی شک و تردید بیفتند. خاورشناسان می‌گویند: نظام تعدد زوجات تقریباً منحصر به ملت‌هایی است که اسلام دین رسمی آن‌هاست و یا در میان ملت‌های عقب‌مانده و غیر متمدن رواج دارد. تهمت دیگر آنان این است، که می‌گویند: نظام تعدد زوجات با خواسته‌های شهوت‌انگیز مردان هماهنگ است و باعث از میان رفتن کرامت زن است و در واقع ظلم به حقوق زنان است؛ چنانکه باعث از میان رفتن مساوات میان زن و مرد می‌شود که - مرد باید فقط برای همسرش باشد و زن نیز بایستی نسبت به شوهرش وفادار باشد.

این افراد سخن افتراآمیز دیگری نیز می‌زنند که می‌گویند: تعدد زوجات باعث ستیز و بگومگوی دائم میان زن و شوهر و یا شوهر با زنانش و نیز زنان با همدیگر می‌شود و سرآغازی است برای اختلاف و نفرت میان فرزندان حاصل از چند همسری و باعث شیوع آشفتگی و اضطراب در حریم خانواده و فرزندان می‌شود که در جوی فاسد زندگی می‌کنند و این فساد به فرزندان و اخلاق آن‌ها هم انتقال می‌یابد.

در مقام رد این تهمت‌های نابخردانه و زشت و کینه‌توزانه، با تکیه بر خداوند ﷻ و توکل بر او، چنین پاسخ می‌دهیم:

مسأله جایز بودن تعدد زوجات پیش از اسلام هم در میان ملت‌های بسیاری وجود داشته است. علی عبدالواحد وافی در کتاب حقوق انسان در اسلام می‌نویسد: «... حقیقت این است که این نظام پیش از ظهور اسلام هم رواج داشته و در میان ملت‌های بسیاری از جمله اسرائیلی‌ها و عرب و هندیان و برهمنیان و ایرانیان و زردشتیان و ملل اسلاو و غیره گسترش داشت و همچنین در میان ممالک بزرگی

امروزه ما آن را روسیه و لیتوانی و استونی و بولونی می‌نامیم و همچنین برخی از ژرمن‌ها و ساکسون‌ها رواج داشت»^(۱).

عقاد، در کتاب زن در قرآن می‌نویسد: «قوانین اجتماعی پیش از اسلام دربارهٔ احکام و محدودیت‌های ازدواج سکوت اختیار کرده و ازدواج را بدون هیچ محدودیت در تعدد همسران (چه مرد و چه زن) و قدرت مرد بر هزینه خانه و وضع جامعه نسبت به فراهم‌آوردن اسباب و معیشت روا می‌دانست. در نتیجه قوانین مدنی پیش از اسلام به طور کلی تعدد همسران و داشتن کنیزان بی‌شمار را جایز می‌دانست»^(۲).

اما دربارهٔ تعدد همسران در دو دین یهود و مسیحیت چنین می‌توان گفت:

در دین یهود:

این دین، تعدد زوجات بدون حد و اندازه را جایز می‌شمارد و هیچگاه در تورات این کار نهی نشده و بلکه مباح شمرده شده است. دربارهٔ انبیائی چون داوود و سلیمان (علیهم‌السلام) از کتب مقدس روایت شده که آن‌ها صدها همسر آزاد و کنیز داشتند. در فصل یازدهم تورات هنگام سخن دربارهٔ سلیمان عليه السلام چنین آمده است: (...) و برای او هفتصد زن آزاد و سیصد کنیز بود...^(۳).

در سفر تکوین اینچنین تصریح شده است: «... عیسو به سوی اسماعیل رفت و به جای او دختر اسماعیل بن ابراهیم خواهر نیابوت همسر او بر سر زناش، نشسته بود...»^(۴).

هنگام سخن از یعقوب بن اسحاق علیهما السلام در تورات، چنین تصریح شده است: «... پس در آن شب به پا خواست و دو زن و دو کنیز گرفت و یازده فرزند داشت و از محل آب‌تنی عبور کرد...»^(۵).

از اینگونه شواهد بسیار است که در اینجا مجال ذکر آن‌ها نیست، این مطالب بیان‌کنندهٔ آن است که دیانت یهود هم تعدد زوجات را مباح می‌دانسته است.

(۱) - حقوق الانسان فی الاسلام، عبدالواحد وافی، ص ۱۷۹ - ۱۸۰.

(۲) - المرأة فی الاسلام، عباس محمود عقاد، ص ۱۱۲.

(۳) - کتاب مقدس، عهد قدیم، پادشاهان اول، اصحاب ۱۱، فقرة (۳)، ص ۵۵۲.

(۴) - عهد قدیم، سفر تکوین، اصحاب ۲۸، فقرة (۹).

(۵) - عهد قدیم، سفر تکوین، اصحاب ۳۲، فقرة (۲۲).

در دین مسیح:

در اناجیل اربعه، تصریحی بر منع تعدد زوجات وارد نشده است، بلکه از برخی رسائل پولس، دریافت می‌شود که تعدد زوجات در آن عهد جایز بوده، آنجا که می‌گوید: «بر اسقف واجب است که تنها یک همسر داشته باشد»^(۱). این اجبار که اسقف تنها باید با یک زن ازدواج کند، خود دلیلی بر جواز تعدد همسر برای غیر مسیحیان است. از نظر تاریخی ثابت شده که مسیحیان پیشین با بیشتر از یک زن ازدواج می‌کردند و دربارهٔ آباء کلیسای قدیم آمده که همسر بسیار داشتند.

عقاد در کتاب زن در قرآن، چنین آورده است: وسترمارک، تاریخ‌نگار مورد اعتماد، دربارهٔ پیشینهٔ تعدد زوجات می‌نویسد: «تعدد زوجات به اعتراف خود کلیسا تا قرن هفدهم باقی بود و همچنان تکرار می‌شد، به حدی که کلیسا و دولت از احصای آن عاجز مانده بودند.

معروف است که مارتین لوتر، رهبر مسیحیان [معترض] نخستین کسی بود که به نیکو بودن نظام تعدد زوجات اعتراف کرد، دلیل او کاهنانی بودند که از ازدواج کراحت داشتند، ولی هنگامی که از لباس رهبانیت بیرون می‌آمدند، با راهبه‌ای ازدواج می‌کردند. تمام این‌ها برای این بود که هدف او طرح قرائتی جدید از مسیحیت بود، تا جایی که او در مناسبت‌های مختلف دربارهٔ تعدد زوجات بی‌هیچ اعتراضی سخن می‌گفت. همچنین مسیحیت معاصر، به تعدد زوجات در آفریقا برای سیاه‌پوستان مسیحی بدون هیچ حد و اندازه‌ای اعتراف می‌کند.

دکتر مصطفی سباعی رحمته الله علیه در کتاب «المرأة بین الفقه والقانون» می‌نویسد: «مسیحیان در آفریقا تعدد زوجات را وسیله‌ای برای رواج و تبلیغ دین مسیح ﷺ می‌دانند؛ زیرا گروه‌های تبلیغی خودشان را در برابر این واقعیت اجتماعی دیدند که عبارت بود، از تعدد زوجات نزد آفریقایی‌های بت‌پرست. آنان مشاهده کردند اگر مانع تعدد زوجات آن‌ها بشوند، این دسته از آفریقائی‌ها به دین مسیحیت نمی‌گروند، لذا دربارهٔ تعدد زوجات بدون حد و حساب در مورد آفریقائی‌های مسیحی با مسامحه و گذشت برخورد کردند»^(۲).

(۱) - رسالهٔ پولس اول تیموناس نقل از کتاب تعدد زوجات، شیخ عبدالله ناصح علون رحمته الله علیه، ص ۱۶.

(۲) - المرأة بین الفقه والقانون، ص ۷۴.

وی در همان کتاب می‌نویسد: «غرب مسیحی خود را در برابر افزایش شمار زنان نسبت به مردان - به ویژه پس از دو جنگ جهانی - به عنوان چالشی اجتماعی یافتند که همچنان در یافتن راه حلی مناسب برای آن درمانده بودند، لذا یکی از راه‌حل‌ها را جواز تعدد زوجات دانستند.

در سال ۱۹۴۸ م کنفرانس جوانان در شهر مونیخ آلمان تشکیل شد و دربارهٔ مشکل شمار نفوس زنان در آلمان که به شدت رو به افزایش بود و این که شمار آن‌ها پس از جنگ نسبت به مردان بیشتر شده بود، بحث کردند و راه‌حل‌های مختلفی برای این چالش ارائه گردید و در نتیجه قرار شد به توصیه کنفرانس، انجمنی تشکیل گردد تا به مطالعهٔ جواز تعدد زوجات برای حل این مشکل بپردازند.

اندیشمندان غربی به نظام تعدد زوجات تمایل پیدا کردند و گفتند: این امر برای نجات جامعه و نیز برای این که به هر زنی امکان مادرشدن دهند که حق قانونی او است، جایز است.

گوستاولوبون در کتاب «حضارة العرب» می‌نویسد: «خاستگاه نظام تعدد زوجات در شرق نظام پاکیزه‌ای است که مساوات اخلاقی را در میان امت‌هایی که به این نظام پای بندند، پدید می‌آورد و بر تقویت بنیان خانواده و ارتباط بیشتر اعضای آن می‌افزاید و به زن احترام و سعادت می‌دهد که هیچکدام آن‌ها در اروپا دیده نمی‌شود».

عقاد در کتاب «المرأة فی القرآن» نظرات گروهی از فلاسفه اروپائی را دربارهٔ تعدد زوجات از دکتر لیبون نقل کرده که گفته است: قوانین اروپایی به زودی تعدد زوجات را جایز خواهند کرد و از اهرنفیل، نیز نقل کرده است: تعدد زوجات برای پاسداری از پایدارماندن نسل آینده ضروری است^(۱).

اما در اجتماع جاهلی، پیش از اسلام هیچ قید و بندی برای تعدد زوجات نبود. ابوداود رحمه الله در سنن خویش از حارث بن قیس رضی الله عنه روایت کرده است، که گفت: زمانی که اسلام آوردم هشت زن داشتم و این مسأله را برای رسول خدا، بیان کردم، فرمود: «از میان آن‌ها چهار زن را انتخاب کن»^(۲). ترمذی رحمه الله از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما

(۱) - المرأة فی القرآن، عقاد، ص ۸۲.

(۲) - ابوداود رحمه الله در طلاق، باب کسی که اسلام بیاورد و بیشتر از چهار زن داشته باشد، شماره /

روایت کرده است که غیلان بن سلمه ثقفی رضی الله عنه اسلام آورد در حالی که ده زن در جاهلیت داشت که همگی با او مسلمان شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله او را مخیر فرمودند که تنها چهار زن را انتخاب کند»^(۱).

همانگونه که پیشتر بیان شد، نظام تعدد زوجات تنها منحصر به دین اسلام نیست - آنگونه که خاورشناسان و پیروان غریزده آن‌ها که دشمنان اسلام هستند، چنین اعتراف کرده‌اند - بلکه پیش از ظهور اسلام در میان ملل بی‌شمار و شرایع آسمانی که پیش از اسلام آمده است جاری بود و عرب هم در جاهلیت به امر تعدد زوجات پای بند بود. خداوند در کتاب گرامی‌اش به درستی فرموده است:

﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ [الحج: ۴۶].

«آیا این کافران در روی زمین به سر نمی‌برند؟ تا دل‌هاشان بینش و هوش یابد (و گوش‌شان به حقیقت شنوا گردد) که این کافران را چشم سر گرچه کور نیست، لیکن چشم باطن و دیده دل‌ها کور است».

تعدد زوجات (چندهمسری) در اسلام

هنگامی که اسلام آمد نظام تعدد زوجات در میان اعراب جاهلی رواج داشت و مردانی بودند که حتی ده زن یا بیشتر و کمتر داشتند.

اسلام که آمد حدی را برای اختیار همسر معین کرد که عبارت بود از این که هر مرد مسلمان تنها باید چهار زن داشته باشد و حتی شرط عدالت برقرارکردن میان این چهار زن را مقرر کرد که اگر نتوانند چنین کنند، تنها باید یک زن اختیار کنند تا ایمان‌شان را حفظ کنند.

سید قطب رحمته الله در تفسیر ارزشمند فی ظلال القرآن می‌نویسد:

اسلام تعدد زوجات بی‌حد و حصر را نیاورد، بلکه برای آن حدودی مشخص قرار داد. اسلام ازدواج را برای هوسرانی مردان تشریع نکرده است و تعدد زوجات را با شرط عدالت مقید ساخته است و گر نه به هیچکس چنین رخصتی داده نخواهد شد. اما چرا این اجازه (برای چهار زن داشتن) جایز دانسته شده است؟

(۱) - ترمذی رحمته الله در نکاح، باب آنچه درباره مرد مسلمان که ده زن داشت آورده، شماره / ۱۱۲۸.

اسلامی نظامی برای انسان است. نظام واقعی و ایجابی که با فطرت و سرشت انسان و واقعیات و ضروریات زندگیش هماهنگ است و با مقتضیات زمان و مکان توافق دارد.

اسلام نظام واقعی و ایجابی است و آدمی را از وضعی که دارد و از موضعی که اختیار کرده به بالاترین مقامات و به قلهٔ سعادت می‌رساند، بدون آن که خواسته‌های فطری انسان را انکار کند و بی‌آن که از واقعیت انسان غافل بماند و او را به دورشدن یا کناره‌گیری از حقیقت زندگیش وادار کند!

این اسلام نظامی است که بر گزافه‌گویی‌های پوچ، و بر تندروی و آرمان‌های واهی و پندارهای مخالف با واقعیت و شرایط زندگی او پی‌ریزی نشده است.

اسلام نظامی است که روحیات انسان و پاکسازی جامعه را در نظر می‌گیرد و مادیگرایی را روا نمی‌داند که‌شان آن، از میان‌رفتن اخلاق و آلوده کردن جامعه زیر پتک جبر تاریخی است که با واقعیت در تضاد است.

هدف غایی اسلام پی‌ریزی مرامی است که در راه پاسداری از اخلاقیات و پاکسازی اجتماع با بهره‌گیری از تلاش فرد و جامعه هردو، مدد رساند.

اگر ما با این خصوصیات اساسی در نظام اسلامی همراه شویم، نظر اسلام را دربارهٔ تعدد زوجات، درمی‌یابیم... اما نظر اسلام چیست؟

ما معتقدیم... اولاً این واقعیت در جوامع بسیار - چه گذشته و چه عصر حاضر - نمایانگر ازدیاد جمعیت زنان صالح برای ازدواج در برابر مردان است. حد نهایی این اختلال که برخی از جوامع دچار آن شده‌اند نسبت چهار به یک نگذشته و همیشه در همین حد در جریان است.

اگر ما با این خصوصیات اساسی در نظام اسلامی همراه شویم، نظر اسلام را دربارهٔ تعدد زوجات درمی‌یابیم... اما نظر اسلام چیست؟

ما معتقدیم... اولاً این واقعیت در جوامع بسیار - چه گذشته و چه عصر حاضر - نمایانگر ازدیاد جمعیت زنان صالح برای ازدواج در برابر مردان است. حد نهایی این اختلال که برخی از جوامع دچار آن شده‌اند نسبت چهار به یک نگذشته و همیشه در همین حد در جریان است.

چگونه این واقعیت را که تکرار می‌شود چاره کنیم؟ این حقیقتی است که نمی‌توانیم آن را انکار نماییم؟

آیا فقط می‌توانیم با بالا انداختن شانه‌ها پاسخ دهیم؟ یا چاره کار را به حال خود واگذاریم؟ یا منتظر پی آمدهای آن می‌مانیم؟

با بالا انداختن شانه‌ها مشکلی حل نمی‌گردد! همانطور که اگر اجتماع چاره این واقعیت را بر حسب اتفاق رها کند، هیچ انسان جدی که به خود و نوع بشر به احترام می‌نگرد چنین نمی‌گوید.

در این صورت چاره‌ای جز داشتن یک نظام نیست، و چاره‌ای از اجرای آن نظام نمی‌باشد.

اکنون ما مقابل خود سه احتمال داریم:

۱- این که هر مرد با یک زن ازدواج کند... آنگاه یک زن یا بیشتر - بر حسب میزان آشفستگی بدون ازدواج باقی می‌مانند و بدون ازدواج با مردان عمرشان را می‌گذرانند!

۲- این که هر مرد با تنها یک زن به طور شرعی و قانونی ازدواج کند ولی به طور نامشروع با یک زن یا زنانی که همسر قانونی ندارند، ارتباط دوستی برقرار کند. زنان اینگونه مردان را همدم و مونس در امر حرام و منحرفی می‌شناسند!

۳- همه مردان یا برخی از آنان با بیش از یک زن پیمان همسری ببندند و این زن یا زنان دیگر همسری شریف و کدبانویی بزرگوار برای آن مرد باشد و ارتباط آن‌ها به گونه یک زن و شوهر واقعی باشد، نه ارتباطی نامشروع و رفاقت حرام. احتمال اول ضد فطرت و توان بشر است؛ چرا که بسیاری از زنان جامعه با این وضع، بی‌همسر می‌مانند. نیاز زن به مرد تنها حاجت مادی از طریق کسب و کار مرد نیست که یاوه‌گویان می‌پندارند، بلکه مسأله بسیار عمیق‌تر از این حرف‌هاست.

هزاران کسب و کار، انسان را از احتیاج فطری‌اش به زندگی طبیعی بی‌نیاز نمی‌کند؛ چرا که انسان سوای نیازهای جسمی و غریزی، نیازهای روحی و روانی نیز دارد. کار و کسب مرد برای او کفایت نمی‌کند و او هنگامی که آرامش می‌یابد که برای تشکیل خانواده بکوشد و زن نیز در این باره مانند مرد است و از یک سرشت آفریده شده‌اند.

احتمال دوم برخلاف موضع‌گیری صحیح اسلام و ضد قوانین جامعه سالم اجتماعی است و با کرامت انسانی نیز مخالفت دارد. آن‌ها که بر شیوع فحشاء در جامعه اهمیت نمی‌دهند، کسانی هستند که دانش خودشان را مافوق دانش الهی می‌پندارند و بر

آموزه‌های شریعت او حمله می‌برند؛ چون کسانی را نیافته‌اند که مانع این گردنکشی گردند؛ بلکه از سوی توطئه‌چینان بسیار تشویق می‌شوند!

احتمال سوم نظامی است که اسلام آن را برگزیده است. اسلام اجازه تعدد همسر را با قید و شرط داده است؛ چرا که اسلام به مقتضیات زمان و مکان و واقعیت‌های اجتماعی فوق العاده اهمیت می‌دهد. اسلام در رویارویی با این واقعیت اجتماعی که شانه بالانداختن و خیال‌بافی در برابر آن سودی ندارد، نظام تعدد زوجات را که هماهنگ با این واقعیت ایجابی است برگزیده است. این نظام با فطرت و جنبه‌های مختلف زندگی انسان هماهنگی دارد و اخلاق پاکیزه و جامعه‌ای پاک را برای انسان در نظر گرفته است.

این روش، انسان را از بی‌عفتی باز می‌دارد و به مرتبه بالایی به سوی قله سعادت می‌رساند، اما به آسانی و نرمی و واقع‌گرایی.

اما نظر دوم ما این است که... در اجتماعات انسانی گذشته و حال، دیروز و امروز و فردا تا انتهای هستی در زندگی مردم واقعیتی است که نمی‌توان آن را انکار کرد و یا خود را به ندانستن زد.

ما معتقدیم که دوره باروری در مردان تا هفتاد سالگی طول می‌کشد یا حتی بیشتر. اما این مورد در زنان تا حدود پنجاه سالگی است و متوسط سن باروری مردان بیست سال بیشتر از زنان است. شکی نیست که از مهم‌ترین اهداف اختلاف و سپس التقاء میان دو جنس مذکر و مؤنث استمرار زندگی و تولید مثل باروری و آبادکردن زمین با تولید نسل و انتشار آن است. آنچه که با این واقعیت فطری و تکوینی بشر هماهنگی ندارد، این است که اجازه ازدواج به صورت قانونی برای همگان و در همه زمان‌ها و مکان‌ها داده شود. این رخصت، هماهنگی میان فطرت بشری از یک سو و موضع‌گیری شریعت و قانون الهی از سوی دیگر است.

معمولاً در قانونگذاری بشری این امر فراهم نیست، چون نگرش بشری کوتاه است و به آن توجه ندارد و تمام شرایط دور و نزدیک را در نظر ندارد و از تمام زوایا به آن نمی‌نگرد و تمام احتمالات را در نظر نمی‌گیرد.

یکی از واقعیت‌هایی که باید بپذیریم - که مرتبط با حقایق گذشته است - آن چیزی است که گاهی در تمایل مرد به ادای این وظیفه فطری خود و بی‌علاقگی زن به همبستری - به دلیل پیری یا بیماری - با وجود این که هردو به تداوم زندگی زناشویی

علاقه دارند و طلاق را ناخوش می‌دارند وجود دارد. در اینگونه موارد چگونه باید با مسائل روبرو شویم؟

آیا باید شانه بالا انداخت تا هریک از زن و شوهر به شدت سرش را به دیوار بکوبد؟ یا باید با حالت زیرکانه‌ای تفره برویم و با ظرافت تحقیرآمیزی با آن روبرو شویم؟

به طور حتم، آنطور که گفتیم - شانه بالا انداختن مشکلی را حل نمی‌کند و ماهرانه تفره رفتن با ظرافت‌هایی تحقیرآمیز با مشکلات واقعی زندگی جدی انسان توافقی ندارد. در این زمان است که ما خود را - بار دیگر - مقابل یکی از سه احتمال می‌یابیم:

۱- مرد را سرزنش می‌کنیم و او را وادار کنیم تا از شادابی فطری‌اش با زور قانونی و حکومتی دست بردارد! و به او بگوئیم: ای مرد، زشت است! این کار شایسته نیست و با حقوق و ارزشی که زن نزد تو دارد، هماهنگ نیست.

۲- این که این مرد را رها سازیم تا با هر زنی که می‌خواهد همبستر شود و به گناه زشت زنا، روی آورد.

۳- این که برای این مرد تعدد زوجات را جایز بشمریم - بر طبق نیازها و احوالات او - و از این که زن اول را طلاق بدهد، هم بیرهیزیم...

احتمال اول که ضد فطرت است و فوق طاقت انسان و ضد تحمل مرد از نظر عصبی و روانی است و پیامد فوری آن - که شریعت و قانون دولت هردو آن را محکوم می‌کند - همان تزلزل بنیان زندگی زناشویی است که اسلام از آن کراهت دارد. اسلام خانه را محلی برای به آرامش رسیدن، و زن و مرد را مأنوس و همدم یکدیگر می‌خواهد. احتمال دوم ضد مسائل اخلاقی است و مخالف روش ترقی‌خواهانه اسلام برای زندگی است. اسلام می‌خواهد انسان را به سوی تعالی و ترقی سوق دهد و او را پاک سازد. تا آنجا به انسان ارزش می‌دهد و او را بر همه حیوانات دیگر برتری می‌بخشد.

تنها احتمال سوم است که نیازهای ذاتی و واقعی انسان را توأم و با روش اخلاقی اسلام در نظر می‌گیرد و برای زن اول همه شرایط زناشویی را پاس می‌دارد و باعث می‌شود تا تمایلات زناشویی و لذت‌بردن زن و شوهر از هم و همصحبتی آن‌ها باهم، تداوم یابد و گام‌های ترقی را برای انسان هموار می‌سازد و حقایق را برایش آسان جلوه‌گر می‌کند.

و در زمانی که زن نازا و عقیم می‌گردد، با تمایل ذاتی شوهر به نسل، دو راه بیشتر وجود ندارد و راه سومی برای آن متصور نیست.

۱- مرد زنش را طلاق بدهد تا به جای او همسر دیگری انتخاب کند، تا میل فطری خود را به باقی ماندن نسلش ارضا کند.

۲- با زن دیگری ازدواج کند و روابط زناشویی اش را با زن اولی ادامه دهد. برخی از یاهو-گویان سخنان بیهوده‌ای گفته‌اند و طریق نخست را پذیرفته‌اند؛ اما به یقین نود و نه درصد زنان، کسانی را که این طریق را پیشنهاد کرده‌اند نفرین می‌کنند! راهی که زنان را خانه‌نشین کرده و بی‌دلیل آن‌ها را سالخورده می‌کند - پس چقدر کم زنان نازایی پیدا می‌شوند که رغبت به ازدواج داشته باشند - و زنان زیادی را نمی‌بایی در حالی که نازا هستند. الفت و رغبت نسبت به بچه‌های کوچک داشته باشند، و همراه او زن دیگری از زناشوی او می‌آورد و با بچه‌ای که آن زن می‌آورد خانه پر از تحرک و شادی می‌شود در حالی که قبل از آن زن و شوهر به خاطر نداشتن بچه دچار اندوه و یأس بودند.

و اگر ما دربارهٔ مسائل عملی که زندگی واقعاً با آن سروکار دارد، فکر کنیم، درست نیست که سخنان یاهو و بیهوده بگوئیم و به راحتی سخنان هزل و سبک و تهی مغز را نگوئیم در جایی که بایستی دربارهٔ اینگونه مسائل جدیت قاطع داشته باشیم... ما نشانه‌های حکمت متعالی را در این اجازه می‌یابیم اما محدود به قیود:

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُم مِّنَ الْيَتَامَىٰ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبْعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا﴾ [النساء: ۳].

«و اگر از رعایت نکردن عدالت درباره‌ی (ازدواج با) دختران یتیم نگرانید، از سایر زنان مورد پسندتان، دو یا سه و یا چهار زن را به ازدواج خویش درآورید. اگر می‌ترسید که نتوانید به عدالت رفتار نمایید، پس به یک زن یا کنیزانی که مال شما هستند، بسنده کنید و این به آنکه ستم نکنید، نزدیک‌تر است».

این اجازه با واقعیت فطرت و زندگی سازگاری دارد، و اجتماع از این تمایلات - در زیر فشار ضرورت‌های فطری و واقعی متنوع - از انحلال یا ملال حمایت می‌کند... و این قید و بند زندگی زناشویی مرد را از بی‌عفتی و خدشه‌دار شدن حفظ می‌کند و جلوی ستم و ظلم به زن را می‌گیرد، و از این که کرامت زن مورد تعرض قرار بگیرد ممانعت

می‌کند تا بدون ضرورت و احتیاط کامل بی‌احترامی به او نشود و خوار و حقیر نگردد. همچنین تضمین‌کننده عدالتی است که ضرورت و مقتضیات تلخ آن را تحمل می‌کند^(۱).

در اینجا باید به این مطلب اشاره کنیم که عدالت مطلوب همان شرطی است که دربارهٔ تعدد زوجات گذاشته شده است، عدالت در مورد فراهم‌ساختن ضروریات اولیه زندگی مانند لباس و مسکن و خوراک و نفقه و معاشرت و همبستری با او است و به طور کلی آنچه بر گردن مرد است. اما عدل در احساسات قلبی و روحی، از مرد خواسته نمی‌شود، زیرا از ارادهٔ او خارج است و برای همین هم خدای تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَدْرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [النساء: ۱۲۹].

«و شما هرگز نتوانید میان زنان به عدالت رفتار کنید و هرچند راغب و حریص به عدل و راستی باشید (زیرا حب قلبی به یک زن دون دیگری در اثر حسن و جوانی و غیره خارج از اختیار شماست) پس با تمام میل خود یکی را بهره‌مند و دیگری را محروم می‌کنید تا او معلق و بلا تکلیف مانده اگر سازش کنید و پرهیزگار باشید همانا خدا بخشنده و مهربان است».

اما آنچه مغرضان تحریف کرده‌اند و از این آیه برای تحریم تعدد زوجات استشهاد جسته‌اند، وجهی ندارد. معلم و رسول بشریت ﷺ مفهوم عدل را در این آیه کریمه مشخص کرده‌اند: که منظور عدل قلبی، خارج از ارادهٔ انسان است و البته این عدل پس از عدل مادی است که مرد باید در امور مادی میان همسرانش رعایت تعادل را بکند، سپس حضرت ﷺ می‌فرماید: «خدایا آنچه که مالک آن هستم قسمت من بود، پس مرا به آنچه که تو مالک آن هستی و من مالک آن نیستم سرزنش نکن (یعنی قلب)»^(۲).

(۱) - فی ظلال القرآن، سید قطب رحمه الله، (۴ / ۵۷۹ - ۵۸۱).

(۲) - ابوداود رحمه الله در نکاح باب قسمت میان زنان روایت کرده است به شماره ۲۱۳۴ / و ترمذی رحمه الله در نکاح باب مساوات میان هووها شماره ۱۱۴۰ / و نسائی رحمه الله در ده زن، باب میل مرد به تفاوت گذاشتن میان زنان، (۷ / ۶۴) و حاکم رحمه الله در مستدرک، (۳ / ۱۸۷) و گفته است که این حدیث صحیح است به شرط و ذهبی رحمه الله هم با آن موافقت دارد و شیخ البانی حفظه الله در روایت غلیل به این حدیث اشاره کرد، (۲۰۱۸)، حدیث به خاطر مرسل بودن کوتاه گشته است.

همین وضعیت را دربارهٔ قید و بندها در اسلام داریم، اسلام شروطی را برای تعدد زوجات هنگامی که آن را روا دانست، ذکر کرده است. اسلام برای مردی که قصد تعدد زوجات دارد لازم دانسته که دربارهٔ این شروط بپرسد، و خودش را نیت و قصدش بسنجد تا آن که به ظلمی که اسلام آن را حرام دانسته دچار نشود.

اکنون اسلام زندگی زن را براساس تربیت اسلامی برپا می‌کند، تا زن به نهایت سعادت واقعی‌اش برسد و برای او یک زندگی شاد به وجود آورد که نه ظلمی بر زنان باشد و نه بر مردان، که محرک آن‌ها خودپسندی و هوی و هوس است و نه این که میان فرزندان مختلف آن‌ها دشمنی و کینه‌جوئی باشد، و یک خانهٔ اسلامی پر از فضیلت و اخلاق و آبادانی و عشق و اخلاص شود.

اما این ادعا که کرامت زن به خاطر عدم مساوات او با مردان، باطل می‌باشد و این که به زنان به خاطر تعدد زوجات به شکل مساوی یا منع طرفین از آن، مسامحه شده است، باطل است؛ زیرا با طبیعت و سرشت انسان‌ها مغایر است.

اکنون به سخن ابن قیم رحمته گوش فرا می‌دهیم که اشتباهات قائلان به این مسئله رد می‌کند:

«قرآن ازدواج مرد با چهار زن را مباح دانسته است، اما برای زن مباح ندانسته که با بیشتر از یک شوهر ازدواج کند؛ زیرا کمال حکمت خدای متعال احسان و رحمت او به همه انسان‌ها و رعایت مصالح آن‌هاست و خداوند سبحان از این که چنین نباشد برتر است و شریعت خداوند از این که غیر این را انجام دهد، منزه می‌باشد. اگر برای زن بیشتر از یک شوهر را جایز می‌کرد، باعث ازدیاد فساد در جهان می‌شد؛ نسل‌ها نابود می‌شدند و برخی از شوهران برخی دیگر را می‌کشتند، بلا زیاد می‌شد و آشوب و بلوا شدت می‌یافت و بازار جنگ به روایتی برپا می‌گردید. و چگونه وضعیت این زن میان شرکای مخالف هم، تثبیت می‌گشت؟ و چگونه حال این شوهران در این میان اصلاح می‌شد؟ پس قانون الهی برای زن برخلاف این وضعیت، بزرگترین دلایل بر حکمت و رحمت و عنایت قانونگذار بر بندگان می‌باشد»^(۱).

پیش از این که گفتارمان را به پایان ببریم، در رد بر تهمت‌های کسانی که بر نظام

(۱) - دربارهٔ کلام ابن قیم رحمته مراجعه کنید به اعلام الموقعین، (۲ / ۸۵) و آنچه که بعد از آن دربارهٔ پاکیزگی و زیبایی این بحث آمده است.

تعدد زوجات خرده گرفته‌اند، می‌گوییم:

اسلام - که در مواجهه با واقعیات زندگی بشری و ضرورت‌های فطرت انسانی اجازه تعدد زوجات را داده است - زن را بر پذیرش ازدواج با مردی که قبلاً ازدواج کرده اجبار نمی‌کند و او را در پذیرش یا رد، آزاد گذاشته است. هرگاه زن با خاطری خوش، این ازدواج را قبول کرد، خود دلیلی بر توانایی آن زن برای زندگی کردن با تمام فراز و نشیب‌ها است و اسلام حقوقی را برای زن در نظر گرفته و هرگز به او ستمی روا نداشته بلکه بر زن کرامت بخشیده و در این ازدواج مبارک و خجسته جانب مساوات را برقرار نموده است.

اما این که امروزه می‌بینیم تعدد زوجات وسیله‌ای برای تباه ساختن بنیان خانواده و دستمایه برخی شهوترانان گشته و در نتیجه به سرانجام شوم تزلزل زندگی زناشویی انجامیده است، از نقص این حکم اسلام نیست؛ بلکه به سبب دوری‌گزیدن از آموزه‌های اسلام و عدم اجرای صحیح آن است. این سنت الهی درباره مخلوقاتش است زمانی که از روش الهی دور می‌شوند، مرحوم سید قطب رحمته الله در این باره می‌نویسد:

«هنگامی که نسلی از نسل‌ها این رخصت الهی را به شیوه صحیح به کار نگیرند، این از اسلام نیست و این افراد نمونه اسلام نیستند... اینان به درجه پایینی رسیده‌اند که از اسلام چیزی دریافته‌اند و از آن دور شده‌اند و روح تعالیم شریعت را درک نکرده‌اند. دلیلش این است که این افراد در اجتماعی که اسلام حکومت نمی‌کند زندگی می‌کنند؛ جامعه‌ای که شریعت الهی بر آن اقتدار ندارد؛ اجتماعی که قدرت اسلامی بر آن حاکم نیست که به اسلام و شریعت آن پایبند باشد، و مردم را به راهنمایی‌ها و قوانین و سنت‌های اسلام هدایت کند، لذا این جامعه مخالف با اسلام و دور از شریعت و قانون آن است، که مسئول این همه آشفتگی است. آنان مسئول تبدیل شدن زندگی زناشویی به یک زندگی حیوانی‌اند. هرکس که می‌خواهد این وضعیت را اصلاح کند، باید مردم را به اسلام و شریعت اسلامی و روش اسلامی بازگرداند... کسی که بخواهد اصلاح کند باید که مردم را نه به شکل جزئی بلکه در یک روش کلی زندگی به اسلام بازگرداند. پس اسلام نظام تکاملی است که ثمره آن کامل و فراگیر است»^(۱).

(۱) - بنگرید به کتاب فی ظلال القرآن، (۱ / ۸۵۲).

سخن آخر این که ای بانوان مسلمان از این که شیفته تهمت‌های دشمنان اسلام و سخنان و شعارهای پرزرق و برق آن‌ها درباره منع تعدد زوجات شوید، پرهیزید؛ شعارهایی با برجسب پیشرفت و آزادی‌خواهی برای زنان و... سرت را به نشانه عزت بالا بگیر و از همسالان خود بخواه تا این رخصت بزرگ را جدی بگیرند که باعث نجات و رهایی بسیاری از زنان خواهد شد، که نیازهای جنسی خود را از راه‌های پست و حیوانی برطرف سازند. این تنها اسلام است که کرامت و پاکدامنی زنان را پاس می‌دارد.

﴿أَفَحُكْمَ الْجَهْلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [المائدة:

[۵۰].

«آیا خواهان حکم جاهلیت‌اند؟ و برای کسانی که یقین دارند، چه حکمی بهتر از حکم پروردگار است؟».

در فرازی بعدی از این کتاب، به رد و نقد و بررسی تهمتی که به ساحت مقدس سرور بنی آدم پیامبر خدا ﷺ روا داشته‌اند، می‌پردازیم.

پیامبر خدا ﷺ و تعدد زوجات

چنانکه در آغاز این بحث آوردیم، دشمنان اسلام زمانی که در رویارویی به واسطه روش‌های علمی ناموفق ماندند، به توطئه‌های پست پر از کینه پناه بردند و زمانی که یاهوگویی‌ها و شبهات آن‌ها به ساحت مقدس شخصیت رسول ﷺ رواج یافت، شاد شدند مخصوصاً درباره نسبت تعدد زوجات به پیامبر ﷺ و بهره‌گیری از تهمت‌های واهی نسبت به ایشان حالت انتقام‌جویانه گرفتند و از سخنان‌شان چنین نتیجه‌گیری کردند که پیامبر ﷺ در یک زمانه نه همسر داشته‌اند و این را ابزاری برای به مسخره گرفتن و استهزا برگرفته‌اند. آن‌ها گمان کرده‌اند که رسول خدا ﷺ مردی شهوت‌پرست و متکبر و دنیا دوست بوده [پناه بر خدا] و گویی که ایشان به پالایش روح نیازمندند چه برسد به پیامبری و رسالت.

بخشی از این تهمت‌های کینه‌توزانه، گرد داستان ازدواج حضرت ﷺ با ام المؤمنین زینب رضی الله عنها و داستان افک [تهمت] بر ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها است.

ما در اینجا به یاری خدا در آغاز به رد این تهمت‌های خبیثانه می‌پردازیم و در چند محور این بحث را پی می‌گیریم:

- ۱- تعدد زوجات اختصاص به رسول خدا ﷺ ندارد و این سنت و روش بیشتر پیامبران پیش از اوست.
- ۲- حکمت تعدد زوجات رسول خدا ﷺ و دلایل ادعا شده آن را با بحث مفصل درباره دو موضوع پی می گیریم:
- حادثه افک.
- ازدواج حضرت ﷺ با زینب رضی الله عنها.

پیامبران پیشین و تعدد زوجات

پیش از این بیان کردیم که تعدد همسران، در میان جوامع انسانی و اعراب پیش از اسلام به طور عام شایع بوده است و اکنون سخن را به بحث درباره انبیاء بنی اسرائیل علیهم السلام اختصاص می دهیم؛ زیرا اکنون بزرگترین خرده گیران بر مسأله تعدد زوجات پیامبر ﷺ بر تعدد همسران رسول ﷺ، مشرکان یهودی و مسیحی اند.

۱- تعدد زوجات ابراهیم علیه السلام شیخ الانبیاء

ابراهیم علیه السلام سه زن بنابر آنچه در تورات و انجیل آمده، داشته است.

الف- هاجر علیها السلام: او مادر اسماعیل علیه السلام است. در عهد قدیم از سفر تکوین اصحاب شانزدهم چنین تصریح شده است: «هنگامی که هاجر علیها السلام برای ابراهیم علیه السلام پسری به دنیا آورد نام پسری را که هاجر علیها السلام برای او به دنیا آورده بود، اسماعیل علیه السلام گذاشت»^(۱).

ب- ساره علیها السلام: او مادر اسحاق علیه السلام است، در سفر تکوین اصحاب هفده در این باره آمده است: «خداوند به ابراهیم علیه السلام فرمود: سارا زن توست؛ او را سارا مخوان؛ بلکه او را ساره صدا بزن. او پسری به دنیا خواهد آورد و او را اسحاق بخوان»^(۲).

ج- قطوره: او مادر زمران، بقشان، مدان، مدیان، شباق و شوخان است. در سفر تکوین اصحاب بیست و پنج آمده است: «ابراهیم علیه السلام باز گشت و زنی به نام (قطوره)

(۱)- کتاب مقدس، سفر تکوین، اصحاب ۱۶، فقره ۱۵.

(۲)- کتاب مقدس، سفر تکوین، اصحاب ۱۷، فقره ۱۵ - ۲۰.

اختیار کرد و او برایش این فرزندان را آورد: زمران و بقشان و مدان و مدیان و بشباق و شوخان»^(۱).

۲- تعدد زوجات یعقوب علیه السلام

یعقوب علیه السلام این چهار زن را داشت:

الف - لیئة: او برای یعقوب علیه السلام پنج پسر و دختر آورد که عبارتند از: رأوین و شمعون و لاوی و یهوذا^(۲) و زبولون و دینة.

ب - راحیل: او برای یعقوب علیه السلام دو پسر آورد: دانا و یوسف علیه السلام و در تورات چنین آمده است: «و راحیل خدا را یاد کرده و خدا سخن او را شنید و بر او رحمت فرستاد و راحیل آبستن شد و پسری به دنیا آورد و سپس گفت: خدایا ننگ را از او به دور کن و او نام فرزندش را یوسف علیه السلام نهاد و گفت: خدایا پسری دیگر هم به من بده»^(۳). و دانا نامی برای بنیامین دلسوز و یار یوسف علیه السلام است.

ج - زلفة: او مادر جادا و آشیر است:

«و هنگامی که لیئة دید دیگر فرزندی به دنیا نمی‌آورد، زلفة را به عنوان کنیزی برای خود گرفت و او را به یعقوب بخشید که جادا و آشیر را برای یعقوب به دنیا آورد»^(۴).

د - بلهة: او مادر نفتالی است. این زن، کنیز راحیل بود که آن را به یعقوب علیه السلام شوهرش بخشید، همانطور که در تورات آمده است: (راحیل او را به یعقوب بخشید) بلهة کنیز راحیل بود هنگامی که با یعقوب علیه السلام ازدواج کرد، حامله شد و برای یعقوب علیه السلام پسری به دنیا آورد که نامش را نفتالی نهاد^(۵).

۳- تعدد زوجات موسی علیه السلام

موسی علیه السلام سه زن داشت:

الف - صفورة: او یکی از دخترانی بود که موسی علیه السلام در امر آب به آن‌ها کمک کرده

(۱) - کتاب مقدس، سفر تکوین، اصحاب ۲۵، فقره ۱ - ۲.

(۲) - سفر تکوین، اصحاب ۲۹، فقره (۲۱ / ۲۵) و اصحاب ۳۰، فقره (۲۱).

(۳) - سفر تکوین، اصحاب ۳۰، فقره ۲۳ و ۲۴.

(۴) - سفر تکوین، اصحاب ۳۰، فقره (۹ / ۱۲).

(۵) - سفر تکوین، اصحاب ۳۰، فقره (۵ و ۸).

بود. او پس از ازدواجش با موسی علیه السلام، برای او فرزندی زایید به نام جرشوم^(۱).
 ب- زن کوشیه: در سفر عدد، اصحاب دوازدهم آمده است: «و مریم و هارون با موسی به دلیل زن کوشیه‌ایی که گرفته بود گفتگو کردند و موسی زنی کوشیه گرفته بود»^(۲).
 ج- دختر القینی: در تورات آمده است که موسی علیه السلام با یکی از دختران ازدواج کرده بود و در سفر قضاة چنین آمده است: «و پسران القینی از موسی حمایت کردند...»^(۳).

۴- زنان داوود علیه السلام

داود علیه السلام نه زن داشت. از آنجا که در این مقام جای سخن درباره همه آنها نیست، تنها به ذکر برخی بسنده می‌کنیم:
 الف- میکال: او دختر شاول است. در تورات آمده که شاول خودش میکال دخترش را به زنی به داود داد^(۴).
 ب- اییجال: او زن نابال بود زمانی که اییجال وفات یافت، نزد آن زن فرستاد تا او را برای داود خواستگاری کنند. اییجال هم فوراً پذیرفت و سوار الاغی شد در حالی که پنج دختر جوان همراه او بودند نزد داود پیامبر رفت و زن او شد^(۵).
 ج- اخیانو عم البرز عیلیه: در اصحاب ۲۷ آمده است: «و داود نزد اخیش در جبت به همراه دو زنش: اخینو عم البرز عیلیه و اییجال زن نابال کرملیه اقامت کرد»^(۶).
 د- معکه دختر تلمای.
 هـ- مجیت.
 و- ابیطال.
 ز- عجله.

نام این زنان تمامی در سفر صموئیل دوم با این جملات آمده است: (و برای داود در حبرون پسرانی به دنیا آمد و نخستین فرزند او آمنون از اخیانو عم البرز عیلیه، و

(۱)- سفر تکوین، اصحاب ۲، فقره (۲۱ و ۲۲).

(۲)- سفر عدد، اصحاب ۱۲، فقره (۱ و ۲).

(۳)- سفر قضاة، اصحاب اول، فقره (۱۶).

(۴)- صموئیل اول، اصحاب ۱۲، فقره (۲۸).

(۵)- صموئیل اول، اصحاب ۲۵، فقره (۳۸ و ۴۰).

(۶)- صموئیل اول، اصحاب ۲۷، فقره (۳ و ۴).

دومی کیلاب از ابیجال، سومی آبشالوم پسر معکه دختر تلمای، چهارمی ادونیا پسر مجیت، پنجمی شفتیا پسر ایطال و ششمی بیژعام از عجله این‌ها فرزندان بودند که برای داود علیه السلام در حبرون به دنیا آمدند^(۱).

ح- و پس از آمدن داود علیه السلام از حبرون او پادشاه بنی اسرائیل شد. شماری از کنیزان و زنان را از اورشلیم به همسری خویش گرفت، همانطور که در صموئیل دوم در اصحاب پنجم چنین آمده است: «و داود پس از آمدن از حبرون کنیزان و زنانی از اورشلیم گرفت که برای او پسرانی و دخترانی به دنیا آوردند. فرزندان که برای داود در اورشلیم به دنیا آمدند عبارتند از: شموع و شوباب و ناثن و سلیمان و یجار و الیشوع و نافج و یافیع و الیشمع و البداع و الیفلط»^(۲).

۵- زنان سلیمان علیه السلام

پیامبر خدا سلیمان علیه السلام آنگونه که در تورات تصریح شده است هفتصد زن داشت و سیصد تن کنیز و این نکته عین متنی است که در سفر ملوک اول از اصحاب یازده آمده است:

«... و برای سلیمان هفتصد بانو و سیصد کنیز بود...»^(۳).

۶- تعدد زوجات در دین مسیح علیه السلام

بر همگان روشن است که مسیح علیه السلام بسیاری از قوانینی را که موسی علیه السلام آورده بود تصدیق کرد و شریعت ناقص پیش از خود را تکمیل نمود، در انجیل متی آمده است: «گمان مبرید که من آمده‌ام تا مذهب با انبیاء را نقض کنم، من برای نقض کردن نیامده‌ام بلکه برای اکمال آمده‌ام»^(۴).

از این کلام چنین استنباط می‌شود که مسیح علیه السلام قانون پیشین تعدد زوجات را تأیید کرد و پذیرفت.

در انجیل اربعه، به طور کلی متنی نیست که تعدد زوجات را حرام بشمرد؛ بلکه مفاد برخی از رسائل پولس، جایز بودن مسأله تعدد زوجات را می‌رساند.

(۱)- صموئیل دوم، اصحاب ۳، فقره (۲ تا ۵).

(۲)- صموئیل دوم، اصحاب ۵، فقره (۳ - ۱۶).

(۳)- سفر ملوک اول، اصحاب ۱۱، فقره (۳ و ۴).

(۴)- انجیل متی، اصحاب ۵، فقره (۱۷ و ۱۸).

از پولس، درباره شرط اسقف شدن یا کاهن شدن و شماسه پرسیدند، او گفت: «برای اسقف شایسته است که بدون ترس و عار، تنها با یک زن ازدواج کند».

و همچنین این مسئله درباره شماسه و کهنه هم صدق می کند. و مفهوم ظاهری آن این است، که بر مردان دین، واجب است که به داشتن تنها یک زن قناعت کنند، زمانی که توانایی رهبانیت ندارند، اما غیر مردان روحانی با هر تعداد زانی که بخواهند می توانند ازدواج کنند و تعدد زوجات برای آن ها حرام نیست.

از این عبارت فهمیده می شود که بسیاری از مسیحیان پیشین با بیش از یک زن هم ازدواج می کردند. مطلبی که در این باره می توان اشاره کرد، این است که پادشاه فرانسه ناپلیون به آن استدلال کرد و برای بار دوم در حضور پاپ ازدواج کرد و پاپ هم بر او اعتراضی نکرد و در این باره نمونه های بسیاری است همانگونه که پیشتر درباره قصه مارتین لوتر و دیگران به آن اشاره شد.

اکنون برای هر خردمندی روشن می گردد که همه پیامبران ﷺ حق چند همسر داشتن را برای خود روا می دانستند و این مسئله با واجبات و اهداف نبوی هیچ تعارضی نداشته است.

جای شگفتی بسیار دارد که خاورشناسان مغرض یهودی و مسیحی تنها ساحت مقدس پیامبر اسلام ﷺ را به باد انتقاد و اتهام می گیرند و از متونی که در این باره در کتب خود و درباره پیامبران پیشین دارند، غفلت می کنند - با وجود آن که کتاب های شان دچار تحریف شده است.

خاتم الانبیاء ﷺ مانند دیگر پیامبرانی که همسران متعدد داشته اند، الگویی نیکو برای تمامی بشریت و در همه زمان ها و مکان هاست، که چگونه با واقعیت های زندگی اجتماعی رو به رو می شود و ضرورت های فطرت انسانی را بدون هیچگونه افراط و تفریط می پذیرد.

اکنون به بحث درباره حکمت تعدد همسران پیامبر ﷺ می پردازیم و نظر خواننده گرامی را به بحث کاملاً متفاوتی جلب می کنیم. این بحث با آنچه در ابتدای کتاب در شرح حال زنان پیامبر ﷺ که می خواستیم نمونه های والا و الگوهای نیکویی از سیره این زنان را نشان بدهیم، تفاوت دارد. ما در اینجا می خواهیم فلسفه این تعدد زوجات را نشان بدهیم، و فلسفه و حکمتی را که در پس هریک از این ازدواج ها قرار داشت، بازگو کنیم؛ با این هدف به رد تهمت های دشمنان اسلام پردازیم.

حکمت تعدد زوجات پیامبر ﷺ

پیش از این که به حکمت تعدد همسران پیامبر ﷺ پردازیم، لازم است برای خواننده مطالبی را که پیشتر دربارهٔ وضعیت تعدد همسران که در جوامع بشری و عرب پیش از اسلام شایع بود، یادآور شویم. در اینجا می‌افزاییم که ازدواج رسول خدا ﷺ با بیشتر از یک زن در مدینه منوره و در سن پیری ایشان بوده است. پس از ذکر این دو نکته به بیان علت تعدد زوجات پیامبر ﷺ و رخدادهایی که باعث هریک از ازدواج‌های پیامبر ﷺ گردید بنابر ترتیب زمانی آن‌ها می‌پردازیم.

۱- خدیجه دختر خویلد

او نخستین همسر پیامبر ﷺ است که در هنگام ازدواج زنی بیوه و سن وی بالغ بر چهل سال بود. این امر در حالی بود که پیامبر ﷺ جوانی بیست و پنج ساله بود. خدیجه رضی الله عنها با پیامبر ﷺ بیست و پنج سال زندگی کرد و هنگام مرگ شصت و پنج سال داشت و پیامبر ﷺ در زمان حیات خدیجه رضی الله عنها با زن دیگری ازدواج نکرد. از همین مسأله ازدواج پیامبر ﷺ با خدیجه رضی الله عنها، پی می‌بریم که ازدواج پیامبر ﷺ از روی هوس و شهوت نبوده است، و گر نه حضرت ﷺ می‌توانست هرکدام از دختران جوانی را که بخواهد انتخاب کند، مخصوصاً که محمد ﷺ در این هنگام به مکارم اخلاق و صفات نیکو شهرت داشت... اما پیامبر ﷺ به دنبال پاکی و عفاف بود که جملگی را در خدیجهٔ طاهره رضی الله عنها یافته بود.

۲- سوده دختر زمعه

در همان سالی که خدیجه رضی الله عنها وفات یافت، ابوطالب عموی پیامبر ﷺ هم به سرای باقی شتافت و پیامبر ﷺ این سال را سال حزن نامید. پیامبر ﷺ که در این هنگام تنها و بدون یاور ماند، نیازی شدید به کسی احساس می‌کرد که به او آرامش بدهد. در نتیجه با سوده رضی الله عنها که از زنان مؤمن و مهاجر است ازدواج کرد. سوده رضی الله عنها که شوهرش سکران بن عمرو را از دست داده بود، چون اسلام آورده بود، ترسید نزد خانواده‌اش باز گردد، زیرا مجدداً او را عذاب و اذیت می‌رساندند و شاید حتی او را می‌کشتند. هنگامی که پیامبر ﷺ از احوال او باخبر شد، مایل گشت تا با او ازدواج کند، تا او را از بلاها و

آزارها حفظ، و از او حمایت کند، پیامبر ﷺ بر او کرامت نهاد و با وی ازدواج کرد، تا کسی را که با شوهرش در راه خدا هجرت کرده بود، از آزارها حفظ کند.

سن سوده رضی الله عنه در این زمان پنجاه و پنج سال بود و به همین خاطر مردم از تمایل رسول خدا ﷺ به او، با اعجاب و ستایش برخورد کردند. حضرت ﷺ این زن بیوه تنها و غمگین و ناتوان را سرپرستی کرد تا درسی برای تمام مردان باشد که همسر اختیار کردن آنان در راستای تحقق اهداف عالی شان باشد.

اینجاست که ما بطلان تهمت‌های دشمنان اسلام و اتهامان آن‌ها را نسبت به شهوت‌پرستی و خودبینی پیامبر ﷺ درک می‌کنیم.

۳- عایشه دختر ابی بکر صدیق رضی الله عنه

او از میان همسران مطهر رسول خدا ﷺ و تنها دختر باکره‌ای بود که در نه سالگی با حضرت ﷺ ازدواج کرد. به وسیله این ازدواج پربرکت با عایشه رضی الله عنها رابطه میان ابوبکر صدیق رضی الله عنه و رسول خدا ﷺ محکم شد و همچنین نظام برادری را که در جاهلیت نزد عرب جاری بود از میان برداشت. بر پایه این نظام، اگر دو نفر باهم اظهار برادری می‌کردند این رابطه مانند رابطه برادران واقعی تلقی می‌شد و مثل رابطه خونی بود، که در نتیجه ازدواج با دختر برادر حرام پنداشته می‌شد. به همین دلیل هم خوله رضی الله عنها دختر حکیم، نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه از تمایل رسول خدا ﷺ به ازدواج با عایشه رضی الله عنها یاد کرد و ابوبکر رضی الله عنه هم در حالی که رابطه برادری پیامبر ﷺ با خودش را یاد می‌کرد گفت:

آیا این کار صحیح است... عایشه دختر برادر پیامبر است...

هنگامی که خوله رضی الله عنها نزد رسول خدا ﷺ رفت، مطلب را برای ایشان بازگو کرد و پیامبر ﷺ به او فرمود: به سوی او برو به ابوبکر بگو: تو برادر من در اسلام هستی و من هم برادر تو هستم و ازدواج دخترت با من هم صحیح است ^(۱).

با این ازدواج مبارک، عایشه رضی الله عنها یکی از داناترین مردم گشت، که بزرگان صحابه رسول خدا ﷺ درباره مسایل دینی از او سؤال می‌کردند و او تا چهل و هشت سال پس از وفات پیامبر ﷺ در قید حیات بود و برای مردان و زنان دین را نشر و تبلیغ می‌کرد.

(۱) - تاریخ طبری، (۳ / ۱۶۳)؛ طبقات الکبری از ابن سعد، (۸ / ۵۸).

تاریخ‌نگاران تصریح کرده‌اند: یک چهارم احکام شرعی که پس از وفات نبی ﷺ به دست مسلمانان رسید، از خلال روایت‌های عایشه رضی الله عنها است.

معروف است که او ۲۲۱۰ حدیث از سخنان پیامبر ﷺ را روایت کرده شیخین شماره ۱۷۴ حدیث از وی و بخاری به استخراج تنها ۵۸ حدیث و مسلم ۶۸ حدیث از وی اتفاق نظر دارند.

پس چه حکمت و سری... بزرگتر از این می‌تواند در پس این ازدواج فرخنده و مبارک باشد؟!.

دربارهٔ فلسفهٔ ازدواج پیامبر ﷺ با عایشه رضی الله عنها، کلام را مغرض و بی‌انصاف پس از ۱۴۰۰ سال بی‌ارزش شمرده‌اند و تنها این رویداد را به قصد تهمت دوباره‌ای برای رسول خدا، در راه رسالت اسلامی بزرگ خود دستاویز قرار داده‌اند و این دو حادثه این‌ها هستند:

حادثهٔ اِفک (تهمت)

الف - برخی از دشمنان اسلام این حادثه را وسیله‌ای برای طعنه‌زدن گرفته‌اند، تا آنجا که آن را تهمتی قرار داده‌اند و این چنین توصیفی از آن دارند که «ازدواج میان پیرمرد و دختر بچه‌ای زیبا و باکره خیلی عجیب است» و ساحت مقدس پیامبر ﷺ را متهم به شهوت‌پرستی و جوشش غریزه جنسی ذکر کرده‌اند.

کسانی که این تعصب کورکورانه و کینهٔ سیاه را نسبت به اسلام و رسول خدا ﷺ دارند، از جمله غافلان و فراموشکاران هستند. بلکه کوردلانی هستند که بررسی و علل این رویداد را در قالب زمان و مکان به فراموشی سپرده‌اند.

اهل مکه همگی از این ازدواج مانند هر رویداد طبیعی استقبال کردند و حتی یکی از دشمنان رسول خدا ﷺ هم در این هنگام، این ازدواج را به عنوان دستاویزی برای تهمت و آزار پیامبر ﷺ قرار نداد. در حالی که این دشمنان اسلام در راستای بهتان و تردید و طعن به ساحت مقدس پیامبر ﷺ از هیچ امری رویگردان نیستند.

آن‌ها چگونه خواستگاری محمد ﷺ از عایشه رضی الله عنها را زشت می‌پندارند، در حالی که پیشتر عایشه رضی الله عنها مورد خواستگاری (جبیر بن مطعم بن عدی) قرار گرفته بود؟

چگونه این مسأله را ناخوشایند می‌دانند در حالی که عایشه رضی الله عنها نخستین دختری نبود که با مردی هم سن پدرش ازدواج می‌کرد؟ آیا هرگز مانند ازدواج چنین دختران

در موقعیت عایشه رضی الله عنها در آن جامعه وجود نداشت؟

چگونه این مسایل را انکار می کنند، در حالی که می دانند و می بینند که عایشه رضی الله عنها به سرعت رشد کرده و مانند دیگر دختران آن جامعه است، دخترانی که اگر تا پانزده سالگی ازدواج نمی کردند، واقعاً نوعی تأخیر تلقی می شد و از سن طبیعی ازدواج آنان گذشته بود.

خاورشناس با انصافی که از جزیره العرب دیدار کرده است، این مسأله را به خوبی درک کرده و گفته است: «عایشه رضی الله عنها با این که سنش کم بود ولی مانند زنان عرب که سریع رشد می کنند، بزرگ شده بود و این زنان در اواخر سن بیست سالگی به بعد تقریباً وارد سن میانسالی می شوند...».

و همچنین او می گوید:

«اما درباره این ازدواج محمد صلی الله علیه و آله که برخی به آن پرداخته اند... باید از دید اجتماع آن عصر، به آن توجه کنند. این ها اینگونه ازدواج ها را که غالباً به صورت عادت میان مردم قاره آسیا رواج دارد، درک نمی کنند؛ این عادت در شرق اروپا و در اسپانیا و پرتغال هم طبیعی بود؛ یعنی ازدواج در سنین پایین، و امروزه هم در برخی مناطق کوهستانی دوردست در ایالات متحده این عادت غیر عادی نیست...»^(۱).

به همین دلیل است که می گوییم: پرداختن به حوادث و رویدادهای تاریخی جدا از زمان و مکان و مقتضیات محیطی، کاری عبث و بیهوده و نوعی پنهان کاری است. کسانی که کتب تاریخی را با بی طرفی و بدون غرض می خوانند در وهله اول درمی یابند: خوله دختر حکیم، کسی است که عایشه را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نشان داد، تا با او ازدواج کند و او زنی بود که تشخیص می داد عایشه بزرگ شده و رشد کرده و شایسته ازدواج در این سن می باشد و خوله رضی الله عنها می دانست که مردان چه نیازهایی به زنان دارند.

همچنین اگر این ها بفهمند مادر عایشه ام رومان رضی الله عنها که در ابتدا با این ازدواج موافقت نداشت، و وی که مادر است و مادر از دیگر افراد نسبت به نشانه های رشد در

(۱) - بودلی: رسول صلی الله علیه و آله ۱۲۹ از ترجمه عربی، این منبع را ما از کتاب نساء النبی صلی الله علیه و آله از خانم دانشمند: دکتر بنت الشاطی، ص ۶۷ گرفته ایم.

دخترش آگاهتر است، هنگامی که جوش و خروش زنانه دخترش را دریافت به ابوبکر رضی الله عنه گفت:

«این دختر را خداوند به راه خود برده است پس او را به رسول خدا صلی الله علیه و آله بده که در خیر و برکت می افتد».

و این مسائل است که باعث می شود تهمت های دشمنان اسلام کینه جو، پیرامون آنچه که آن را بی حرمتی نسبت به ارزش دختر بچه ای نامیده اند و آن را نوعی توحش جنسی خوانده اند، رد می کنیم. در اینجا است که حقیقت به طور آشکار برای هرکسی که پست ترین تنگ نظری های عقلانی و فکری را دارد، هویدا می گردد، پس آن ها به کدام سخن عقیده دارند؟؟!!

ب- حادثه إفک

حدیث إفک، حدیث ماجرای است که برخی از منافقین نسبت به ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها افترا زدند و آن را شایع نمودند. سردهسته این منافقان رهبر خزر جیان در مدینه عبدالله بن ابی سلول که میان همگان از مشهورترین دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله به شمار می رفت، بود. او همواره به رسول خدا صلی الله علیه و آله و دعوت آن حضرت دروغ و نفاق و کینه می بست؛ به همین دلیل هم به دشمنان اسلام اعتماد می کرد و با آن ها علیه مسلمانان متحد می شد و آن ها را واسطه قتل پیامبر صلی الله علیه و آله قرار می داد. او قلب های آن ها را درباره دین جدید و پیروان آن پرکینه می کرد و همه این ها (که خداوند دانایتر است) به خاطر این بود که اقتدار و قدرت او با ظهور اسلام تباه شده بود.

جای شگفتی نیست که این منافق در ترویج حدیث إفک و قراردادن آن به عنوان دستاویزی برای طعنه زدن به اسلام غرضی داشت و بدان وسیله کرامت پیامبر صلی الله علیه و آله و همسر پاکدامنش را به مسخره می گرفت.

هدف ابن سلول، هم درست مانند هدف هرکسی است که تا به امروز مسأله إفک را دستاویز قرار داده، تا به اسلام طعنه بزند و خاورشناسان بی انصاف امروزی هم با بهتان زندگان قدیمی یک جهت می باشند که این تهمت زندگان در جنگ های صلیبی تا به امروز، از هیچ بذل جانی فروگذار نکرده اند و این افراد بدذات به نقل این حادثه می پردازند و آن را با معجزات و خرافات مخلوط می کنند و هیچ راهی را برای گفتگو باقی نمی گذارند، همانطور که این کار را «واشنگتن إرفنج» درباره سیره النبی صلی الله علیه و آله کرده است.

برخی از آن‌ها از روایات واقعی سیره در این باره هم فراتر رفته‌اند و پنداشته‌اند که عایشه رضی الله عنها یک روز کامل از پیامبر ﷺ دور بود و در کنار صفوان رضی الله عنه روزش را سپری کرد. این مطلب را ردویل، مترجم قرآن کریم، زمانی که به تفسیر این سخن در حاشیهٔ سوره نور می‌پردازد، بیان کرده است.

برخی از کسانی که به صحت این تهمت تأکید دارند می‌گویند، بر محمد صلی الله علیه و آله آیاتی در سورهٔ نور نازل شد تا از سخن همسرش حمایت کند و ادعای سخن‌چینان را بی‌ارزش شمرده و وعدهٔ عذاب خداوند را که در این سوره آمده به ایشان بدهد.

همچنین ادعا کرده‌اند: ... هرکسی که تهمت زده و دروغ گفته و حقایق را واژگونه جلوه داده است و متون را تأویل کرده و احتمال بیهوده داده بر چیزی که عقل و دین قبول نمی‌کند. و غرض تمام این‌ها همان هدف ابن سلول است! اتهام به زنی که از آن تهمت مبری بود، طاهره‌ای که بی‌گناه بود و تنها غرض‌ورزان می‌خواهند در رسالت حضرت صلی الله علیه و آله شک کنند.

ریشه داستان إفک، پس از بازگشت پیامبر ﷺ از جنگ بنی مطلق می‌باشد، پس از بازگشت سپاه از این غزوه، آشوبی شدید رخ داد و فتنه‌ای میان مسلمانان شیوع یافت. از پیروان عبدالله بن ابی سلول، سردستهٔ منافقان و رهبر خزرج، مردی بر سر آب، همانطور که این مسئله دربارهٔ هر چاهی ممکن است روی دهد، با فردی دیگر از مسلمین اختلاف‌شان افتاد، که در این باره هم غرض‌ورزان بسیار گفته‌اند... فریادی بلند کشید و گفت: ای خزرجی‌ها و بار دیگر فریاد زد: ای کنانه، ای قریش، و پیامبر صلی الله علیه و آله خشمگین از طرح چنین شعارهای متعصبانه و کینه‌جویانه خارج شدند و پرسیدند: آیا به آن درجه رسیده‌ای که دعوت جاهلیت می‌کنی؟ از آن دست بردار، زیرا که این ادعا فتنه‌انگیزی به دنبال دارد.

سرکردهٔ منافقان این فرصت را غنیمت شمرد، او فرصت را از دست نداد تا فتنه‌ای ایجاد کند که مسلمانان را در رباید، لذا می‌گفت چنین کرده‌اند به خدا سوگند که داستان مهتران ما و مهتران قریش چنان است که در مثل گویند: (سگت را فربه می‌کنند که تو را بدراند)؛ اما به خدا قسم اگر به مدینه بازگردیم عزیزترین مکه از پست‌ترین آن‌ها جدا می‌شوند.

پس بر سر قومش رفت و آن‌ها را تشویق کرده و به ایشان گفت:

این کاری است که خودتان کردید... شهرهایتان را در اختیار آنها قرار دادید و اموالتان را با آنها قسمت می‌کردید... پس از آنچه کردید خشنود نشدید تا این که حتی جان‌های خودتان را هدف مرگ قرار دادید و به پای او خویشان‌تان را به کشتن دادید؛ یعنی به پیامبر ﷺ خبر شایع شد، پیامبر ﷺ اذن رفتن دادند، در حالی که هنوز به علت گرمی هوا موقع رفتن نبود. اُسید بن حضیر ؓ از ایشان پرسید: ای رسول خدا! بانگ رحیل می‌دهید در حالی که هیچگاه چنین نمی‌کردید؟ رسول ﷺ فرمود: «آیا آنچه همراهتان گفت نشنیدی؟ و اشاره ایشان به کلام ابن سلول بود».

سپاه با سرعت به راه افتاد و خود رسول ﷺ با شلاق مرکبش را می‌زد تا عجله کند، روز به پایان رسید و شب آمد و ابتدای روز دوم هنگامی که خورشید آنها را از آمدن روز خبر می‌داد، مردم پیاده شدند، زیرا اصلاً توقف نکرده بودند و هنوز سر به زمین نگذاشته بودند که خواب آنها را ربود.

هنگامی که به طریق مدینه رفتند شب نزدیک می‌شد و آنها نزدیک مدینه بودند، زمانی که مرکب عایشه ؓ برای استراحت به زمین نشست، وی برای کاری بیرون رفت - عایشه ؓ بر حسب قرعه میان همسران پیامبر ﷺ در این جنگ همراه پیامبر ﷺ شده بود - عایشه ؓ گلوبندش را گم کرد و جستجوی گلوبند او را اندکی معطل ساخت، سپس به سمت هودج بازگشت، اما لشکریان رفته بودند و مرکب او را با خود برده بودند و این در حالی بود که آنها گمان می‌کردند به خاطر سبک‌وزنی عایشه ؓ وی در هودج است.

عایشه ؓ همانجا ماند به گمان این که آنها بازخواهند گشت و وقتی نبودن او را احساس کنند، در پی وی خواهند آمد.

صفوان بن معطل ؓ که کالایش را گم کرده بود، به دنبال سپاه می‌آمد او به دنبال سپاه می‌گشت و تنها یک سیاه را از دور دید و دانست که عایشه ؓ است، زیرا که عایشه ؓ را قبلاً بدون حجاب دیده بود. به او گفت: «إنا لله وإنا إليه راجعون» و مکرر آن را تکرار می‌کرد، تا عایشه ؓ به واسطهٔ این استرجاع آگاه شود، زیرا صفوان ؓ از سخن گفتن با عایشه ؓ می‌ترسید، با عایشه ؓ کلامی نگفت، و در این هنگام شترش را بر زمین نشاند، عایشه ؓ سوار بر آن شد و صفوان ؓ زمام شتر را به دست گرفته می‌برد تا این که هنگام ظهر سپاه را یافت.

رسول خدا ﷺ از این که عایشه رضی الله عنها را به سلامت یافته آرامش گرفت، و از عایشه رضی الله عنها سرگذشتش را درباره دلیل عقب ماندنش، شنید و حضرت ﷺ از صحبت های عایشه رضی الله عنها ملالی بدل نگرفت.

اما ابن سلول دشمن خدا از این سخنان نگذشت و در این باره سر و صدا راه انداخت. و این فرصت را غنیمتی برای جنجال به پا کردن یافت و آنچه توانست بر زبانش ناسزاگوئی جاری کرده و گفت: به خدا سوگند نه صفوان و نه عایشه رستگار نشدند، او قصدش دو چیز بود، که هم میان رسول خدا ﷺ و نزدیک ترین کس به او، ابوبکر صدیق رضی الله عنه دشمنی بیندازد و هم به هدفش که ایجاد شک و شبهه میان مسلمانان درباره کرامت پیامبر ﷺ شان بود، برسد.

عایشه دختر ابوبکر صدیق می گوید: کسی که بزرگترین تهمت را زد، عبدالله بن ابی بن سلول بود؛ هنگامی که مرا به مدینه آوردند یک ماه اذیت شدم و مردم درباره این گفتار تهمت آمیز گفتگو می کردند و من هیچ چیز نمی دانستم، این در حالی بود که بیمار بودم و هروقت پیامبر ﷺ مرا می دید به من لطف و محبت می کرد، هنگامی که داخل می شدند سلام می کرد و می فرمود: چگونه هستی؟ پس برمی گشت و این تنها چیزی بود که از ایشان می دیدم و بدی بر من روا نداشتند تا آن که بهبود یافتم و از خانه بیرون شدم. من با ام مسطح از پشت مستراح ها برای قضای حاجت بیرون می رفتیم. ما تنها شبها برای قضای حاجت، خارج می شدیم و این مسأله پیش از این که مستراحی نزدیک منزل ما درست شود بود. هنگامی که کارمان تمام شد راه افتادیم؛ سپس ام مسطح به چادرش پیچید و لغزید و گفت: مرگ بر مسطح باد، به او گفتم: چه بد گفתי، آیا به مردی که در بدر حضور داشت دشنام می دهی؟ گفت: سخت بی خبری، آیا آنچه گفته شده نشنیده ای؟ گفتم: چه گفته شد؟ او نیز مرا از گفتار تهمت زندگان باخبر کرد، بار دیگر بر بیماری من افزوده گشت.

هنگامی که به خانه ام بازگشتم، رسول خدا ﷺ بر من وارد شد و سلام کرد و فرمود: حالت چگونه است؟ گفتم: اجازه بفرمای تا نزد مادرم و پدرم بروم. گفتم: می خواهم تا از صحت خبری که شما هم آن را می دانید آگاه شوم. رسول خدا ﷺ هم به من اجازه دادند، پس نزد پدرم رفتم، به مادرم گفتم: مادر، مردم درباره این مطلب چه می گویند؟ گفت: دخترکم از این که بیمار شوی می ترسم، به خدا قسم، تا به حال چنین نبوده که

زنی تنها و زیبا که همسرش هم او را دوست بدارد و آن زن هووهای هم داشته باشد، پشت سر او حرف درنیاورند. گفتم: سبحان الله آیا مردم در این باره سخن می‌گویند؟ عایشه رضی الله عنها می‌گوید: آن شب را آنقدر گریستم که صبح شد و نمی‌توانستم جلوی اشکم را بگیرم و به چشمانم خواب نیامد، صبح هم که شد گریه می‌کردم، دو شب کار من گریه کردن شده بود و پدر و مادرم گمان می‌کردند که از شدت گریه، کبدم شکافته شده است.

عایشه رضی الله عنها می‌افزاید: وقتی آن دو نزد من نشسته بودند و من می‌گریستم، یکی از زنان انصار نزد من آمد و از من اجازه خواست نشست و با من می‌گریست. ما می‌گریستیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما وارد شد، سلام کرد و نشست و هنگام نشستن شهادتین را بر زبان آورد و سپس فرمود:

«اما بعد، ای عایشه، درباره تو به من چنین و چنان خبر داده‌اند، اگر تو مبرا باشی خدا تو را تبرئه می‌کند، و اگر تو مرتکب آن گناه شده‌ای به درگاه خدا استغفار کن و به سوی او باز گرد و هرگاه که بنده به گناهِش اعتراف کند، باید توبه کند. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنش را گفت، رفت. اشک من خشک شد، حتی قطره‌ای اشک هم احساس نکردم. به پدرم گفتم: از سوی من پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله را بده. پدرم گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم نظر رسول خدا چیست. به مادرم گفتم که پاسخ رسول خدا صلی الله علیه و آله را از جانب من بده. مادرم گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم که به رسول خدا چه بگویم. پس گفتم: به خدا سوگند، شنیده‌ام آنچه را که مردم گفته‌اند و شما شنیده‌اید و باور داشته‌اید و راست می‌پندارید، من به شما می‌گویم: که من از این سخنان مبری هستم، این سخنان را درباره من، راست می‌پندارید، و نزد شما اعتراف می‌کنم - و خدا می‌داند که من بی‌گناهم - سخن مرا باور کنید - به خدا سوگند درباره من و شما، مثالی مانند پدر یوسف علیه السلام نمی‌یابم، زمانی که گفت:

﴿فَصَبِّرْ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾ [یوسف: ۱۸].

«پس کارِ من، صبر جمیل است و درباره‌ی مطالبی که بیان می‌کنید، از پروردگار یاری می‌خواهم».

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: حالم دگرگون شد و بر بسترم به پهلوی دراز کشیدم و در این حال به خدا می‌دانستم که من بی‌گناهم و خداوند هم بی‌گناهی مرا می‌داند، و اما به

خدا سوگند گمان نمی کردم، که خداوند درشان من و آینده ام آیه ای نازل کند... و مقام من ناچیزتر از آن بود که خداوند درباره امر من، آیه ای نازل کند. اما من امیدوار بودم که رسول خدا ﷺ در خواب رؤیایی ببیند و خداوند او را از بی گناهی من آگاه سازد و به خدا سوگند هنوز رسول خدا ﷺ از جایی که نشسته بود برخواست و فرمود: و احدی از اهل خانه خارج نشده بود، که خداوند آیه ای بر پیامبرش نازل فرمود، و خداوند مطالبی را درباره این گرفتاری بر رسول خدا ﷺ فرستاد، و در حالی که هوا سرد بود، از سنگینی نزول وحی، عرق مانند مروارید از سر و روی حضرت ﷺ می ریخت.

عایشه رضی الله عنها افزود: رسول خدا ﷺ اندوهش برطرف شد و خندید و نخستین کلمه ای را که بر زبان آورد خطاب به من بود که فرمود: ای عایشه، بر تو بشارت باد، به خدا سوگند تو بی گناه تشخیص داده شده ای. مادرم به من گفت: برخیز به سوی رسول خدا ﷺ برو. گفتم: به خدا سوگند به سوی او نمی روم، و تنها ستایش خداوند را روا می دارم، اوست، که حکم بی گناهی من را فرستاد... پس خداوند تَعَالَى چنین آیه نازل فرمود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا أَكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [النور: ۱۱].

«به راستی کسانی که آن تهمت بزرگ را (درباره ی ام المومنین عایشه) به میان آوردند، گروهی از شما بودند. این تهمت را شر و زانی برای خود مپندارید؛ بلکه این تهمت، برای شما سراسر خیر و نیکی است. برای هر یک از آنان سهمی از گناهی که مرتکب شده اند، (محفوظ) است. و شخصی که بیشترین سهم را در این تهمت داشت، مجازات بزرگی (در پیش) دارد»^(۱).

به طور حتم رسول خدا ﷺ از ماجرای افک بسیار دلگیر شد و این دوران را با آشفته گی خاطر شدیدی پشت سر گذاشت؛ به طوری که نمی دانست چه کند و در این

(۱) - مفصل آن را رجوع کنید به حدیث افک از بخاری رحمه الله. در تفسیر سورة نور باب ﴿لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا﴾ [النور: ۱۲]، (۵ / ۵) و مسلم رحمه الله در توبه باب سخن افک و قبول توبه تهمت زندگان به شماره ۲۷۷۰ و سیره ابن هشام (۲ / ۲۰) و تاریخ طبری، (۳ / ۶۸).

باره با یارانش مشورت می‌کرد. عمر بن خطاب رضی الله عنه با قاطعیت گفت: ای رسول خدا! چه کسی او را به ازدواج شما درآورده است؟
فرمود: خداوند متعال.

گفت: آیا شما گمان می‌برید که خداوند در این ازدواج بر شما ستم روا داشته است؟!
شما از این تهمت بزرگ مبرا هستید. و رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و اسامه بن زید را دعوت کرد تا در دوری از خانواده‌اش با آن دو مشورت کند.

اسامه بن زید رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا از خانواده شما جز خیر، چیزی سراغ نداریم. علی رضی الله عنه فرمود: ای رسول خدا! خداوند تو را هرگز در فشار نمی‌گذارد و زنان غیر از او بسیارند و اگر از کنیز - یعنی بریره - پرسی به تو راست می‌گوید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفתי و سپس بریره را صدا زد و از او پرسید: ای بریره، آیا در عایشه چیزی دیدی که تو را به دودلی و شک اندازد؟ بریره به حضرت صلی الله علیه و آله پاسخ داد: خیر، و سوگند به کسی که تو را به حق مبعوث ساخت، هرگز چیزی که بر او خرده بگیرم از او ندیده‌ام. بیش از این که او دختر بچه‌ای کم سن و سال است و گاه می‌شود که در هنگام خمیرگرفتن، خواب او را می‌رباید و مرغی آمده و خمیر را می‌خورد.

ای رسول خدا! جز آنچه گوش من شنیده و چشمانم دیده چیزی بر زبان نمی‌آورم به خدا سوگند از او جز نیکی ندیدم، من با وی هجرت کردم و در این باره جز سخن حق نخواهم گفت.

این خلاصه مطلب إفک است، این نکته در کتب سنن و سیره صحیح چندین بار ذکر شده، عقاد، در کتاب صدیقه بنت صدیق می‌نویسد:

تا حدودی خواننده ارزش این سخن‌چینی را در یک نظر می‌فهمد، به طور حتم این سخن‌چینی در نزد یک فرد با انصاف بی‌ارزش است، در این داستان غبار مکر و ستیز دیده می‌شود که این داستان، حکایتی بودار است که همه آثار ستیز و خصومت از آن برون می‌تراود. دشمنان منافق و کینه‌جو با بدی و دروغ، دامن این زن بینوا را لکه‌دار کردند و این حکایت باعث این شده که جامعه درباره هر سخنی که در میان توطئه‌های آن‌ها رشد می‌یافت، شک کنند؛ گرچه گمان کرده‌اند که با وجود سندهایی، بر این تهمت واهی شک‌های زیادی وجود دارد که البته مستند نمی‌باشند. به طور قطع بانو

عایشه رضی الله عنها در طریق زندگی‌اش تصمیمی خلاف نگرفت، شتر وی هنگام سواری بسیار سریع و تندرو بود ولی وی خود از کاروان جا ماند.

این شبهه و شک ممکن بود برای هر زنی که همراه پیامبر ﷺ از عامهٔ مسلمانان، به جهاد رفته پیش می‌آمد، چون اگر زنی در راه بماند نسبت به دین و آبروی او تهمت زده می‌شود و تهمت به آبرو ساده‌ترین چیزی است که به ذهن می‌آید.

اگر هر زنی در هنگام سوارشدن به مرکب غیر خانم عایشه جا مانده بود، شاید این شک و تهمت برای او هم پیش می‌آمد؛ زیرا عایشه تنها زن شترسوار آن گروه بود که به او احترام می‌گذاشتند و همیشه او را از درون کجاوه‌اش صدا می‌کردند، تا از بودنش اطمینان حاصل کنند و زن دیگری در آنجا نبود که مراقبت از او را سپاه اسلام به عهده داشته باشد، عایشه رضی الله عنها همسر پیامبر ﷺ و دختر صدیق رضی الله عنه را احترام می‌گذاشتند که پدرش پرچمدار مهاجران در آن جنگ بود.

کسی که این تهمت بی‌اساس را که عقل هم از آن ابا دارد، می‌پذیرد پس باید در درستی بسیاری از امور شک کند، زیرا که این تهمت به تمام دلایل و ادلهٔ بسیار که آن را نقض کند، احتیاج دارد. بر تهمت‌زننده است که صفوان بن معطل را مردی بداند که به پیامبر ﷺ و احکام اسلام ایمان ندارد و تصدیق کند که خانم عایشه رضی الله عنها در حالی که همسر پیامبر ﷺ است - ایمان نداشته و به دینش عمل نمی‌کرده است، که البته نه دلیلی بر این مطلب است و نه بر نکته فوق. بلکه دلائلی بر ایمان صفوان و عایشه رضی الله عنها وجود دارد، که در موارد بسیاری از زندگی آن‌ها مشاهده می‌شود.

صفوان رضی الله عنه مسلمانی غیور بود و غیرت او در ماجرای آبی که مهاجران و پیروان ابن سلول درگیر شدند آشکار است. مسلمانان به خاطر بدگویی از حسان بن ثابت رضی الله عنه به او تعرض کردند، و شاید ابن سلول کینه وی را به دل گرفته بود و به خاطر تهمتی که به صفوان وارد شده بود. بر خود لرزید، و در غزوات چندی حضور یافت تا شهید شد و هرگز به بدی از او یاد نشده است.

بانو عایشه رضی الله عنها هم بسیاری از احادیث گرانبار پیامبر ﷺ را شنیده و به خاطر سپرده بود تا به آن‌ها تبرک جوید! و آن‌ها را هرگز فراموش نکرد و از نشانه‌های ایمان او این بود، که بارها در ستیز میان محدثان دخالت کرد و دشمنانش می‌ترسیدند، که عایشه رضی الله عنها با هوش و حافظه عجیبش با بافته‌های دروغین آن‌ها مبارزه کند و آن‌ها

را به باد سرزنش گیرد و ادعاهای آن‌ها را باطل سازد؛ اگرچه احادیث درست به طور کلی ثابت شده بود. اما عایشه رضی الله عنها برای خودش تنها چیزی از آن را مباح نمی‌دانست و ذکر نمی‌کرد، حدیثی را بدون دلیل مگر که با روایات دیگر تأیید شوند. پس از گذشت سی سال از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله در زمانی که برای جنگ جمل می‌رفت، سگان بنی کلب در سر یکی از چاه‌ها بر او پارس کردند پرسید: این کدام آب است؟ راهنما گفت: آب حوآب است. پس عایشه رضی الله عنها ترسید، به قدری که از ترس بند دلش لرزید و فریادی زد که راهنمایانش هم شنیدند: «إنا لله وإنا إليه راجعون». و بر پهلوی شترش ضربه‌ای نواخت و شتر را روی زمین خواباند و نمی‌خواست از آنجا جلوتر برود. هنگامی که در این باره از او پرسیدند گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله زمانی که نزد زنانش بود شنیدم که فرمود: «چنین می‌بینم که از شما کسی به جایی به نام حوآب می‌رود و سگ‌ها در آنجا بر او پارس می‌کنند؟». عایشه رضی الله عنها گفت: «مرا برگردانید مرا برگردانید، به خدا قسم، من همان کسی هستم که کنار آب حوآب آمده‌ام». و بر همین حال مرکب او در آن مکان یک روز و یک شب ماند و این در حالی بود که عایشه رضی الله عنها را به اشتباه انداختند و این که این مکان غیر از آن مکانی است که عایشه رضی الله عنها از آن خوف داشت، و پیوسته عبدالله بن زبیر عایشه را قانع می‌کرد و ترس او را آرام می‌ساخت و عبدالله رضی الله عنه خواهرزاده عایشه رضی الله عنها بود و عایشه او را از همه کس بیشتر دوست می‌داشت و در روایات مشهور از او نام می‌برد و عایشه رضی الله عنها از رفتن ابا می‌کرد و می‌خواست به مکه بازگردد، تا آن که کسی را سوی عایشه رضی الله عنها فرستادند، که بر روی مرکب خود فریاد می‌زد: رهایی، رهایی، علی رضی الله عنه بن ابی طالب به شما روی آورده است؛ در نتیجه هم عایشه رضی الله عنها اجازه رفتن به آن‌ها داد. این فریاد عایشه رضی الله عنها را ترساند و درباره گفتار راهنما دچار شک شد، این در حالی بود که همراه عایشه رضی الله عنها در میان سواران کسی بود که آن حدیث را در مورد غیر عایشه رضی الله عنها شنیده بود، در این حال چگونه می‌شود همسر پیامبر صلی الله علیه و آله که سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق کرده، به شوهرش خیانت کند و از این که راز عایشه توسط وحی خداوند آشکار شود، آسوده نباشد؟

و پس از این واقعه او همسر کیست؟ او دختر راستگویی است که هرگز در خانه‌اش ننگی واقع نگشت، با این که در جاهلیت رواج داشت، آنطور که این ننگ بزرگ نسبت

به اسلام و پیامبر اسلام ﷺ عیب گرفته شد.

اما دلائل قوی تری وجود دارد که شکی باقی نمی گذارد از همه مهمتر، این تهمت واهی است و کسی که آن را قبول کرده باید از خود بپرسد: چطور رابطه صفوان رضی الله عنه به وجود آمده است؟ آیا در شبی که به عایشه رضی الله عنها کمک کرد بیش از آن با وجود مراقبت و حفاظت شدید از عایشه رضی الله عنها که در هودجش هربار، محافظان او را صدا می کردند، چگونه صفوان رضی الله عنه گستاخی می یابد که با ام المؤمنین رضی الله عنها رابطه برقرار کند؟ بلکه چگونه آن مرد در این ارتباط با عایشه رضی الله عنها خود را به خطر می انداخت، در حالی که صفوان رضی الله عنه شکی در ایمان عایشه رضی الله عنها به شوهرش نداشت و چیزی درباره بدذاتی این زن نسبت به شوهرش نمی دانست؟ و در این حال از روی هوی و هوس این جرأت را بیابد با وجودی که این موارد را درباره زن پیامبر صلی الله علیه و آله و دختر صدیق رضی الله عنه تصدیق می کند، اینچنین با عایشه رضی الله عنها رودررو شود؟ رازش را پنهان نمی کرد تا این که حدیث افک آن را گشود و حدیث افک منحصرأ درباره صفوان رضی الله عنه است.

اما اگر این رابطه موهوم، قبل از آن مورد توجه بود چگونه از چشم هووها و حسودان و منافقان بدگو پنهان می ماند؟ چه سودی برای آن ها داشت عقب ماندن از مسیر و حادثه ای که برای تمام سپاه در گرمای ظهر برملا می شد؟!.

این ادعاها همگی بی ارزش است و کسی آن را نمی پذیرد، مگر کسانی که اینگونه تهمت می زنند؛ چه با بهتان یا بدون بهتان و چه کسانی که تاریخ معاصر را می سازند؟

زیرا که آن ها به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ایمان ندارند، بلکه آن ها از همه پستر و غافلتر هستند. چون به مریم و مسیح علیهما السلام ایمان دارند و بر آن ها واجب است که آن ایمان، آن ها را حفظ نماید^(۱). حدیث افک در حالی تمام شد که گروهی از بزرگان اسلام به این حادثه بزرگ پرداخته اند، در حالی که به پاکی خانواده رسول صلی الله علیه و آله اطمینان است و این نوع اعتقاد به حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسیار دردناک می باشد.

این واقعه آنقدر بزرگ و بااهمیت است که آیه ای در قرآن درباره آن بیاید تا مکر فریبکاران و آن ها که بر این هدف گردهم جمع شده اند به خودشان رد گردد، و تنها عبدالله بن ابی سلول فردی نبود که تهمت بزند، بلکه گروهی از یهود و منافقان را که

(۱) - به کتاب عقاد، (الصدیقة بنت الصدیق)، بنگرید از ص ۱۲۰ تا ۱۲۴.

از جنگ با اسلام ناتوان بودند، رهبری می‌کرد. و این امر را در لوای دین انجام می‌داد تا بهتر فریبکاری کند و سخن افک هم یکی از کیدهای آن‌ها بود^(۱).

این آزمایش سخت، با وجود این برای گروهی از مسلمانان، درسی بزرگ به همراه داشت. بلکه این واقعه برای هر مرد و زن مسلمانی در طول تاریخ درس‌های ارزشمندی دارد. تا بدانند که هیچ انسانی هرچند که بزرگ باشد از تهمت و افترا مصون نمی‌ماند و تهمت، نصیب مردان و زنان بزرگ هم می‌شود، یعنی رسول خدا ﷺ و عایشه رضی الله عنها.

ای خواهر مسلمان برایت شایسته است که بدانی: راه بهشت کلیدهایی پنهان دارد و بایستی که در این راه آزمایش و اذیت شوی چه با مال و جان، صبر و مقاومت و اراده داشته باشی که این سنت خداوند است تا معتقدین و مدعیان دین را بیازماید، و بایستی که در راه خدا آنچه که رضای اوست به دست آورد.

پس از گذری کوتاه به حادثه افک، بار دیگر ادامه بحث در مورد همسران پیامبر ﷺ می‌پردازیم.

۴- حفصه دختر عمر بن خطاب رضی الله عنها

او بیوه خنیس بن حدافه رضی الله عنه شهید غزوۀ بدر بود. او را عمر رضی الله عنه بر رفیقش ابوبکر و عثمان رضی الله عنهما عرضه کرد و آن دو از سرپرستی دختر عمر رضی الله عنه عذر خواستند. و عمر رضی الله عنه به رسول خدا ﷺ از آن دو شکایت کرد و رسول خدا ﷺ به او فرمود: «حفصه با کسی بهتر از عثمان ازدواج می‌کند و عثمان با کسی بهتر از حفصه ازدواج خواهد کرد»^(۲).

و رسول خدا ﷺ با حفصه رضی الله عنها در سال هشت هجری ازدواج کرد، تا میان عمر و ابی بکر رضی الله عنهما در شرف دامادی و متانت و رفاقت، مساوات برقرار کند، و به خاطر صدق و اخلاص و فداکاری‌های این دو صحابی بزرگوار بود، که پیامبر ﷺ آن‌ها را به شرف دامادی خود بر آن‌ها مفتخر کرد.

هر شخص اندیشه باور، هنگامی که درباره شرایط ازدواج رسول خدا ﷺ با حفصه رضی الله عنها فکر کند درمی‌یابد، که هیچ پادشاهی برای شهوت و هوس اینگونه، ازدواج نمی‌کند. به

(۱)- از فی ظلال القرآن با کمی تصرف.

(۲)- صحیح که پیشتر آمده است.

طور کلی حفصه رضی الله عنها هیچ بهره‌ای از زیبایی نداشت و بیوه هم بود، و حضرت ﷺ سنش بالغ بر پنجاه و پنج سال، اما این ازدواج براساس سیاست و وفاداری نسبت به باوفایان و باخلاصان عاشق خدا و رسولش بود.

۵- زینب بنت خزیمه رضی الله عنها: او بیوه عبیده بن حارث رضی الله عنه بود، مرد شجاعی که در روز بدر به شهادت رسیده بود و زینب رضی الله عنها از زنان مؤمن و صوری بود که با جان و مال در راه خدا فداکاری کرد، پس از وفات شوهرش، در زمانی که سن او شصت سال بود، شدیداً نیازمند کسی بود که از او نگهداری کند. هنگامی که رسول خدا ﷺ احوال و صبر و جهاد او را دانست به او پناه داد و او را کرامت بخشید و به او ارزش داد و او را به دیگر زنان ملحق ساخت؛ اما زینب رضی الله عنها اندکی بعد از ازدواجش با رسول خدا ﷺ، حدود هشت ماه بعد وفات یافت^(۱). و گفته شده حدود دو یا سه ماه بیشتر نزد رسول خدا ﷺ نبود که از دنیا رفت^(۲). و برخی گفته‌اند: دو سال با حضرت ﷺ زندگی کرد و با تمام این احوال، او تنها زنی است که از همسران رسول خدا ﷺ بعد از خدیجه رضی الله عنها و قبل از وفات رسول خدا ﷺ از دنیا رفته است.

پس کجایند تهمت‌زنندگان مغرضی که به رسول خدا ﷺ تهمت می‌زنند و او را به شهوت‌پرستی و فحشای آشکار متهم می‌سازند. جز این که حضرت ﷺ، بزرگوار و رحیم و بخشنده و معلم بشریت است که برای رحمت جهانیان آمده.

۶- هند دختر ابوامیه (ام سلمه رضی الله عنها)

او نخستین زنی است که به خاطر دینش به حالت فرار به حبشه مهاجرت کرد و نخستین زنی است که هجرت کرد و وارد مدینه شد. و در همین حال او بیوه شهیدی شجاع و از پیشگامان اسلام به نام عبدالله بن عبد اسد رضی الله عنه بود. پس از شهادت او بیوه‌اش که سن وی نزدیک ۶۵ سال بود باقی ماند که دو پسر و دو دختر کوچک داشت بدون این که پناهگاه و یآوری داشته باشد.

رسول خدا ﷺ نزد او آمد و از او خواستگاری کرد تا چهار بچه یتیمش را سرپرستی کند و نسبت به شهید شجاع وفادار باشد و به فرزندان یتیم او مهربانی کند. هند رضی الله عنها

(۱)- الإصابة فی تمییز الصحابة، ابن حجر، (۴ / ۳۱۶).

(۲)- سیره ابن هشام، (۲ / ۲۱۷).

در ابتدای امر عذر خواست و گفت: من زنی پیر هستم و مادر چند یتیم می‌باشم و سخت حسود هستم.

حضرت ﷺ به او فرمود:

«اما سن تو که من از تو بزرگترم - درباره سن مشکلی نیست - اما حسادت را که خداوند از بین می‌برد، و یتیمان را هم که بر عهده خدا و رسولش می‌باشد».

و اینچنین بود که هند رضی الله عنها با ازدواج با نبی ﷺ موافقت کرد و پیامبر ﷺ به تربیت یتیمان او همت گماشت، تا آن‌ها احساس بی‌پدیری نکنند.

و این حکمت پنهان در پس این ازدواج با زنی پرسن و سال دارای چهار یتیم نهفته بود.

۷- زینب دختر جحش رضی الله عنها

او دختر عمه رسول خدا ﷺ بود و رسول خدا ﷺ او را به ازدواج فرزندخوانده‌اش زید بن حارثه رضی الله عنه معروف به زید بن محمد رضی الله عنه درآورد. همانطور که در صحیحین از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما آمده است او گفت:

«زید بن حارثه مولی رسول خدا ﷺ بود و ما او را زید بن محمد می‌نامیدیم، تا آن که در این باره آیه‌ای در قرآن نازل شد.

﴿ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ، وَلَكِنْ مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [الأحزاب: ۵].

«آنان را به پدرانشان نسبت دهید که این کار نزد پروردگار راست‌ترین (کار) است. و اگر پدرانشان را نمی‌شناختید، پس برادران دینی و آزادگان شما هستند. و بر شما درباره‌ی انتساب‌هایی که به اشتباه انجام داده‌اید، گناهی نیست؛ ولی انتساب‌هایی که با قصد و اراده‌ی دل انجام دهید، گناه است. و الله آمرزنده‌ی مهربان است».

پس پیامبر ﷺ فرمود: تو زید بن حارثه بن شرییل هستی»^(۱).

نظام فرزندخواندگی از زمان جاهلیت مرسوم بود و فرزندخوانده، مانند پسر حقیقی

(۱) - بخاری در تفسیر آورده است باب قول خداوند تعالی: ﴿ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ﴾، (۶ / ۲۲) و مسلم

در فضائل صحابه باب فضائل زید بن حارثه رضی الله عنه، شماره / ۲۴۲۵.

انسان در تمام امور به شمار می‌رفت؛ حتی در مسایلی مانند حرمت ازدواج وارث و غیره. هنگامی که رابطه ازدواج میان زینب و زید رضی الله عنهما به اختلاف کشید، زید رضی الله عنه به رسول خدا ﷺ از این رابطه بد زنش شکایت کرد و تمایلش را به طلاق نشان داد، اما رسول خدا ﷺ او را از طلاق منع فرمود و چنین نصیحت کرد: «بر تو واجب است که از همسرت نگهداری کنی». زید رضی الله عنه هم چنین کرد، ولی اختلاف میان آن دو، بازهم بیشتر شد، تا آن که زندگی زناشویی آن‌ها به حدی گشت که طاق نداشتند پس زید، زینب را طلاق داد. شاید در آن زمان اراده خداوند جل شأنه به سرنوشتی بود که مهر ابطال بر نظام فرزندخواندگی بزند و این بدعت جاهلی را نابود سازد، خداوند سبحان و تعالی به رسول ﷺ امر کرد که با زینب ازدواج کند، با وجود این که رسول خدا ﷺ از این که این ازدواج بر سر زبان‌های مردم بیفتد؛ بیم داشت که مردم بگویند: محمد با زن پسرش ازدواج کرد. پس خداوند تعالی فرمود:

﴿وَتَحْتَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَحْشَهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاهَا لِزَيْنَبٍ لَا يَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾ [الأحزاب: ۳۷].

«و تو از مخالفت و سرزنش خلق ترسیدی و از خدا سزاوارتر بود بررسی پس ما هم، چون زید از آن زن کام دل گرفت (و طلاقش داد) او را به نکاح تو درآوردیم تا بعد از این مؤمنان در نکاح زنان پسرخوانده خود که از آن‌ها کامیاب شدند بر خویش حَرَج و گناهی نپندارند و فرمان خدای به انجام رسید».

این حکمتی است که در پشت این ازدواج رسول خدا ﷺ با دختر عمه‌اش زینب دختر جحش رضی الله عنها است، اما به خاطر این که مغرضان دشمن اسلام به این امر زیاد توجه کرده‌اند، بناچار می‌بایست که بیشتر بر آن دقت کنیم تا بتوانیم میزان کینه‌ها و افتراها و سوء استفاده آن‌ها را که بر روایات ضعیف و کذاب استوار شده بفهمیم و بتوانیم اهداف ویرانگر و زشت آن‌ها را بیابیم.

محمد حسنین هیکل در کتاب «حیة محمد ﷺ» می‌نویسد:

داستان زینب دختر جحش رضی الله عنها را خاورشناسان و مبلغان مسیحی در پرده‌های خیال و رؤیا قرار داده‌اند و این داستان را به شکل عاشقانه و دلدادگی درآورده‌اند. به حکم تاریخ این ازدواج از مفاخر محمد ﷺ است، که او مثال کامل ایمان می‌باشد، و

معنای این حدیث دربارهٔ ایشان مطابقت دارد که «ایمان مرد، کامل نمی‌شود، تا این که آنچه را برای خودش دوست بدارد برای برادرش هم دوست بدارد». و ایشان خودشان اول الگو می‌باشند، خداوند شریعتی را وضع نمود که پیامبر ﷺ با عمل به آن، عادات و برخی الگوهای بد جاهلی را نابود می‌سازند و مذهب جدیدی که خداوند برای رحمت بر جهانیان فرو فرستاده آن را ثابت می‌کند، قصه‌ای که دربارهٔ زینب رضی الله عنها گفته شده از اساس باطل است. زینب دختر جحش رضی الله عنها دختر أمیمة دختر عبدالمطلب عمهٔ رسول خدا ﷺ بود و با کمک و عنایت ایشان بزرگ شده بود، و به همین دلیل زینب رضی الله عنها نسبت به رسول خدا ﷺ در مقابل دختر یا خواهر کوچکتر ایشان بود و حضرت ﷺ به خوبی او را می‌شناخت و می‌دانست که در وجود او چه فتنه‌هایی هست یا نه، و همچنین قبل از ازدواج زینب با زید بوده و حضرت شاهد رشد زینب رضی الله عنها بود و از کوچکی تا نوجوانی و جوانی به او محبت می‌کرد، و بالاخره هم او را برای مولایش زید رضی الله عنه خواستگاری کرد. وقتی این مطلب را دانستی معلوم می‌شود که آن خیالات و قصه‌هایی که در خانه زید رضی الله عنه گذشته است ادعایی بیش نیست که پیامبر ﷺ از کنار خانه زینب رضی الله عنها گذشت و زید رضی الله عنه هم در خانه نبود و زیبائی زینب رضی الله عنها او را به شگفتی آورد، و فرمود: ستایش خدایی را که قلب‌ها را دگرگون می‌سازد، یا این که حضرت ﷺ زمانی که در خانه زید را گشود، پوششی را که در اتاق زینب رضی الله عنها بود به خاطر هوس نادیده انگاشت، و زینب رضی الله عنها لباسش را بر صورتش کشید و انگار «برای متراکم بود» پس قلبش دگرگون شد و سوده و عایشه و حفصه و زینب دختر خزیمه و ام سلمه را فراموش کرد و خدیجه را هم حتی از یاد برد، خدیجه‌ای را که عایشه می‌گفت: من نسبت به هیچیک از زنان پیامبر ﷺ حسادت آنچنانی نداشتم، مگر هرگاه که پیامبر ﷺ از خدیجه یاد می‌کرد. حالا قلب این پیامبر از عشق زینب لبریز شده بود و می‌خواست به جای این که برای زید خواستگاری کند، برای خودش خواستگاری کند. این تصویری است از رابطهٔ محمد ﷺ و زینب رضی الله عنها که آن‌ها برای ما رسم کرده‌اند. این قصهٔ خیالی که روایت کرده‌اند بر هیچ اساس و پایه‌ای از حقیقت استوار نمی‌باشد. چه چیزی را تاریخ ثبت کرده است؟ تاریخ ثابت می‌کند که محمد ﷺ از دختر عمه‌اش زینب برای مولایش زید خواستگاری کرد. برادر زینب رضی الله عنها، عبدالله بن

جحش رضی الله عنه از این که خواهرش که قریشی هاشمی بود، با غیره ازدواج کند اباداشت و از آن بالاتر او دختر عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و اکنون باید زیردست بنده‌ای باشد که خدیجه رضی الله عنها آن را خریده، سپس آزاد کرده و به محمد صلی الله علیه و آله بخشیده و این را ننگ بزرگی برای زینب رضی الله عنها می‌دانست. و واقعاً هم نزد بسیاری از عرب‌ها ننگ بزرگی تلقی می‌شد. دختران اشراف با بردگان حتی اگر آزاد شده باشند، ازدواج نمی‌کردند، اما محمد صلی الله علیه و آله می‌خواست بدین وسیله برخی از تصوراتی که در وجود مردم بنابر عصبیت‌های جاهلی استوار بود، از میان ببرد و مردم بفهمند که عرب بر عجم جز به تقوی برتری ندارد. ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَوُّكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [الحجرات: ۱۳]. «گرامی‌ترین شما نزد پروردگار با تقواترین شما است. همانا الله دانای آگاه است». او اعتقاد نداشت که زنی جز خانواده‌اش از این کار ناخشنود باشد، پس زینب دختر جحش رضی الله عنها دختر عمه‌اش باید خروج از سنت‌های عرب را بدوش کشد، و عادات جاهلی را بدینوسیله نابود کند و در معرض سخنانی قرار گیرد که مردم می‌گویند و شنیدن آن سخت بود. اما زید رضی الله عنه برده‌ او کسی است که به فرزندیش گرفته، کسی است که به حکم عادات و الگوهای عرب، صاحب حقوقی می‌باشد که باید همچون دیگر فرزنداناش به طور مساوی به ارث برد. او کسی است که با زینب رضی الله عنها ازدواج می‌کند، و لذا آماده فداکاری است که شارع حکیم درباره‌ کسانی که فرزند خوانده‌ها را پسران خود می‌پندارند، آماده نموده است و محمد صلی الله علیه و آله بر این که زینب رضی الله عنها قبول کند شروع به اصرار کرد و از زینب و برادرش عبدالله بن جحش خواست تا زید را به عنوان شوهر زینب بپذیرند. تا آن که گفتار خداوند تعالی در این باره نازل شد که:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾ [الأحزاب: ۳۶].

«بر هیچ مرد و زن مؤمن در کاری که خدا و رسولش حکم کنند اختیاری نیست (که رأی خلافی اظهار کنند) و هرکس نافرمانی خدا و رسولش کند دانسته به گمراهی سختی افتاده است».

دیگر جایی برای مخالفت عبدالله و خواهرش زینب رضی الله عنها پس از نزول این آیه باقی نماند، جز آن که فقط اطاعت کنند، گفتند: ای رسول خدا! ما راضی هستیم. و زید رضی الله عنه

بعد از این که پیامبر ﷺ از او مهر زینب رضی الله عنها را گرفت و پیش او فرستاد، با زینب رضی الله عنها ازدواج کرد، اما زینب رضی الله عنها از همسرش اطاعت نمی کرد و با او به ملاطفت رفتار نمی نمود، حتی شروع به اذیت کردن زید رضی الله عنه هم کرد و بر او به واسطه اصل و نسبش فخر می فروخت و فکر می کرد. اینگونه رفتار درباره یک برده گناهی ندارد.

و زید رضی الله عنه به پیامبر ﷺ یک بار، از بد رفتاری زینب رضی الله عنها با او شکایت کرد و از او بار دیگر اجازه طلاق خواست، پیامبر ﷺ به او جواب داد، از زنت حفاظت کن که بر تو واجب است و تقوی پیشه کن. اما زید رضی الله عنه طاقیت معاشرت با زینب رضی الله عنها و این که مدت طولانی زینب از او دوری گزیند، نداشت پس او را طلاق داد.

و شارع حکیم خواسته بود که این عادت عرب را که به آن اعتقاد داشتند باطل سازد، آن ها فرزندان خوانده هایشان را به مانند بچه های خود می دانستند و آن ها را به نسب خودشان منتقل می کردند، و آن ها تمام حقوقی را که برای پسر خود در نظر می گرفتند به پسر خوانده نیز می دادند و احکام این فرزندانگی را حتی در ارث بردن و حرمت نسب هم اجرا می کردند. در حالی که می بایست تنها برای فرزندان خوانده و پسر خوانده حق مولا و برادر دینی را در نظر می گرفتند. پس خداوند تعالی نازل فرمود: **﴿وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ﴾** [الأحزاب: ۴]. «و پسر دیگری را که فرزند بخوانید پسر شما قرار نداده است، این گفتار شما زبانی و بی واقع است و خدا حق، سخن می گوید و شما را به حقیقت راهنمایی می کند».

و معنی آن این است، که برای مدعی جایز است که با همسر شخص ادعا کننده ازدواج کند و برای صاحب فرزند خوانده جایز است که با همسر فرزند خوانده اش ازدواج کند، اما چطور می شود راهی بر این که این امر را به اجرا گذاشت، پیدا کرد؟ و چه کسی از عرب می تواند این کار را صورت دهد و الگوها نسل های گذشته را نقض کند؟ تنها خود محمد ﷺ با نیروی اراده اش و با درک عمیقش از حکمت خداوندی، خودش را در اجرای این حکم مناسب یافت، تا بعد از طلاق زینب رضی الله عنها با او ازدواج کند. در ذهن محمد ﷺ چنین خطور کرد، که مردم ممکن است درباره به هم زدن این عادت قدیمی و ریشه دار، در اعراب، چیزی بگویند، همان چیزی که خداوند اراده کرده

و فرمود: ﴿وَتُخْفَىٰ فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَىٰ النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ﴾ [الأحزاب: ۳۷]. «و آنچه در دل پنهان می‌داشتی خدا آشکار ساخت و تو از مخالفت و سرزنش خلق ترسیدی و از خدا سزاوارتر بود بترسی».

اما محمد ﷺ در مورد آنچه خداوند به او امر کرده الگو بود و بر گردن او بود که پیام خدا را به مردم برساند، پس از آنچه که مردم درباره ازدواج او با زن مولایش زید ﷺ بگویند، نمی‌ترسد و ترس از مردم نسبت به خوف از اجرای دستور خداوند، چیزی به حساب نمی‌آمد و او با زینب رضی الله عنها ازدواج کرد، تا نمونه‌ای درباره حقوق مقرر شده درباره فرزندخوانده و پسرخوانده که خداوند باطل کرده بود باشد. و در آن باره خداوند این گفتار را نازل فرمودند: ﴿فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾ [الأحزاب: ۳۷]. «پس ما هم (بدین غرض) چون زید از آن زن کام دل گرفت (و طلاقش داد) او را به نکاح تو درآوردیم تا بعد از این مؤمنان در نکاح زنان پسرخوانده خود که از آن‌ها کامیاب شدند (و طلاق دادند) بر خویش حرج و گناهی مپندارند و فرمان خدای به انجام رسید».

این روایت درباره ازدواج محمد ﷺ با زینب دختر جحش رضی الله عنها درست است. او دختر عمه‌اش بود. و حضرت، زینب را قبل از ازدواج با زید دیده بود، می‌دانست که او چقدر زیباست و او بود که زینب رضی الله عنها را برای زید رضی الله عنه خواستگاری کرده بود، و زینب رضی الله عنها را بعد از ازدواجش با زید رضی الله عنه هم دیده بود، چون تا آن زمان هنوز حجاب رایج نبود، از طرفی خویشاوند بود و از طرف دیگر زن پسرخوانده پیامبر (زید رضی الله عنه) بود، همچنین هر وقت زید رضی الله عنه از رفتار زینب رضی الله عنها نزد پیامبر ﷺ شکایت می‌کرد، حضرت ﷺ او را به رعایت حال زینب رضی الله عنها توصیه می‌کرد. و این احکام همگی نازل شد و این آیات تأکید کردند بر این که حاصل ازدواج زید با زینب و طلاق دادنش منجر به ازدواج محمد ﷺ با او پس از آن خواهد شد، احکامی که برده را به مقام فرد آزاد و با شرافتی بالا می‌برد و حقوق پسرخواندگی را باطل می‌سازد و عملاً این مسئله را حل می‌کند و جایی برای شبهه و تأویل بعد از آن نمی‌گذارد، آیا بعد از این جایی برای تکرار داستان‌های خاورشناسان و مبلغان مسیحی، باقی می‌ماند؟

و این قصه را افرادی مانند مویر، ارفنگ، اسپرنگر، قیل و در منجم و لامنس^(۱) و غیره رد می‌کند، اینان که درباره زندگی محمد ﷺ مطالبی نوشته‌اند و این قصه گاهی به قصد تبلیغ آشکار و گاهی تبلیغی به نام علم، است.

این دشمنی نسبت به اسلام است که از قدیم از زمان جنگ‌های صلیبی در وجود آن‌ها ریشه دوانده بود، و برای همین است که هرچه بخواهند می‌نویسند و این غرض‌ها در راستای امر ازدواج پیامبر ﷺ مخصوصاً با زینب دختر جحش رضی الله عنها می‌باشد، لذا متون تاریخی را پنهان می‌کنند و به جستجوی ضعیف‌ترین روایات در این باره می‌پردازند با نیرنگ آنچه می‌خواهند به حضرت ﷺ نسبت می‌دهند^(۲).

۸- جویریه دختر حارث رضی الله عنها

و او بیوه دشمن اسلام و بدترین دشمن رسول خدا ﷺ بود که در روز مریسع در خلال غزوۀ بنی مطلق کشته شد و جویریه رضی الله عنها در دست مسلمانان اسیر شد، او سهم ثابت بن قیس رضی الله عنه بود، پس ثابت با جویریه رضی الله عنها قرار بر این گذاشت که در برابر نه سال کار سخت، آزاد کند، در این هنگام او نزد رسول ﷺ آمد و از ایشان برای رهاییش کمک خواست.

رسول خدا ﷺ درباره دختر رهبر بنی مطلق، حارث بن ضرار راهزن و کسی که به همراه قبیله‌اش بر علیه مسلمین تهاجم‌های بسیار کرده بود، اندیشه کرد و جان پیامبر ﷺ به واسطۀ آنچه به دلش خطور کرد، آرامش یافت. لذا به جویریه رضی الله عنها که در برابرش ایستاده بود و کمک می‌طلبید فرمود: آیا می‌خواهی خیری به تو برسانم؟ گفت: و آن چیست؟ فرمود: از تو می‌خواهم اگر تمایل داری با من ازدواج کنی؟ جویریه رضی الله عنها گفت: آری، ای رسول خدا. رسول الله ﷺ فرمود: چنین کنم^(۳).

و هنگامی که خبر ازدواج رسول خدا ﷺ با جویریه دختر حارث اعلان شد، در پشت این ازدواج مبارک، نتایج پر از حکمت متعالی آشکار شد. زمانی که اصحاب شجاع

(۱)- این افراد مستشرقانی هستند که معمولاً با دیدی خصمانه و مغرضانه و با اهدافی استعماری به بحث درباره اسلام پرداخته‌اند برای اطلاع بیشتر به کتاب «المستشرقون» نجیب العقیقی مراجعه فرمایید. (م)

(۲)- بنگرید به کتاب زندگی محمد ﷺ از محمد حسنین هیکل، ص ۳۲۲ - ۳۲۶.

(۳)- منبع سابق، ص ۹۹.

رسول خدا ﷺ از خبر ازدواج حضرت ﷺ آگاه شدند، گفتند: آیا رسول خدا ﷺ داماد کسانی شده است که دزدی می‌کنند؟ در نهایت اسیران بنی مصطلق را که نزد خود داشتند آزاد ساختند. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: تنها با این ازدواج پیامبر ﷺ و جویریہ رضی الله عنها، حدود صد نفر از بنی مصطلق آزاد شدند و من زنی را از او پربرکت‌تر برای قومش ندیده‌ام^(۱).

و اما قوم جویریہ رضی الله عنها یعنی بنی مصطلق، بعد از رهایی اسیران‌شان و احسانی که به آن‌ها شده بود از جانب رسول خدا ﷺ و مسلمانان اسلام آوردند و از کینه‌ورزیدن نسبت به مسلمانان دست برداشتند و بعد از این در مقابل دشمنان اسلام، یآوری برای مسلمانان شدند.

و برای هر صاحب خردی هدفی دیگر از اهداف تعدد همسران رسول خدا ﷺ آشکار می‌شود که جز برای نیرومندی مسلمانان و زیادشدن یاران این دعوت چیزی دیگر نبود.

۹- ام حبیبہ دختر ابی سفیان رضی الله عنها

او بیوۀ عبیدالله بن جحش بود که به خاطر اسلام‌آوردن‌شان مجبور به مهاجرت به حبشه شده بودند، و در بلاد غربت شوهرش مسیحی شد و از اسلام بازگشت و چیزی نگذشت که در حبشه از دنیا رفت؛ ولی او همچنان بر دینش ثابت قدم ماند. او به رغم سختی‌ها و دشواری‌هایی که به خاطر از دست‌دادن سرپرست و مددکار داشت، از آنجا هجرت کرد.

ام حبیبہ رضی الله عنها در حیرت بود که چه کند؟ اگر سوی پدر و مادرش به مکه باز می‌گشت آن‌ها از بدترین دشمنان رسول خدا ﷺ بودند و نتیجه آن معلوم بود، زیرا بسیار بر او سخت می‌گرفتند، تا او را به کفر و بازگشت از دین وادار کنند؟ و گرنه او را به شدیدترین وجهی عذاب می‌کردند که طاقت آن را نداشت. و اگر به مدینۀ منوره می‌رفت چه کسی آنجا از او سرپرستی و نگهداری می‌کرد.

در این هنگام رسول خدا ﷺ از احوال این زن مؤمن اندوهگین، آگاه شد و دوست داشت به خاطر صبر و ثابت قدمیش او را سرپرستی کند. سپس به نجاشی پادشاه حبشه نوشت، تا وی را به حضرت ﷺ تزویج کند، وقتی ام حبیبہ رضی الله عنها از این خبر آگاه شد بسیار شاد گشت و موافقت نمود و ام حبیبہ رضی الله عنها از سرزمین حبشه به مدینه

(۱)- همان منبع، ص ۱۰۰.

منوره رفت تا در سن سی و هفت سالگی با رسول خدا ﷺ ازدواج کند.
و ما می‌بینیم که در ورای این ازدواج زنی مؤمن و صابر و با عفت که به خاطر دینش در اندوه به سر می‌برد، مورد کرامت قرار گرفت و باعث شد تا قومش بنی امیه به خاطر این مسئله، قلوبشان نرم گردد.

۱۰- صفیه دختر حی بن اخطب رضی الله عنها

او دختر رهبر بنی قریظه حی بن اخطب بود، که پس از کشته شدن همسرش در جنگ خیبر اسیر شد و هنگامی که نزد رسول خدا ﷺ آمد حضرت ﷺ به او فرمود: «پدرت از همگان نسبت به من دشمن‌تر بود تا آن که خدا او را کشت، صفیه رضی الله عنها گفت: ای رسول خدا! همانا خداوند در کتابش می‌فرماید:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ [الأنعام: ۱۶۴].

«و هیچ نفسی بار گناه دیگری را بر دوش نگیرد».

پیامبر ﷺ به او فرمود: در انتخاب آزاد هستی، اگر اسلام را انتخاب کنی من تو را سرپرستی می‌کنم و اگر یهودی بمانی شاید که تو را آزاد سازم، تا به سوی قومت بروی، صفیه رضی الله عنها گفت: ای رسول خدا دلم هوای اسلام را کرده است و به تو ایمان آوردم قبل از این که مرا بخوانی، اصرار داشتم که نزد تو بیایم و من نمی‌خواهم یهودی بمانم، نه پدری دارم و نه برادری، مرا بر انتخاب کفر و یا اسلام آزاد گذاشی، خدا و رسولش برای من محبوبتر است تا بندگی و این که به سوی قومم بازگردم. پس رسول خدا ﷺ او را برای خود برگزید. و مهریه او را آزادیش قرار داد».

اگر کسی به حکمت ازدواج رسول خدا ﷺ با صفیه رضی الله عنها پی ببرد، در این باره حکمت بزرگی را می‌یابد که رسول ﷺ به او نیکی کرد و وی را کرامت بخشید تا جایی که پیامبر ﷺ را بر اقوام و خانواده‌اش ترجیح داد، با این که ممکن بود صفیه رضی الله عنها نزد خانواده‌اش بازگردد، و در این باره ما می‌بینیم بسیاری از یهود بعد از این ازدواج مبارک، اسلام آوردند.

۱۱- میمونه دختر حارث رضی الله عنها

او بیوهٔ ابارهم بن عبدالعزی بود و آخرین زنی است که پیامبر ﷺ با او ازدواج کرد و این ازدواج در سال هفت هجری در سالی که عمرة القضاء واقع شد، انجام گرفت. و با

این ازدواج، در دل قبائل بسیاری الفت افتاد و آن‌ها به سمت اسلام رغبت نشان دادند و این خوشی میان بنی هاشم و بنی مخزوم را آشتی داد.

اکنون که دلائل ازدواج‌های حضرت ﷺ را به عرض رساندیم، اهداف متعالی این تعدد زوجات را دانستیم و اکنون دوست داریم که این اهداف و مصالح را خلاصه کنیم تا این نکات به کمک خداوند متعال بهتر فهمیده شود.

۱- مصالح آموزشی، مقصود انتشار امر آموزش میان زنان است، مخصوصاً دربارهٔ اموری که متعلق به آن‌ها می‌باشد. زیرا بسیاری از زنان، از رسول خدا ﷺ شرم داشتند تا احکامی چون زناشویی و مسائل حیض و نفاس و جنابت و طهارت و غیره را بپرسند.

۲- مصالح قانونی، مانند باطل کردن عادت فرزندخواندگی که در جاهلیت مرسوم بود و مسأله برادری که در جاهلیت بود. و مشارکت در روایت حدیث که راویان آورده‌اند که تعداد احادیثی که زنان پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند، بیش از سه هزار حدیث است.

۳- مصالح اجتماعی، مقصود از آن این است که روابط دوستانه میان رسول خدا ﷺ و یارانش به وسیلهٔ این خویشاوندی مبارک، استحکام می‌یافت.

۴- مصالح سیاسی که این ازدواج‌ها باعث جذب سران قبایل و اطاعت از گرایش آن‌ها به اسلام می‌شد.

۵- مصالح انسانی، در این ازدواج‌ها، حضرت رسول ﷺ می‌توانست با فداکاری آشکار خود به سرپرستی پیرزنانی که شوهران‌شان مرده بودند، برسد و برای آن‌ها که تکیه‌گاهی برایشان باقی نمانده بود و کمی داشتند یاوری باشد و بچه‌های یتیم‌شان را سرپرستی کند.

۶- مصالح تربیتی، در این معاشرت‌های زناشویی رسول ﷺ با زنان، ایشان الگوی نیکو و مثل کاملی برای مردان و زنان شدند، حضرت ﷺ در تمام موارد، عدل را میان آن‌ها رعایت می‌کرد، مانند بهره‌بردن و بیتوته کردن در شب و نفقه و احتمالاً خشم و غیرت بر آن‌ها و همینطور محبت و مدارا و پندهای نیکودادن به آن‌ها.

و اکنون تهمت‌زندگان و غرض‌ورزان و خاورشناسان چه نظری دربارهٔ تعدد زوجات

رسول ﷺ دارند؟... و آیا گمان می‌کنند که این ازدواج‌ها برای رسیدن به اعمال زشت، زناکاری‌ها و شهوات جنسی است؟... یا این که این ازدواج‌ها نهایت بخشش و فداکاری و کرامت انسانی است؟...

طلاق در اسلام

طلاق را آنگونه که خاورشناسان مغرض و بی‌انصاف مانند تعدد زوجات پنداشته‌اند، امری می‌دانند که برای زنان مسلمان تباهی به دنبال دارد و خواسته‌های جنسی مردان را پاسخ می‌دهد. همچنین پنداشته‌اند که مباح بودن طلاق در اسلام، وسیله‌ای برای اعمال زور و ظلم و استبداد به زنان است^(۱).

به همین دلیل بر ما لازم است که کلامی کوتاه درباره طلاق در اسلام بیان کنیم و به بحث درباره حکمت جواز طلاق در اسلام بپردازیم و تهمت‌های باطل آن‌ها را رد کنیم؛ زیرا که برای هر دوی زن و شوهر در مواقعی معین مصلحتی جز طلاق نیست. اسلام دین واقع‌گرایی است که نظامش را بر این اساس پایه‌گذاری نموده که آدمی دارای گرایش‌ها و امیال، ضعف و نقض است و دارای عواطف و احساسات است که او را به ضروریاتی می‌کشاند که نیاز به راه حل دارد.

و قسم به خدای سبحان و آگاه و بینا که اموری را که مردم درباره خودشان نمی‌دانند، می‌داند و نمی‌خواهد که روابط زناشویی را مانند بند و زندانی قرار دهد که راهی برای رهایی از آن نباشد، اگرچه که زندگی زناشویی به جهنمی بدل شود که بدرفتاری یکی از آن‌ها یا هر دوی آن‌ها، باعث بی‌طاقتی آن‌ها گردد.

سید قطب رحمه الله می‌گوید: اسلام نسبت به رابطه مقدس زناشویی شتاب‌زده برخورد نکرده است، تا آن را برای بار نخست و اولین اختلاف از بین ببرد. بلکه با قدرت، این رابطه را استحکام می‌بخشد و آن را رها نمی‌کند که بعد از تلاش و ناامیدی گسسته شود. اسلام به مردان ندا می‌دهد که:

﴿وَعَاثِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ [النساء: ۱۹].

(۱) - مراجعه کنید به بحث ضرورت و مصلحت طلاق از کتاب (مفتریات علی الاسلام) از استاد احمد

«و با آن‌ها در زندگی باانصاف و خوش‌رفتار باشید چنانکه دلپسند شما نباشند (اظهار کراهیت نکنید که) بسا چیزها که ناپسند شما است و حال آن که خدا خیر بسیاری برایشان مقرر داشته است».

توصیه اسلام به زن و شوهر مدارا و صبر است، زمانی که بینشان اختلافاتی رخ می‌دهد و خداوند برای آن‌ها راه تازه‌ای را باز می‌کند:

﴿فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ [النساء: ۱۹]

«بسا چیزها که ناپسند شما است و حال آن که خدا خیر بسیاری بر ایشان مقرر داشته است». که اسلام به مردان توصیه کرده که در وجود زنانی که از آن‌ها کراهیت دارند، خیری نهفته است. و خداوند اعمال خیر آن‌ها را محفوظ می‌دارد، و برای مردان جایز نیست که به این امر بی‌اعتنا باشند، و برای آن‌ها شایسته نیست که آن را دستاویز قرار بدهند! و این دستور برای مردان چیزی نیست جز آن که احساسات وجدانی را انعطاف‌پذیر می‌کند و سعی می‌کند تا کراهت‌ها و ناخوشایندهای ایشان را خاموش سازد.

هرگاه عشق و محبت زوجین به نافرمانی و نفرت میان آن دو می‌انجامد، طلاق اولین چاره پیشنهادی اسلام نیست، بلکه به ناچار باید برای این مشکل دیگران اقدام کنند. و اسلام هم نیکوکارانی را که به حل این اختلاف اقدام می‌کنند توفیق می‌دهد:

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَأَبْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا

يُوقِي اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا﴾ [النساء: ۳۵] «چنانچه بیم آن دارید که نزاع و خلاف سخت بین آن‌ها (زن و شوهر) پدید آید از طرف کسان مرد و کسان زن داوری برگزینید اگر اراده اصلاح داشته باشند خدا ایشان را بر آن توفیق بخشد که بر همه چیز دانا و

از همه اسرار آگاه است». ﴿وَإِنْ أَمْرًا خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُورًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ

عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا

وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾ [النساء: ۱۲۸]. «و اگر زنی بیم آن داشت که

شوهرش با وی بدسلوکی کند یا از او دوری گزیند باکی نیست که هردو تن به راه صلح و سازش بازآیند که صلح بر هر حال بهتر از نزاع و کشمکش است».

هرگاه که فردی برای پا در میانی پیدا نشد کار در اینجا جدی می‌باشد، این زندگی اصلاً پابرجا نمی‌ماند، و برای زن هم محل آرامشی نیست، و خودداری زن و شوهر در

مورد این وضعیت یک مجازات ناموفقی است که تلاش نافرجامی به دنبال دارد، که فشار بر شکست آن می‌افزاید و حکمت در این است که تسلیم واقعیت‌ها شد، و این زندگی را پایان بخشید...»^(۱).

لذا چاره‌ای نیست که بیان کنیم انسان هر لحظه که بخواهد نمی‌تواند به امر طلاق اقدام کند. روشن است که طلاق باید در مدت پاکی زن واقع شود، و شاید که پس از گذراندن مدت ناپاکی تغییر عقیده بدهند، و خداوند میان دو طرف درگیر را آشتی بیندازد و طلاق اتفاق نیفتد. بعد از آن هم دوره عده وی می‌آید که فرصت طولانی است تا نبض بیندازد و طلاق اتفاق نیفتد. بعد از آن هم دوره عده وی می‌آید که فرصت طولانی است، تا نبض مودت در قلب‌ها بتپد و زن و شوهر به سوی هم بازگردند. و زندگی را پس از بریده‌شدن ریسمان زناشویی دوباره از سر گیرند^(۲). و ملاحظه این مطلب شایسته است که شرع اسلام در مسئله بازگشت از طلاق از نظامات دیگر جدا می‌باشد^(۳).

تمام این‌ها تشویق اسلام بر بازگشت به ارتباط زناشویی میان زن و شوهر است تا فرزندان از نابودی و تفرقه حفظ شوند و می‌خواهد زمانی که میان زن و شوهر به جای مهربانی و آرامش، فساد افتاد، آن‌ها باهم آشتی کنند.

یکی از انواع طلاق، طلاق رجعی است - که برای بار اول و دوم است - و این دوره آزمون زن و مرد و فرصت فکرکردن و بازگشت به اشتباهات و لغزش‌ها و پشیمانی و توبه پیدا می‌کنند و سپس زن به خانه برمی‌گردد و ابری از مودت و رحمت و آرامش در کنار فرزندان بر آن‌ها سایه می‌افکند^(۴).

وقتی که این راه‌ها کاری از پیش نبرد زندگی زناشویی - آنطور که قبلاً ذکر کردم - به جهنمی بدل می‌شود که هردو را بی‌طاقت می‌کند و به ناچار می‌بایست که تضمین‌ها و حقوق مفصلی در اسلام باشد تا عملاً و در واقعیت با آن روبرو شوند که در این کتاب فرصتی برای بیان آن حقوق نمی‌باشد.

استاد محمود شاکر درباره این سؤال که... هرگاه زندگی زناشویی به جهنمی بدل شود و زن و شوهر را بی‌طاقت کند، راه حل چیست؟ جواب می‌دهد: ما دو راه پیش

(۱) - بنگرید به کتاب «الأسرة فی ظلال القرآن»، ص ۳۷۱ و ۳۷۲.

(۲) - همان منبع.

(۳) - بنگرید به نظام الاسرة نوشته دکتر محمد علی صابونی، ص ۱۰۳.

(۴) - مقتریات علی الاسلام، د. احمد محمد جمال، ص ۱۲۷.

روی خود داریم. یا طلاق که اسلام اجازه آن را داده است و یا حفظ زندگی زناشویی به صورت اسمی به طوری که هیچکدام با دیگری از نظر عاطفی و احساسی با مسائلی از قبیل خوش رفتار ابداً باهم رفتار نمی کنند، بلکه هردو در ارضای هوس و تمایلات خود به حرام می افتند، و مرد با رفیقش زندگی می کند و زن چشم خود را بر آنچه اتفاق می افتد، می بندد و خود را به ندانستن می زند، و او هم در آغوش دوستانش به سر می برد و مرد خود را به ندیدن می زند، انگار که چیزی را نمی بیند، پس در آخر شب آن دو در یک خانه باهم جمع می شوند و شب را با کسی که بیشتر دوست داشته اند سپری کرده اند، و این چیزی است که جوامع جدید انتخاب نموده اند، و این مسئله متأثر از عقاید مسیحیان و یهودیان فریبکاری است که طلاق را قبول ندارند، و نمی فهمند که زن و یا مردی که زندگی باهم را دوست ندارند و از آن تنفر دارند، دیگر نمی توانند باهم زندگی کنند، در این حال چگونه امکان دارد که از نقطه نظر مسائل عاطفی و غرائز باهم مشارکت داشته باشند؟»^(۱).

به همین دلیل است که دولت های مسیحی و دولت هایی که جایز کردن امر طلاق را مخالف عقائد و نظام سرزمین شان می دانند، دچار اضطراب و پریشانی شده اند و خود گواهی است بر فریب و بی صلاحیتی آن ها برای زندگی. اینجاست که مجلس عوام بریتانیا با قانون جواز طلاق میان زن و شوهر، بعد از دو سال جدایی آن ها اگر طلاق را هردو بخواهند، موافقت کرده است که آن هم برای مدت پنج سال است. هنگامی که یکی از آن دو باهم توافق کنند.

و در هند پارلمان هندوستان در تاریخ ۱۴ / ۱۰ / ۱۹۵۴ م قانون اجازه طلاق را تصویب کرد که این مسئله نزد برخی طوائف هند ممنوع بود.

در ایتالیا مجلس بزرگان به شکل قانونی به جواز طلاق در سال ۱۹۷۰ م اعتراف کرد، و این موقعی بود که با وجود مخالفت واتیکان، آثار تحریم طلاق را لمس کرده بودند. ازدواج و طلاق در اسلام رعایت عدالت برای زن و به صلاح او و تحقق بخشیدن انسانیت و فطرت او می باشد، و مایه کرامت او است و به یاری خداوند امروزه درباره مسئله طلاق خود بشر هم صدایش درآمده است تا قانونی خداوند برای تمام انسان های

(۱) - تاریخ اسلام، (۹ / ۶۹)، استاد محمود شاکر.

کره زمین جاری شود، این قوانین هیچگاه باطل نمی‌شود، زیرا که از جانب خداوند عزیز و حکیم نازل شده است.

و در خاتمه این بحث مختصر درباره طلاق در اسلام، کلامی پاکیزه از مبلغ بزرگ دینی سید قطب رحمته الله علیه نقل می‌کنیم:

«و در این وضع نابهنجار جهانی، اسلام زن را به وسیله روابط زناشویی به مقام بالای پاکی و بزرگواری رسانده است. و ارزش و اعتبار و حقوق و ضمانت‌هایی را برای زن ایجاد کرده و مقام وی را افزایش می‌دهد. دختر که زنده به گور نمی‌شود و خوار نمی‌گردد. خواستگاری از او تنها با اجازه خودش صورت می‌گیرد (که البته آن دختر باید با کره و شوهر نکرده باشد). همسرش هم باید نسبت به او حقوقی را رعایت کند که با ضمانت‌های شرعی موافقت دارد، زنی هم که طلاق گرفته دارای حقوق مفصلی در شرع اسلام است.

اسلام همه این‌ها را وضع کرده است، نه به این خاطر که زنان شبه جزیره در آن روزگار احساس ناخوشایندی داشتند و یا مردان در آن روزگار به آزار زنان می‌پرداختند، نه از این که در آنجا اتحاد زنان عرب یا اتحاد جهانی بود، و نه از این که زنان وارد مجلس شوند، نه از این که یک ندا دهنده‌ای به تحول اوضاع زن فرا خوانده، بلکه قانون اسلام قانونی آسمانی برای تمام سرزمین‌ها می‌باشد...»^(۱).

آیا بعد از این جایی برای به سُخره‌گیرندگان و تهمت زنانی که ادعا می‌کنند نظام طلاق در اسلام زور و استبداد به زن است، باقی می‌ماند؟؟؟.

و آیا بعد از این فرصتی برای شک در بیهوده‌گویی‌های غرض‌دار افتراهای خاورشناسان باقی می‌ماند؟؟؟.

حقیقت را خدا متعال در این آیه اینگونه می‌آورد: ﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ [البقرة: ۱۲۰] «هرگز یهود و نصاری از تو راضی و خشنود نخواهند شد، مگر آن که پیروی از آیین آن‌ها کنی چنانچه بتو اظهار آن کنند بگو ای پیغمبر راهی که خدا بنماید به یقین تنها راه حق تنها همان است و

(۱) - از کتاب دستور المرأة فی ظلال القرآن، ص ۳۷۳.

البته اگر از میل و خواهش آن‌ها پیروی کنی بعد از آن که راه حق را به یقین دریافتی دیگر اصلاً خدا یار و یاور تو نخواهد بود».

حملة احمقانه سازمان ملل به اسلام

برای این که زن و مرد مسلمان معاصر، عمق تهمت و دروغ و تعصب کینه‌توزانه و پست ناشی از تفکر صلیبی و صهیونیستی را دریابند، بر آن شدیم که بحث خود را درباره تهمت‌های خاورشناسان به وسیله نمونه‌هایی از تهمت‌های دروغ آن‌ها به پایان برسانیم که این افتراها از طرف بزرگترین سازمان رسمی غرب صادر شده است؛ یعنی سازمان ملل متحد. غربی که در آنجا زن با سخت‌ترین و فاسق‌ترین زندگی در طول تاریخ خود مواجه بوده است.

گزارش منتشرشده از طرف سازمان ملل، چنین بیان می‌دارد:

«... زن شرقی همیشه در محرومیت بوده است و فاصله و اختلاف بسیاری میان او و مردان می‌باشد و خاستگاه این محرومیت به دین اسلام و مانع‌شدن آن در راه آگاهی و قیام زن و برابری او با مرد، برمی‌گردد»^(۱).

ما دلیلی جز کینه نسبت به شریعت اسلام که مصدر عزت و کرامت زن مسلمان است، در مورد تهمت‌های خاورشناسان و مبلغان مسیحی نمی‌یابیم. و دلیل ما درباره این مسأله این است که خاورشناسان از عنصر تطبیق و مقایسه خود را به نادانی می‌زنند: با این که بنا به قول محمد عبدالله سمان، مقایسه، عنصر جوهری در حوزه پژوهش علمی است و جای بحث علمی دارد^(۲).

این‌ها کسانی هستند که بر تهمت‌های جاهلانۀ خود عملاً پافشاری دارند، و از سر قصد، از مقایسه بین زن در جاهلیت قبل از اسلام و وضع زن بعد از اسلام، خود را به غفلت می‌زنند - که در اول کتاب به آن اشاره کردیم - بلکه از مقایسه میان وضع زن تحت لوای اسلام و وضعیت او در جاهلیت مدرن، نیز خود را به غفلت می‌زنند، و این که در کشورهای غرب واقعاً زن چگونه زندگی می‌کند - با این که برای هر صاحب خردی این مسئله ملموس و قابل مشاهده است - که زنان آنجا چه بد زندگی دارند، زن در آنجا وجودی است که مورد ظلم واقع شده و خوار گشته و به ابتذال و پستی کشیده

(۱) - نقل از مجله اهر، جلد پنجم، مجلد ۹، ص ۴۲۸ / ۴۲۹.

(۲) - بنگرید به کتاب تهمت‌های یونسکو بر اسلام، استاد محمد عبدالله سمان، ص ۳۸.

شده است، برخلاف پندار آن‌ها و فریادهایشان نسبت به آزادی و مساوات!! و این وضع چگونه مساوات است؟! این مساوات پستی و تحقیر و انحطاط است، این مساواتی است که آن‌ها به زن داده‌اند، تا به جارو کردن خیابان‌ها و حمل بار مسافران بپردازد. و آیا این آزادی است که درباره آن با افتخار سخنرانی می‌کنند؟! و میزان آن چقدر است؟ نتیجه این‌ها چه می‌باشد؟

زن غربی از هر قیدی با نام آزادی و کرامت زن رها شده و به پست‌ترین صورتی تنزل کرده است. تا حدی که زن کالایی بی‌ارزش برای مردان بدکار و فاسد شده و کار به جایی رسیده که در بسیاری از شهرها مانند دیگر کالاهای تجاری به معرض فروش گذاشته شود!!

استاد احمد محمد جمال می‌گوید: «... این آزادی موهوم و مساواتی خیالی است که به زن امروز داده شده تا سببی به خاطر کناره‌گیری مرد از او و بی‌توجهی نسبت به حق او و مرگ وجدانی مرد در برابر حرمت و کرامت زن می‌باشد»^(۱). کذب این آزادی و مساوات ظالمانه هنگامی آشکار می‌شود که - معروف‌ترین نمونه فریب‌خوردن - «مارلین مونر» قبل از خودکشی با نصیحت به دختران جوان می‌نویسد: «... از این بزرگی دروغین بپرهیزید - از این زرق و برق‌هایی که تو را فریب می‌دهد دوری کن. من بدبخت‌ترین زن روی زمین هستم، توانایی ندارم که مادر باشم... من زنی هستم که خانه و زندگی خانوادگی را بر هر چیز ترجیح می‌دهم - سعادت واقعی زن، زندگی خانوادگی با شرافت و پاک است، این زندگی خانوادگی رمز سعادت زن و حتی بشریت است»^(۲).

و به خاطر این آزادی موهوم و مساوات خیالی که به زن داده شد، در شب تاجگذاری ملکه زیبایی در انگلستان، جنبش آزادی زن، طالب از بین بردن جهانی شد که مردان ساخته‌اند، و بیش از سیصد زن شعاری را حمل می‌کردند که بر روی آن نوشته بود: «ما به بازار گوشت بشری اعتراض داریم، زن بازیچه‌ای در دست مردان گشته است...»^(۳).

(۱) - بنگرید به کتاب «مفتریات علی الاسلام»، استاد احمد جمال.

(۲) - نقل از کتاب المرأة بین الفقه و القانون، ص ۳۱۵.

(۳) - به نقل از کتاب تهمت‌های به اسلام، ص ۹۱.

این آزادی و مساوات مغرضان، در کنفرانس پژوهش آمریکایی در لوس آنجلس به شکل رسوایی اخلاقی وحشتناکی آشکار شد که ده هزار دختر جوان در کالیفرنیا به تنهایی دارای بچه‌های نامشروع هستند و تازه این تعداد دخترانی که در ایالت‌های دیگر آمریکا زایمان این چینی داشته‌اند بالغ بر (۲۰۰ هزار دختر جوان) است، در یک مدرسه راهنمایی به تنهایی حدود (۲۵۰) دانش‌آموز دختر علائم حاملگی داشته‌اند^(۱).

آشکارا دشمنی موهوم تمدن غرب - را در فریاد یکی از استوانه‌های بزرگ آن می‌بینیم که می‌گوید: «... ما با مشکلاتی مواجه هستیم که به حل سریع آن نیازمندیم، اکنون با این که ما در مداوای امراضی چون اسهال کودکان و سل و دیفتری و تب و تیفوئید و غیره که باعث مرگ می‌شود، راه‌حل‌ها پیدا می‌کنیم ولی اکنون جای این‌ها را امراض عصبی و مسائل روانی گرفته است...»^(۲).

این انحراف خطرناک از فطرتی که خداوند در ذات مردم گذاشته نتایجی را به دنبال خواهد داشت که عبارتند از:

- یک میلیون طفل که هر ساله از زنا زائیده می‌شود.
- وضعیت حدود یک میلیون سقط جنین در آمریکا.
- انتشار امراض آمیزشی و سوزاک و شانکر و ایدز.
- افزایش نسبت خیانت‌های زناشویی و گرفتن معشوقه‌ها.
- ازدیاد مسایلی چون خودکشی نزد دختران و پسران جوان.
- افزایش حالات نادر جنسی خطرناک.
- آشفته‌گی زندگی خانوادگی و اختلاف و افتراق میان زن و شوهر که منجر به آوارگی و بدبختی آن‌ها می‌شود تا جایی که مایه جنگ و نزاع علیه خود و خانواده و سرزمین‌شان می‌شوند.
- پشیمانی زن غربی از کارکردن زنان در خارج خانه.
- اشتیاق زنان غربی برای زندگی در ممالک اسلامی که در آن مناطق به مساوات می‌رسند.

(۱)- همان منبع.

(۲)- به نقل از کتاب انسان موجود ناشناخته، (الکسیس کارل).

آری، این‌ها از نتایج دوری از فطرتی که خداوند برای آن‌ها آفریده است، می‌باشد که خداوند می‌فرماید: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾ [الروم: ۳۰]. «پس تو ای رسول مستقیم رو به جانب آئین پاک اسلام آور و پیوسته از طریق دین خدا که فطرت خلق را بر آن آفریده است پیروی کن که هیچ تغییری در خلقت خدا نباید داد و این است آئین استوار حق».

و متأسفانه ما بسیاری از زنان را می‌بینیم که فریب این تهاجمات احمقانه و پرمکر را خورده‌اند، و در این گمراهی و سرگردانی سیر می‌کنند و آنچه را که برای زنان غربی روی داده، بی‌توجه گشته‌اند و شروع کرده‌اند به طلب برابری برای مسلمان شرقی، با این که مراد از آن شعارهای دروغین و مغرضانه را به خوبی می‌دانند.

در قدیم ضرب المثلی بود که «آن کسی که افراد با تجربه را بیازماید، عقلش ویران شده است» اگر عقل دچار تباهی نشده باشد، هرگز زن عزت و کرامتش را در سایه اسلام رها نمی‌کند.

خداوند سبحان و تعالی در کتاب ارزشمند قرآن می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾ [النساء: ۱]. «ای مردم، بترسید از پروردگار خود آن خدایی که همه شما را از یک تن آفرید».

همین‌طور می‌فرماید: ﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أَضِيعُ عَمَلَ عَمَلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى﴾ [آل عمران: ۱۹۵]. «پس خدا دعاهایشان را اجابت کرد که البته خداوند عمل هیچکس را مرد و زن را بی‌مزد نگذارد».

و خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَاهُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [الحجرات: ۱۳]. «ای مردم ما همه شما را نخست از مرد و زنی آفریدیم و آنگاه شعبه‌های بسیار و فرق مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید بزرگوارترین شما نزد خدا با تقواترین مردمند و خدا (بر نیک و بد مردم) کاملاً آگاه است».

خداوند سبحان و تعالی برای زن مقامی مانند مردان در ارزش انسانیت، به طور مساوی قرار داده است که ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَاهُ﴾ و این معلم بشریت و

رسول کریمش است که به زن ارزش می‌دهد و دربارهٔ تکریم او می‌فرماید: «زنان نیمهٔ دیگر مردان هستند»^(۱).

و می‌فرماید: «بهترین شما کسی است که برای خانواده‌اش خیر بخواهد و من هم برای خانواده‌ام خیر می‌خواهم»^(۲).

و رسول خدا ﷺ برای مسلمانان وعظ می‌نمود و به آن‌ها می‌فرمود: «شما را به نیک‌رفتاری با زنان توصیه می‌کنم»^(۳).

و مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: با چه کسی از مردم بیشتر از همه باید خوش‌رفتار کرد؟ فرمود: مادرت. گفت: در مرتبه بعد با چه کسی؟ فرمود: مادرت. مرد گفت: بعد از آن با چه کسی؟ فرمود: مادرت. مرد گفت: پس از مادرم با چه کسی؟ فرمود: پدرت^(۴). و حضرت ﷺ به کسانی که دخترانی داشته باشند و به آن‌ها نیکی کنند بشارت بهشت دادند و فرمود: «کسی که سه دختر یا سه خواهر یا دو دختر یا دو خواهر دارد، باید به بهترین وجهی با آن‌ها رفتار کند و اگر از خدا بترسد، اهل بهشت می‌شود»^(۵). و می‌فرمود: «کسی که دختری داشته باشد، و او را زنده بگور نسازد و خوار نکند و پسرانش را بر او ترجیح ندهد، خداوند او را داخل بهشت می‌کند»^(۶).

و حضرت ﷺ در انتسابش به زن افتخار می‌کرد و می‌فرمود:

«من پسر عاتکه‌ها از سلیم هستم» و به زن به عنوان بهترین متاع حیات دنیوی می‌نگریست می‌فرمود: «بهترین متاع دنیا همسر خوب است، هرگاه به او بنگری تو را شاد می‌سازد و اگر از او دور شوی، از تو محافظت می‌کند».

این جایگاه اسلام دربارهٔ زن است. مادر و همسر و دختر بزرگ یا کوچک. بعد از این ارزش دیگر چه تکریمی می‌توان به زن کرد؟

(۱) - ابوداود، شماره ۲۳۶، ترمذی ۱۱۳، این حدیث حسن است.

(۲) - ترمذی ۳۸۹۲، ص ۲۹۲، و اسناد این حدیث صحیح است.

(۳) - بخاری در ادب، (۷ / ۷۸)، مسلم شماره ۱۴۶۸ در رضاع باب وصیت دربارهٔ زنان.

(۴) - بخاری در ادب باب من احق الناس بحسن الصحبة، (۷ / ۶۹) و مسلم در نیکی به والدین به شماره ۲۵۴۸.

(۵) - ابوداود در ادب شماره ۵۱۴۷ و ترمذی در نیکی و صلة به شماره ۱۹۱۳ و بخاری و مسلم همانطور آورده‌اند.

(۶) - ابوداود در ادب شماره ۵۱۴۶ و ضد آن به دست نیامده و دیگر رجال حدیث مطمئن هستند.

آیا از این کرامت - در تمدن موهوم جدید - به زن اروپایی و آمریکایی چیزی رسیده است؟ آیا این سازمان ظالم و گمراه می‌تواند سعادت واقعی زن را به او بدهد؟ اگر کسی به نوشته‌هایی که دربارهٔ زنان و مردان که اسلام آورده‌اند، مراجعه کند، کاملاً می‌فهمد که انگیزه‌های اصلی اسلام آوردن‌شان تکریم انسانی و آرامش است که در نظام‌های دیگر نیافته‌اند.

نتیجه‌گیری

و اکنون ای خواهر مسلمان!

بدان کتابی که در پیش روی داری، چیز جز یادآوری و توشه اندکی برای پیمودن راهی طولانی نیست؛ پس تا زمانی که به امت بزرگ و با عقیده‌ای استوار تعلق داری که این زنان فاضل پیرامون پیامبر ﷺ، آن‌ها که با دست‌های راست‌شان تخت ظلم را می‌لرزاند و با دست‌های چپ‌شان جهان را تکان می‌دهند، نمونه آن هستند.

و ای خواهر بدان که... تو برای شرکت در تعالی بخشیدن بنای عظیم اسلام و بازگشت عظمت ریشه‌دار آن که پرداختن به وظیفه و اساسی است در پرورش نسل مسلمان و رشید، فراخوانده شده‌ای به نسلی که به دین خود افتخار کند و گذشتگان را الگوی خود قرار دهد.

و ای خواهر بدان که... تو در یکی از مرزهای اسلام ایستاده‌ای و از خود مقاومت نشان بده، از هجوم وحشیانه گرگ‌صفتان وحشی برحذر باشد، آن‌ها که از تو می‌خواهند که زنی پست در دست آن‌ها باشی، زنی گمراه و گناهکار به اسم شعارهای دلفریب و جذاب مانند آزادی و مساوات و تجددطلبی و غیره... و بدان که خلاصی زن از جور و ظلم و سختی که در جهان اکنون می‌بینیم جز به وسیلهٔ بازگشت به قانون خداوندی و منابع غنی آن، ممکن نمی‌باشد، کتاب خدا و سنت رسولش و فهم آن‌ها به طریقی که گذشتگان درستکار - رضوان الله علیهم - بر آن بوده‌اند، اکنون تو آن طریق را به دختران هم‌جنست بیاموز، آن‌ها که از خود لباس عزت و کرامت را دور کرده‌اند و در شهوات و کارهای سبک رها شده‌اند و از شیاطین مسیحی پرکینه و صهیونیست فریبکار تبعیت کرده و راه هدایت را گم کرده‌اند (در حالی که می‌توانند جزء بهترین افراد باشند)، تبدیل به پست‌ترین افراد گشته‌اند. و در پایان ای خواهر مسلمان بدان که ما انسانی بیش نیستیم و امکان به خطارفتن داریم و به خاطر لغزش‌هایمان معذرت

ما را بپذیر و امانتی در گردن داری که به هر وسیله می‌توانی ما را هم نصیحت کنی و برای ما دعای خالصانه نما، تا خداوند بزرگ عمل ما را خالص برای خودش قرار بدهد، و آن را از ما بپذیرد و از آن به مسلمانان سود برساند، و ثوابش را ذخیره‌ای برای ما قرار دهد. ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ﴾ [۸۸] إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿۸۹﴾ [الشعراء: ۸۸-۸۹]. «روزی که نه مال و نه فرزند به حال انسان سود نبخشد و تنها آن کس سود برد که با دل با اخلاص پاک از شرک و ریا به درگاه خدا آید».

و در انتها شکر خدای جهانیان را که توانستیم این کتاب را به اتمام برسانیم.

منابع

- ١- قرآن كريم.
- ٢- الإحسان بترتيب صحيح ابن حبان، چاپ دارالكتب العلميه.
- ٣- الاستشراق والمستشرقون، مصطفى السباعي.
- ٤- الاستيعاب في معرفة الأصحاب لابن عبدالبر، چاپ دارالفكر.
- ٥- الإصابة في تمييز الصحابة از عسقلاني، دارالكتب العلميه.
- ٦- الإنسان ذلك المجهول، الكسيس كارل.
- ٧- الأخوات المؤمنات، منير محمد الغضبان، چاپخانه المنار.
- ٨- البداية والنهاية لابن كثير، چاپ دارالكتب العلميه.
- ٩- التاريخ الكبير للإمام البخاري، چاپ مؤسسه الكتب الثقافية.
- ١٠- السيرة النبوية لابن هشام، چاپ دارالقلم.
- ١١- الصديقة بنت الصديق، للعقاد.
- ١٢- الطبقات الكبرى لابن سعد، دار الباز.
- ١٣- المرأة بين الفقه والقانون، مصطفى السباعي، المكتب الإسلامي.
- ١٤- المعجم الوسيط، دار إحياء التراث العربي.
- ١٥- المعرفة والتاريخ للفسوي، وزارت اوقاف عراق.
- ١٦- أسد الغابة في معرفة الصحابة، چاپ شده.
- ١٧- بيعة النساء، محمد علي قطب، مكتبة القرآن.
- ١٨- التاريخ طبري، چاپ دارالكتب العلميه.
- ١٩- تعدد الزوجات، للدكتور عبدالله ناصح علوان، دارالسلام.
- ٢٠- تعدد زوجات الرسول ﷺ، للدكتور ملك غلام مرتضى.
- ٢١- تفسير القرآن العظيم، لابن كثير، چاپ دارالمعرفة.
- ٢٢- جامع الأصول لابن الأثير، دارالفكر.
- ٢٣- جامع البيان في تفسير القرآن، لابن جرير الطبري، چاپ دارالمعرفة.
- ٢٤- جمهرة أنساب العرب لابن حزم، تحقيق عبدالسلام هارون.

- ٢٥- حلیة الأولیاء للأصفهانی، دارالکتب العربی.
- ٢٦- حوار مع ٣٠ من صحابة رسول الله، حسن دوح، درااعتصام.
- ٢٧- حياة محمد، لمحمد حسنین هیکل.
- ٢٨- سلسلة الأحادیث الصحيحة للألبانی، مکتب اسلامی.
- ٢٩- سلسة الأحادیث الضعیفة، للألبانی، مکتب اسلامی.
- ٣٠- سموم الاستشراق والمستشرقین، انور الجندی، دارالجليل.
- ٣١- سنن ابن ماجه، چاپ شرکت الطباعة العربية السعودية، تحقیق الأعظمی.
- ٣٢- سنن ابی داود، کتابخانه ریاض.
- ٣٣- سنن الترمذی، چاپ کتابخانه ابن تیمیه.
- ٣٤- سنن الدارمی، چاپ دارالکتب العلمیه.
- ٣٥- سنن النسائی، چاپ دارالکتاب عربی.
- ٣٦- سیدات بیت النبوة للدکتورة بنت الشاطیء، چاپ شده.
- ٣٧- سیر أعلام النبلاء للذهبی (محقق)، مؤسسة الرسالة.
- ٣٨- شرح السنة للبعوی (محقق)، چاپ مکتب الاسلامی.
- ٣٩- صحیح البخاری، چاپ کتابخانه اسلامی استانبول.
- ٤٠- صحیح مسلم، چاپ داراحیاء التراث العربی.
- ٤١- ضعیف الجامع الصغیر وزیاداته للألبانی، مکتب اسلامی.
- ٤٢- طریق الأسرة فی ظلال القرآن، جمع احمد فائز، مؤسسة الرسالة.
- ٤٣- طریق الدعوة فی ظلال القرآن، جمع احمد فائز، مؤسسة الرسالة.
- ٤٤- عودة الحجاب، محمد احمد المقدم، چاپ دار طيبة.
- ٤٥- فتح الباری لابن حجر العسقلانی، دارالمعرفة.
- ٤٦- فقه السنة، لسید سابق، دارالعلم.
- ٤٧- فی ظلال القرآن، سید قطب.
- ٤٨- الکتاب المقدس، چاپ دارالکتاب المقدس در شرق خاور میانه.
- ٤٩- مجمع الزوائد للهیثمی، چاپ مؤسسة معارف.
- ٥٠- المستدرک علی الصحیحین، از حاکم نیشابوری، چاپ دارالمعرفه.
- ٥١- مسند الإمام احمد، چاپ مکتب الاسلامی.
- ٥٢- مفتریات یونسکو علی الإسلام، محمد عبالله السمان.

-
- ٥٣- مفتریات علی الإسلام، احمد محمد جمال، دارالفکر.
- ٥٤- نساء أنزل الله فيهن قرآنًا، للدكتور عبدالرحمن غبيرة، اللواء.
- ٥٥- نساء فضلات، عبدالبدیع صقر، دارالاعتصام.
- ٥٦- نظام تعدد الزوجات فی الاسلام کوثر کامل علی، دارالاعتصام.

نوشته‌ی روی جلد کتاب

سیره‌ی پیامبر عظیم الشان اسلام ﷺ مملو از درس‌های اخلاقی و انسان‌ساز می‌باشد که برای بشریت همواره جاودان خواهد ماند. مؤلفان کتاب حاضر سعی داشته‌اند تلاشی در جهت بیان گوشه‌ای از عظمت اخلاقی و شخصیت معنوی ایشان به انجام برسانند، هرچند هیچ نویسنده‌ای تاکنون نتوانسته حق مطلب را ادا نماید. نکته قابل تأمل دیگر که این کتاب بر آن تکیه دارد، رد برخی ادعاها و تهمت‌های ناروایی است که به ساحت مقدس پیامبر اسلام ﷺ توسط خاورشناسان وارد شده و ارائه پاسخ‌ها و ادله مناسب پیرامون آن‌ها می‌باشد. امیدوارم در مجموع مورد استفاده برادران و خواهران عزیزم واقع شود؛ چه این که کتاب بهترین هدیه است.